بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان مرتب

حالات نو دکن سے مجمل بر نگاہ و احوال زمن باسم تاریخی

المسمی بہ

تاریخ دکن

تصنیف

فاضل کامل جناب ڈپٹی مولوی عبد العلیم نصر اللہ خاں صاحب ادام مجدہ

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع رسید مقبول جہان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خداوند صمد راست که سفر را وسیلهٔ ظفر گردانید و درود فرستد آخر زبان محمد راست که صاحب
حرکت را مژده برکت رسانید زهی معبودی و نبی محمودی الحمد لمن هو محمود فی کل شان والصلوة
علی رسوله الذی هو محمد فی کل زمان و مکان و نبی خاتم الرسل فی آخر الزمان و علی آله الکرام و اصحابه
العظام ما دام القمران یطلعان این تاریخ نوشته است از فقیر الی الله الکریم القوی عبد العلیم نصر الله خان
الخویشگی الاحمدی الخورجوی در احوال سفر و فوائد آن و حالات بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد 1285 حرسها الله
عن الفساد و توابع آن و کیفیت مملکت و ممالک آن و چگونگی منازل راه از خورجه تا بلدهٔ موصوفه و
بیان امراء و صلحاء و علماء و فقراء و شعراء و عمارت و دواوین و جبال و بحار و خصائل مردم عام
و اخلاق اشخاص خواص اینجا و احوال سلاسل والی ملک دام اقباله و مختار الملک بهادر و امیر کبیر بهادر
و دیگر امرای نامی گرامی مع دیگر حالات که فهرست آن بآخر مرتب خواهد شد برای تذکرهٔ دوستان
و تبصرهٔ دیگر آشنایان انشاء الله تعالی این نگاشته را منظور نظر خاصان خود گرداند و فقیر را بدعای خیر
رساند قطعه غرض نقشیست کز ما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقائی * مگر صاحبدلی روزی برحمت *

کند بر حال این مسکین عاصی ؛ و علی الله التوکل و به الاعتصام و هو نعم صاحب الکرم و الانعام
مقدمه در بیان فواید سفر و آداب سفر بدانکه خداوند تعالی در کلام مجید میفرماید سیروا فی الارض زمین
بچلید و ملاحظه کنید صنائع و بدائع حق تبارک و تعالی را که چگونه آفریده است و فرمود سرور کائنات
صلی الله علیه وسلم علیکم بالسفر لازم گیرید سفر را فان المسافر فی عون الله پس بے شک مسافر
در تائید ربانی ست جل شانه اول فائده در سفر انقیاد امر خداوند تعالی ست دوم اتباع حکم رسول
مقبول ست صلی الله علیه وسلم که آن اصل اصول دین ست سوم پیروی ارشاد صلحا و مجربین
روزگار آن هم خالی از استحباب نیست سعدی علیه الرحمه می فرماید شعر تا بدکان و خانه
در گروی ؛ هرگز ای خام آدمی نشوی ؛ برو اندر جهان تفرج کن ؛ پیش ازان روز کز جهان
بروی ؛ پیر ارادت فقیر مرشد عالم حضرت شاه عبد العلیم لوهاروی قدس الله سره از عمر
پنجسال تا سن شصت و پنجسال همیشه در سفر بوده اند فقیر نیز در احیاء سنت ایشان ام رضی الله
عنه و ثبتنی علی طریقه المستقیم چهارم حصول بسیاری از مقاصد دینی و دنیوی و اسباب وسعت
رزق متعلق بآنست پنجم بازماندنست از مانوسات طبعی و نفسی که اصل تجرد است ششم
تهذیب اخلاق در آنست بتحمل شدائد و ریاضات غربت و تبدیل اوصاف رذیله باخلاق
جمیله هفتم دیدن آثار صنائع آفریدگار ست جل شانه بملاحظه نباتات گوناگون و جمادات بوقلمون
و انواع حیوانات و اقسام السنه و اصناف نوع انسان و شنیدن اصوات و نغمات دیگر
جانوران هشتم ملاقات علما و فضلاء و مشائخ و حکما و عباد و زهاد که صحبت ایشان کیمیا
است و زیارت مزارات کرام که ارباب دین را حصول فیض معنوی و اصحاب دنیا را عبرت
در وست نهم دیدن بقاع خیر که محرک انواع حسنات ست دهم تفرج امکنه و بلاد بذریعه
که روشنی بخش دیده دانش ست اگر عاقل باشد اما سفر فتنی روا بود که محافظ اوقات خود
باشد آداب سفر یکی ازان مشاورت ست با مردم دانا آزموده کار دوم اجازت خواستن
از بزرگان مثل پیر و استاد و غیرهما اگر باشند ورنه استخاره است بر وجه مسنون و توشه

از حلال گیرد اگر میسر آید ورنه خدا تعالی بس میکند و از اشیاء ضروری مثل شانه و مسواک و آئینه و
مقراض و سلاح اگر مانعی نباشد و جوالدوز و سوزن و رشته و لوته و رسن او و در بعض جیان ابریق
و بعض ادویه از قسم مفرد مانند نارجیل دریائی و زهر مهره ختائی و چیزی ترش و شیرین و نمک و مرچ
و مرکب مانند حبوب و سفوف نیز همراه خود گیرد سوم رفیق صالح معتمد هموطن خردمند تجربه کار همت
آرد که الرفیق ثم الطریق گفته اند و اگر ممکن بود از رفقا و کم از چار کس نباشد و تنها قصد سفر نکند که
بیشتر دران تکلیف میباشد چهارم پیر طریقت فرموده است رضی الله عنه اگر خطوط بنام کسانی که آنجا
میرود میسر آید مانعی نباشد نیز همراه برد باین مضمون که برنده خط از آشنایان من ست تا وقت
ضرورت بی اعتبار نباشد چه در غربت کمتر شناسند که معتبر ست یا نامعتبر پنجم از مردم سوء
مثل منجم و رمال همراه نگیرد که موجب خطرات ست ششم مسافر اگر مسلمان ست رخصتهای
خود را که در حق مسافر بکتب فقه مسطور ست یاد دارد هفتم مبلغ را اگر زیاده بود نقد نگیرد بجایش
کاغذ زر گیرد و نقد را در یک جا یا نزدیک کسی نگاه ندارد بلکه متفرق کند تا اگر آفتی افتد در صورت
تلف یکجا نباید که جای دیگر باقی ماند هشتم اظهار سفر بکسان کمتر کند که در اخفا مصالح است شعر
گفت پیغمبر که هر کس سر نهفت ٭ باز گردد با مراد خویش جفت ٭ دانه چون اندر زمین پنهان شود
سر او سرسبزی بستان شود ٭ نهم بهترین روز سفر در اسلام پنجشنبه و شنبه و دوشنبه
و جمعه است اما شب جمعه و بروز جمعه پیش از نماز جمعه مسافر نشود و بهترین ساعات سفر بامداد پنجشنبه
و شنبه است و در آخر ماه که تحت الشعاع بود سفر نکند و این همه در صورت امکان ست دهم
در سفر دراز مردم متدین و حسن الخلق را امیر کنند و تابع او باشند و توشه راه همراه باشد و در قافله بهیئت
اجماعی روند و متفرق نشوند و اگر سه کس باشند دو کس سرگوشی نکنند تا رفیق سوم متاذی شود و در بدگمانی
افتد یازدهم بر کمیت مال خود اگر کسی را مطلع نسازد اولی باشد چه در قلت استحقار
و در کثرت خوف استهلاک دوازدهم کار با مشاورت کنند و از احتیاج بدیگرے
دریغ ندارند و باهم حسن سلوک باشند و در کلام با بشاشت و جه و ظرافت به مباح باشند و چنین در

معاملت و اگر سانحه پیش آید بقدر امکان اجابت کنند اگرچه کلفت باشد و باشنا رفتن شوند
و غوطه نخورند و میانه نباه نروند بلکه بکنارهٔ آن رود و مردم قافله متصل یکدیگر فرود آیند اگر
مرکب بود اول فکر علف او کنند سیر و هم اگر ممکن بود سامان طعام یک روزه همراه دارد و بهر منزل
چیزی خوردن شروع نکند و اگر تواند اول بفقیر دهد و پیش از خوردن طعام ترشی نچشد و اگر بشهری
درآید که در انجا حاکم نباشد یا طاعون یا دیگر فتنه در انجا باشد داخل نشود و اگر درآید زود از انجا برآید و
در قیام اگر وبا درآید بخوف آن نه برآید تا برای کاری برآمدن باکی نیست و در قحط خروج از بلده باکی ندارد

باب اول در بیان سبب آمدن فقیر در بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد

چون از روی اخبار اوده دریافتم که بتجویز جناب فیضمآب قدردان اصحاب عقل و نقل یعنی نواب
شجاع الدوله مختار الملک سالار جنگ سید تراب علیخان بهادر نائب رئیس و والی ملک دکن
بمنظوری آقای نامدار نمود دولت مجلسی از ارباب مال مقرر خواهد شد و چهار کس در ان ارکان
معین میشوند یکی هندو و دیگری مسلمان و سوم پارسی و چهارم عیسائی و اجرای کار ربال بمشورهٔ
این ارکان خواهد شد چون عمری در کار ربال صرف کرده تجربه بهم رسانیده بودم در خدمت مولانا
مکرمنا جناب مولوی سدید الدین خان صاحب دهلوی که در معتمدی بجناب نواب ممدوح الشان
کارفرما بوده اند مشاور شدم که این وقت تقریب احسن ست بحضور نواب صاحب بهادر در اظهار
کارگزاری فقیر عرض نمایند اگر جناب ممدوح منظور فرمایند فوراً خود را در انجا رسانم و باین عنایت
سامی بهم فائز المرام میشوم مولانا موصوف تقریب فقیر فرموده بر نگاشتند که بندگان عالی نواب صاحب
منیع الشان میفرمایند که اگر خطی از حکام رفیع المرتبهٔ آن ملک بنام صاحب رزیدنت بهادر اینجا در سفارش خود
بیارند درین مجلس مقرر خواهم کرد یا بر کار دیگر مامور خواهم نمود چون این نامهٔ نامی بمن رسید خوانده بجنسه
بذریعهٔ عرضی خود بخدمت مستر چارلس جان ونگفیلد صاحب چیف کمشنر بهادر ملک اوده که آقای قدیم فقیراند و
هنگام رفتن بولایت و رسیدن مستر لیل صاحب بهادر که حالا صاحب رزیدنت بهادر ملک دکن اند بجا ایشان ملاقات
کنانیده بودند بدرخواست خط سفارش فرستادم صاحب بهادر بفرط عنایت و کرم قطعه خط مستر لیل در سفارش

فقیر دو ورق نوشته بذریعهٔ ڈاک نزد مردم خورجه فرستادند فقیر بعون الله العلیم عصا در بغل خود از
تکیه بر داشته بذریعهٔ آن نگاشته عازم این بلدهٔ فرخنده بنیاد گردیدم چون خرچ نداشتم نظر
بر خدا داشتم بکسی چیزی نگفتم ملتی غیب در دل یار طریقتم محمد مصطفی خان مرحوم القا کرده که زبانی
عثمان خان فرزند معنوی ام گفته فرستادند که خرچ موجود ست گفتم جزاکم الله خیر الجزاء
نقل شیخ رضی الله عنه قابل گفتن ست که می فرمودند که مرید سه قسم می باشد دو کس را از آن پسند
دارم یکی آنکه هرچه از نام خدای کریم او را آموزانم بران مستقیم باشد و بعمل آورده باشد از آن
بسیار راضی میباشم دوم آنکه اگر در آن قاصر باشد خادم پیر باشد و چیزی خوراننده باشد
آن هم خوب ست سوم آنکه نه بر تعلیم شیخ عامل باشد و نه خدمت آن کند و چیزی خوراند او را
اعتباری نباشد رحمه الله و بزرگے بفقیر در هندی میفرمودند دوهره بے فیض سے مرغی بھلی که انڈے
دیوے تیس ۞ سالکرام سے چکی بھلی که آٹا دیوے پیس ۞ و دوام بیعت یا پیر بکار مرید در آید
یا مرید بکار پیر شاید اگر ازین خالی بود امری ست رسمی آری راست ست شعر دوست آن باشد
که گیرد دست دوست ۞ در پریشان حالی و درماندگی ۞ پس بست و پیاز دو شان گرفتم و هشتاد روپیه هندوی برآمد و کنانیدم

باب دوم در بیان روانه شدن و تفصیل منازل و احوال دیگر متعلق آنجا

بتاریخ سیزدهم شعبان سال یکهزار و دو صد و هشتاد و یک هجری مطابق ۱۲ ام
جنوری سال یکهزار و هشت صد و شصت و پنج عیسوی +

بعد نواخت دو ساعت بر نیم روز روز پنجشنبه بعد سپردن جمله اعزه بخدای کریم مع حاجی مولانا
محمد شاه صاحب یگذوی و حافظ مرزا عبد الغفار بیگ صاحب و کریم بخش طباخ و حاجی فرزند علی خادم
مولانا از خورجه که وطن مالوف فقیر ست کوچیدیم و بمقام ریل رسیده نماز عصر خواندیم و فی کس
یک روپیه و شش آنه و بالا را برخوردار حافظ عثمان خان ٹکٹ خریده آوردند به ریل سوار شدیم
و از آنجا مولوی خداداد خان صاحب و عثمان خان و حکمت الله خان و میان عبد العزیز
و حافظ محمد حسن و خلیفه عبد الله و دیگر وطن داران را که برای ترخیص آمده بودند مرخص کردیم

و نجا ای گرد هم سپردیم و درین سواری با مسٹر سپیڈی صاحب که سیکرتری کشتیهای گنگ بود ملاقات شد که
او بکانپور میرفت و بوقت نواخت دو ساعت شب باگره رسیدیم و بمکان مولانا محمد سمیع الله صاحب
دهلوی المعروف بمحمود خان وکیل صدر که صدیق فقیر اند فرود آمدیم و آرام گرفتیم و یازده روز مقام
کردیم با دوستان اینجا که ساکن و وارد بودند مجلسها کردیم با سید صاحب علی باشندهٔ قصبهٔ
سهار پرگنه چهاته ضلع متهرا ملاقات شد فردی ست از عجائب روزگار و مردیست از مخصوصان که زن
پرده نشین را قرآن مجید در پنج ماه و الکن الثغ را در شش ماه و عامی را در کم از سه ماه
ختم می کناند بهر لهجه و قراءة که خواهد تعلیم تام می کند اما روز اول از خواننده یا وارثانش اقرار
میگیرد که اگر بمدت وعدهٔ خود کلام الله شریف ختم کنانم یکصد و یک دو روپیه بگیرم و کم از ان
نگیرم و زیاده را هرچه مقدرت داشته باشد توفیق اوست و اگر نمیدهد حوالهٔ سجدهٔ ای قدیر میکند و
هنگام شروع کنانیدن یا درمیان درس هیچ نمیطلبد و نمیگیرد و بعد ختم بمدت وعدهٔ خود میگیرد نوکری
کسی نمیکند و همین محصول را وجه رزق خود گردانیده است و در سه سال بمکان لاله ماده رام وکیل صدر آگره
در میان گنج مقیم ست و لهجهٔ خوش و آواز حزین و دلکش دارد و بسیاری کسان از وی خوانده اند و میخوانند این ملکه
از انعامات الٰهیه در حق او باید شمرد و افسوس که عالم نیست اگر عالم می بود با این ترکیب تربیت
و قواعد تعلیم بسیاری را بفیضان علوم می رسانید فقیر نیز بعون الله الکریم در طلبای مناسبه
از میزان تا مطول در سه سال درس دادن میتوانم بعون الله و العلیم مرزا ابراهیم بیگ برادر
همپای تاریخ شانزدهم شعبان سنه [illegible] هجری سال مذکور رسید و داخل قافله شد مال بهری
پتال یعنی چوبچه از ڈاک خانه کمپنی از آگره تا مقام ریل دکن دریافت شد اهالی آنجا
گفتند که مردم را معلوم نیست که بند بست ڈاک تا مقام ریل شده است یا نه از آگره تا
اندور رسانیدن می توانیم فی نفر محصول سیزده روپیه نوشته اند خواهم گرفت بابت سه نفر
و مرزای موصوف و کریم بخش بود هم چهل روپیه نوشته اند خواسته اند و از آگره تا بیاوره
محصول سه کس بیست و هفت روپیه حساب [illegible] گفتند که [illegible] پیسه تا ریل

کروز نگانوه است شاید که ورانڈر یافته شود ومیان بیاوره وبھوپال ڈاک نیست شاید که گاڑی
بھکہ دبیاوره یافته شود تا بھوپال رساند ومقصود فقیر بھوپال رفتن بود که مزار شیخ حضرت
شاه عبد السلیم قدس سره در انجا بجهانگیرآباد است وعزم زیارت آنجا میداشتم ووقت روانگی
چهپیه از آگره باندرونی ڈاک خانه کمپنی هشت ساعت روز سفر است و در تمام چهپیه اگر
گیرند گنجایش سوار شدن پنج کس است ودران آسایش بسیار است ومحصول تمام چهپیه شصت
وهفت روپیه وهشت آنه است وانیقدر خرچ ساه از کمی راجه جی کشن داس صاحب
ڈپٹی کلکٹر بهادر علیگڈه که باتفاق وقت وارد آگره بوده اند در وجه حساب کرایه مکان فتح باغ
واقع کول خواستم ایشان بتوسط برادر خرد خود چوبی دهنپت داس صاحب ڈپٹی کلکٹر بهادر
آگره فرستاده دادند ممنون ایشان گردیدیم ودرین چهپیه هر کس مجاز است که بست سیر از اسباب
خود با خود برد ویکروز قبل از روانگی خود محصول داخل کند وچهپیه از آگره بگوالیار در سی وشش
ساعت میرسد که یکروز ودو شب ویا دو روز ویک شب می شود ومحصول تمام چهپیه از
آگره تا گوالیار چهارده روپیه ویک آنه بحساب فی کس دو روپیه سیزده آنه میشود وچهپیه از
آگره تا بیاوره بعرصه پنج روز وتا اندور در عرصه نه روز میرسد وچون از ڈاک خانه لاله موتی لال
محصول وبا نتیشا کم باسایش یافته شد لهذا تمام گاڑی شکرم نرگاوان بکرایه نه روپیه دوازده
آنه از آگره تا گوالیار گرفته شد واز آگره مع مرزا ابراهیم بیگ وکریم بخش طباخ مرخص شدیم و
بر شکرم سوار شدیم مرزا عبد الغفار بیگ صاحب وحاجی مولوی محمد شاه صاحب وفرزند علی
جاکر ایشان را ومولوی محمد سمیع الله خانصاحب وحکیم غلام دستگیر خانصاحب وشیر محمد خانصاحب
وبرادر طریق دلدار علیخان صاحب ومولوی حاجی حیدر حسین صاحب وبرخوردار رحمة الله خان
ودیگر دوستان را که برای ترخیص تشریف آورده بودند در آگره بخدا سپردیم وبتاریخ
بست وچهارم شعبان وقت نواخت هشت ساعت شب از شام روانه شدیم بعد دو
شب ویکروز بتاریخ بست وششم شعبان المعظم روز چهارشنبه وقت نواخت یک ساعت

برشیمروز در گوالیار رسیده بڈاکخانه سرکاری اول محبی سید عنایت علی خوشنویس متوطن
کول ملاقی شدیم بعده از انجا کوچیده بمقام عزیزی دوست دلی اوستاد عبدالله خان تیر انداز
وقت ظهر رسیدیم و فرود آمدیم بلقای اعزه مسرور گردیدم شب درینجا گذرانیدم صباح فحول العلماء
واوحد الفضلاء جامع فنون معقول وحاوی علوم منقول شاعر عرب لاثانی ادیب علوم ادب
فی تمثال افراد زمان یکتای دوران برادرم مولانا علی عباس چڑیاکوٹی اعزه الله تعالی
برموز العالم اللاهوتی تشریف آوردند وبصحبت خود که بعد عرصه دراز حاصل شد مسرور
فرمودند واز اخلاق مردم حیدرآباد آگاه فرمودند درینجا ظروف مسی خریدیم یک لوٹه زیرا که
درچوکی اول که از آگره می آمدم کریم بخش لوٹه من گم کرده بود و دو رکابی به نرخ فی سیر یک روپیه
وده و نیم آنه و یک کفگیر و یک دیگچی فی سیر یک روپیه و پنج و نیم آنه قیمت جمله پنج روپیه و چهار آنه
شد وقت نواختن هشت ساعت روز منشی سید عنایت علی کرانچی آوردند فقیر همراهیان فقیر را
بران سوار کنانیده بڈاکخانه سرکاری بردند در لشکر از حافظ احمداد خان و حافظ عثمان خان
و برادرم حبیب خان و عبد الرحمن خان و حافظ احمد علی و دیگر صاحبان رخصت گردیدم و
بخدائے کریم سپردم و خود در میان راه بمراه ملا که پیشتر مولانا ممدوح را رخصت کرده بودم
برای ملاقات مع اوستاد عبدالله خان صاحب و امیر محمد خان رفتم بعد ملاقات مولانا ممدوح
بمکان منشی سید عنایت علی رسیده طعام دعوت سیر خورده وقت نواختن چار ساعت روز در
جهنک گنج رسیدیم وبعد ادخال بست و پنج روپیه و هشت آنه محصول تمام کرانچی ڈاکخانه انگریزی
ان کرانچی بدست سید عنایت علی بربلکٹرین سوار شده روانه شدیم و مولانا ممدوح و منشی
میر علی جونپوری و سید عنایت علی و امیر محمد خان را بخدای قدیر متعال سپرده رخصت کردیم
امروز بتاریخ بست و هشتم شعبان ۱۲۸۱ هجری مطابق بست و ششم جنوری روز پنجشنبه
۱۸۶۵ع بوده است چون از جهنک گنج کوچیدیم و برگوکاپور رسیدیم شام شد بعده بمقام جبولی
قریب باولی رسیده آب طلبیدم و خود برای نوشیدن از کرانچی فرود آمدم [illegible]

رفتم آنجا بسبب تاریکی شب و ضعف بصر نشیب و فراز معلوم نشد پایم از جا رفت افتادم لیکن افتان
افتان از لب شارع تا بته زمین سلامت رسیدم و بسیار ضرب کشیدم مصرع رسیده بود بلائی ولی بخیر
گذشت به مشکل تمام باز از غار بر لب سڑک برآمدم و بمرزا صاحب حقیقت الحال گفتم و شکر حق بجا آوردم
و انا لله تا آخر خواندم و سوار شدم و دنباله راه پیش گرفتم بر چوکی رہٹ آفتاب برآمد و بالخیر رسیدم که بر چوکی
کاڑا گھاٹ آفتاب غروب شد بر ندی سووال بصحرا رفتم فراغت از ضروریات کردم این تاریخ

بست و ہشتم شعبان روز جمعه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۲۷ جنوری ۱۸۶۵ عیسوی

بوده است در تمام شب گذشته و امروز چوکیهای مفصله ذیل تمام شدند جھک گنج ٹھیکا کاکنوا
یعنی چاہ ٹیکا و کوٹ گوکرتیک لی و عمر چھولی و سمرسه و رہٹ و شوہن و ڈرسنا و چور پوره و کاڑا گھاٹ
ازینجا بشب می رفتم که بکولارس آفتاب برآمد در شیوپوری که رسیده بودم نصف شب بود
از کولارس کوچیدم بر چوکی شیوپور سیلا شام شد در تمام شب گذشته و امروز که تاریخ

۲۹ شعبان روز شنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۲۸ جنوری ۱۸۶۵ع مذکور است چوکیهای

مفصله ذیل تمام کردیم ماسولی و شیوپوری که آن را سیپری هم گویند سیپری جا در جھانسی دختر نجابت خان
کریم الله خان مرحوم داماد برادرم محمد داود خان صاحب ساله از سیپری بار بپیدا شده بود که نامش
سیپری بیگم کرده اند و سیسی و کولارس و چوکی دھروا که از آنجا می کی سیپری نیز گویند ازینجا چون
یک کروه پیش می روند موضع لکواس می آید که بسیار آباد است و دی کو ہیاوڑی که در ینجا چاه ست
کلان این وقت بر نمی وزد وزو ده بود و ندو شیوسیلا در ینجا بنواخت پنج ساعت شام رسیدیم اما چون
از باوری کوچیدم بعد دو کروه موضع بہدرواس بدست راست آمد و در ینجا چاه پخته و بنگله بدست
چپ ست اینجا نماز ظهر خواندم و در شیوسیلا عصر اینجا شام شد و ازینجا بشب می رفتم
بھادوره یعنی چوکی کھجوری قریب این چوکی ہلال رمضان مبارک دیدیم و اندر ابر دیده شد الحمد لله
علی ذلک باز بر چوکی بھاٹی رسیدیم یعنے بر ته اٹو کی چوکی رسیدیم اینجا شب اخیر گردید

یکم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق بست و نهم جنوری ۱۸۶۵ع

وقت طلوع آفتاب در کنارهٔ رسیدیم که بر کنارهٔ ناله آبادی این معموره است و چهاؤنی سابق
ویران ست اما چهاؤنی حال آبادان ست یکساعت ڈاکخانه قیام کرده کوچیدیم درینجا مهاراجه
عالیجاه والی گوالیار سرای پخته عمده برای آسایش مسافران بنا فرموده اند لائق تحسین و آفرین ست پیش تا
صبح آینده که می آید این قدر چوکیها چلیدیم بجرن گڑھ معموره چوکی بستم ویران شهرپناه و قلعهٔ
پخته دارد و تالابهای پخته اندرون حصار متعدد واقع و بهر چهار طرف دور دور کوهها دارد
و تحت حکومت مهاراجه عالیجاه بهادر ست در نسل راجه سابق که جی سنگه نام میداشت کسے
نمانده است کالی مائی در اکھوگڑھ و ساونت کھیڑی و پرسٹ و باجیه و مهاراج گنج و چون که زمین
چهکی پست و کلم بس سیاه ست لهذا در هندی زبان بکالی مائی مشهور ست گویند درین [illegible]
کان یاقوت ست اگر کنده شود بر آید بتربت اینجا دوره و اندیکی راجپیره و دوم را اوڈرا
مانند دوره اکھوگڑھ هم شهرپناه پخته دارد اما بر آبادی آن رونقی نیست غله فروشے کنند سال
از مرزا ابراهیم بیگ صاحب برادرم محمد داؤد خانصاحب سابق رساله دار سیه بهادر را
می پرسید و در ساونت کھیڑی آفتاب غروب شد درینجا برای افطار صوم دال و چپاتی
تیار کنانیدم و سیر خوردیم و هم درینجا با محمد حیدر خان صاحب خورجوی ملاقات شد خانصاحب
ممدوح همین وقت شام که شفق غائب نشده بود بنظر ضرورت بکناره روانه شدند و از بیدوره که چوکی
هفتم ست تا مهاراج گنج نما غله شیر ست بلند و نام نایش ارجمند در تمام شب سه چوکی قطع شد

دوم رمضان المبارک روز دوشنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۳۰ جنوری ۱۸۶۵ ع

امرگڑھ لال پهاڑ بیاوره در امرگڑھ صبح شد نماز درینجا خواندم و کوچیدم چوکی واله
امرگڑھ بر چوسے ندی گهوڑا بچهاڑ رسانیده مرخص شد و چوکی واله ندی در چوکی لال
پهاڑ رسانید و چوکی واله امرگڑھ هرگز رسانیدن را تا چوکی لال پهاڑ قبول نکرده اوقات
بسیار ضائع شد از اینجا وقت نواخت یازده ساعت روز در بیاوره رسیدیم
و کرایچی رانده اکهانه کلکتر رسانیدیم و خود را در دکانی بازار پیش [illegible]

اندا ختیم اول تحصیلدار اینجا برای بندوبست گاڑی نوشتیم تا از ینجا مراد بهوپال انداز جواب فرستاد که درین ملک بهلی وگاڑی وغیره سواری دستیاب نمیشود وچون از دیگر مردمان کرایه چهکڑه پرسیده شد فی منزل را کرایه دوازده روپیه میخواستند تاهم بهم نرسید دانستیم که مرضی روح مبارک حضرت شیخ ما قدس سره نیست که باین راه بالفعل روم ناچار عزم قرار بران گرفت که بسواری کرانچی روانه اندورشوم از عصر تا نماز عشا تقاطر وترشح بارغلیظ بود که تمام روے زمین تر نمود درین ملک میان هندوان بجای سلام جیگوپال مرسوم ومستعمل ست وحرف ایجاب هو بفتح های هوز وتشدید واوست بوقف ودرین ملک در یک بیگهه زمین قسم اول که اوسلی باشد ومانی غله می باشد از گندم وفی مانی بفتح میم بالف کشیده وکسره نون بیای معروف بست سیئی بکسره سین مهمله ویای مجهوله وهمزه مکسوره بیای معروفه ویک سیئی از اش سیر غله میشود یعنی شش من فی بیگهه پیدا مے شود

سوم رمضان المبارک روز سه شنبه ۱۲۸۲ هجری مطابق ۳۱ جنوری ۱۸۶۵ء

اگرچه امروز آسمان صاف فاما بسبب بهم نرسیدن سواری هنوز مقام نکردنام تحصیلدار اینجا چنی لال ست پاره است از سنگ سخت که از جانب راجه صاحب بهادر پانصد روپیه متوسط والی راجگڑه منصرم کار اینجاست کاش اگر خدایش توفیق دهد وچنیال بالا ذایش درآید که مهمان سرا مسافران یا دهرم سالا یا مسافرخانه درینجا تیار کنانیده دهد بسیار باعث آسایش واردان باشد وسبب آرام مسافران وموجب شهره وناموری رئیس گردد مگر افسوس رؤسای هندی نژاد ان را مطلقاً بچنین اعمال توجهی نیست الا ماشاء الله دیگر اگر نظم شارع عام از ینجا تا بهوپال کرده شود ووالیان هر ریاست بهم سرحد بندوبست مشترک نمایند ابواب تجارت مفتوح شود وآمد ورفت هر شی ضروری بافراط گردد چه این وآن هردو موقع منڈی دارد مال تجارت را نمر گردد بر ذمه همت رئیسان ریاست اینجا وآنجا واجب ومتحتم ست تا تاجران ومسافران آسایش بردارند ودر حق ایشان بدعای مزید عمر ودولت واقبال بپردازند مرجو که این دولت در حق والیه بهوپال نصیب باشد

زیراکه این زن مردان سیرت حاجه سبقت بر حجاج وغیرهم برده است و کمال حقیقة از دانشمندان
روزگار ربوده است سلمها الله تعالی وزید الله اقبالها امروز بسبقت هندوان بوده است مردم عالم
این ملک این روز را مرتبه نوروزی می شناسند ازینجا خطی بنام حاجی حافظ مولوی محمد ایوب صاحب
بهوپال و دیگر خط بحیدرآباد بنام مولانا سدید الدین خان صاحب و سوم باورنگ آباد بنام
منشی مولوی حسن رضا صاحب در ڈاک سرکار انگریزی روانه کردم و هرچند سواری درینجا
برای روانه شدن بهوپال جستم اما بشومی ارادت خود یافته نشد محروم ماندم و حصول
این نعمت سترگ را که زیارت مزار شریف حضرت شیخی و مرشدی شاه عبد العلیم لوهاروی
قدس الله سره مراد بانست برفتن بهوپال جهانگیرآباد ملتوی بود بر وقت دیگر حواله کردم
و امروز را در وحشت گذرانیدم بیت ور دوم از یار مست و هان نیز هم ٭ دل فدای او شد
و جان نیز هم ٭ رفع الله درجاته فی القرب والوصول واوصلنا الله الیه وهو المامول والمسئول

بیت از حلقه بندگیش بیرون نروم ٭ تا نقش حیات در نگین دلم است ٭

چهارم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق یکم فروری ۱۸۶۵ء

تا برآمدن یکپاس روز چون از یافتن سواری بهوپال مایوس شدم باز کرانچی تمام از ڈاکخانه بیاورده
بکرایه بیست و دو روپیه و هشت آنه سکه کمپنی بکری گرفتم حال آنکه منشی ڈاک که لچهمن سنگه نام دارد پیشتر
تمام کرانچی را به هیژده روپیه میداد حالا ازان منکر گردیده خاک در دهان بابوی آنجا که بیک نقطه
بابو بیشو دو انداختم و بیست و دو روپیه و هشت آنه سکه کمپنی دادم و گفتم شعر چه بابو بیک نقطه بابو
شود ٭ اگا مش بدو تا پیقا بو شود ٭ وقت برآمدن ساعت روز کرانچی گرفتم و سوار شده از بیاوره
برآمدم و براه دو سر روانه شدم به تفصیل ذیل جو کیها را طی کردم و قطع راه تا صبح نمودیم جانه چوکی
تمام شد پرسوله بهات کهیڑی و بیجه رکهی و پیپلیا و منو و سارنپور و جهرودده و سیوره
و پرسوله بفتح بای فارسی و سکون رای مهمله و ضم سین مهمله و واو معروف و لام مفتوح با های
هوز زده بر پیپلیا شام کردیم در روز چارچه کی رفتیم و درینجا پاسی قیام کرده طعام تیار کنانیدم

ورو زه افطار کردیم و طعام خوردہ و نماز مغرب و عشا خوانده روانه طرف اندور گردیدیم
تمام شب چلیدیم و در سیاوره صبح کردیم درینجا بعد فراغ از امور ضروریه نماز صبح خواندیم گویند
سارنپور آبادی خوب دارد و سڑک از گوالیار تا شیوپوری بسیار خوب ست اما ازینجا تا گناه
ستایش کننده آن ہم گناه و ازینجا تا بیاوره بسیار خراب و از بیاوره تا اندور خراب ست و طرفه آنکه
بندوبست ڈاک جدید ست و کراچیبان بچه بر چوکی موجود و عمر ہر یک ازان زیاده از ده سال نخواہد بود
ٹھیکه داران ڈاک برای جلب نفع خویش این بچه ہا را مقرر کرده اند و ایشان را برای بردن
و روانه کردن کراچی مامور نموده اند چه ایشان را تنخواه دادن کم میشود و اگر جوان نوکر دارند تنخواه
زیاده داده شود و این بچگان نافہم و ناتجربه کار کراچی را از بلندی کوه که مثلاً چار صد گز خواہد بود
بلا مزاحمت احدی پلے کنند و می دوانند خواه کراچی و نرگاؤ و مسافر شکسته شود یا به قسمت
خود سلامت ماند یا درست بگذار و بقول گوینده مصرعه ہر چه باد ابا د ما کشتی در آب انداختیم
از بہات کھیڑی پاؤ کروه چلیده کولودی ناله می آید بران پل غریب بسته اند بعد ازان دودھیا
ندی می آید آن را می کنند شاید که بران پل بندند بعده نکراکھالی می آید آنجا ہم تیاری پل می شود

پنجم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق دوم فروری سنه ۱۸۶۵ع

در سیاوره آفتاب برآمد بعد از فراغ از امور ضروریه از انجا روانه شدیم و بعون الله سبحانه تا صبح
چوکیهای مفصله طی کردیم شاہجہانپور[۳۵] و بنجاری[۳۹] تکسی[۳۰] بھیروان[۳۱] کھیڑی و درین شہر شاہجہانپور
وقت بر آمد ہر ہشت ساعت روز رسیدیم این بلده ست خوش که شہر پناه و حصار پخته دارد و ازینجا
اجناس خشک خریدیم و درینجا عیدگاه ہم خوب ست و نائب صوبه از طرف مہاراجه عالیجاه والی
گوالیار درینجا یعنی شاہجہانپور میماند و درینولا بر نیابت صوبه اینجا مولوی عماد الحسن صاحب جالی
مامور و سرفراز اند بسبب عجلت با جناب ایشان ملاقی نشدم و در چوکی تکسی بسبب خرابی نظم
ڈاک چوکیها دیر کشیدیم یعنی پیش ازین چوکی نرگاوان بر فاصله سه کروه مامور بوده حالا بر
چار چار کروه چوکی نرگاوان مقرر نموده اند فلهذا مسافران را تکلیفی بسیار عارض میشود خصوصاً

بموسم گرما که بسبب تمازت آفتاب و گرمی هوای سنگلاخ و نایافتن آب که اکثر دشتهای
کربلائی فیما بین خیا فی چهکیها واقع میشود مسافران و بنگاوان بسیار جان بحق می سپرند رای فقیر
بران ست که اهالی ڈاک چوکی بدستور بر سه کروه مقرر کنند تا همه سلامت باشند و در بیشتر ان کهیری
شام شد و در اینجا افطار روزه کردم و طعام تیار کنانیده خورده نماز شام و شب خوانده روانه پیشتر شدیم
پیپلیا کهال و دیورس و پیپلیا لوهار و تمام شب چلیدیم سوای سه چوکی رفتن نتوانستیم زیرا که یک کروه
این ملک برابر یک و نیم کروه ملک ماست باین حساب تمام شب دوازده کروه این ملک هیجده کروه ملک ما چلیدیم

ششم رمضان المبارک روز جمعه ۱۲۸۱ھ مطابق سوم فروری ۱۸۶۵ع

دکاچیا و تلاولی و اندور بمقام هذا که دکاچیا ست صبح شد و در ینجا باولی پخته بسیار خوب ست
نماز فجر خوانده پس راه پیشتر گرفتیم و بکرم الله سبحانه وقت نوبت هشت ساعت روز در
ڈاک خانه اندور رسیدیم و از انجا اختر و باختر خود را بر گاڑی کرایه هشت آنه بار کرده در مهمانسرای
اندور رسیدیم و فرود آمدیم و این برای آسایش مسافران خانه خوب ساخته اند و این را
دو حصه کرده اند یکی شمالی برای فرود آمدن مسلمانان و دیگر جنوبی برای قیام هندوان
و در حصه مسلمانان پس پشت سرای بیت الخلا ساخته اند نهایت متعفن عجب نباشد که بموسم
گرما همین باعث وبا گردد و این بسبب غفلت ملازمان سرکار امیر ابن امیر ست ورنه ذات
والاصفات ایشان نظیف الطبع محیط نوال ست و ساخت این مهمانسرای خود دلالت
بر همت علیای خدام والا مقام رئیس اینجا می کند فقط برین شارع عام بمبئی که راه ریل
مقرر خواهد شد ضرورست که برای آسایش مسافران مهمانسراها و چاهها بسیار متصل تیار
کنانیده شود چه در ملک مالوه آب بسیار قریب از زمین می بر آید چاه کندن درین ملک چندان
دشواری ندارد روپیه هندوی که یار طریقتم محمد مصطفی خان صاحب مرحوم از دکان
سیتارام و برج لال از خورجه کنانیده معرفت برخوردار حافظ عثمان خان سلمه ربه
رسانیده بودند و بنام دکان دهن راج و پورن مل بود از دکان ایشان که در ینجا لیسته افهر

واقع است برقم هشتاد روپیه سکه کمپنی از نام پرتاب گماشته وصول کرده رسید بمهر و دستخط
نوشته داده شد و اختصار این دکان در حیدرآباد بر دکان پورن مل و هرگوپال سیٹھه در بیگم بازار
هم ست در اندور با برهمن پسری خورجوی که بلدیو پسر روپرام نام دارد و در بازار چهته کهنه
خورجه سکونت دارد ملاقات شد درین ملک درچهاونی سنو آرٹھه وولالی افیون وغیره
می کنند امروز تا ناهرگاون عجله کامله بکرایه نوزده روپیه سکه کمپنی مقرر کرده شد نام بهلبان
رحیم بخش ست باشنده شاهجهانپور افاغنه مرد چرب زبان ست وعده رسانیدن بناهرگاون
بهشت روز کرده است الله تعالی خیر فرماید چه کسانیکه در القاب خود لفظ بان دارند بسیار شریر
وبدزبان وبدقول میباشند چون شتربان وبهلبان ومهربان وفیلبان ودربان بسرای اندور
امروز مقام کردم وشب هم بسر بردم در شب ملازمان مهاراجه صاحب بهادر والی آنجا برای
مسافران طعام آوردند و تقسیم کردند که تقریب شادی پسر جناب ممدوح بوده ست فقیر مع
همراهیان که سیر خورده بودیم چادر سکوت کشیدیم دیگر مسافران را بانواع اطعمه سیر کردند زیّن الله کواکبه
وآوفر اقباله این خاندان در اقران خود افزوده او حدست الله تعالی اولاد ایشان را نامی وگرامی دارد

هفتم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۸۱ه مطابق چهارم فروری ۱۸۶۵ع

وقت صبح از سرای اندور کوچیدیم و وقت شام بدهرم ساله موضع بانی رسیدیم که فاصله نه کروه
از اندور دارد امروز هوای پوربی تند می وزید درینجا مسافرخانه بس بوسیده است که نصف
سقف از کهپریل پوشیده بودند و از نصف ستاره ها می شماریدم و شکر حق تعالی بجا می آوردم
وقت شب صاحب مکان فی گاڑی نه پائی گرفته درینجا با صوفی غلام قادر خان رامپوری
ابو العلائی رضی الله عنه که اکثر در سرونج قریب مکان نواب احمد سعید خان تشریف میدارند وحالا
برای حج تشریف می برند ملاقات شد آدم نیک صاحب همت و توجه اند بلقای ایشان مسرور شدم

هشتم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۵
فروری ۱۸۶۵ع بالخیر بعد از نماز صبح از بانی کوچیدم و وقت عصر در موضع

برزوار به هرم سال سرکار مهاراجه هلکر بهادر والی اندور رسیده فرود آمدیم مکان خوب سنگ بست
بهم رسید اما بسیار خراب بود در شب چند بار ابر غلیظ آمد و بسیار بارید درینجا آسایش یافتم

نهم رمضان المبارک روز دوشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۶ - فروری ۱۸۶۵ء

باهم سفیران هم سفر در عین هجوم ابر و تقاطر بارش از مسافرخانه برزوار کوچیدیم و برلب دریای نربدا
دران گل و لای بهزار تکلیف زیاده از یک کروه راه قطع کرده رسیدیم محافظان قنطرة الجسر
از عبور دریا مانع آمدند که درین حالت تخته پل و شدت هوا عبور جمله از پل ناممکن اگر بارش و هوا
کم شود و پل خشک گردد مرور و عبور سبک می تواند شد ناچار برلب دریای نربدا در ده هرم ساله
که هم شیواله است فرود آمدیم و مقیم شدیم نماز ظهر خواندیم و عصر اگردیده آمدیم وقت نواخت یک
ساعت بعد روز از انجا کوچیدیم و بعبور دریا و مرور پل بموضع سناوده وقت عصر رسیده بعبور
رود انجا بعد غروب آفتاب در موضع دهن گانون رسیده به هرم ساله مقیم گردیدیم امروز
در تمام روز صرف مسافت هشت کروه طی کردیم درینجا با ملا منوچهرجی و بیزن جی پارسیان
متوطن قلعه بمبئی و قاضی شمس العارفین متوطن سورت که از فرزندان قاضی قوی عالمگیری
مغفور است ملاقات شد درینجا شب گذرانیدیم از شروع سفر دکن تا اینجا آرد گندم از سیزده سیر
تا نه سیر فی روپیه خریده شده است و روغن گاوی فی روپیه یک و نیم سیر یا دو بالا گرفته شد اما طرفه حال
است که در روغن این ملک مطلقاً چربی نیست و الله اعلم بالصواب و علت این شاید همین باشد
که ملک خشک است و قلت آب و اپکاه خشک می چرند

دهم رمضان المبارک روز سه شنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۷ فروری ۱۸۶۵ء

امروز از یکپاس شب از دهرم ساله دهن گانون کوچیدیم وقت برآمد یک ساعت روز بچهم
روسه رسیدیم چون از انجا گذشتیم درمیان راه بزرگ ریش سفید اطول لحیه را دیدم که بسواری عجله
میرفت یکی هم بخش طباخ گفتیم که نام این بزرگ سفیدریش را پرسیده بیا و خود براه میرفتم که طباخ مذکور
رفته نام ایشان دریافته آهسته بازگردیده بعد عرصه دراز باز آمده گفته که نام ایشان مولوی فضل رسول

است از حضرت بدایون و از حیدرآباد سے قافله می رسند خشم بسیار کردم و غضب شمار نمودم که چرا جواب سوال من زود نداده اوی که انتظار ایشان می کشیدم اگر معلوم شدی از اخبار حیدرآباد پرسیدمی ناچار خاموش ماندم از انجا بموضع دیس گاؤن رسیدم معلوم شد که در ینجا چوکی پرمٹ از سرکار انگریزی ست که نمک را استیلا شند و حسب آئین نمک اگر می برآید محصول خذه میکنند از انجا کوچیده وقت عصر بموضع سوکل گاؤن رسیده بدهرم ساله فرود آمدیم و تمام روز که بقطع ده کروه زمین کوفته شده بودیم آسایش گرفتیم

یازدهم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۸ فروری سنه ۱۸۶۵ء

بآخر شب که پاسے مانده بود از سوکل گاؤن کوچیده براه رستم پور که ازینجا سه کروه بر سر راه واقع است و ندی تاله که از رستم پور فاصله سه کروه دارد روانه باسیرگڈھ شدیم که ازین ناله بعد سه کروه دارد و بعد نماز عصر در اسیرگڈھ رسیدیم و بدهرم ساله اینجا فرود آمدیم این شهر ویران ست مقابر بسیار دارد اینجا قلعه خوب و بسیار مستحکم بر قلعه کوه ساخته اند که از هشت کروه دیده می شود و درختان انگور درینجا بسیار ست درین ایام فی روپیه پنج سیری فروشند بسیار شیرین و لذیذ درین دهرم ساله مردم مسافر بکثرت فرود آمده بودند قلت مکان و کمی جا بود و علاوه بران اینکه از مردم جهلا، مئو قاضی طیب مرحوم از زن و مرد و بچه بسیاری بیمار افتاده بودند تمام شب آه و ناله کردند و خواب از چشم فقیر یکسر بردند در تمام روز نه کرده چلیدم و شب این اندوه کشیدم

دوازدهم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۹ فروری سنه ۱۸۶۵ء

هرگاه که آه و ناله بیماران اسیرگڈھ سر بفلک کشیدم و تمام شب به بیداری رسیده در نیم شب برحیم بخش بهلیان شاهجهانپوری که سکاری فقیر بود آواز دادم که برخیز و روانه شو آن بیخبر از خود رفته گفت که هنوز آرام نگرفته ام نمی روم باستماع این سخنش رنج بسیار بقلب فقیر رسیده بی پروائی او را بخدای قدیر سپردم و ساعت نگذشته بود که شخصی از حکام انگلشی بسر وقت آن مخمور غفلت رسیده او را گوشمال واجب داده

نرگاوان او را براق ڈاک بسانی برگرفت هرچند که واویلا نمود نپذیرفتند زدندش و مع
نرگاوان بردندش گفتم که اقیه اجرت خود بگیر و مرا خلاصی ده که در آرام تو برنج من ست
گرفت که زود می تم بخدا یش سپردم و خود بحیله دیگر کرایه کرده به برهان پور روانه شدم
بعون الله القدیر وقت نواخت ده ساعت روز بالخیر و العافیت در شهر برهانپور داخل
شدیم و از شدی در دو بسرای پخته که نزد چوکست و مسجد نواب عبد الرحیم خان صاحب
مرحوم هم قریب از انجاست رسیده فرود آمدیم این مهمانسرای پخته بسیار خوب ست که هم
حوض دارد و هم نهرا آب ست و بوسیده و مرمت طلب ست حالا سرکار انگریزی بمرمت آن متوجه
است امید که زود درست گردد و مردمان مسافرین را آسایش بسیار رسد مسجد نواب صاحب
مغفور نهایت بوسیده که چون مدتی بوده واجب الترمیم ست از سقف و دیوارهایش جز اثری
نمانده است شاید که کسی از ورثه حضرت ایشان مغفور در حیدرآباد نیست یا از منتسبان نواب
صاحب مرحوم کسی در برهانپور نمانده است که خبر غربت و کسرت این مسجد و این خرابی
سرای و بازار حضرت امیر کبیر رسانند بلا از بان سلطان که رساند این دعا را به که لشکر
پادشاهی ز نظر مران گدا را شاید که رسانند خبر این غربا و مساکین که نیاز و اخلاص
خود در حضرت امیر کبیر بهادر قدوة الصلحا و سلالة الکبرا امیر فقیر شعار و فقیر امیر آثار دولتهم
من باشم شاید که این دولت سعی و ثواب را در جریده فقیر ثبت کرده باشند اگر چه بالفعل در قبضه
کردن این ملکیت و مامور به وکیل داده م که واقف از دستورات مال سرکار انگریزی باشد
خرج باشد اما بعد چندی آمدنی آنجا برای صرف آنجا کافی باشد و امراء را همیشه کار با ثواب نام ست
و با وجود بودن حضرت امیر کبیر بهادر مجموعه دانش و عقل این ملوک خود را بلا وجه گذاشتن
و دعوی ملکیت متعلق بهای خود را مهمل داشتن دور از صواب مینماید و عقل با مردم تقاضای
حیرانی سر خود را می فرماید خدارا کاری که باندک تحریک خدمت صاحب رزیدنٹ بهادر و
حاکم برهانپور تعیین وکیل و تحریر شدن می برآید چرا بهمال می اندازند و چرا دعوی خود

را بحضور حکام انگریزی ظاهر نمی سازند و حکام انگلش اگر بندگان حضور امیر کبیر بهادر بآرایش
سرای مسجد و آبادانی بازار آنجا بتقرر فرمودن وکیل متوجه میشوند پس راضی و خوشنود میگردند زیراکه
خداوند قدیر در خلقت حکام زبان انداخته است که کسی را که باحیای این چنین رسوم متوجه ببینند
نهایت ساعی و حامی آن باظهار بهزار خوشنودی می‌شوند خدای قدیر حیات چندروزه مرا
نصیب کند که آن امکنه ویران را بسعی حضرت امیر کبیر بهادر آباد ان بینم و بزبان حال بزبان
آرم تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ واز زبان هریک مردم آنجا شنوم **بیت** خزان
نکل گئی اب موسم بہار آیا ❊ چمن مین بلبلو اب جا کے آشیان کیجیے ❊ این شهر نهایت پُر
فضاست بهرطرف دربلده نهر جاری و زمین نهایت درخت پذیر و همه میوه ها و اشجار و
وادویه و بقول در هر موسم موجود انگور خوب و مرغوب گویا که در هند زمین طائف است نام
نامی صاحب ضلع بهادر که درینولاست مستر بروک ست مردم آنجا اخلاق نیک و را بسیار
بیان میکردند و نهایت مشکور بوده اند این هم موجب رحمت و باعث آبادانی ملک ست که در آنجا
حاکم نیک عادل منصف رحیم گماشته است و از برهان پور تا کهنڈوا مدریل جاریست امید ست
که سرک ریل تا آنجا زود درست شود و ریل تا آنجا بعرصهٔ قریبه جاری گردد گویند که از آنجا براه
هوشنگ آباد و جبلپور می رود و بشعبهٔ مرزاپور می پیوندد الحال ریل تا لال باغ برهان پور
رسیده است اما خوب عموما جاری نیست نرخ اشیا مفصلهٔ ذیل درینجا بالفعل اینست پارچه
کمرکهه که درینجا آن را کمیز گویند فی گز یازده آنه چین سکه که درینجا آن را جگناتی گویند فی گز نه آنه
آرد گندم فی روپیه نه سیر پان بسیار ملائم فی پول شانزده عدد دال ارهر که بسیار خوب میشود
فی روپیه نه سیر روغن گاو که زرد باشد فی روپیه یکسیر گوشت گوسفند فی سیر چار آنه گندر فی سیر
نه آنه انگور تحفه فی روپیه چار سیر ارهر را درینجا تور گویند اما در هند ارهر دیگر است که درخت
دوانه خرد دارد و تور دیگر ست که درخت دوانه کلان دارد و بد ذائقه میباشد آن را کسی
نمی خورد و نمی خرد و محکمهٔ حکام برهان پور برود تپتی ست بفتح تای قرشت و سکون بای

موحده وکسر تای مثناة فوقانیه و یای معروف گویند برهانپور در خاندیس بوده است و پیشتر دریجا تحریر
و تقریر بزبان مرهٹی بوده است حالا در خاندیس نیست لهذا زبان نماڑیست که علاقه نماڑی بکسر نون
و فتح میم بالف پیوسته و کسر رای هندی و یای معروف از ناگپور تا برهانپور است و از ایدل آباد تا
حیدرآباد خاندیس است پس در خاندیس پیشتر مرهٹی گفته و نوشته میشد و از چار سال برهانپور که متعلق
ناگپور گردیده است و آن در نماڑیست فلهذا دریجا هم تقریر و تحریر در نماڑی گردیده است و میشود و پیشتر
دریجا مرهٹی تحریر و تقریر بوده است چه برهانپور در خاندیس بوده است و زبان خاندیس پیشتر مرهٹی بوده است

سیزدهم رمضان المبارک یوم جمعه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۰ فروری ۱۸۶۵ء

امروز صوفی غلام قادر خانصاحب علی محمد وغیره قافله حجاج از ینجا تشریف بردند و فقیر بسبب تبدیل
لباس و ابدال پوشاک که بسیار چرکین شده بود و عزم شو یانیدن آن سید هاشم و موی سر تراشیدم نیز
متوقف شدم امروز خطوط بنام اجله داخله دو مرہٹیه اعظم گڈھ و آگره و گوالیار و حیدرآباد کرسی
و میر بچه نوشتم و بڈاک سرکاری روانه کردم منشی ڈاک بر سر خط انگریزی نوشته و فی خط یکپول
انگریزی زیاده از محصول حق التحریر گرفته و از هر کس میگیرد و اگر کسی نمیدهد منشی آن خط نمیگیرد و روانه
نمیکند و این بظاهر خلاف آئین سرکارست نداستم که این دستور خلاف ملک آئین سرکار که تجویز کرده
است و خداوند که اگر این خبر تا حکام بالا هم رسیده است یا نه و خط پیڈ بود یا بیرنگ بر همه یاو آنه
زیاده از محصول میگیرند این سخن قابل تحقیق است از حکام محصول ڈاک زیرا که کل محصول خط نیم آنه
و اجرت تحریر یاو آنه که نصف محصول باشد اگر تجویز حکام است سراسر نقصان سرکارست چرا که
آنرا جمع نمیکنند و یک کس بمشاهره هشت روپیه مقرر میکنند که نام مقام بابران نوشته باشد و با
آمدنی را بسرکار جمع کرده باشند این سخن فقیر قابل غور و تامل ست مصرع رموز مملکت خویش خسروان
دانند و و پارچه که شست و شو کنانیدم مزد ش فی پارچه یک پول انگریزی بگازر دادم و بوقت
دو ساعت بر نیمروز از ینجا کوچیدم که رحیم بخش بہلبان هم رسیده بود و بعد از غروب آفتاب بموضع
انچھاپور که فاصله هفت کروه از برهانپور است رسیدیم و بدهرم ساله اینجا فرود گردیدیم

چهاردهم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۱ فروری ۱۸۶۵ء

بعون الله الکریم الحفیظ وقت زدن سه ساعت شب از اچهاپور کوچیدیم وقت نواختن هشت ساعت
روز بمقام اعدل آباد که قصبه‌ایست مشهور بابدل آباد نهایت آباد است و عمارت پخته و سرای
سنگین دارد و شاید که اکثر شرفا هم درانجا باشند گذر کردم زیر آن شد اندرون سیر کردم دریچه‌ای رود
هم جاریست که بران مرد و عبور می شود نامش پونا از انجا چلیده وقت نواختن یازده
ساعت روز بلکه هنگام نیمروز در ناهرگاون که استیشن روانگی ریل دارد رسیدیم و قریب
سرک آهنی سمت جنوب آن زیر درخت انبه که سر بسجده دارد و مناسب حال فقرا است
فرود آمدیم و شب گذاردیم امروز شخصے مرزا غلام محمد نام که خود را اهراتی می فرمودند از حیدرآباد
رسیده‌اند می فرمودند که محصول ریل بابت یک سواری از شعله پور تا ناهرگاون باین تفصیل داده‌ام

از شعله پور تا پونه	و از پونه تا کلیانی	و از کلیانی تا الکت پوری	و از الکت پوری تا ناهرگاون	میزان کل
عا ۳ ۱ ۶ پائی	عا ۹	عا ۶ پائی	سے ۳ ۶ پائی	للعہ ۱۱ ۶ پائی

از حیدرآباد تا شعله پور بابت تپال لاله سیام سندر لعل پنج روپیه کرایه یکسواری داده‌ام اگر تمام کرایه
خواهید گرفت شاید که بهفده یا هیجده روپیه بدست خواهد رسید از انجا باید گرفت گفتم بچشم
فرمودند که سواری خوب می دهد و از شعله پور باحتیاط تمام تا حیدرآباد می رساند از پنجا
رحیم بخش بهلبان را رخصت کردم و بقیه مزد او داده‌ام

پانزدهم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۲ فروری ۱۸۶۵ء

بعون الله وکمال منه و فضله بوقت نواختن دوازده ساعت روز از ناهرگاون بر ریل بعد ادای
بست و هفت روپیه کرایه بحساب فی کس نه روپیه دو سوار شدیم و از انجا تا بشعله پور تکت گرفته روانه
گردیدیم تفصیل چوکیهای ریل از ناهرگاون تا کلیانی بذیل نوشته می شود واضح باد از ناهرگاون ۱
و ورن گاون ۲ و بهوساول ۳ و جل گاون ۴ و مساود ۵ و ماهیجی ۶ و پاچوره ۷ و کج گاون ۸ و
چالیس گاون ۹ و نای دونگری ۱۰ و ناند گاون ۱۱ و منماڑ ۱۲ و لاسل گاون ۱۳ و نپهار ۱۴ و ناسک ۱۵

و داورہ و کوٹی و الکت پوڑی و کسیرہ و کھرڑی و اڑتونڈ و در سندھی سیاپٹر و شاہپور و عشوالد و کلیانی و ونا هرگاؤن تکٹ وقت نواخت یازده ساعت روز تقسیم می‌شود و در ریل اینجا دستورهای عجیب دیدم که قفل می اندازند و کسی را برای نشستن و دیدن اجازت نمی دهند لهذا مسافران را تکلیف بسیار می‌شود و زنان را به ریل دیگر می‌نشانند و جداگانه همراه زنان سوار می‌کنانند و در چالیس گاؤن به عرصه پنج گهنته رسیدیم و بنای ڈونگری آفتاب غروب شد روزه افطار کردیم و بناندگاؤن نماز مغرب خواندیم و انگور خریده خوردیم بچار آنه سیر می فروخت و چوکی ایچی پور را اعتباری نیست زیرا که محض بسبب اجتماع میله که در اینجا می‌شود چوکی مقرر کرده میشود و بعد میله برخاست میکنند و درین ملک مسلم نیست که بهر اسٹیشن آب گرفته شود بلکه درمیان ناندگاؤن و چالیس گاؤن هم آب میگیرند و درین روانگی مرقوم گوارا دیدم که عیسائی مذهب اکثر اند و اگر کسی از برهان پور برای سواری ریل آید بناندگاؤن رفتن ضرور نیست بلکه اولی آنست که از برهانپور بطرف جل گاؤن آید و از اینجا سوار شود و هرگاه که ریل از برهان پور جاری می‌شود احتیاج رسیدن تا هرگاؤن و جل گاؤن نماند و در الکت پوری که در ۱۱ نیست پوره بوده است مسافر را تکلیف آب بسیار میشود و هر که از ناهرگاؤن وغیره تکٹ بگیرد باید که تا ناندگاؤن بگیرد و از اینجا تا کلیانی و از اینجا تا پونه و از اینجا تا شعله پور تا بآسایش بگذارند و تکلیف نکشد و ریل در یک گهنته که ساعت باشد دوازده کروه قطع راه میکند پس باین حساب مسافت جمله چوکیها دوصد و چهار کروه شد زیرا که ساعت هفتده شدند و چون هفتده گهنته را در دوازده کروه ضرب کرد دوصد و چهار حاصل شد و چون دوصد و چهار کروه را بر بست و چهار چوکی تقسیم کرد فاصله فی چوکی هشت و نیم کروه مساوی حاصل شد یعنی فی چوکی ۸ ۱/۲ (۲۰۴ کروه) (۲۴ چوکے

شانزدهم رمضان المبارک ۱۲۸۱ روز دوشنبه مطابق ۱۳ فروری ۱۸۶۵ء

وقت نواخت پنج ساعت صبح در کلیانی رسیدیم و مولوی غلام قادر خان صاحب وغیره قافله حجاج که با ونا هرگاؤن ملاقی شده بودند از اینجا روانه بمبئی گردیدند از ایشان فی کس تا هرگاؤن تا [illegible]

سواری ریل داده بود و ایشان امروز وقت نواخت هشت ساعت روز بالخیر والعافیة داخل
بمبئی خواهند شد انشاء الله القدیر ایشان را بالخیر بمقصود و مطلوب رساند و باز در وطن بالصحة والعافیة
رسانیده ملاقی و مسرور گرداند بیت خرم آن روز که زین منزل ویران بروم ؛ راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم
در مدینه جا کنم ؛ و فقیر بانتظار آمد ریل پونه در کلیانی متوقف شدم و در دهرم ساله که قریب ریل ست
قیام گرفته نان گندم و دال رهر تیار کنانیدیم نرخ آرد گندم درینجا بیک پیسه چهار و نیم سیر ست بعد از
فراغ امور ضروریه و ادای نماز فجر طعام سیر خوردیم و شکر مطعم حقیقی و منعم تحقیقی جلشانه و عم احسانه بجا آوردیم
وقت نواخت ده ساعت روز ریل از پونه بکلیانی رسیده بذریعهٔ همان ٹکٹ تا هر گاؤن بران
ریل سوار گردیده بعد یک ساعت روانه پونه شدیم تفصیل مقامات چوکی ریل از کلیانی تا پونه
این ست کلیانی ۱ بدلاپور ۲ نیرل ۳ درینجا یعنی کلیانی شیخ ولی محمد شیخ باشنده زیدپور علاقه
اوده در ملازمان فوجداری که کانشٹبل ست مرد لائق قریب ازین نیرل کوهی ست ماتهران
نام که بران بنگله های بسیار برای تبدیل آب و هوا دانایان فرنگ ساخته اند سرهٔ بسیار در گرما
می گویند و هیلی درینجا کوه کنده سوراخ کرده اند دران اول مرتبه ریل درجه اولی و ثانیه را
انجن بسته هم در اول گاڑی ها و هم در آخر گاڑیها نصب کرده ازان سوراخ میگذرانند و مردمها
مے برند و دوم مرتبه گاڑیهای درجهٔ سوم همان طور بسته می برند و میگذرانند چون دران چشم
می کشایند خبر از تاریکی گور میدهد کھنڈالا درینجا کوه کوکن را تراشیده اند در هشت مقام وازان
بدستور بالا ریل را می برند و بر سر دره کوهی ست و درانجا موضعی ست وستوری نام دارد پس
زیر این کوه آب را بسته بالا رسانیده اند این مقام لائق سیر ست نهایت پرفضا ست لوناولا
کھنڈالا تلی گاؤن و این لوناولا را الٹرونا نیز گویند گهرکی از ینجا چهاؤنی پونه و تالاب آن که بسیار
خوب ست شروع میشود و از ینجا پونه بر دو کروه میماند پونه درینجا بآخر عصر رسیدیم و بدهرم ساله
پخته جدید که متصل اسٹیشن ریل ست بانتظار ریل شعله پور مقام کردیم و تمام شب بعد از خوردن
طعام گذاردیم پونه شهر و چهاؤنی همه آراسته قابل دید ست اما بسبب تنگی وقت و قلت فرصت

اتفاق سیر تفریح نشست در دل ماند

هفدهم رمضان المبارک ۱۲۸۱ھ روز سه‌شنبه مطابق ۱۴ فروری ۱۸۶۵ء

وقت برآمدن هفت ساعت روز در ریل که وقت نواختن شش ساعت روز از شعله پور در پونه
رسیده بود سوار شدیم گاڑیهای اینجا بر وضع جدید است که دران تخته‌های که بجای کرسی مهیا نشده
نیستند بلکه سطح آن همچو سطح کرانچی است که اندرون آن هر کس همچو نشست زمینی می‌نشیند البته
درین وضع مسافر را آسایش بیشتر است اما گنجایش دران کمتر تفصیل چوکیهای که ریل میان پونه
و شعله پور واقع است اینست از پونه ارلی بضم همزه و سکون رای مهمله و کسر لام و سکون یای تحتانی
معروفه کیڑگاؤن بکسر کاف عربی و یای مجهوله و رای هندیه موقوفه پاٹس بفتح بای فارسی بالف پیوسته
و کسر تای هندیه و سکون سین مهمله کاڑگاؤن بفتح کاف فارسی بالف پیوسته و رای مهمله موقوفه
و فتح دال مهمله و سکون واو و وقت نون اینجا احمدنگر بست کروه بشمال است و ازینجا اورنگ آباد
منزل ناوگاوان هم دو منزل ڈگسل بکسر دال هندیه و سکون کاف فارسی و فتح سین مهمله و سکون
لام کوڑواڑی بضم کاف عربی با واو مجهول و فتح میم و سکون لام و فتح واو بالف پیوسته
و کسر ڑ هندی مع یای معروفه جیئور بکسر جیم عربی یای مجهوله و ضم واو و سکون رای
مهمله کیم بکسر کاف عربی با یای مجهوله و میم موقوفه کرڈوی کی باڑی بضم کاف عربی و سکون
رای مهمله و کسر دال هندیه با یای معروفه و بای موحده بالف پیوسته یا واو بالف پیوسته
و کسر رای هندیه با یای معروفه ماڑھا بفتح میم بالف کشیده و رای هندیه مفتوحه بالف پیوسته
موہل بضم میم و واو مجهول و ضم های هوز و سکون لام و بعضی مہل بضم میم و فتح های هوز
و تشدید لام خوانند شعله پور بضم شین معجمه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون های هوز و ضم بای
فارسی با واو معروفه و رای مهمله موقوفه و بعضی شولاپور بضم شین معجمه و واو معروفه می‌نگارند چون اول
بمعنی زبانه آتش است و ثانی بمعنی عبادت خانه باشد بهر تقدیر معبد هنود است و این شهر است
آبادان از هنود و مسلمانان درینجا وقت نواختن سه ساعت روز رسیدیم و از ریل فرود آمده

بڈاکخانہ لاالشیام سندرلعل مہاجن منزل گزیدیم وشب گذرانیدیم وفاتحہ ہفتدہم حسب معمول خود خواندم درین بلدہ بانات نہایت عمدہ ہر رنگ کہ خواہند بدست میرسد وارزان میباشد سفید رنگ ہمچو پارچہ سنگین زیادہ ازان مانند پارچہ پشمین فی گز ہفت روپیہ قیمت دارد باشخصے میر صلابت علی صاحب کہ یکی از منصب داران سرکار نظام اند ملاقات شد حالا بعزم زیارت تشریف می برند مر وفہمیدہ معلوم میشوند درینجا عجلہ تمام بر کرایہ بیست روپیہ سکہ کمپنی تا حیدرآباد کرایہ کردم واین سواری بسیار اذل ست کہ آن را بزبان دکھنی بنڈی بفتح بای موحدہ وسکون نون وکسر دال ہندی ویای معروف نامند وآن در ہندوستان سواری گورہ ہای بیماران است کہ در حالت علت در سفر بران سوار میشوند وبآن دفع حرد وبرد می نمایند بعد نواخت دو ساعت نصف النہار از ڈاک خانہ این بلدہ ارادہ بیرون آمدن کردیم اما سواری میتیاب نشد این ڈاکخانہ بسیار خوب مشہور درین دیارست اما در حقیقت ڈاکو خانہ است کہ کیسہ مسافران درینجا وہم در راہ می برند وہر انواع تکالیف میرسانند وگاڑیبانان در راہ مسافران را افتادہ میدارند برای ظلم این بدمعاشان جو فروش گندم نما وسکلف مسافران غربا قانونی درکارست تا مسافر از ظلم این ظالمان محفوظ ماند

ہفدہم رمضان المبارک روز چہارشنبہ ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۵ فروری ۱۸۶۵ء

بعد از نصف اللیل از ینجا کوچیدیم شعلہ پور شہر کلان مجمع اسلامیان ست مساجد اینجا باقامت صوم وصلوۃ وجمعہ وجماعت آباد انست بنڈی ڈاکخانہ انکس بسیار سست سیر ود شب وروز ہشت چوکی راہ قطع میکند یا نہ چوکی بہزار شد ومد میچلید درین ایام شب سہ چوکی سیر ود وبر وپنج چوکی اگر تاکید بسیار بر بہلبان کردہ شود شاید کہ شش چوکی بروز بر ویا نہ بر دیجند وجوہ است یکے رانندگان بنڈی اکثر بچہ اند وظاہر کہ کار جوان از بچہ مشکل بر آید دوم بہلبان بر چوکی حاضر نمی ماند چہ از طرف صاحب ڈاک گرد آور مقرر نیست کہ خبر حاضری آنہا گرفتہ باشد مسافران غریب می آیند وشب وروز افتادہ در حق مالک ڈاک ادعیہ بد مے نمایند سوم اگر کسی بر چوکے

حاضر می باشد زگاوان بر چوکی حاضر نمی ماند بلکه اگر کارکنان ڈاک آواز مسافر می شنوند کافور
میشوند و رد بقرار می نهند اگر کسی را گرفته می آرند بسبب تاریکی شب و هجوم خواب عذرها پیش
می آرند و تکرارها میکنند که مسافر بیچاره بعجز درآمده خاموش و شرمنده می نشیند بهیچ رسم افسران
ڈاک از جمعدار و رساله دار یا گماشته برای نگریستن حال زگاوان و گاڑیبانان و تنخواه رسانی
مواخذه کردن در غیر حاضری مقرر نیست و نیز سبب دیر رسانے از وقت مقرر کسی نمی پرسد
و نمی دریابد که بر کدام چوکے بچه سبب دیر شد و تدارک آن دیر رسے اگر ممکن باشد کسے نمی نماید بهتر
برای اصحاب ڈاک بندی قانونی مقرر نیست ضرور مقرر کردنی ست که هرگاه گاڑیبانی
یا مسافری در ڈاک رسد و آواز برای آوردن زگاوان دهد فوراً حاضر آرد ورنه مستوجب
جرمانه خواهد شد و برین حکم عمل باشد و لو سلّما که برای ایشان این قاعده مقرر است
اما بسبب عدم رعب مالک یا نبودن افسر مواخذه عمل بران قانون نیست و حق آنست
که در ڈاک مهاجنی انتظام انگریزی نیست که رعب مالک بسبب تحمل و نرمی باشد بهمین سبب
کار ڈاکخانه هجی لاله چهنا لال صاحب را ملازمان نمک حرام خراب و برباد کردند و ملازمان مال
بحرام خوردند و لاله صاحب رنج مفت بردند مسافر آینده و رونده حیدرآباد تا اورا بند و بستی
دیگر ممکن باشد ڈاکخانه سیام سندر لال رونیا ورد ورنه تکلیف بسیار خواهد کشید مناسب
آنست که گاڑی منزلی کرایه کرده منزل بمنزل بهشت روز از شعله پور بحیدرآباد رساند ورنه
دشوارست و طرفه اینکه هر گاڑیبان بندی رسان بر هر چوکی بعد خراسانی بهره بدست میرسد
و در و بمنزل می نهد آخر انعام می طلبد و چون وعده کرده میشود در راه رفته اگر از ان طرف
بندی دیگر می آید بدل کرده فوراً خود بازمیگردد و انعام می طلبد از نصف راه و این مبدل
چون بر چوکی میرساند خواستگار انعام دیگر میشود گویا در یک چوکی دو انعام مقرر کرده
مسافران را تاراج می کنند و اگر گفته نشود که اگر بامردم را از مقامی [illegible]
باسایش زود میرساندی مستحق انعام می شدی حال اینکه اینچنین نکرده پس کلام [illegible]

بدستی پیش می آید وبیشتر که باجراسپان آشتی دارد و دزدی می کنانند یا ڈاک سے اندازد
و دھو دکنارہ میکند و میگریزد و مسافران را تاخت می کنانند اگرتاوان این غارت از مالک
ڈاک بتحقیق دہانیدہ شود و گاڑیبان را از سرکار قید مقرر شود ہمہ این تکلیف مسافران
رفع میگردد اما کبھی حال مسافران را پرسان نیست قہر درویش برجان درویش بیچارہ مسافر
حسب حال خود میگوید رباعی دل مین آتا ہے کرون چاک گریبان اپنا ٭ جاؤن صحرا کو نکل
تن کرون عریان اپنا ٭ جو کوئی پوچھے کہ کیا تجھپہ دیوانے گذری ٭ ہنسکے رو دون
نکھون حال پریشان اپنا ٭ پس مسافر باین تبدیل سوارے واخذ دو چرالغام مکرر در
راہ بسیار تکلیف می کشد و بدیری رسد رفع این قبائح بر ذمہ مالک ڈاک لازم و برگرون
والی ملک فرض عین ست تفصیل چوکیہا از شعلہ پور تا حیدر آباد شعلہ پور دو کڑی بضم دال مہملہ
و واو معروف و کسر دال ہندی و یای معروف درینجا نماز صبح خواندیم بر سمنا تھ بتقریب اینجا
رود یست پوراسنی نام دارد کہ بران تعداد گاڑیہا نوشتہ میشود گویند کہ حکام انگریزی فی
گاڑی از صاحب ڈاک چہار آنہ محصول میگیرند شاید کہ باین محصول بعد چندی ارادہ پل
بستن باشد اکل کل بکسر ہمزہ و سکون تای قرشت و فتح کاف عربی و سکون لام ازینجا حکومت
سرکار نظام عالیجاہ دام ملکہ شروع گردیدہ کہ آنرا مغلائی می نامند و درینجا رود یست ہندی ہرنی
مشہور درینجا ڈاک بنگلہ کہ مسافر خانہ باشد ہم ساختہ اند و برین رود پل پختہ است و چوکی
اسپان ڈاک ہم ست شاید کہ این چوکی از شعلہ پور شش کروہ واقع باشد بہلواری
بضم بای ہندی کہ در اصل بای فارسی متصل بہای ہوزست نلدرک بفتح نون و سکون
لام وضمہ دال مہملہ و رای مہملہ و سکون کاف عربی درینجا غروب آفتاب شد این قصبہ ست
متصل بدیو درک و عیدگاہ و مزار راجہ پادشاہ و قلعہ پختہ دارد و دیو درک یک کروہ را فاصلہ
دارد و درین چوکی نلدرک یک پاس مقیم بود و طعام پخت کنانیدہ خوردہ روانہ پیشتر شدم
دستار انگور بکسر ہمزہ و سکون نون وضم کاف فارسی و واو معدولہ و سکون رای مہملہ

که آن را چوکی پن کور بفتح یای تحتانیه وکسر نون آخر نیز نامند

نوزدهم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۱ه مطابق ۱۶ ام فروری ۱۸۶۵ع

ییلی بکسر یای تحتانیه بایای مجهوله وکسر لام بایای معروفه دریمقام فجر شد نماز صبح خواندیم دریجا
بسبب نیامدن گاڑیان حرج بسیار گردیده بعد ده ساعت آمد تا هم کلام بشوخ چشمی سیکرد عمرگا
بضم عین مهمله وفتح میم وسکون رای مهمله وفتح کاف فارسی بالف پیوسته شاید که این گا مخفف گاه
باشد این قصبه است آبادی خوبک دارد وهمه اشیاء ضروری اینجا بهم میرسد گررمی بضم کاف عربی
وسکون رای مهمله ودیگر رای مهمله مکسوره بایای معروفه ترمر بفتح تای قرشت وسکون رای مهمله وضم
میم وسکون رای هندی دریجا نماز ظهر خواندیم چنکاپور بفتح جیم فارسی وسکون نون وفتح کاف عربی
بالف پیوسته وضم پای فارسی وواو معروفه ورای مهمله موقوفه سستاپور بفتح سین مهمله وسکون
سین مهمله وتای قرشت مفتوحه بالف پیوسته دریجا شام شد افطار کردیم ونماز مغرب خواندیم
وطعام سیر خوردیم وشکر منعم حقیقی بجا آوردیم دریجا باولی ست بجنگل واقع وقت شام بصحرا رفتم
ماری سیاه دراز دیدم که بشنیدن آواز پایم به تیز رفتاری سوی درختان جنگل میگریخت من خود
بدیدنش پرهیز دیدم وازان موذی کناره گرفتم داولڈلی بفتح دال مهمله بالف کشیده
وفتح واو وسکون لام وفتح دال هندی وکسر تای بایای معروفه در آخر راجیسر بفتح رای
مهمله بالف پیوسته وکسر جیم عربی بایای مجهوله وفتح سین مهمله وسکون رای مهمله ازینجا بطرف
چپ بهمنا آباد مشهور بهمنا آباد بفاصله یک کروه مکان مانک پربهو فقیر هندوست که صبح
وشام از حجره خود برآمده بسیار خیرات بر سائلان میکند گویند که درینولا وازین خاکدان گذشت
ودر حجره خود خاک نشین تا روز رستاخیز شد

بستم رمضان المبارک روز جمعه ۱۲۸۱ه مطابق ۱۷ ام فروری ۱۸۶۵ع

در بهمن آباد که مشهور بهمنا باد ست صبح شد نماز فجر بعد از فراغ امور ضروریه خواندیم این مقام هم قصبه کلان حسب
سرای پخته دارد وشاید که مجمع شرفای هر قوم باشد این آباد عرف بهمنا باد بضم های هوز وسکون میم وفتح نون

بالف پیوسته وفتح بای موحده بالف کشیده وبآخر دال موقوف ازینجا گلبرگه شریف چار ده کروه
طرف جنوب واقع است وشاید که اصل نام بهمن آباد باشد کپرگاون شاید که اصل این
نام کفرگاون یا غفورگاون یا غفرگاون باشد چوکی والا اینجا بسیار کافری وشرارت کرده
وغفلت نموده وتا دیر غیر حاضر مانده وهرگاه که آمده کلام بیهوده سر کرد الغرض ملازمان این
ڈاک بسیار غافل اند منگلگی[20] بفتح میم وسکون نون وفتح کاف عجمی وسکون لام وکسر کاف
فارسی با یای معروفه درمیان مالکان چوکی میان نشان هیجده ونوزده تکرار ومنازعت
است یکی دیگری را نزگاو نمی آرد ونمی طلبد اگر گفته می شود پس مسافر را باید که درین
چوکی خصوصاً ودر جمله چوکیها عموماً تا نزگاوان چوکی حاضر نیارند نزگاوان چوکی گذشته
را نگذارند ورخصت نکنند واگر کسی از فن روانگی گاڑی آگاه باشد آن را سوار کنانیده
باید که روانه پیشتر شود که باین حیله زود گاڑیبان میرسد وحاضر میشود غنیمت علاج این شریران
چھوٹی ایکلی[21] بضم جیم فارسی بهای هوز متصل وواو مجهوله وکسر تای هندی ویای معروفه
وفتح همزه وکسر کاف عربی ویای مجهوله وکسر لام ویای معروفه بهنگور بفتح بای موحده
وسکون های هوز ونون موقوف وضم کاف فارسی وواو معروفه ورای مهمله موقوفه
گاڑیبان اینجا هم بسیار خراب وشوخ اند تا مسافران با ایشان نمی جنگند نزگاوان حاضر نمیکنند
ودیر چوکی نمی آرند ستوار[22] بفتح سین مهمله وسکون تای مثناه فوقانیه وفتح واو بالف کشیده ورای
مهمله موقوفه بڑی ایکلی[23] بفتح بای موحده وکسر رای هندی ویای معروفه اینجا بقام شد نماز
مغرب خوانده ایم وافطار کرده ایم وطعام خورده سیر شده الحمد لله خوانده برسر راه شده ایم ڈگوال[24]
بکسر دال هندی وسکون کاف فارسی وفتح واو بالف کشیده ولام موقوف ازینجا طرف
جنوب بفاصله یک ونیم کروه کوه پیر واقع است کمکول[25] بفتح کاف عربی وسکون میم وضم
کاف عربی وواو مجهوله ووقف لام درمیان چوکی نشان بست وچهارم وبست وپنجم اینقدر بارش
گردیده که آب جاری گردید گنگاکتوا[26] بفتح کاف فارسی وسکون نون وفتح کاف فارسی بالف

پیوسته و فتح کاف عربی و سکون تای قرشت و فتح واو بالف پیوسته چون از اینجا در گذشتیم
در رو بچوکی آنجاره آوردیم آفتاب برآمد درینجا از امور ضروریه فارغ شدیم

بست و یکم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۸ فروری سنه ۱۸۶۵ع

نندی بفتح نون اول و سکون نون ثانی و کسر دال مهمله و یای معروفه بود بلی بضم بای موحده با واو
مجهوله و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و فتح بای موحده و تشدید لام با کسره و یای معروفه
رودرارم بضم رای مهمله و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله بالف کشیده و فتح رای مهمله و سکون
میم پنچرو بفتح بای فارسی و نای هندی و سکون نون و فتح جیم فارسی و ضم رای مهمله
دو امعروفه وقت ظهر درینجا رسیدیم و نماز خواندیم درینجا تالابیست کلان پر از آب
صاف جاری و دو مقبره پخته بلند بسیار خوب ساخته اند و بران چیزے در طغرا نوشته اند
اما خوانده نمی شود و قبور از سنگ سیاه اند و معلوم نمی شود که اصحاب قبور از کدام فرقه
بوده لیکن انسی از اهل قبور معلوم نمیشد کمال توحش و تنفر مفهوم گردید از اربابِ دنیا بوده اند
هنوز چشمش نگران ست که ملکش با دگران ست درینجا سرای مسافران هم ست سبوهای
هندی بسیار فروخته میشود مردم می آیند و نوشیده دست می افشند و میروند شعری مرا
برحال ایشان از اوستادی یاد آمده بیت میروم آن بت بدست از خود بخبری ؛ یا بدست
دگری دست بدست دگری ؛ گنگارم بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف فارسی
بالف پیوسته و فتح رای مهمله و سکون میم در قرب اینجا شام شد طعام خوردیم و شبیدیم
والحمدلله علی احسانه خواندیم و روانه شدیم کوکٹ پلی بضم کاف عربی و واو معروف و فتح
کاف عربی دوم و سکون تای هندی و فتح بای فارسی و تشدید و کسر لام و بآخر یای
معروفه حسین ساگر درینجا تالابی کلان ست آبش صاف بهمت جاری صدها بیگه آبش
برنج کاشته می شود و چشمها از ان جاری هستند درینجا چهاونی انگریزی ست همچو چهاونی
بیر بخته که بازارش خوب آراسته و پیراسته ست و تاجرهای متمول از ین از هر قسم کار و بار دارند

درینجا وقت نواختن سه ساعت بر نیم شب رسیدیم و بهر در ڈاکخانه سیام سندر لال تا صبح
افتاده ماندیم کسی از اہالی ڈاک خبری از حال ما نگرفت چون قریب روز روشن شد بهزار
تاکید و طلب شدید اصحاب ڈاک نرگاوان آوردند بعد تبدیل لباس از انجا ور شب بسمت
شهر فرخنده بنیاد روانه شدیم قدری راه طی کرده بودیم که فجر نمودار شده آب روان یافتم که جاری
از آب می افتاد پس از حصول فراغ از امور ضروریه بر آب روان آبدست گرفته نماز خواندیم
از انجا پیاده بطرف حشمت گنج چادرگھاٹ مکان مولانا مؤید الدین خان صاحب روانه شدیم

بست و دوم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۹ فروری ۱۸۶۵ء

بعون الله الکریم وقت نواختن نه ساعت روز در صدر بازار محله چادرگھاٹ متصل کوٹھے
ڈیڈلسی در حشمت گنج بمکان مولانا مؤید الدین خان صاحب بعد استفسار بسیار که مردم کمتر
جناب ایشان را میدانستند رسیدیم معلوم شد که مولانا آرام می فرمایند در دیوانخانه جناب
ممدوح نشستیم زبانی یعقوب خان دربان اول بخواجه بخت علی صاحب اطلاع رسانیدیم
ایشان رسیدند و ملاقات کرده بمولانا در نعمت خانه رسیده بیدار کردند و برسید فقیر
اطلاع رسانیدند جناب ممدوح بعد دریافت خبر فقیر برهنه سر تشریف آورده معانقه و مصافحه
فرمودند و هر دو فرزندان ارجمندان مولوی امین الدین خانصاحب و مولوی معین الدین
خان صاحب تشریف آورده معانقه و مصافحه نمودند و بر خیر رسی فقیر الحمد لله خواندند و
الشکر لله الرحمن علی لقاء الخلان بجا آوردم در همین دیوانخانه گوشه گزین شدم خطوط
خیر رسی باعزه داخله کرسی و لکھنؤ و میرٹھ و خورجه و ٹونک نوشتم و بواسطه ڈاک سرکار
انگریزی روانه کردم مولانا ممدوح عزم دربار فرمودند چٹھی مسٹر چارلس جان بیگفیلڈ صاحب
چیف کمشنر بهادر اوده که بنام مسٹر لول صاحب رزیڈنٹ بهادر حیدرآباد آورده بودم
مع دیگر اسناد کارگزاری که همراه خود نگاه میداشتم خدمت شریف مولانا ممدوح
گذارم جناب ممدوح آن همه را بحضور فیض گنجور جناب فیضمآب نواب مختار الملک

شجاع الدوله سالار جنگ بهادر فرستادند الشکر لله القادر القدیر که بنده فقیر حقیر را تکالیف
سفر که السفر قطعة من العذاب گفته اند نجات بخشید و از العذاب قطعة من السقر بآرام
و آسایش رسانید و در دیار هندوستان و بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد وارد گردانید آنچه در راه بابت کرایه
وغیره خرچ سه کس شد این ست حساب خرچ راه از خورجه تا حیدرآباد فرخنده بنیاد از خورجه
تا آگره بابت ریل ۱۲ ۹ پائی از آگره تا گوالیار بابت تمام شکرم ۵ از گوالیار تا بیاوره
بابت تمام کرایچی ۱۵ از بیاوره تا اندور بابت تمام کرایچی ۵ از اندور تا ناهرگاون
بابت تمام بهلی ۵ از ناهرگاون تا شعله پور بابت ریل ۵ از شعله پور تا حیدرآباد بابت
تمام هندوی ۵ جمله ۵ متفرق ۹ ۳ پائی کل ۵ هرگاه که مبلغ یکصد و شصت و هشت
روپیه هشت آنه از هر سه کس تقسیم نمایند فی کس پنجاه و شش روپیه و دو آنه هشت پائی
می رسد پس نزد فقیر اوسط خرچ برای یک کس پنجاه روپیه کافی خواهد بود فقط الحاصل بتاریخ

بست و چهارم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۲۱ فروری ۱۸۶۵ع

۲۴ ملازمت صاحب رزیدنت

مولانا مؤید الدین خان صاحب حکم نواب صاحب بهادر رسانیدند که بروز پنجشنبه اول
برای ملازمت جناب صاحب رزیدنت بهادر باید رفت بعده بروز شنبه حصول
ملازمت نواب صاحب بهادر باید نمود مطابق آن بروز پنجشنبه وقت نوبت چهار ساعت
روز بحضور صاحب بهادر ممدوح حاضر شدم صاحب رزیدنت بهادر بکمال تعظیم و تکریم و
اخلاق عظیم پیش آمده بنده نوازی فرمودند تا نصف ساعت از هر باب سخن راندند
فرمودند که نزد شما دیگر اسناد کارگزاری که پیش حکام کرده اید هم خواهد بود عرض کردم

۲۵ ملازمت نواب مختار الملک بهادر

که بلی صاحب ارشاد رفت که بر وقت دیگر بملاحظه حضور در آرید پس مرخص شده بجهت مقام
استقامت خود باز آمدم و بروز شنبه جامه در بر کرده و دستار هندی بر سر بسته اول
بدیوان مولانا رفتم و در سینجا نشستم ایشان بکار سرکار مشغول بودند که از خدمت
نواب والاجاه طلب ایشان شد جناب ممدوح تشریف بردند بعد از دو ساعت

انگریزی بنده را طلب فرمودند فقیر و مولوی امین الدین خان صاحب پسر کلان مولانا
و مولوی معین الدین خان صاحب پسر متوسط حضرت ممدوح هر سه کس رفتیم و بملازمت
فائز گردیدیم فقیر چار روپیه چهره دار بر رومال نهاده بنظر در آوردم بخنده پیشانی باخلاق
تمام منظور فرموده جا دادند و از هر باب سخن بمیان آمده نه حرف مطلب فقیر بر زبان و هر چه
پرسیدند جوابش گذاردم بعد جلسه نیم ساعت مرخص شدیم نشست اینجا دوزانو بوده است
بحکم قیافه از بشرهٔ نواب رفیع الشان دانشمندی و معامله فهمی و دهش و بسط و قدردانی و تبسم
و خوش خلقی و اقبال بلندی و بردباری و متانت و محنت کشی یافته میشود هر قدر از رؤسای هند
دیده ام در ذکور مثال ذات جامع الصفات ایشان و در اناث بجز والیهٔ بهوپال کمتر یافته ام
مگر افسوس که بیگم محترمه در مزاج تلون دارد و انتهامی ایشان مثل ابتدائی نیست و نسبت ملازمان
سخنان درشت اکثر بزبان می آرند که بآن هر کس کار سرکار را بریاس می کند و چون هراس تمام
بمیان آمد درستی کار کجا زیرا که مسئله مشهور است دنیا بامید قائم رئیس را باید که چو رگ زن
باشد که هم جراح و هم مرهم نه بود اگر وقتی در غضب آید هنگامی بمرحمت هم گراید شعر
درشتی و نرمی بهم در به است ؎ چو رگ زن که جراح و مرهم نه است ؎ القصه درین عرصه
ماه مبارک بسی ام تمام شد و یوم عید سعید بروز سه شنبه رسید نماز دوگانه عید الفطر همراه
مولانا موید الدین خان صاحب در باغ سید سعد الدین صاحب که معتمد سررشتهٔ مجلس مال
اند خواندیم و فطره بحساب نصف صاع گندم که دو سیر باشد ادا کردم و نرخ گندم امروز
بیک روپیه چلنی هشت سیر پاؤ بالاست و تعطیل جمیع کچهریهاست تا سه روز و روز چهارم
جمعه بوده یا بسیاری کسان اینجا بمکان مولانا ممدوح ملاقات شد بروز سوم از عید سعید که یوم الخمیس
بود همراه مولانا بملازمت نواب مختار الملک بهادر رسیدم همه امرا و تمام ملازمین ممتاز برای ادای نذر
عید سعید حاضر بودند بعد نواختن دو ساعت بر نیم روز با مردم پیش شدیم فقیر اول چار روپیه خالی
نذر عید بنظر در آوردم که منظور شد بعده چهار روپیه دیگر چهره شاهی نذر بنظر در آوردم بابت عطای انگشتری که از

حضور رئیس نواب مختار الملک بهادر رخصت شده بود آنهم پذیرا گردیده بانواع الطاف و
اخلاق نواختند و حسب دستور عطر عنایت فرمودند مرخص شدیم و بخانه رسیدیم از هفتم شوال
درین شهر و دیار مرض وبائی هیضه شائع ست که بسیاری از بندگان خدا هلاک شدند
و بمرگ ملاقی گردیدند فقیر حبوب پیاز انگا تیار ساخته تقسیم بین العوام والخواص نمودم هرکه خورد
بعون الله الشافی جان بسلامت برد ترکیب نسخه اینست پیاز انگا پنج توله پاؤ بالا و همین قدر
تبیسا و مرچ سیاه ده و نیم توله و قرنفل شصت و هفت توله و نانخواه همه را باریک در گلاب
نموده و سائیده بقدر نخود حبوب بستم یک حب همراه دو توله گلاب سائیده بگرم نموده بهر
که دادم و بعد یک ساعت همچنین سه حب نوشانیدم الله شافی شد اگر خواب آمد
بیدارش نکردم تا آنکه خود بیدار نشد و خوردنش ندادم تا آنکه گرسنگی صادق او را حاصل
آمد انگاه شوله کچهری چار پنج توله خورانیدم اگر قبل خوردن تشنگی پیدا شد ششماشه بادیان
را در شش توله آب سائیده بشکر سرخ یک توله شیرین کرده نیم گرم نوشانیدم و بعد طعام
آب تازه دادم صحت یافت بعونه و کماله کرمه فقط درین عرصه بتاریخ

۱۳ شوال روز یکشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۲ مارچ سنه ۱۸۶۵ عیسوی

که روز خاک افشانی وستی هندوان بود مولوی قدرت غنی صاحب ناظم فوجداری بلده فرخنده
بنیاد حیدرآباد برحمت حق تبارک پیوستند اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیهِ رَاجِعُون وبتاریخ پانزدهم ماه شوال
وقت نواخت سه ساعت بر نیروز مولوی معین الدین خان صاحب برمکان رسیدند در رقعه مولانا
سدید الدین خانصاحب و رقعه جناب فیضمآب نواب مختار الملک سالار جنگ بهادر آورده
فرمودند که حکم سرکار ست که خانصاحب همین وقت در کچهری عدالت فوجداری رفته
بجای مولوی قدرت غنی صاحب مرحوم اجرای کار محکمه تا شام نمایند بنده بموجب حکم
سرکار همان وقت رفتم اول رسم تعزیت مولانا مغفور بجا آوردم و بسیاری از کلمات
تسلی و تشفی باهل خانه آن مغفور گفتم و برسر اطفال ایشان دست مرحمت

کردریه مسنون ست و دعای ترقی عمر و جاه و حصول علم و ورع و تقوی کردم و بردم محل
مولانا مرحوم پیام رسانیدم که کسانیکه در حیات مولانا مغفور در خدمت حاضری ماندند بدستور
تا قیام اهالی ایشان در ینجا در خدمت و بجا آوری کار حاضر خواهند ماند و هر کار لائق فقیر باشد
بلا تکلف و تصنع ارشاد شده باشد که بالراس و العین در بجا آوری آن عزت و فخر خود حاصل
نموده باشم و از سید اعظم صاحب که سررشته دار قدیم فوجداری بوده اند فهرست ملازمان
خواستم و هم گوشوارهٔ امثله که فیصله طلب باشند طلبیدم ایشان بسته های کلان کلان
شاید که زیاده از پنجاه باشند پیش نمودند که بدیدن آن حیرت زده شدم و از خود گفتم خدایا این قدر
کار چگونه بانجام خواهد رسید زیرا که باقی این قدر آمدنی کار روزانه علاوه بران خواهد بود
و درین بسته ها هم امثله و هم کاغذات پریشان بود و فهرست آن تیار نبوده است
اما فهرست ملازمان که بود باین طور گذرانیدند

نام عهده	نام عمله	تعداد مشاهره	مدد خرچ میزان	نام عهده	نام عمله	تعداد مشاهره	مدد خرچ	میزان
سررشته دار یعنی سررشته دار	سید اعظم	[illegible]		هرکاره	انشدا	[illegible]	[illegible]	
نائب سررشته دار	[illegible]	[illegible]		ایضاً	چوتی	[illegible]		
خانه نویس	میر لطیف علی	[illegible]		ایضاً	نرو	[illegible]		
اظهار نویس	سید محمد عبد الله	[illegible]		چوبدار	محمد شریف	[illegible]		
روزنامچه نویس و	حبیب حسن	[illegible]		خدمتگار	شیخ ناصر	[illegible]		
نقشه نویس مع ...				هرکاره متعین	رامجی			
صاف نویس	غلام ابراهیم	[illegible]		جوانان اعراب	[illegible]			
متصدی	بنکت راو	[illegible]		جوانان سندی	[illegible]			
ناظر	مرزا غضنفر بیگ	[illegible]		جوانان بلدیمی	[illegible]			
هرکاره	بانکوجی	[illegible]						

حاوٰ ش عراب مولوی ست که حسن نام دارد و دفعدار سند ھیان حیدرآباد و مولد دہلی اصل
مرزا یعقوب بیگ موسوم ست و ھالدار جوانان لین این شخص ہندو بودہ است کہ مردہ حالا
بھوانی سنگہ بجایش مقرر شد و در سائر خرچ فوجداری کہ آن را صادر خرچ مینامند و بست و
دو روپیہ نوشتند باین تفصیل کہ کاغذ وغیرہ را پانزدہ روپیہ و روغن چراغ و ہیمہ و مشاہرہ
کناس و بہشتی را ہفت روپیہ و تعلق این صادر بناظر مذکور بود وقت شام بہ خاستہ
بمکان مولانا آمدم و تصفیہ مقدمات کمر بستم از صبح تا ظہر و بہ مکان کار دیوان می دیدم
بعدہ بکچہری دو ظہر و نیز رفتہ تا شام کار میکردم اما کار تمام نمی شد اگرچہ کارگذار قدیم سرکار
انگریزی مشاق بودہ ام اما چونکہ از رسوم اینجا ناواقف بودہ ام فلہذا از مولانا مؤید الدین
خانصاحب ضیاعفت اللہ تعالیٰ کہ از چند سال از ہر اسم اینجا خوب آگاہ بودہ اند مستفاد
شدم کہ ہر منتہی در مقام دیگر مبتدی می باشد بتاریخ شانزدہم شوال سال یکہزار و دو صد
و ہشتاد و یک ہجری رقعہ مولانا ممدوح رسید کہ حسب ایمای ملازمان والا ترقیم ست
کہ آن مکرم بوقت نواخت سہ گھنٹہ درین سررشتہ تشریف آرند تا بروقت نواخت شدن نیم
گھنٹہ برای ملاقات محی الدولہ بہادر روانہ شوند فقط بموجب ایمای جناب موصوف بروقت
مقرر حاضر شدم و از انجا چو بدار ہمراہ خود گرفتہ بخدمت بہادر موصوف حاضر شدم باخلاق
تمام پیش آمدند و از ہر باب سخن فرمودند جواب عرض نمودم بعدہ فرمودند کہ برای حصول
گوہر ملازمت بحضور پرنس عرض میکنم ہر روز و ہر وقت کہ ارشاد احضار میشود بخدمت
نواب مختار الملک بہادر خبر میرسانم مگر واضح باد کہ حصول ملازمت حضور باین دستار
کہ بستہ اید نمی شود یا دستاری درباری بندید یا عمامہ گفتم کہ تبدیل دستار در قوم و ملک ما
بسیار عیب دارد و در سرکار انگریزی کہ بست و ہفت سال ملازمت کردم بر عہدہ ہای معزز
خدمتہا بجا آوردم گاہی با لباس ما مردم تعرض نشدہ است اگر وضع تبدیل کنم ہمہ حکام
انگریزی تحریر نمایند و در ملک فقیر موجب استہزا گردد مگر در عمامہ بستن عذری نیست کہ

بسنت سرور کائنات است صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین فرمودند که بسیار خوب ببین
مرخص شده بخانه رسیدم و بمولانا ماجرا گفتم و بکار خویش مشغول شدم بملاحظهٔ نقشهٔ قیدیان
معلوم شد که یک کس قیدی میعادی چهار ساله بعوض میعاد یکساله از راه غلطی اهلکاران
رها گردیده است بعد طلب کیفیت او را گرفتار کرده باز قید کردم و معلوم شد که بسیاری از
قیدیان محبس چنان هستند که از عرصهٔ دراز قید هستند و فیصلهٔ ایشان را هنوز کسی نه
پرسیده است و اکثری چنان هستند که قید ایشان تمام شده است و کسی ایشان را خلاص
نکرده است و بسیاری چنان هستند که هیچ الزام بر ایشان نیست و ناحق در قید هستند
و بعضی لائق قصاص است و بقصاص نرسیده است و بعضی را قید کمتر می بایست و در فتوای
ایشان قید لاانتها نوشته اند فلهذا در فکر آن شدم که فهرست جملهٔ اقسام قیدیان کوتوالی
درست نموده تحقیق فیصلهٔ آنها کرده شود تا هر که لائق رهائی باشد رها کرده شود و هر که قابل
قید میعادی یا دائم القید باشد نگاه داشته آید لیکن چون علت کثیر سیداشتم لهذا در انجام
این مهام قاصر ماندم و تیاری این فهرست را موقوف بوقت دیگر داشتم و بعد
چندی فهرست تیار کردم و جرائم قیدیان را صاف کردم و قریب پنج صد کس را بوجه رها
کردم الله تعالی مرا نیز از جرائم رهائی دهد بجاه نبیه صلی الله علیه وآله وسلم و سید انجم که فقیر را
دعای این غربای مقیدین بنیت نیک رئیس و نائب آن مخلص برای رهائی این بیچارگان
رسانید که ایشان بمراد رسیدند و من هنوز نامرادم آقا رضی الله علیه و تاریخ

۲۲

بست و دوم شوال سنه ۱۲۸۱ھ مطابق بست و یکم مارچ سنه ۱۸۶۵ع

که تحویل آفتاب ببرج حمل بود یعنی نوروز مجلس مرافعهٔ ثانیه از حضور تجویز شد و مولوی فضل الله صاحب مجلس
و مولوی اسد علی و مولوی کریم الدین و مولوی اعظم الدین حسین بخاری و مولوی جمال الدین و مولوی
حمید علی ارکان مجلس مرافعهٔ ثانیه صدر مقرر شدند و تهذیب نقشه های مجلس و مامور کی علما و وکلا متوجه شدند تاریخ

۲۳

بست و چهارم شوال سنه ۱۲۸۱ھ مطابق بست و سوم مارچ سنه ۱۸۶۵ع

این رقعهٔ مولانا مؤید الدین خان صاحب رسید که بعبارت ها نقل کرده می شود **رقعه**
مشفقا حسب الحکم سرکار بلکه بعینه ریختهٔ کلک گوهر سلک می نگارم که فردا یوم جمعه وقت هشت گهنتهٔ اول روز
با دستار اینجا نزد محی الدوله بهادر رفته همراه بهادر موصوف برای نماز جمعه بروند والسلام مؤید الدین
تحریر بیست و چهارم شوال ۱۲۸۱ هجری عریضه بجواب آن خدمت مولانا ممدوح فرستادم
که بندش همین دستار که دارم علامت و نشان حسب و تمغهٔ شرافت من بود اگر حال بدل کرده
می شود در هندوستان موجب رنجش من خواهد بود و نواب محی الدوله بهادر فرموده بودند که اگر
این دستار در باری منظور نباشد عمامه بسته برای ملازمت حضور باید رفت بدل و جان پسندیده
بودم که اتباع سنت ست انکار آن باعث ضلالت و کفر باشد فقط پس فردای آن وقت نواخت
هشت ساعت روز جامه پوشیده و عمامهٔ عربی بسته خدمت نواب محی الدوله بهادر
رفتم و از مکان ایشان همراه ایشان بر دولت سرای اعظم الوزرا و افضل الامرا
و اکرم الاسخیا و خادم الفقرا و العلما جناب فیضمآب نواب افضل الدوله بهادر دام ظله
و عم فضله رفتم اول بجلوخانه حاضر شدم بعد قریب بدیوان عام همپای نواب محی الدوله
بهادر رفته در مکانی که متصل آنست و در اینجا تهنیت یاور الدوله بهادر نشسته بودند رسیده
نشستیم و قرار گرفتیم و تا پاس نشسته ماندیم قریب نیم روز سواری رئیس ملک نظام
برهوا دار که آن را اینجا ه زنان بر داشته بودند از زنان خانه برآمده عازم محل نشستگاه خاص
شد همین که سواری معلی قریب ما مردم رسید همه حاضرین برای تعظیم از جا برخاسته آداب
تسلیمات و کورنش و مجرا بجا آوردند فقیر نیز رسم تعظیم بجا آوردم این هر دو امیر همپای
سواری سرکار تا به دولتخانهٔ خاص که تشریف می بردند رفتند و فقیر همانجا نشسته ماندم بعد چندی فاتحه
طلب فقیر شد همراه چوبداران روانه شدم چون بدر دولت رسیدم محافظان آنجا گفتند که
در اینجا آداب بجا باید آورد و همراهیان که فقیر را برده بودند گفتند چون قدمی چند پیشتر رفتم و
بر چبوتره رسیدم محمد میرن و محمد بهادر و محمد سبحانی چوبداران نشست محمد [illegible] خان عرف

محمد یکّه‌تاز خان گفتند این جای بجا آوری آداب است که وقتیکه چوبدار بآواز دادگر آداب بجا آرید پس سه بار سلام بجا آوردم باز قدمی چند پیشتر بردند باز گفتند نگاه روبرو و نواب میرعالم دو صد قدم برتاب بمن فقیر بودند باز گفتند که آداب بجا آرید باز آداب تسلیم بطور بالا بجا آوردم باز گفتند پیش بیائید باز پیش رفتم چون قریب فرش رسیدم باز گفتند آداب بجا آرید و نگاه روبرو باز آداب و سلام و مجرا بجا آوردم باز قریب بردند و گفتند که نذر بگذرانید پس پنج روپیه خالی سر رومال نهاده پیش نظر سرکار کردم هر دو امیر که نشسته بودند ایستادند از ان هر دو نواب محی الدوله بهادر هر دو دستهای مرا گرفته پیش حضور کردند براه مسافر نوازی حضور روپیه از روی رومال برداشته فرمودند که بشما فوجداری سپرد شده است عرض کردم که بلی صاحب فرمودند حالا برای نشستن شما اجازت نمیدهم که وقت تنگ گردیده است مگر بدانید که شما بر مسند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشسته اید باید که موافق حکم خدا و رسول با امانت و دیانت مقدمه‌ها را فیصله کنید و مردمان را بحق رسانید تا باتباع عدل و انصاف شما بدولت راضی و خوش شویم و شما را طلب فرموده پیش خود بنشانیم و بشما سخنها کنیم عرض کردم که انشاء الله تعالی همچنان خواهد شد باز چوبدار گفت که بیائید و آداب بجا آرید قدمی چند گردیده بودم که باز حضور طلبیده همان سخنان نصیحت را اعاده فرمودند بارک الله فی عمره و حکمه و عدله و فضله باز عرض کردم انشاء الله القدیر همچنان خواهد شد پس برگردیدم و نعلین پوشیدم باز چوبدار گفت که آداب بجا آرید آداب بجا آوردم و سه بار مجرا کردم و روانه شدم چون بمقام اول رسیدم باز چوبدار گفت که نگاه روبرو چون بمن دیدند باز چوبدار گفت آداب بجا آرید باز سه بار مجرا کردم و بیرون آمدم همه حضار در دولت استحقاق و انعام خود خواستند آخر جای یکه نشسته بودم بانتظار نواب محی الدوله بهادر نشسته ماندم که ممدوح الشان تشریف آورده مرا همراه چوبداران احکام رسان اعنی محمد حسین و قادر بخش و محمد کلن از نشست حمید خان عرف اعتماد نواز خان بخدمت نواب مختار الملک بهادر روانه فرمودند پس در حضور ایشان رسیده

آداب و سلام بجا آوردم و چوبداران احکام رسان که همراه آمده بودند حکم حضور رسانیدند حضور
نواب مختار الملک بهادر نذر سرفرازی ماموری پنجره و پیه گذرانیدم پذیرا فرمودند و منظور نمودند
بمعائنه عمامه بسیار خوش شدند و فرمودند که این عمامه شما را بسیار زیباست عرض کردم که نایده
در دربار سرکار انشاء الله تعالی با عمامه خواهم آمد احوال دربار و حقیقت اجرای کار محکمه و تفصیل النصائح
حضور استفسار فرمودند همه مفصل یکیک مجمل عرض پیرده شد بسیار مسرور شدند پس مرخص
شده بمکان رسیدم چوبداران مجرائی و احکام رسان که آمده بودند دهن ایشان شیرین کرده شد
که گفته اند قطعه حاصل نشود رضای سلطان * تا خاطر بندگان نجوئی * خواهی که خدای
بر تو بخشد * با خلق خدای کن نکوئی * وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ چون کثرت
کار دیدم و اکثر ملایان ملازم را خالی از کار یافتم درخواست نائب خود بسرکار گذرانیدم و
نوشتم که اگر مولوی حسن رضا صاحب نگینوی نائب فقیر مقرر شوند بفقیر بسیار مدد رسد و
اطمینان خیرخواه هم حاصل شود نواب صاحب منظور فرمودند که ایشان از تاریخ

بست و نهم شوال المکرم سنه ۱۲۸۱ هجری روز سه شنبه مطابق بست و هشتم مارچ سنه ۱۸۶۵ ع

کار سرکار شروع فرمودند حال تنخواه ایشان بلکه جمله کسان از نقشه که از ملحقات
این کتاب است واضح خواهد شد جناب مولانا [illegible] الدین خان صاحب بتاریخ

سوم ذی قعده سنه ۱۲۸۱ هجری مطابق سی و یکم مارچ سنه ۱۸۶۵ عیسوی

هر دو فرزندان مولوی قدرت علی صاحب مرحوم ناظم سابق را بحضور نواب مختار الملک بهادر بردند که جناب
ممدوح الشان یکصد و پنجاه روپیه چلنی منصب ایشان از راه بنده پروری و چاکر نوازی مقرر فرمودند

باب ششم در بیان بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و آن مشتمل بر چهار فصلست فصل اول در بنای حیدرآباد

و ترک قطب شاهیه آورده که پیش معموری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد آبادی خلائق در گولکنده
بود و درجائیکه بلده است قریه بود که امکنه متعدده می داشت در انجا زنی جمیله حسینه
از قوم لولیان بوده است شاهزاده در زمانه با آن تعشق میداشت از پدر خود پوشیده

بلطائف الحیل سیر وشکار و بیت اللطف رسیده از زن مذکور بعیش وعشرت سے گذرانید
وبعد دفع هوای نفسانی مراجعت بقلعه میکرد روزی در موسم برشکال بر اسپ سوار شده برود
موسی رسیده دید که دریا بطغیانی ست در ولوله عشق بی اختیار اسپ خود را بدریا
انداخت و جان بسلامت برد و بمحبوبه رسیده کامروا گردیده باز بقلعه آمده اخبار سے
این خبر را بجناب شاه رسانیده پادشاه بمجرد استماع این واقعه حکم برای تعمیر پل بداروغه صنائع
فرمود و او در عرصه هشت ماه بر رود موسی بنای پل باتمام رسانید گویند برای تیاری پل نقد یک
لک روپیه عنایت شده بود ازان چار هزار روپیه باقی ماند داروغه زر بقیه بحضور شاه عرض نمود
حکم شد که ازان طعام پخته بفقرا و غربا تقسیم نماید بقولی تاریخ پل صراط المستقیم گفته بحضور
شاه پیش نمود پادشاه پنج صد اشرفی باو عنایت فرمود تیاری پل قبل از آبادی بلده نوزده سال
است چه پل در نهصد و هشتاد و یک هجری سال ساخته شد و بلده در سال یکهزار هجری آبادان
گردید که مادهٔ تاریخ بنای آن یا حافظ ست و تاریخ اتمام آن فرخنده بنیاد شد گویند در ایام
فرمان روائی محمد قلی قطب شاهیه بود که ملقب ببری ملک از طبقه چهارم قطب شاهیه چون بعفونت
هوا حادثهٔ وبای در گولکنده روی نمود تمامی ارکان پیشگاه سریر سلطانی عرض نمودند که بر ساحل
رود موسے بفاصله سه کروه از قلعه گولکنده شهری بنا فرمایند سلطان حسب معروضه ایشان
شهری باسم بهاک نگر آبادان فرمود زیرا که بادشاه بر لولی که بهاگمتی نام داشت بران واله و عاشق
بود بنامش موسوم کرده بتکثیر آبادانی پرداخت بعد مردن مسماة مذکوره این معموره
بحیدرآباد مشهور ساخت آن زمان بلده بی حصار بود و بنای فصیل آن مبارز خان انداخت
وطول پل مذکور که حالا بنام پل کهنه مشهورست و صد درعه است و عرض دوازده درعه و ارتفاع
آن چهارده درعه است و بلده را حضرت اورنگ زیب بهادر پس از سریرآرائی سلطنت هندوستان در سال
سی و یکم جلوس در سال یکهزار و نود و هشت هجری مسخر کمند اقبال گردانید و ابوالحسن خاتم طبقه قطب الملکیه را
اسیر نمود و حیدرآباد را دار الجهاد موسوم فرمود بزمان قطب شاهیه و در این بلده قریب

پنجگره بوده و سال یکهزار و یکصد هجری نواب میر قمر الدین علیخان بهادر نظام الملک آصفجاه
حصار بلده پنجگره وهی جدیدی باتمام رسانید

فصل دوم در بیان نعل صاحب در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری نواب
میر نظام علیخان بهادر نظام الملک آصفجاه ثانی جاگیرات تبرکات مقرر فرمودند از انجمله یکی
خود آهنی سرور کائنات است صلی الله علیه و آله وسلم که آنرا نعل مبارک نامند و در معرکه کربلا بر سر
مبارک سید الشهدا حضرت امام حسین رضی الله عنه بود و از آن خود پارچه یکی جدا شده بود و
بعد مرور عهود کسی از زوار آن یافته دست بدست نزد سلطان یوسف علیخان عادل شاه آورده
بیجاپور تبرک رسید و از انجا بعهد سلاطین قطب شاهی در حیدرآباد رسید و چونکه سلاطین آن عهد
و در تعویذ نقره نهاده بصورت لفظ مبارک الله بر علم زده در صندل گرفته همیشه بعشره محرم استاده
آداب و رسوم تعزیت امام الشهدا رضی الله عنه بجا می آوردند از آن دستور جاریست که در عشره
محرم متصل دهلی دروازه آنرا استاده می کنند خاص و عوام اینجا رسیده آمده عود می سوزانند و گلها نذر
و افزار این علم شب دهم هجوم خلایق میشود که آن را بر میدارند و کثرت آدمیان همراهی و بسیاری
روشنی مشاعل و عود سوزی و گل ریزی میشود قابل دید اینجاست که سوای آدمی دیگر از حیوان سواری
دران مجمع نمی باشد چون یکی خود مانند نعل می باشد پس مشبه را باسم مشبه به موسوم کردند

فصل سوم در ذکر بنای پل ثانی و ثالث در ایام مسند نشینی نواب میر فرخنده علیخان بهادر
ناصر الدوله افضل الارا کین نظام الملک آصفجاه رابع بایام ایلچی گری میجر استورٹ صاحب عالیشان
بهادر در سال یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری تیاری پل بر رود موسی قریب چادرگهاٹ باهتمام
الفنس صاحب بهادر و صرف هشتاد و پنجهزار روپیه که از خزانه عامره عطا شد متصل دروازه چادرگهاٹ
بارتفاع پانزده درعه و سه صد گز طول بنا یافت و تاریخ آن راجه راجایان مهاراجه چندو لال
تصنیف فرموده بر سنگ سیاه کندانیده نصب نموده اند تاریخ ناصر الدوله شاه آصف جاه
که نظیرش گیتی ندید نگاه ❊ حکم چون شد براجه چندو لال ❊ زود ساز د پل بشام و پگاه ❊

از سر عقل بحر پر شورست * پل بنا کرد شل مهر و ماه * در سنه ۱۲۷۵ هجری در فرمان روای جناب
فیضمآب حاتم دوران فیاض زمان نواب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک
آصف جاه خاص ظهیر سریر سلطنت شیر بیشه مملکت متقن قوانین ریاست اسوکا ارکین کیا
رکن السلطنت القاهره عضد الدوله الباهره الفیض المجسم والفضل المفخم دام اقباله وطال
افضاله پل نهایت پسندیده و مستحکم ساخته شد تاریخ ابتدای بنای او را شیخ امین الدین
ساکن حال حچیل کوره مولد پاکتور تعلقه رایچور خوش ماده یافته سلمه ربه رب اهدنا الصراط
المستقیم سال یکهزار و دوصد و هفتاد و پنج هجری و تاریخ ختم و تمام بنای او را شاعر لاثانی
اعنی وجیه الدین خان سخن خوش منظوم فرموده است و سرکار بر دیوار پهلوی راست دهلی دروازه
جدید بر سنگی کنده کنانیده درج نموده اینست قطعه تاریخ بعهد افضل الدوله بهادر * نظام الملک
آصف جاه دوران * الهی تا بود تابان مه و مهر * بود خورشید اقبالش درخشان * نکو
دیوان او مختار ملک ست * که نیکی را بود هر حال خواهان * بود کرنیل ڈیوڈسن بهادر *
سفیر نیک دل ذی شوکت و شان * بحسن رای مسترهارت این پل * بنا شد همچو طاق هفت
ایوان * صراط مستقیم رود موسی * سنی صحیح تاریخ برخوان * از مصنف این کتاب تاریخ
بنای آن پل تعمیه اینست قطعه تاریخ نظام الملک آصف جاه افخم * پلی خوش وضع
واوسع ساخت محکم * بنایش را بسی تاریخ گفتند * که باشد نظمش مشهور عالم * قمر با این
همه لطف و فصاحت * نه تاریخی بگفته این آدم * بفرق افضل الدوله بهادر * عجب تاریخ گفتی
جسر اعظم * هرگاه عدد الف را از مجموعه اعداد جسر اعظم داخل کنند تاریخ بنای این پل حاصل
شد یعنی سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و پنج هجری حاصل میگردد دام اقبال الباقی بدوام الاقاصی والادانی

فصل چهارم در بیان دروازه های حصار این بلده و دریچه

بدانکه حصار این بلده فرخنده بنیاد را سیزده دروازه شمرده می شود اول دهلی دروازه قدیم
دوم دهلی دروازه جدید که بدر دروازه افضل گنج مشهورست سوم چادرگهات دروازه

چهارم دبیرپوره دروازه پنجم یاقوت پوره دروازه ششم دروازه تالاب میر جمله هفتم گورا دروازه
هشتم لعل دروازه نهم علی آباد دروازه دهم غازی بنده دروازه یازدهم فتح دروازه
دوازدهم دودھ باولی دروازه سیزدهم دروازه دپل کمند و این حصار شکسته آثار سیزده دریچه
یعنی کھڑکی هستند اول کھڑکی بوهره دوم کھڑکی تالاب میر جمله سوم کھڑکی ماتا چهارم کھڑکی رنگ علی
شاه پنجم کھڑکی بود له صاحب ششم کھڑکی دارالشفا که کھڑکی راو رنبها مشهور است هفتم کھڑکی کلالان
هشتم کھڑکی قصابان یعنی دهوبیان نهم کھڑکی حسن علی که این هر سه کھڑکی مخفی هستند که
مردم آمد و شد از ان کمتر دارند دهم کھڑکی چپنیا دروازه یازدهم کھڑکی چار محل دروازه
دوازدهم کھڑکی دودھ باولی که حالا بند است سیزدهم کھڑکی کمارجی کوڑه

فصل پنجم در بیان آبادی محلات و بازار های وغیره آن که بیرون حصار بلده مبارک است

بدانکه بسیاری از کنج عمارات که متصل بلده هستند و بعد از تیاری حصار وقتاً فوقتاً آباد شده اند تفصیل آن

نمبر شمار	نام محله	[illegible]	[illegible]	نمبر شمار	نام محله	[illegible]	[illegible]	نمبر شمار	نام محله	[illegible]	[illegible]
۱	بیگم بازار			۸	الاوه برجی			۱۶	کمهارواڑه		
۲	چوڑی بازار			۹	کاروان اسپیان			۱۷	رشت پوره		
۳	مهاراجگنج چوتر				کاروان ساهو			۱۸	مهاراج گنج		
	بیرون دروازه			۱۰	کاروان گجراتی			۱۹	مختار گنج		
۴	دبیرپوره			۱۱	مستعد پوره			۲۰	افضل گنج		
	بیرون دروازه			۱۲	کاغذ واڑه			۲۱	بازار		
۵	یاقوت پوره			۱۳	بازار کولی پوره				سپیان		
۶	بالا گنج			۱۴	قطبی کوڑه			۲۲	حشمت گنج		
۷	الپو کوڑه			۱۵	چنچل کوڑه			۲۳	ترب بازار		

نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت
۱۲۸	ماہی پورہ			۱۳۸	گھنسٹہ کوڑہ			۱۴۸	گلشوم پورہ		
۱۲۹	محلہ پوریا فروشاں			۱۳۹	رازدار خان پیٹھ			۱۴۹	بنی پورہ		
۱۳۰	محلہ تیرداران			۱۴۰	سپھوی کوڑہ			۱۵۰	محلہ مکر کمنڈ		
۱۳۱	گوشت کشندہ			۱۴۱	نام سپلے			۱۵۱	امام پورہ		
۱۳۲	کماٹی پورہ خرد			۱۴۲	تکیہ غنی صاحب			۱۵۲	چھپا کوڑہ		
۱۳۳	ٹیٹی خانہ			۱۴۳	تکیہ باز حیدر بخشیں			۱۵۳	پہاڑی سنگو صاحب		
۱۳۴	مشعل خانہ			۱۴۴	اشرا پورہ			۱۵۴	سنگ نقلہ		
۱۳۵	پٹیہ سیتارام			۱۴۵	کویا بجھا کوڑہ			۱۵۵	محلہ پل قدیم		
۱۳۶	گوشت کشندہ			۱۴۶	جعفر کوڑہ			۱۵۶	محلہ ناقہ فارہ		
۱۳۷	تلی سپلے			۱۴۷	رام سنگھ پورہ						

فصل ششم در بیان محلات و بازارہا وغیرآن آبادی کہ اندر حصار بلدہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد است بتفصیل اسامے اندر گذر حسینی علم

نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت
۱	بازار سید عنبر			٦	محلہ اودے بھان			۱۱	محلہ قطب شاہ عالم		
۲	محلہ مقطع مرد			۷	محلہ کوچہ				محبوب عالم		
	حمید خان				محلہ لاب سنگھ			۱۲	محلہ برق جنگی		
۳	بازار شہامت			۸	محلہ چیلا پورہ			۱۳	محلہ داد محل		
	جنگ			۹	محلہ باولی گونڈ			۱۴	محلہ چوراہہ		
۴	محلہ لاڈو سنگھ			۱۰	محلہ احاطہ موتے				جلنبی		
۵	محلہ کاچھی واڑہ				صاحب قادرے			۱۵	محلہ گاڑیخانہ		

نمبر شمار	نام محلہ	[illegible]	[illegible]	نمبر شمار	نام محلہ	[illegible]	[illegible]	نمبر شمار	نام محلہ	[illegible]	[illegible]
۱۶	محلہ سبزی الاوہ				ونائک رام			۴۸	محلہ چچا باولی		
۱۷	محلہ حوض چار محل			۳۳	محلہ ڈیوڑھی			۴۹	محلہ کٹرہ بنا خان		
۱۸	محلہ گرد چار محل				کیوان جاہ			۵۰	محلہ کہتری بہیرو		
۱۹	محلہ پاپسلیا تجا			۳۴	محلہ چوک			۵۱	محلہ مجیدے گنبد		
۲۰	محلہ اُردو			۳۵	محلہ شاہ گنج			۵۲	محلہ سنڈی کی منہ		
۲۱	محلہ بازار			۳۶	محلہ ڈیوڑھی			۵۳	محلہ جیال واڑے		
	گھاسی میاں				امیر کبیر بہادر			۵۴	محلہ غازی سید		
۲۲	محلہ کاسب گنج			۳۷	محلہ جلال کوچہ			۵۵	محلہ چبوترہ سیلے		
۲۳	محلہ فراش خانہ			۳۸	محلہ ڈیوڑھی			۵۶	محلہ شکر گنج		
۲۴	محلہ کوسمی اڑی				وقارالامرا بہادر			۵۷	محلہ بازار دیپ لال		
۲۵	محلہ کوچہ شکر			۳۹	محلہ تعلیم ملیٹر			۵۸	محلہ مسجد کوکا		
۲۶	محلہ کتب خانہ بادشاہی			۴۰	محلہ فتح دروازہ			۵۹	محلہ اسلام واڑے		
۲۷	محلہ تکیہ اہیر			۴۱	محلہ دودباولی			۶۰	محلہ حوض بجوجہ		
۲۸	محلہ کمیلہ			۴۲	محلہ کوچہ پانکا سلام				پل		
۲۹	محلہ کہوکر واڑے			۴۳	محلہ کمان شکر صبر			۶۱	محلہ دیول		
۳۰	محلہ امین باغ			۴۴	محلہ حسینی علم				دیبا پیٹھ		
۳۱	محلہ موتی مسجد			۴۵	محلہ جوہرے کوچہ			۶۲	محلہ شاہ علی بندہ		
	اندرون گڈھ علی آباد			۴۶	محلہ بارہ گلی			۶۳	محلہ پنج بہیا		
۳۲	محلہ کوچہ شگفتہ لال			۴۷	محلہ کبوتر خانہ کشتہ			۶۴	محلہ چوہڑوان حوض		

نمبر شمار	نام محلہ	رقبہ	نشانات
۶۵	محلہ قاضی پورہ		
۶۶	محلہ ہمت پورہ		
۶۷	محلہ فرحت محل		
۶۸	تکیہ مسجد		
۶۹	محلہ دروازہ گنج اندرون گڈہ سلطان شاہی		
۷۰	محلہ مغلپورہ		
۷۱	محلہ علی آباد		
۷۲	محلہ ہنگی باولی		
۷۳	محلہ پنج مکھی ہنومان		
۷۴	محلہ لال دروازہ		
۷۵	محلہ ناگل چھتیا		
۷۶	محلہ کبیلہ مہاراج		
۷۷	محلہ پھاٹک سبحان خان		

نمبر شمار	نام محلہ	رقبہ	نشانات
۷۸	محلہ فیلخانہ		
۷۹	محلہ کولی پورہ		
۸۰	محلہ سلطان شاہی		
۸۱	محلہ ٹکسال		
۸۲	محلہ کوٹ جان پنگلس		
۸۳	محلہ بھوئی واڑہ		
۸۴	محلہ بخشی بازار		
۸۵	محلہ مسجد شکر		
۸۶	محلہ خستالان		
۸۷	محلہ دائرہ میر مومن		
۸۸	محلہ مسجد نور سید جہان		
۸۹	محلہ کوچہ بالکنڈہ		
۹۰	محلہ بنگا قمرالدولہ		
۹۱	محلہ مسجد بھولو کی حیدرہ		
۹۲	محلہ مسجد مغلپورہ		
۹۳	محلہ حوض		

نمبر شمار	نام محلہ	رقبہ	نشانات
	بدیع اللہ خان		
۹۴	محلہ کمان ساجدہ بیگم		
۹۵	محلہ کوچہ بادشاہ		
۹۶	محلہ مسجد مولوی مظہر		
۹۷	محلہ کوچہ لکھن لال		
۹۸	محلہ منڈی کاہ		
۹۹	محلہ سکان بہاندار چاہ		
۱۰۰	محلہ بازار بہادر الدولہ		
۱۰۱	محلہ بازار ہمت گنج		
۱۰۲	محلہ دروازہ تالاب میر جملہ		
۱۰۳	محلہ پھاٹک ممتاز الدولہ		
۱۰۴	محلہ کٹری گاڑی کوڑہ		الفتح کاتب عجیب [illegible] بابای مھوی

نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	کیفیت	نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	کیفیت	نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	کیفیت
۱۰۵	محلہ درگاہ			۱۲۰	محلہ شاہ			۱۳۲	محلہ کوٹلہ عالیجاہ		
	امیر اسد شاہ				لنگن صاحب			۱۳۳	محلہ بازار پی پی		
۱۰۶	دروازہ چادر		اندرون گنڈ	۱۲۱	محلہ طہماس			۱۳۴	محلہ سکان لالہ بہادر		
	گھاٹ		میر چوک		خان پورہ			۱۳۵	محلہ کار سنجانہ		
۱۰۷	محلہ نجاران			۱۲۲	محلہ میر چوک			۱۳۶	محلہ چار مینار		
۱۰۸	محلہ سلیمان جاہ			۱۲۳	محلہ گرد حویلی			۱۳۷	محلہ کمان ٹکسال		
۱۰۹	محلہ جام باغ				قدیم			۱۳۸	محلہ حوض [illegible]		
۱۱۰	محلہ راوٹ بہا			۱۲۴	محلہ کمان			۱۳۹	محلہ کوچہ		
۱۱۱	محلہ بازار نور خان				ایلچی بیگ				غلام رسول		
۱۱۲	محلہ امام باڑہ			۱۲۵	بھانڈ کوڑہ			۱۴۰	محلہ بازار		
۱۱۳	محلہ چاوہ حجام			۱۲۶	محلہ کھڑکی ماتا				پنجہ شاہ		
۱۱۴	محلہ بازار کوکا			۱۲۷	محلہ یاقوت پورہ			۱۴۱	بازار صمصام		
۱۱۵	محلہ سدھی بیٹھہ			۱۲۸	محلہ چبوترہ کچی				الملک بہادر		
	کھڑکی بودلی صاحب			۱۲۹	محلہ کوچہ کمل			۱۴۲	محلہ کمان ماما		
۱۱۶	محلہ ایلچی پورہ				پوش			۱۴۳	سنڈی میر عالم		
۱۱۷	محلہ حافظ محمود			۱۳۰	محلہ سنڈوہ			۱۴۴	محلہ پتھر کھٹی		
۱۱۸	محلہ دروازہ				چنبیلی				نفل صاحب		
	دبیر پورہ			۱۳۱	محلہ کھڑکی			۱۴۵	محلہ بوڑھی نواب		
۱۱۹	کلابت واڑی				رنگ علی شاہ				مختار الملک بہادر		

جواب آنها جلد و دستخط دیوان صاحب بر مسودات جاری میشوند و بیگر حاکم هم تحریر احکام و اجوبه میشود و در ینجا دو منشی کرامی الله یکی منشی میر مهدی حسن صاحب و دیگر منشی محمد صدیق صاحب که هر دو در کار خود فرد بل جوهر فرد و دیگر محکمه صدر مالگذاری که افسران معتمد مالگذاری سید سعید الدین صاحب قادری اند نهایت صاف درون و هوشیار و کارگزار و دیانت شعار و واقف دستورات این ملک و مصدر حسنات بنفس نفیس خود انجام کار سرکار رسیده هند مناسب اند و این خوب نیست که حوائج و عوائق همه را عارض شود در حالت نبودن نائب و پیش آمدن مانعی هیچ کار متصور و نظم کار ایشان بر وضع دستورات معمولیست نه بر قوانین مرجّبه سوم کچهری مجلس مالگذاری ارباب این محکمه پنج کس اند از آن جمله که رکن اول را نام مسٹر چارلس ست و رکن دوم موسوم به منشی عبد القادر و رکن سوم معروف بهوبخی بابن جی فارسی و رکن چهارم مشهور به سید محی الدین صاحب علوی و میر مجلس ایشان آغا محمد شوستری هستند اجرای کار ایشان نه بر وضع معمولیست نه بر قوانین انگریزیه بلکه بین بین میان هر دو ست و سررشته دار این محکمه آدم هوشیار ست اما مردم بسبب اینکه آورده های قوم خود بسیار ما مور کرده است خرخشها میزنند و تهمت ها می نهند تا آنکه از راه حسد در اخبار نکات نویسانیده اند و نمیدانند که این رسم قدیم ست اما حاسدان را قلب سیاه که هرگاه کثیر المتوسلین را میابند بدگمانیها می کنند پس هر دانشمند را حفظ خود مناسب ست و بحکم اتقوا عن مواقع التهم احتیاط ضرور و پرهیز واجب و چون درین محکمه صندوق عرائض مقرر کرده اند که مستغیث عرضی خود را دران می اندازد و بعد عرصه دراز خوانده میشود تا آنکه مستغیث مضطرب شده عاجز گردیده بخانه خود محروم میگردد لهذا مناسب چنانست که از جمله ارکان یک افسر هر روز سماعت عرضی مستغیثان کرده باشد تا این شکایت عوام رفع گردد

چهارم عدالت خاص ست نام افسر آن محکمه مولانا مؤید الدین خانصاحب ست دهلوی ملقب به معتمد عدالت خاص هر قدر کار را که بر قانون آورده است ذات سامی ایشانست نهایت کارگزار و مدبر و دیانت دار و محنت کش در کار سرکار نیز قلم بغایت درجه معامله فهم

تجربه کار سرکار انگریزی و هندوستانی از نشان نویسی تار و بکار و پروانه و فهرست نقود محاسبات
همه پیچیده قلم ایشان میباشد از هنگام صبح تا ده ساعت شب قلم از دست ایشان
نمی افتد مقابله تحریر ایشان همه محرران سررشته قلم بر گوش می دارند شخصی را در کار ایشان
دخلی نیست و به مرادات ایشان کسی را خبری نه محرران خوش قلم و چابک دست که در محکمه
ایشان جمع اند در محکمه دیگر نیست نائب ایشان فرزند کوچک ایشان ست آن هم جامع صفات
حمیده است و نعوت پسندیده اگرچه پدر مؤید الدین ست مگر احمد پسر که پسر معین الدین ست
پنجم مجلس صدر مرافعه ثانیه است و دران پنج رکن و یک میر مجلس هستند اول رکن مولوی
احمد علی صاحب اند فرزند ارجمند مولوی اکبر علی صاحب واعظ سلمها که غلغله وعظ ایشان در هندوستان
کمتر از اهل علم آنجا باشد که ایشان را ندانند از عرصه دراز در سرکار نظام سلسله هدایت و ارشاد
و تعلیم خلق و بیان وعظ خصوصا در ایام محرم شریف و ایام دوازدهم کمال هجوم خلائق طرف
ایشان میباشد فرزند ارجمند ایشان اول ناظم عدالت پادشاهی بوده اند سالها سال کار نمایان
دران خدمت بجا آورند حالا آن خدمت تخفیف در اداره سرکار بکمال قدر دانی رکن اول
این مجلس مقرر فرمودند خوش گذران اند چون این خدمت عوض طلب اند بسبب تمول افکار معاش
دماغ را پریشان میکنند و الحق بمزید فکر آدم بمرتبه فارابی میرسد رکن دوم مولوی کریم الدین
صاحب اند نهایت مرد بزرگ کریم النفس تجربه کار آزموده شعار بیشتر ازین در مرافعه اول بوده اند نسبت
ارادت با حضرت شاه سعد الله صاحب نقشبندی مجددی مظهری دارند قدس سرهم رای ایشان
بر دو صحیح قانون منقولیه زرین ست و تجویز ایشان بیشتر مبنی بر رحم خوش آئین ست با بندگان خدای
کریم نیکو منش و با رعایا و برایا خوش روش اما حسن طریق حضرت ایشان در آرای جماعت
محجوب ست مگر مقام فردیت او ضع و عند المجربین مقبول و مرغوب ست رکن سوم
مولوی جمال الدین صاحب مدراسی اند بیشتر در سرکار انگریزی مامور بوده اند و بکارگزاری معروف
و مشهور اما اینجا اگرچه مدار حکم برایشان نباشد مگر خالی هم ازان نباشد بیشتر اصحاب درین جماعت

بزرگان اند که کار در سرکار انگریزی نه فرموده اند بلکه صرف درین ملک نموده یا به منصب حکم امور
نموده اند لهذا آرای ایشان هم بیشتر افزوده باشد و طوعاً و کرهاً باتفاق میگرایید رکن چهارم مولوی
اعظم الدین خان صاحب بخاری اند اگرچه ایشان از مردم ولایت اند و رای ستوده ایشان با
رای دکنیان همان قدر البعد ست که ولایت خراسان را نسبت دوری با دکن اما از ثقات
شنیده ام که هر قدر که رای رسائی ایشان در مقدمات میرسد دیگران کمتر بآن مرتبه میرسند اگرچه
هرکس بقدر اجتهاد در تحقیق حق ساعی باشد مگر ایشان زیاده تر مصیب از دیگران اند و
شاه عبد الرحمان رکن پنجم مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام اند که
غلغلهٔ علم و فضل ایشان در چار دانگ هندوستان ست بلکه در تمام عرب و ترکستان و عراق
و اصفهان صیت یکتائی ایشان فرا رسیده اما انجام کام حکومت را جای ندیده اند فلهذا
حامیان رای ایشان را نه پسندیده اند الحق اگرچه کار کدامی سرکار انجام نداده اند اما باستعداد
کامل علمی خود هر لحظه در تحقیق امور متعلقه سررشتهٔ خود همه تن مستعد و آماده شنیده ام اگر عضو
از مجلسیانست پس لباس عبارت رقعات از ایشانست امیر این مجلس مرافعه ثانیه مولوی فضل الله
صاحب اند که پیشتر ازین ناظم عدالت دیوانی کلان بوده اند عمری در کار عدالت بطرز دستور معقولیه
انجام فرموده اند صاحب علم اهل مروت ارادت با حضرت شاه سعد الله صاحب نقشبندی مظهری
قدس سرهم دارند درین مجلس دو مولوی سررشته دارانند یکی مولوی احمد علی رامپوری که
در عهد مرحوم محی الدوله بگفت و گوی مسئلهٔ شق القمر بتهمت مذهب وهابی از بلده بلکه از حکومت
نظام برآورده شده بودند بتائید مولانا مؤید الدین خان صاحب باز درین سرکار برسرکار شده اند
اما مردم در حق ایشان هنوز لب نه بسته اند بعضی شاکی خشکی طبع ایشان و بعضی در
خشونت تحریر ایشان و بعضی در عدم اتقای ایشان و بعضی درین که [illegible]
و بعضی در عدم تفقه و قانون دانی ایشان و بعضی در تحریر احکام [illegible]
گو حکم اول مقتضای وقت ست و هم مرغوب طبع را معمول بر حقوق و طبع کنند [illegible]

کہ ارباب مجلس فرمایند و حسن و قبح این متعلق بارباب مجلس میران ست و تقوی را مدارج
اند و ما مردم چون چاکری کردیم تقوی کجا و از تہمت بری شدن نمی توانیم اگر کسی را مطلب
درست شد بتقوی می سراید کسی را کہ حسب خواہش کار نہ برآمدہ بہزار تہمت متہم گردانید والعلم
عند اللہ و از کجا کہ شکر مردم کامل کجا میباشند اگر از زبان نباشد بدل باشد و ظاہر کہ بزبان شکر کردن و
بدل کفران نمودن از صفت نفاق ست و نمی توانند کہ بجای ادای شکر ہم بزبان باشد و ہم
بدل بود و ہم بدست و ہم بقلم اما ہر خطرہ ادای شکر محسن و منعم نمودن بسیار مشکل انچنین
کس درین زمانہ نادر الوجود ست و مراتب علم فقہ و قانون معلوم پس ہر یک را بقدر حصہ
او رسیدہ است حاجت این ہمہ بر سر رشتہ داری مجلس کہ مے آید و فوق کل ذی علم علیم
است تنخواہ حال را این قدر فقہ و قانون بس باشد بلکہ تجربہ اینقدر علم ارباب را نخواہد بلکہ
کمتر ازین علم بصدر الصدوری و ڈپٹی کلکٹری بلا امتحان یافتہ ام و نسبت احکام موافق باشد
یا مخالف عائد بحکام ست نہ بسر رشتہ دار زیرا کہ سر رشتہ دار محرر ست نہ حاکم فقط بر دوم مولوی
عبد الباسط مدراسی از کارگزاری این بزرگ اطلاع ندارم مگر آدم صاحب تدبیر و ہوشیار
و صدر حسنات یکی از مجلس آن بزرگ این کہ از کارگذاران تحت او کسے شاکی و ناراضی
نیست شاید کہ حکم فرمایان فوق ہم خوشنود باشند و تا کہ نسبت علاقہ داران تحت و فوق
در خوشنودی برابر نمی شود مزاج اجرای کار باعتدال نمی آید فقط باید دانست اگرچہ فائدہ
این مجلس بالفعل خوب معلوم نمیشود مگر خداوند تعالی مرتب این مجلس را سلامت دارد بعد چندے
پس از اصلاح امور ضروریہ انشاء اللہ القدیر منتج فوائد کثیرہ و راحت رسان مخلوق و ناظم
امور مملکت خواہد بود و دستور قدیم ست کہ ابتدائے کار سخت مشکل میشود و بعد استقرار
ہمہ امورش آسان و سہل می نمایند و اجرای کارش بآسانی می گراید

ششم محکمہ صدر تعلقات ست درین کچہری تصفیہ فسادی تعلقداران میشود و مرافعہ تجویز تعلقداران
[illegible] مقدمہ درینجا ابتداء دائر نمیشود الا بحکم خاص سرکار بلحاظ کدام مصلحت و منفعتیکہ

در تعلقات رجوع باشند در حین دوران و دریافت بلا رسیدن فیصله این محکمه مداخلت نمیشود ناظم این محکمه مولوی امین الدین خان صاحب فرزند ارشد مولانا مؤید الدین خان صاحب معتمد عدالت خاص اند نهایت زیرک و صاحب علم و خلیق و صاف طبع و خوش فهم و نیکخو و فطین که زود بمطلب معامله میرسند و بعد تجربه چندروز سرآمد مجربین بی نظیر خواهند بود نائب ایشان مولوی عبد الحکیم از نبائر مولانا کرامت علی دهلوی مرحوم ست از نوجوانان زمان و نوخیزان دوران نسبت طبع خوبک دارد اما توجه بکار منصب خود کمی آرد و درین وقت و صحبت و مهربانی را که ذات فیض آیات مولانا مؤید الدین خان صاحب ست از نعمت عظمی و غنیمت کبری نمی پندارد سررشته دار ایشان مولوی حافظ محمد صدیق اورنگ آبادیست جوان صالح و فطین و خوش قلم چابکدست حافظ قرآن مجید لفظاً و معناً فی الصدر سوای زباندانی عربی و فارسی و اردو مهارت تامه در انگریزی تحریراً و تقریراً دارد امید از خداوند قادر و آقای نعمت ظاهر آن دارم که زود بر ترقی این

عزیز را یابم و شکر بفضل منعام بجا آرم

هفتم محکمه عدالت دیوانی بزرگست درین عدالت همگی مقدمات قرضه و رهن و فک رهن و وصول یافتن قیمت اشیای مبیعه و مقدمات و خلیای مبیعه و مماثل آن که تعداد دعوی یا مقدار قیمت شئی مدعی بها از یکهزار روپیه باشد و مقدمات حقوق که آنرا باصطلاح این ملک وطنداری نامند متعلقه بلده و اطراف ملحقه بلده و مقدمات منازعت جائداد غیرمنقوله و مرافعه عدالت دیوانی خرد و مقدمات جعل که متعلق به دستاویزات داد و ستد باشد و اجرا میشوند ناظم این محکمه علیا مولانا عبد الحلیم صاحب لکهنوی اند حضرت ایشان بسبب آنکه درس بکثرت داده و حواشی بر اکثر کتب درسیه نوشته اند پیش خواص و عوام مشهورتر از آفتاب اند ذکاوت و فطانت وحدت و وقادت طبع حضرت ایشان بر جمیع اهل هند در علم واضح و لایح اگرچه در علم فقه چنان اند اما در رای و دهاء و دوربینی فی الواقع طالع این محکمه علیا بکمال عدالت بوده است که اینچنین حاکم حق جو و حق پسند بمعامله فهم درین عدالت قیام نموده است حضرت ناظم صاحب و دیگر اهلیان عدالت دیده است

حسب هدایت صدر باستماع دعاوی وانفصال آن می پردازند وخواهند پرداخت و قرار این
عدالت از قدیم خراب ست اگر برای چندی محرران مقرر کرده ترتیب و تهذیب فرمایند شود
وبسته به ترتیب نام مدعی ومدعی علیه به ترتیب ماه وسن مرتب کرده شود وبرای تعمیل
مقدمات وتحریر کیفیات بسیار آسایش باشد نایب ایشان دو بزرگ اند یکی مولوی
حمید الدین صاحب سید که از مریدان مولوی فضل رسول صاحب بدایونی نهایت مرد
بزرگ خوش اوقات متدین خدا ترس دوم مولوی احمد علی شکر گنجی مرحوم ایشان را نیز
خوش وضع خواستند اما فقیر از کیفیت ایشان آگاه نیستم برهمین ختم کردم که چون سیست نیک
باشد امید که نایب وجلیس او هم نیک باشد مهتمم اجرای احکام اعمال مولوی مسیح الزمان لکهنوی
صاحب مطبع کانپور که نام نامی ایشان در تمام هندوستان مشهور ست نهایت هوشیار
آزموده کار صاحب علم وفراست وفهم وکیاست مگر البته صیغه حال بعد چندی
استقبال چنان انجام یابد که باید وشاید

هشتم عدالت دیوانی خرد ست که سابق ازین موسوم بعدالت دیوانخانه بود وبعضی عوام
عدالت کچهری خانه نامش میکردند وتمامی مقدمات متعلقه دیوانی از قسم قرضه ورهن وفک الرهن
ووصول یا تلف قیمت اشیای مبیعه ومقدمات خلیابی وامثال آن که تعداد دعوی یا قیمت شی مدعی بها
زیاده بر یک هزار روپیه نباشد درین عدالت رجوع میشوند وحسب هدایت صدر فیصله می یابند و
خواهند یافت واگر قیمت شی مدعی بها زاید بر یک هزار روپیه باشد بعدالت دیوانی بزرگ
رجوع می نمایند وفیصله در انجا می یابد نام نامی ناظم این محکمه گرامی مولوی فضل علی صاحب ست
که برادر مولوی فضل الله صاحب میر مجلس صدر [illegible] اند حضرت ایشان را دو نایب اند
یکی مولوی شمس الدین [illegible] که هندوستان [illegible] کرده اند دوم مولوی صبغة الله
[illegible] بزرگ [illegible] شود و اکثر
[illegible] در عدالت خاص [illegible] کرده شود و ترتیب [illegible]

مجوز حال نموده آید و هر روز سماعت عرائض کرده آید و کتابهای مقدمات درست کرده روزانه
نائبان و در ماه یکبار ناظم ملاحظه فرموده سبب التوا دریافته در راجع کار احکام نافذ نموده باشند
اجرای کار اهل معامله خوب شده باشد و باب شکایت همه مسدود گردد و درین محکمه مهتمم اجرای
احکام و اعمال مولوی ابوالقاسم صاحب اند ایشان هم اگرچنین کتاب مقدمات که مذکور شد
ملاحظه فرموده سبب توقف را که بلاوجه باشد برداشته باشند همه اصحاب معامله مداح و شکرگزار باشند

ششم محکمهٔ صدارت و احتساب است

ناظم آن درین بلده بنام نرخی مشهور است که پیشتر امتحان گز و آلات اوزان متعلق بایشان
بوده است و مردمان بد وضع تارک الصوم و صلوة را از همین محکمه سزا در تعزیر میشد الا
برسم قدیم نرخی بماه رمضان المبارک یکدو بار سوار میشود و در شهر می گردد اگر بابتدای
روز دکان کسی را از حلوائیان وا می بیند فوراً حکم تاراج میفرماید و لوندان شهر که همراه او
در سواری بهمین غرض می باشند همه رخت دکان را بیک چشم زدن بتاراج می برند و غنیمت
میشمارند این طور محتسب در تمام رمضان المبارک باطراف مختلف میگردد که بر عهد آن مستولی
میشود محتسب حال که رسول یار خان نام دارد و متبنی نواب محی الدوله مرحوم است اگرچه صغیر سن است
شاید که چهارده ساله نباشد مگر بحکم حضور درین رمضان بشهر برآمده بود و غلغله انداخته اگرچه
طفل است مگر طالع خوب دارد شدنی معلوم میشود زیرا که نائب خوب یافته صاحب علم اول جناب
مولوی آل حسن صاحب جامع علم معقول و منقول حاوی فروع و اصول آزموده کار و در فنون
دانی بمثال لطیف و ظریف و یکتای روزگار غلغلهٔ معامله فهمی ایشان در چار دانگ هندوستان
است کتاب استفسار از حضرت ایشان است اگرچه از چندی سماعت مفقود است مگر ناطقه افزود است
فیصلهٔ ایشان آراسته بقوانین میباشد و طرز ترتیب آن پیراسته بآئین است و در رو آن فیصله
ارباب مجلس مرافعه را کمال محنت میشود و قلم حضرات ایشان نهایت مشقت در برداشتن
براهین میبرد دوم مولوی فضل حق صاحب که [illegible] علمی چنانکه دارند مقتدای همه [illegible]

در تحریر دو هم در تقریر خوب می آنند منشی بی نظیر و مقرر دلپذیر سوای نایب و مهتم بودن اجرای
اعمال را هم مهتم اند محتسب حال را که ناظم محکمه صدارت ست هنوز از حضور نظام خطاب عنایت
نشده است درین محکمه تمامی استغاثه منازعات یومیه و سالانه و انعام و جاگیرات وغیره بطور خیرات
یا عود و گل درگاهها و تکیه ها و خدمات مجاوری و دیوستهان و پوجاری گری وغیره متعلقه بلده
یا اطراف بلده که در آن تعلق عدالت ضلع نباشد و یا متعلق با ضلاع و بیرونجات بوده و مدعیان
و مدعی علیهم هر دو در بلده موجود باشند و اثر میشود و اهل صدارت بموجب هدایت صدر باستغیثان جواب رسید خواهند

دهم دار القضاست

اینجا دعاوی نکاح و طلاق و حضانت و تقسیم ترکه و دعاوی شفعه و تمامی مقدمات واقعه بلده رجوع
میشوند همه مقدمات هنود بابت ترکه وغیره بموجب دهرم شاستر فیصله میشود مگر مقدمات قصاصی و تعزیر
و شفعه اکثر بر شرع شریف میشود و کسی را از ایشان انکاری نیست بلکه در دعوی شفعه هنود بموجب
قواعد شریعت فیصله میخواهند اگر کسی را اطلاع بر دعاوی زنان هیچو نکه معظمه درینجا منظور بود بدار القضای
بلده آید و ملاحظه کند تا بالیقین داند که بیشتر مردان را زنان اینجا بانواع کید و مکر و سحر و زهر و
اصراف بیجا در هلاکت انداخته اند و مردان را در اضطراب و افتقار و بی آبروئی ناچار ساخته هر که
برآرزو و هوای اینجا نافع نباید بطلقة الغنان ایشان اسارت و سیه روئی خود در هر دو جهان اختیار نماید
درین فارغ البال و خوشحال باشد بلکه صدها کسان از زنان اینجا باعث ترقی و فلاح شده است
الحاصل رباعی در ملک دکن کسی که کرده است وطن ❀ مانند غلیواز همرد است نه زن ❀ این سخن
عجب نگر که در ملک دکن ❀ زن شوهر شوهر است و شوهر زن زن ❀ و این مضمون عامة الخلائق سبب
درینجا مراد عبارت لطیفه شیخ بوعلی سینا رحمة الله علیه یاد هم آمد که نقل میکنم و ترجمه آن در فارسی مینویسم

اَلنِّسَاءُ اِذَا بَلَغْنَ اِلَى عَشَرَةٍ فَهُنَّ لُعْبَةُ اللَّاعِبِيْنَ وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى خَمْسَةَ عَشَرَ فَهُنَّ حُوْرٌ عِيْنٌ
وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى عِشْرِيْنَ فَهُنَّ فِيْ اَعْلَى عِلِّيِّيْنَ وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى ثَلٰثِيْنَ فَهُنَّ اُمَّهَاتُ النِّسَاءِ وَالْبَنِيْنَ
وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى اَرْبَعِيْنَ فَهُنَّ لَحْمٌ وَشَحْمٌ وَسَمَانٌ وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى خَمْسِيْنَ فَاقْتُلُهُنَّ

بِالسِّكِّيْنِ وَإِذَا بَلَغْنَ إِلَى سِتِّيْنَ فَلَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِيْنَ ترجمه آن زنان چون بعمر ده ساله میرسند پس میباشند بازیچه بازندگان
و هرگاه به پانزده سالگی رسند پس باشند زنان سفید و سیاه چشم بهشت و چون به بیست سالگی
رسند پس آنها میباشند بر آسمان هشتم یا در بر ترغرفات بهشت و چون به سی سالگی رسند پس
آنها مادران دختران و پسران باشند و چون به چهل سالگی رسند پس میباشند گوشت و پیه
و چرب و فربه و هرگاه که به پنجاه سالگی رسند پس به درستی که بکش آنها را یکبارگی و هرگاه به شصت سالگی
رسند پس بر آنها باشد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه و زنان و دختران اینجا کمال فهم و فراست
و دانش و کیاست دارند تمام ذهین اند اگر برای ایشان مدرسه مقرر کرده تعلیم علوم و فنون
و حرفه آموزانیده شود یکتای روزگار باشند مگر افسوس که بسبب بے علمی بمرتبه لعنت الٰهی میرسند
اگر درین ملک مردم شماری کرده شود سه حصه زنان باشند و یکحصه مردان و وجه کثرت پیدایش
زنان اینجا بجای خود خواهیم نوشت و همه ساحره می باشند و سیه چهره و گویا مار سیاه اند که آدم
کمتر از گزند ایشان سلامت میماند از عوام در موسم گرما پیش هر در ده ده پانزده پانزده زن
سر برهنه موی سر بقفا بسته برای شکار مردان مسافر ایستاده دل ایشان را بیک سخن میربایند و چنین
اهل دانش باشد ابله میکنند بیت آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون لب خندان
دل خرم با اوست و درینجا کمتر کسے باشد که قانع بر چار زن باشد بلکه زیاده از چهل خواصها
اکثر از امرای دارند و تعجب که مولویان اینجا ایشان را منع نمی کنند و ازین فعل حرام
باز نمیدارند که صریح ممنوع است رهنمائی ده این نابینایان اقتدا و ند علیم و هادی و بر خبر اند
پرده جهل از نظر این علمای دین فروشان و دنیا خریداران که چون کور مشعله دارند که بر منبر نشسته
وقصه های واهی تباهی بیان می کنند و حلال و حرام و صوم و صلوة و حج و زکوة و اخلاق محمدیه و
خصائل احمدیه را صاف صاف بیان نمی کنند خصوصاً قاضی و محتسب همه کتاب زیر سر نهاده
وعظ در روحانیان بیان میکنند و انچه رآبادیان خبری ندارند نام نامی حضرت قاضی صاحب

میر دلاور علی صاحب ست نهایت مرد بزرگ صاحب اولاد کثیره اند نائب ایشان ملا بوستان
تاجیک اند نهایت ذهین و فطین و کارگذار و محنت شعار که منصب خود در آسائش میدهند اما در
دار القضای کار بسیار از یکپاس روز بکچهری میروند و هنگام شام برخاست می کنند باز کار بسیار
افتاده میماند اگر دو نائب میشدند و حصه بلده شرقی و غربی تقسیم کرده کار بر ایشان تقسیم میکردند و
تصحیح مسائل متعلق بقاضی صاحب میشد خوب انجام این کار میشد اینجا همان مثل ست که یک سر
و هزار سودا بیت یک دل و خیل و آرزو دل بلکه مدعا هم ❊ تن همه داغ دار شد پنبه کجا
کجا نهم ❊ و اهالیان دار القضا بموجب هدایت صدر تحقیق و دریافت و تجویز و انفصال مقدمات
می پردازند و خواهند پرداخت **یازدهم** کوتوالی بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد دست در آن
جمله مقدمات زد و کوب و مجروحی خفیف و دزدی خفیف که در آن مقدار مال مسروق زائد بر سه صد روپیه
نباشد مع دیگر مقدمات جرائم خفیفه که فهرست آن مفصله ذیل ست و اثر میشوند و بیشتر اسامیان حوالاتی
و قیدی فوجداری و عدالت خاص و دار القضا و صدر تعلقات در مجالس کوتوالی قید میباشند متعلق کوتوالی سه قید خانه است
یکی مشهور بقید خانه چارمینار دوم غول خانه طالب الدوله سوم جیلخانه نزد کاب ست بیشتر درین قید خانها
قیدی بسیار بوده اند بوجود بعضی بسبب آنکه مدعی او پیدا نبود و بعضی بسبب آنکه لائق اخراج بود و خارج نشده بود
و بعضی بسبب آنکه لائق اخراج نشده بود و بعضی بسبب عدم روبکار قید بوده ست و بعضی را مقدمه
روبکار شده بود اما بسبب نرسیدن شهود مدعی یا شواهد تبرئه مدعی علیه التوای مقدمه بود و بعضی را
میعاد فتوی گذشته بود اما بسبب عدم پرسان حالش هنوز قید بود و بعضی بسبب آنکه میعاد او را
کمتر میبایست او را بقید لا انتها حکام سابق یا بسبب جهل خود یا بسبب قساوت قلب قید کرده بودند
فقیر همه قیدیان را تخته مرتب کرده و نقشه آن درست ساخته و صیغه داران مقرر نموده بعد سعی
و کوشش و تحقیق تمام از آن جمله چار صد محبوسان را رها کردم و آزاد نمودم اگر ملازمان سرکار
غور فرمایند تخفیف صرف بست و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج روپیه سالانه کردم چه اگر فی
چار صد قیدی را و به سه آنه روز خوراک یومیه ضرب کنند یکهزار و دو صد آنه روز مصرف شود و چون آنرا

در ایام سال که سنه صد و شصت و پنج یوم ست ضرب کنند چهار لک و بست و هشت هزار آنه میگردد
چون آنرا بر شانزده آنه تقسیم نمایند بست و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج روپیه حاصل میگردد
و همین تخمیناً سالانه خرچ تنخواه و مدد خرچ ملازمان فوجداری ست یعنی بست و شش هزار
و یکصد و هفتاد و دو روپیه الحاصل نام نامی کوتوال صاحب سید جعفر علیخان صاحب و راو جنگ
بهادر ست ایشان از خاندان نواب رفعة الملک بهادر اند نهایت مرد رحیم و کریم و ذو مروت قدردان
علما و فقرا و خوش عقیدت مرنج و مرنجان حق پسند باصوم و صلوة ارادتمند مقیم الجمعة والجماعة
اما مردم میگویند که در خدمت ایشان سفارش بسیار موثر ست گو خصوصیت این امر
بر ذات گرامی ایشان محض تهمت ست بلکه این در همه محکمات هست از کوتوالی تا به دیوانی
و دیوانی خرد و بزرگ و مرافعه و عدالت خاص و دار الانشاء [illegible] و خود تا بجناب فیض انتساب
نواب مختار الملک بهادر بلکه خود تا بجناب فیض معمور وزیر هند نواب والا جناب حضرت افضل الدوله
بهادر دام اقباله و افاضه علی العالمین بر دو نواله سفارش را اثر تام ست لهذا این محل [illegible]
مقبول هر خاص و عام است بلکه باب سفارش در حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
و بجناب رب العالمین مفتوح است [illegible] کوتوالی بلده دو نائب [illegible] خان و دوم سید احمد [illegible]
کننده [illegible] هوشیار [illegible] و دو معتمد [illegible] مولوی [illegible] بدر الدین و دوم مولوی محمد حسین اول عامل [illegible]
و دوم کار گذار [illegible] سر رشته دار گویند [illegible] نام [illegible] آن زبان [illegible] مولوی [illegible]
و الحق صحیح که [illegible] کوتوالی [illegible] عبارت ست [illegible]
افتخار الله [illegible] منشی [illegible] اول میرزا امداد علی بیگ [illegible]
عبد الله محافظ دفتر [illegible] خراب است اگر [illegible]
بلده کرده شود بسیار خوب گردد [illegible] مجالس منشی [illegible] آبادی ست
نهایت مبالغ کار [illegible] ناظم فوجداری [illegible] انجام [illegible]
کرده [illegible] اگر دیانت را اختیار خواهد کرد [illegible] ترقی خواهد [illegible]

نمبر یعنی نشان شمار	تفصیل جرم متعلق کوتوالی اینجا
۲۳	داشتن وساختن ورواج دادن پیمانه دروغ
۲۴	داشتن شئے مضرت رسان خلائق بشاهراه عام
۲۵	عمداً اگذاشتن مویشی مضرت رسان خلائق
۲۶	جراحت رسانی مویشی اشخاص غیر بمراد نقصان
۲۷	هلاکت مویشی تا بقیمت پنجاه روپیه
۲۸	بازن غیر مذاق یا کلام نا ملائم کردن
۲۹	براه تلبیس جامه ولباس مشابه نوکران سرکاری پوشیدن
۳۰	شکستن بند یا مجری آب براه شرارت تا زراعت دیگران خراب شود
۳۱	آب ریختن براه برای اذیت رسانی
۳۲	نقصان رسانیدن بچراگاه یا زراعت
۳۳	واکردن لفافه موسومه غیر صرف براه شرارت
۳۴	فریب خفیف
۳۵	مفروری قیدی از زیر دریافت از حراست

دوازدهم

کوتوال بیرون بلده است کوتوال اینجا در نیولا مرزا احمد بیگ اورنگ آبادی فرزند چهارم منشی حافظ کرم احمد صاحب مغفور اند و منصف اینجا که رای نگار مقدمات سنگین اند مولوی محمد مراد صاحب بی اند و پنج کس امین دیگر هستند یکی بدرجه اولی و دوم بدرجه چهارم و دو بدرجه پنجم و شصت سوار و یک جمعدار و یک دفعدار که علاقه باین کوتوالی دارند و پنجاه سوار دیگر از فوج درینجا متعین اند و از پیادگان هنوز بیست و چار جوق از سرکار عطا شده اند و در هر جوق سیزده جوان و یک جمعدار و یک دفعدار است چون علاقه این کوتوالی

این طویل و عریض ست و باین جمعیت قلیل انجام معلوم فلهذا درخواست دیگر جمعیت هم کرده شده
است و غرض از مامور بودن این محکمه گرفتاری مجرمان و رد وقوعات شوارع عامه و مواضع حوالی بلده
و ماحول شهر و ان و ساکنان ست و کار کوتوالی اینجا سوای حفاظت و گرفتاری مجرمان فیصل کردن
مقدمات خفیفه و چالان کردن مجرمان تعینات سنگین و حفاظت و نگهبانی پیٹه و بھنگلے و مسافرین
سڑک مدراس و کرنول و ناگپور و بمبئی و بھون گیر و شوارع کوچک ست که درمیان سڑک بمبئی
و کرنول واقع ست یا دیگر شوارع که میان دو سڑک واقع باشد همه متعلق صیانت این محکمه
است علاقه این کوتوالی طرف کرنول تا جرچیلا که از بلده سی کروه ست و جانب مدراس تا کلکاپلی
که بست و چار کروه ست و طرف بھون گیر شانزده کروه و جانب ناگپور پانزده کروه اما گوشه
علاقه سمت هذا تا چهل و پنج کروه است تا اپانج پور و لچھاپیٹه و جانب سڑک بمبئی و پنجره باشد
دوازده کروه و هم کار این محکمه تعمیل احکام جمیع دواوین واقع بلده از دیوانی و فوجداری
و غیره است و تعمیل بعض احکام حکام چھاونی و حفاظت چوکیات واقع چادر گھاٹ هم
سیزدهم محکمه جات ست که آنرا دفتر محاسب نامند بجای کچهری اکونٹنٹ که نام افسران محکمه
هنمنت راو ست مشهور هنمنت راو بلم از قوم برهمن و شیشنو و گنتی مدهو اچاری گویند که نهایت مرد
خلیق و در فن حساب و در تنسیق بدبا و امانت موصوف و جمله امور حسابیه مفصل مشغوف تعلق این دیوان
کاغذات مفصل از وصول باقی و گوشواره ماهوار و سه ماهی و ششماهی و سالانه محاصل ممالک محروسه
سرکار عالیست و هم اوارجه و مجملی و وازخام و کاغذات تنخواه ماهوار و تصفیه حسابات تعلقداران
هر چه باشد و کاغذات تدارک وصول باقی و جمع خرچ و کاغذ تنخواه اول در محکمه تنقیح سپرده
و بعد تنقیح از انجا بابت ملازمان بلده بمحکمه محاسب آید و از انجا بعد تصحیح چٹھی بنام خزانه شود و
تنخواه از انجا حاصل میگردد و بابت بیرونجات از تنقیح بیرونجات فرستاده میشود مددگار اول ایشان
رام کشن راو برهمن سمارتهه ست و اجرای امورات ملکی این محکمه بعهده داران منقسم ست و
گوشواره و جمع خرچ و غیره کاغذات بملاحظه نواب عالیجاه و آمده بنظر راجه رای رایان امانت

بهادر و راجه اندرجیت بهادر بهرجا که لائق میشود فرستاده میشود و نام مهتمم خزانه بتاجی رانا راو
برادرزاده هممنت راو مردمان مسکین ست فارسی و تلنگی و فی الجمله انگریزی میداند و یک نایب
مهتمم ست گوپال راو نام فارسی و تلنگی میداند و چند صرافان اند صدر ایشان را نام نارائن جی ست
چهاردهم محکمهٔ تنقیح سرکار عالیست که مهتمم این دفتر را نام نامی میر قادر علیخان صاحب بهادر
است و پیشیار ست و مددگار اول ایشان را نام راو راگندراو ست تصحیح جمله مخارج بر منظوری ایشان نسبت
بحسب تطابق احکام سرکار عالی و در نیز لا اهتمام تقسیم تنخواه محلات حضور پر نور نیز
بذات ایشان تعلق دارد و ایشان از نسب تر نواب عظیم الملک مغفور اند
پانزدهم کچهری تقسیم تنخواه منصبداران ست نام مهتمم این سررشته که الحال کار فرما اند شهسوار
جنگ بهادر ست زیر ایشان هشت سررشته دار اند شیوراج فرزند راجه اندرجیت بهادر مشهور
بلقب عم خود لاله بهادر کایست و راجه سنکر راو و رای رایان امانت ونت بهادر برهمن سمارته که
ڈهینک کشیده میکشند بعمر هفده ساله و راجه تیجرای بهادر کایست و راجه دلسکه رام کهتری و راجه بخهو رای
کایست و لال پرشاد و سورج پرتاب و ٹهاکر پرشاد و بابو راو سر دفتر اند و کشن راو مددگار اول
و راجه رام مددگار دوم جمله سررشته داران گوشواره بهرماه درست کرده بملاحظهٔ نواب
مختار الملک بهادر می‌ورانند بران شرح حکم جاری میشود که برآورد ها درست نمایند بعده ایشان
برآورد ها درست کرده بتوسط مهتمم بملاحظهٔ سرکار در آورده بعد داشتن نقل اصل بدفتر
خزانه میرسانند و از انجا چٹهی تقسیم تنخواه درین سررشته میرسد و چٹهی هر یک سررشته دار
جداگانه [illegible] سررشته داران رسانند بمنصبداران میدهند و منصبداران حسب ضابطه دستخط
و مهر خود بران ثبت کرده میدهند و تنخواه میگیرند و سررشته داران کاغذ تقسیم درست کرده بدفتر خود میدارند
گویند یکماهه در وضعات که در یکسال وضع کرده میشود و پنج ماه در موجودات گرفته میشود و در بخشیگری
مگر از بعضی منصبداران فقط نیم ماهه موجودات در بخشیگری میگیرند و یکماهه میگیرند و از بعضی منصبداران
موجودات و وضعات هر دو میگیرند و تحریر دفتر و سررشته دیوانی فی صدی سه پیه میگیرند و بعضی منصبداران

فی صدی دو روپیه ده آنه و تحریر صرف خزانه فیصد چهار روپیه واز داخلے دو روپیه و تحریر بنام منشی خانه
بابت مرتب کنانیدن احکام وسند اگر بر تعلقه حاصل نمایند فی صدی روپیه پنج آنه حسب دستور
سابق میگیرند و در حساب سرکار جمع می کنند و دیگر روپیه مهرانه و عدم تنخواه از شهر یک آنه یا نیم آنه است
و دیگر اگر کسی مثلاً صد روپیه را منصبدار تاریخ غرهٔ رجب مقرر شد از تنخواه آن بعد وضع یک ماه
داخل چوکی و هیجده روزه نوملازمی وغیره تقرر از تاریخ یازدهم شوال میشود و فرد باین طریق
نوشته میشود و در صورت اعانت یکماه از سرکار معاف میشود

نمونه برآورد بشرح وضعات و موجودات برآورد و طلب تنخواه باسم فلان منصبدار

نوملازم سرکار سررشتهٔ دیوانی علاقهٔ راجه رای رایان بهادر من ابتدای غرهٔ ماه الٰهی موافق یازدهم شوال ۱۲۶۰
لغایت آخر شهریور ماه الٰهی ۲۲ شعبان سنه ۱۲۶۱ یکسال تمام

سنه ۱۲۶۱ فصلی

شهر

بابت درماهه وصولی

یافت

درماهه

مهرانه عدم تبدیل

نیم ماهه موجودات

باقی وضعات یکماهه

عدم تنخواه

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شائز و هم محکمه فوجداری ست درین شهر چنانکه محکمهٔ فوجداری را رونق حاصل ست دیگر محکمات
نیست زیراکه نظم بلده خاص متعلق بصیغهٔ فوجداریست پیش ازین این کار منقسم بر چند محکمه
بوده است نواب مختار الملک بهادر دیگر محکمها را بتخفیف در آورده کار یکجائی مقرر فرمود
ناظم این محکمه فقیر مصنف این رساله است درین محکمه دو نائب اند یکی مولوی حسن رضا صاحب
لکهنوی که نائب اول اند استعداد علم عربی خصوصاً در حدیث بخوبی دارند از شاگردان حافظ
مولوی سید ظهور علی صاحب مرحوم نگینوی محدث اند ایشان از شاگردان مولانا مخدوم مغفور
لکهنوی اند و ایشان از تلامذهٔ شاه فاخر الهٰ آبادی محدث مغفور اند و ایشان از شاگردان مولانا
محمد حیات سندهی مکی اند رحمهم الله و نائب دوم مولوی حافظ نصر الله فاروقی ولایتی اند
نهایت مرد مقدس صاحب استعداد این هر دو بزرگ کمال مدد درستی مقدمات با هم
سررشته دار این محکمه سید اعظم صاحب کارگزار قدیم اند نهایت محنت کش که دیگرے
اینچنین نباشد مهتمند و ناظر این سررشته سید نظر علی نهایت هوشیار و مستعد و شریف اند
که بصیغهٔ اجرای اعمال هم متعلق ایشان ست و محافظ دفتر این سررشته مولوی غوث صاحب
[illegible] نهایت فطین و محنت کش اند و نائب ایشان میر غلام علی که ملازم قدیم اند نهایت
بکار خود هوشیار با محنت هر دو امیدوار ترقی و فقیر هم تا اختیار خود دریغ نخواهم داشت
و سید عبد الله مسند راسی روزنامچه نویس آدم لائق هر چه پایان عزیز [illegible] شده و امید که [illegible]
کار سرکار را سرانجام رساند لائق ترقی بخشی ست باقی در حال محکمه خود و اهالی آن انشاء الله تعالی
کتابی جداگانه خواهم نوشت تا این کتاب دراز نگردد
[illegible] محکمه کروڑگیریست که تعلق به راجه نانک بخش بهادر ست که پیشکار راجه چندو لال بهادر
[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] محصل محصول [illegible]
[illegible] اسمٰعیل [illegible] شد و زیر حکم [illegible]

محمد احمد خان قاسم الدوله مرحوم مهتمم محصول خانه کوداره و وارده پلی اند و بابت تنگ سکه رسم جی
مادهو و بابت نامدرک بهرام جی واماست جی و بابت حالت دین ساجی مهراجی و بابت راجه رانا گرده
نارائن راؤ مهتمم اند که این هم محصول خانه شش ست و در چهاؤنی با نیز شش محصول خانه است اول چهاؤنی
سکندرآباد یعنی حسین ساگر دوم الوال که مهتمم آن هر دو جانثیه پشنکر فرزند کندا سامی لیار
است سوم چهاؤنی چادر گهاٹ مهتمم آن دین ساه فرزند داراب جی چهارم چهاؤنی هنگولی
مهتمم آن غلام دستگیر پنجم سومن آباد عرف انبا جوگائی مهتمم آن سید غلام حسین ششم
اورنگ آباد مهتمم آن نارائن راؤ ثانی ست گوبند راجه نانک بخش بهادر بنهایت وسیع الاخلاق
وکریم الاشفاق وغریب پرور ورحم گستر کشاده ابرو خنده رو منصف حق پژوه غم ربا ودافع
اندوه یادگار مهاراجه چندو لال فیاض بخشاینده حیاض ریاض الحق الولد سر لابیه معروف
بصفات حمیده پدر بزرگ خود موصوف باین اوصاف پاینده منصب ست که از ابتدای
الی هذا الیوم بریک عهد موجود ست دستور العمل گرفتن محصول سائر در علاقجات سرکار عالی
مورخه غره رمضان المبارک ۱۲۷۰ هجری مشتمل بر چند دفعات ست دفعه اول در تقرر محصول
خانجات دفعه دوم در بیان مالیکه از علاقجات سرکار عظمت مدار سوا آبکدو چهاؤنیات بدیگر
علاقجات سرکار عالی درآمد خواهد شد دفعه سوم رقم محصول برانتیا دو اصول خواهند گرفت
دفعه چهارم محصول شراب غیره مسکرات دفعه پنجم در شش جا محصول خانه بر سرحدات علاقه
سرکار عالی مقرر بیتمان مفوض دفعه ششم در تفصیل محصول خانجات چهاؤنیها دفعه هفتم در تفصیل
معافی محصول در تعلقات صرف خاص غیره دفعه هشتم در بیان آنکه بکدام راسته یک محصول
خانه گذر خواهد شد و محصول آن طلب کرده نخواهد شد دفعه نهم در بیان آنکه مال پیداوشی
و مصنوعی ممالک محروسه سرکار عالی روانه خواهد شد محصول آن بموجب فهرست بکدام یک
محصول خانجات سرحد گرفته رسید آن داده خواهد شد دفعه دهم اگر کدامی بیوپاری
چیزی در غله گرفته و مال محصول خانه برده و در اثنای راه بیدون ادای محصول خواهد فروخت

بسر انجام خواهد رسید دفعهٔ [۱۱] یازدهم در باب معائنهٔ مهتمم چکی راه یا بستهٔ اسباب باکشاده دیدن
دفعهٔ [۱۲] دوازدهم اگر بیوپاریان وغیره براه تغلب چیزی کمی در قیمت اصلی آن یا در چکی های
گذرانیده خود ظاهر خواهند کرد علاقه داران محصول خانجات همچو مال را ضبط نموده کیفیت آن
بواسطهٔ علاقه دار کروگری بسرکار عرض خواهند نمود و از سرکار حکم اخذ جرمانهٔ متغلب خواهد شد
دفعهٔ [۱۳] سیزدهم در گرفتن محصول سکه حالی مقرر است برفیصد روپیه رقم مندرجهٔ چکی دفعهٔ
چهاردهم [۱۴] محصول غله همگی اقسام معاف اما اگر از ملک سرکار عالی بیرون حد خواهد رفت محصول
گرفته خواهد شد دفعهٔ [۱۵] پانزدهم اگر کدامی بیوپاری راستهای محصول که مقرر از سرکار اند ترک نموده
باراده تغلب محصول مال خود مخفی براه دیگر خواهد برد سزایش داده خواهد شد دفعهٔ [۱۶] شانزدهم درخصوص
چٹھی های داخله دفعهٔ [۱۷] هفدهم اگر کسی بر راس زیاده از فی راس نهد محصول زیاده راس گرفته
خواهد شد و محصول هر یک اشیای و اموال بموجب فهرست مورخهٔ غرهٔ رمضان المبارک سنه ۱۲۸۱ هجری
که از علاقهٔ سرکار عظمت مدار بعلاقهٔ سرکار عالی و از علاقهٔ سرکار عالی ببلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد
و چهاونیات سکندرآباد و الوال و بازارات و چادرگهات سے آید یا از علاقجات سرکار
عالی بعلاقجات سرکار عظمت مدار روانه میشود مقررهٔ سرکار عالی بر قیمت مال مشتمل بر چهار صنف است
صنف [۱] اول در اشیای اصلی و مصنوعی از پیدایش زراعات و باغات و صحرا مشتمل بر هفت
قسم قسم [۱] اول غله قسم [۲] دوم میوه جات مانند خرما و چیزهای زیر زمین مثل آلو و سبزیات چون
بادام قسم [۳] سوم تخم روغن مانند کتان و روغن قسم [۴] چهارم ریشجات اصلی چون پنبه و مصنوعی
مانند رشته و پارچهٔ ریشمی و سوتی و ابریشم قسم [۵] پنجم مصالحات چون قرنفل و الاچی و ادویات مانند
بهیدانه و طباشیر و بنگ چون هلدی و کسم و تپنگ و زعفران و خوشبوها مانند عطر و لوبان و
عنبر و گلاب وغیره قسم [۶] ششم پنبه وغیره مانند کڑی و کرجه و شیشم قسم [۷] هفتم اجناس متفرقه
مانند انگشت و شراب و لاینچی و شکر و بوره و قند سیاه و کاغذ و لاکهه وغیره صنف [۲] دوم
جانوران و اصل آنها چون فیل و اسپ و گوسپند و چربی و روغن و پشم صنف [۳] سوم

معدنیات چون الماس و فولاد و فلزات پیدایشی مانند طلا و نقره و مصنوعی مانند زیور طلا و نقره
و مرصع جواهر و ظروف مسی و برنجی و آهنی و مقراض و چاقو و قفل و دلو و اشیاییکه از خاک
و گل پیدا می شود مانند نمک و شوره و گیرو یا ملیار آن هم شوند مانند خشت و سفال صنف
چهارم اشیاء متفرقات مانند آتشبازی و شیشه آلات و صابون و ظروف چینی و کلاه بوت
و خرید و فروخت مکانات پس شرح محصول هر یک مفصلاً درین فهرست درج ست گویم که سبب
گرانی همین سخت گیری محصول ست که تاجران مال خود را بسبب گرانی محصول کمتر در بازار می آرند
بیت شهنشه که بازارگان را بخست • در خیر بر شهر و لشکر ببست • و کسیکه این فهرست تیار
کرده است کمال خورده بین و اختن بنای خود بوده باشد چه صنف چهارم همه قابل موقوفی
نه لائق گرفتن محصول همچنین بسیاری از اجناس ست که قابل معافی محصول ست گفتن را
می باید که نظر بند و بست و نظم بر اصل وارد نه بفروع گمارد زیرا که چون محصول از کشت گرفت
نباید که از غله گیرد که این ظلم ست و باید که در باب معدنیات نظم بر معدن گمارد نه محصول
از معدنیات بازار آرد که این چنین تشخیص محصول منقل آمدنی اشیای ست و آن باعث
گرانی و تکلیف خلائق میگردد همچنین اگر محصول مقرر کردن بر مصنوعات ست پس محصول
بر دوکان صانع مقرر کنند نه بر مصنوع یا بر او مقرر کنند چون مس نه بر معمول مانند ظروف مسی
العیاذ بالله در حکومتی بر خشت و سفال محصول ندیده ام و نه شنیده ام و نه بر موم و نه بر انگشت
و نه بر کاسنی و خوشکاران و چراغیه و نه بر ابلی و پوست املتاس و غیره و نه حیه قسم چهارم صنف اول
و این رسم کاشتکاران ست نه دستور والیان ملک و سلطنت بنظر محصول همین جزئیات که
غایه رسانید شکم پوری خود بدان میکردند و مرفه و فارغ البال میشدند تباهی پیدا ست
چون از رسم کا محصول مقرر شد بهره و محروم شدند بیت گر آنجا دگر هوشمندان روند چو آواز
بهم پیوستند • خدا کند که در نظر ثانی این فهرست اجناس • والئے ملک را توفیق نیک
بخشد تا رفاه خلائق حاصل گردد و در حدیث شریف آمده • [illegible]

بر ضعیفان رحم آرد هیچ هم پیشه مغلی یعنی ڈاک سرکار نظام دام اقباله این پیشه در عوام این
بلده فرخنده بنیاد بنام پیشه لاله سوهن لال دهوبے معروف و مشهور ست الحال ناظم این محکمه لاله
کالکا پرشاد دهلوی نهایت دانشمند فطین و فهیم و عالم امور سررشته خود مرد خلیق و متواضع
وضعدار خوش بیان مردم شناس خوش صحبت راست پسند خیرخواه سرکار خود را هم با اهلکاران
خویش متعلق محکمه خود اما باختلاف رای ارباب مجلس مال معذور چه سفر کرده و زمانه دیده ملکها
گردیده را با غیران و محکوم را با حکام همان فرق ست که میان زمین و آسمان مثل هندیست
عالم کا نٹھ کا سر پر پس چه گوید و چه سراید قطعه مرد خردمند هنرپیشه را ٭ عمر دو بایست
درین روزگار ٭ تا بیکے تجربه آموختن ٭ وز دگری تجربه بردی بکار ٭ محصول درین سررشته
بر فاصله مقامات ست چنانکه سابق دستور ملک انگریزی بوده است اگر درین ریاست هم
ٹکٹ آصفیه طبع شده بند و بست محصول مقرر کرده شود البته زیادت حصول محصول آنقدر
گردد که صرف ڈاک را کفایت کند زیرا که با جرای ٹکٹ تغلب در محصول کمتر باشد و حاجت حساب
اهل حساب هم کم میشود و هم تشخیص نرخ هم تسهیل گردد مسئله مشهور ست و چوکیها هم تجویز ناظم مقرر شود
و بامداد تحصیلداران و تعلقداران تیار کرده شود بلکه چوکیها و تهانه های محافظان راه و پیادگان چوکی
هم بقرب این چوکیهای ماسور و معمور گردد تا حمایت ایشان ڈاک و هرکاره بسلامت رسیده باشد
خصوصا جاییکه در انجا وقتی واردات شده باشد بالضرور چوکی جوانان از سرکار یا جاگیردار
یا زمیندار مقرر کنانیده شود تا باز شورشی در انجا مرتکب غارت ڈاک نگردد اگر بند و بست
خوب قابل اطمینان گردد باز هیچ کی برخاست کرده شود ورنه مدام بوده باشد و یک نگاهبان هم
هرکاره باشد تا اگر در میان افتند بوق بزند تا چوق برسد و علاج آنها کند تنخواه ناظم که اورا
میرسد بسیار کم ست شاید که این باعث کم نصیبی او باشد ورنه ذات جناب نواب فلک کاب
قدردان ملازمان خیراندیش و خیراندیشان مصلحت کیش حضرت مختار الملک بهادر دام ظله
چنان نیست که ملازم خیرطلب را ترقی نرساند و باعلی مرتبه فائز نگرداند آری همیت تهیدستان قسمت

است وسرکه او را اسم و مهره کننده گوشت و خمر او بعد تنقیض تقطیر سرکه نند بسیار سبک لطافت اند او مسهل

فوائد خمر است و طریق ساختن خمر و سرکه آنست که سیندهی خالص گرفته در سبو کنند بنحویکه ثلث

سبو خالی باشد پس بر دهن سبو سفالی گلی نهاده از آرد گندم مهر کرده مدت دو هفته روز در آفتاب

و شب زیر آسمان نهاده از دیگ و سرپوش گلی مقطر نموده در آن عرق الایچی کوفته و گل چنبیلی

شهری دور کرده و پوست لیمو داخل نموده بار دوم تقطیر نمایند آنچه مقطر شود و تند باشد خمر

است و آنکه در دیگ بماند سرکه بیگرد و لیس صاف نموده بکار برند انتهی کلاسه گویم درین بلده

ضعف اشتها و کثرت برص و ضیق النفس نزول الماء فی العین پیدایش امراض سوداوی

و ضعف رجولیت و عوارض اسهال و بی مروتی و خشک مزاجی در مردم اینجا بیشتر در استعمال

همین بلای بد است فلهذا از سرکار دولت ممانعت کلی ست که اندر بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد

فروخت نشود با وجود این همه تشدد و ممانعت بسیاری کسان خفیه می نوشند و اندرون بلده مبادر

با نوع حیل میبرند و سور دیوم لازم می گردد اگرچه محاصل این صیغه بسیار است اما اگر رسم

انگریزی کرده شود و محصول فزوده شود در آن دو فائده باشد یکی آنکه محصول این المضاعف

گردد دیگر بسبب گرانی قلت نوشندگان هم شود و جنگ و جدل که بیشتر بسبب خوردن

همین آب میگردد و هم مرتفع گردد و نرخ فی سبو در بیرون بلده روپیه و در شهر هشت و یک روپیه در سیندهی

بن بدست نمیرسد و در یک سبو شش سیر می گنجد و چون برداشته آن اکثر بدست میباشد چون

سبو سے افتد و شکسته می گردد اگر گلوی سبو سلامت باشد و پدکاندار مزدور برنده آن

نشان و نیز نصف مزدوری مثلاً دو آنه یا سه آنه یا دو آنه هیچ و یک لوته جدا اگانه بمزدور داده

میشود که آن را بندگی بکسر بای موحده و سکون نون و دال مهمله موقوفه و بکسر کاف فارسی

و یای معروفه گویند پس خواه مزدور آن را بنوشد و خواه هشت یا ده آنه بفروشد الحاصل

سبو سیندهی در سینده‌های بیرون بیکروپیه می آید و مزدور چار آنه یا شش آنه بلحاظ قرب و بعد دکان

بیرون بلده و سیندهی زمین از دکاندار می یابد سوای لوته سیندهی که از کلال می یابد و دوکاندار

بهسه روپیه می فروشند اما آرندگان که می آیند گره برنجی یا آهنی یا مسی خود لکه نشان دکاندار
میباشند نزد جوانان ناکه محصول بدعت امانت داشته می آیند که باصطلاح خود ڈهرپ بفتح
های هوز و فتح رای هندیه و سکون بای فارسی یعنی امانت و ضمانت گویند و چون بعد رسانیدن
سبو از دکان بسیندهی بن میگرفتند گیرنده پول از دکان دار آورده محصول ناکه بجوانان عنایت
واده گره خود گرفته بمکان خود میروند

فصل در بیان کچهری ارباب نشاط که باصطلاح مردم اینجا آنرا کنجن کچهری نامند
مهتمم آن محکمه یا شریفه است که یکی از معتقدات حضور پرنور ست عمرش قریب شصت سال
فقیر هم وقتیکه برای ملازمت حضور پرنور رفته بودم دیده بودم در خدمت ایشان یک کس جمعدار
مسمی غلام رسول و چار کس محرر و چند تا هرکاره و جوانان مقرراند درین محکمه اکثر مقدمات نالش
چهوکریهای کنجنیان دائر میشود مثلا اگر کسی چهوکری را بلا رضامندی نائکه اش فرار کنانید و نائکه اش
درین محکمه نالش کرد و بسعی و کوشش متوسلان این کچهری نشان آنرا یافتند اینها فرار کننده
و مغوی هردو را گرفتار کرده حاضر میکنند و بعد ثبوت جرم هردو قید کرده میشود و اگر زیاده مستحق
سزا ثابت شد بها گرفته میشود از یکروپیه تا بقدر وسعش و اگر چهوکری بلا رضامندی بانی خود بکسی نکاح میخواهد
بانی جو نالش برای درین محکمه میکنند و هر دو قید کرده میشوند الا اگر نائکه را رضامند میکنند یا
او را در حق پرورش چیزی یا هوار مقرر میکنند یا صرف پرورش سابق چهوکری میدهند جایز
نکاح آن میگردد و اَلزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا اِلَّا زَانٍ زیرا که اَلْخَبِيْثَاتُ لِلْخَبِيْثِيْنَ مگر این فرقه خود
همه پرانداختن ست هرکه ازین هر قدر که بظاهر آراسته تر و بحسن لباس و زیور پیراسته
در باطن خراب تر و بدتر خواهد بود و بیت چه قدر آورد بنده خوردبین ٭ که زیر قبا دارد اندام
پیس ٭ بیشتر اوقات در یک صحبت او صاحب او مایه هستی خود را سوخته است و
در تمام بدن خود آتش سوداء خبیثه را افروخته خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ اندوخته پس
بر همت علیای بادشاه واجب ست که این فرقه را نیست و نابود نماید باین طریق

کہ اول فہرست کنچنیان و صنفین زنان کہ کسب میکنند بشرح پیر و جوان و صبیہ تیار کنانیدہ شود
در شہر باشند یا در قصبہ یا در موضع بعدہ صبیات از او شان گرفتہ ہر کہ وارث او پیدا شود باو
سپارند و اگر کسی وارث او نباشد حاکم مربی او گردد و در مدرسہ یتیمان تعلیم کردہ عقد او با اہل کنانیدہ
دہد و اگر کسی معتبر برای پروردن طلبید باو سپارند و تاکید کنند کہ او را پروردہ تعلیم کردہ بعقد
رساند و زنان جوان را حکم کنند کہ ہر ماہ نزد طبیب رفتہ اندام نہانی خود نمودہ باشند و طبیب اگر او را
آلودہ بلای سوداوی یابد او را بیرون آبادی یا برکنارہ آن آبادان کنند و بعلاج او پردازد
و اشتہار کنند کہ کسی نزد او نرفتہ باشد و این اشتہار بذریعہ حاکم فوجداری باشد تا اگر کسے
عدول حکمی کند فاعل و مفعول ہر دو زیر شکنجہ تعزیر کشیدہ شوند یقین کہ باین تدبیر و رسوائی
خود باز آیند و توبہ کنند و این پیشہ بد را بگذارند و باز ہمیشہ ملازمان فوجداری نگران حال اینچنین
زنان پیر قحبہ باشند تا باز دیگر دختران را نیارند و اگر آرند بسزای اشترای بردہ و فریب
بسزای معقول رسانیدہ شوند تا قلع و قمع این رسم بد خانہ خراب گردد **بیت** از زنا

خیزد وبا اندر جہات ٭ ابر ناید از پی منع زکوۃ ٭

فصل در بیان کچہری تعمیری آنکہ در فرضہای ذات و نالشہای زمین نزول بابت دیوار و
تیاری مکان و مرمت آنکہ سرکاری و تیاری ناودان وغیرہ دران و درستی فرش آن و قلعی آنکہ
سرکاری و تبلیغ رسانی حضور پرنور کہ ہر ہفتہ میشود و نالشہای تجاران و اوڈان و بڑہان کہ
بانس چھوٹ باشند و کمہاران و سنگتراشان در اینجا پیش میشوند و افسر این محکمہ شیخ فیض حسین ایام
از بندگان حضوری اند و سر دفتر ایشان لالہ شیو پرشاد است کہ قریب مکان محمد خان جمعدار می باشد

فصل در بیان سر رشتہ لین بدانکہ لین عبارت از چھاونی است مگر درینجا مراد از لشکر است
از انجا کہ این سر رشتہ متفرق است یکجا نیست کہ حالش مفصل معلوم گردد و دیگر سر رشتہ لین گوشہ
محل کہ در حویلی اکبر جاہ است و درینجا تقسیم تنخواہ ماموران گوشہ محل میشود نام سر رشتہ دار
این محکمہ لالہ گردہاری پرشاد است [illegible] راجا [illegible] نرسہری پرشاد صاحب [illegible]

نام جمعدار	تعداد پیاده	تعداد سوار	میزان
عبداللہ شاہ س	۵۰	۰	۵۰
کل میزان	۱۲۱۰۰	۱۵۰۰	۱۳۶۰۰

پس جملہ سیزده هزار و ششصد کس شدند و یکهزار کس در شهر نزد امرای و مهاجنان متفرق نوکر هستند
و سه هزار در تمام عملداری نظام نزدیک راجگان و زمینداران نوکر هستند
یا در شهرها و دهها داد و ستد می کنند و سود خواری پیشه نمایند و کمتر ازین اعراب باشند
که سود نگیرند و نخورند بلکه سود گرفتن را معامله نام کرده اند و این ثروت اعراب در دکن محض
از سود گیری است اعرب مفلس قلاش در دکن می آیند و چند روز بسبب سود گرفتن امیر میشوند
و حالا بسیار هوشیار شده اند هر سال حساب می کنند و دستاویز جدید از مقروض نویسانیده
می گیرند و بران شواهد اگر دو دکهنی میشوند چار از عرب میباشند و اگر از یک کس مخالفت میشود همه
حامی و جانب دار فریق خود می شوند گو باهم مخالف باشند لیکن درین خلاف با غیر همه
متفق می شوند الحاصل جملہ اعراب درین مملکت هفده هزار یا هیجده هزار تخمیناً باشند و در بلده
بسیار اند و در حیدرآباد در کشت و خون و ڈاکه و قطع طریق اعراب را عبث بدنام کرده اند حیله ها
بدون شرکت مولد از هر قسمی که باشد درین ملک و شهر از قوت بفعل نمی آید و مولد را چند
اقسام است و مراد از مولد دو رگه است که آنرا در هندی دوغله نامند یکی آنکه یا دکهنی و عربی بود
دوم آنکه یا دکهنی و حبشی بود سوم آنکه یا دکهنی و فرنگی بود چهارم آنکه یا دکهنی و هندی بود
پنجم آنکه یا دکهنی و فارسی بود ششم آنکه یا دکهنی و پنجابی بود هفتم آنکه یا دکهنی و سکه بود هشتم
آنکه یا دکهنی و افغانی بود اعم از آنکه افغان از پشاور یا نواح آن یا یوسف زئی یا کوهستان
یا از کابل یا قندهار یا دیگر از خراسان بود نهم آنکه یا دکهنی و ترک بود اعم از آنکه از بخارا
بود یا بلخ بدخشان یا متعلقات آنها دهم آنکه یا دکهنی و تاجیک و رومی باشد یازدهم

آنکه یا دکهنی ور اهتور بود وخبث آنها سکه بعده افغانی بعده عربی و اخف آنها حبشی ست
وچون مقدمات اعراب بهر محکمه بیشتر دائر میشود فلهذا از سرکار بهر محکمه یک یک کس از عرب
یا از مولدان چاوش مقرر ست که بوقت پیش آمدن مقدمه آنها چاوش فهمایش با عراب
می کند یا هرچه پرسیدنی از و بود می پرسد و ترجمه مطلب آن را در اظهار می نویسانند یا از
طرف حاکم مطلب قانونی را باو می فهمانند و آنچه از او فهم میگوید بحاکم ترجمه آن میکنند بدین
طریقه مقدمه طی می یابد و از وقتیکه گرانی اشیای خصوصاً غله شده است اکثر اعراب لڈاکه می
اندازند و غارت می کنند مگر فضل خدای کریم اینست که نواب عالیجناب وزیر آصفجاه را مصدر
خیرات و مظهر تفضلات گردانیده است که هر روز هزارها مردم را غله خیرات و تصدق میشود
ورنه درین ملک از نفوس بندگان خدا بسیار هلاک میشدند و تمام ملک ویران میشد باین
خیرات غله که از سرکار عالیجاه که باهتمام نواب مختار الملک بهادر میشود و از پیشگاه دیگر صاحبزادهای
کرام و امرای عظام طعام و نقد تقسیم میشود کسی نمیداند که قحط است الا ماشاء الله که از ازل
در تقدیرش قبض رزق کرده باشند و چون هنگام جسارت و گستاخی و دزدی و قتل
اعراب حسب آئین مقررهٔ خود تدارک جانی میکردند و عسکره و تعشیره می نمودند بخوف
این کمتر جنایات را اختیار می کردند از وقتیکه از جمعداران اعراب عمل عسکره و تعشیره
بر آورده شده مقدمات اعراب بفوجداری سپرده شده اند البته شوخ شده اند چه اینجا
مزید تحقیق و تسهیل و آنجا قلت تحقیق و تثقیل جزای بر وضع قواعد جاهلیت اینجا احتیاط حاصل
می باشد و آنجا هم هلاک باختصاص و ظاهر که ملک را سیاست درکار است تا آقای ما را دوام
بلکه نصیحت ست که حکم فرموده خدا و رسول باید جل شانه و اعلی برهانه صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم

فصل در بیان حسینی علم گویند آغا علی شخصی زوار از مدینه منوره سیفی از اسلحهٔ
امام جعفر صادق رضی الله عنه یافته بکربلای معلی برده در نیزه نصب کرده بدکن آورده بوقت
حکومت سلاطین قطب شاهی بوده سلطان عصر بتعظیم و تکریم استقبال نموده جائیکه

حالا هست آورده نگاه داشت و بکار طلا در آورده وزن انده و نموده حکم فرمود که بعشره
محرم الحرام استاده باشد و برای صرف گل و عود و گذران اوقات مجاورین بحسن عقیدت خود
از سرکار کفاف معتد به مقرر فرمود و پس مسمی داراب بیگ نبیرهٔ آغا علی ترمیم عمارت مکان قدیم
نمود و نقارخانه و امکنه هر دو طرف بنا کرده هنوز اولاد آغای مذکور موجود و هر کس از امیر و وزیر و سنی
و شیعه بل هنود لنگر خود را که شرح آن قریب می آید در انجا می برند و حسب دستور خود فاتحه می خوانند
و درین ضمن برسم چراغی هزارها روپیه نقد حاصل میکنند و معاش سرکار علاوه بر آن ست مگر چون لنگر
اینجا بزور و شور می رسند خصوصا لنگر سرکاری دام اقباله و لنگر امیر کبیر بهادر ضاعف الله قدره

فصل در بیان لنگر گویند روزی تاریخ سیزدهم ذیحجه عبدالله قطب شاه شهزاده بر فیلی که مست بود
تمام داشت سوار شده که دفعتة فیل مذکور مست گردیده راه جنگل گرفت بمشاهده این حال
تمام مردم جلو و رعایا سراسیمه شدند و این خبر را بمادرش که بجناب بیگم عرف پی پی ما صاحبه
می نامیدند ایشان بالفت مادری نهایت بیقرار و پریشان شد بجناب قاضی الحاجات بتوسط
روح پر فتوح حضرت امام الشهدا رضی الله عنه بکمال الحاح و لجاجت نذر کردند که اگر فرزندم شهزادهٔ
عالم بسلامت باز گردد یک لنگر طلائی هموزن لنگر فیل تیار کرده در حسینی علم برده ریزه ریزه
آنرا کرده بر فقرا و مساکین تقسیم کنم و این نذر را بهزار صدق مود می گردانم چون دو سه
روز برین نامضی گذشت و خیال تشنگی و گرسنگی پسر در دل مادر مهربان آمد بر هر درخت توشه
و کوزه ها آویخت تا اگر پسرم تشنه و گرسنه زیر درختی بگذرد و از ان غذای خورد و آب
نوشد و رفع تکلیف اشتها کند گویند که بعد بیست و سه روز مستی فیل فرو شد و تاریخ شانزدهم
محرم الحرام شهزاده بالخیر و السلام و صحت و عافیت بخانه واپس آمد بیگم ممدوحه ادای نذر
فرموده لنگر طلائی بوزن سیزده سیر طیار ساخته و بکمر شاهزاده بسته آنرا بجلوس تمام بحسینی
علم برده لنگر را ریزه ریزه کرده بر فقرای آنجا تقسیم نمود از ان روز این رسم لنگر کشی در میان
خاص و عام اینجا بروز عشره شریفه جاری گردیده الی الآن جاری ست و کوچه

صورت مورت که در نیولا مشهور است سابق در انجا فیلخانهٔ پادشاهی بود و همانجا فیل
مذکور بسته میشد و آن فیل مخصوص برای سواری سلطان بوده است

فصل در بیان چشمهٔ پی پی بدانکه این چشمه ایست بر کوهچهٔ پر فضا که در انجا گاهی مادر
عبد الله قطب شاه برای سیر میرفت و آنجا سیرگاهی است زیرا که صحرا است چشمه مذکور را نام این
خاتون حیات بخشی بیگم بوده است و در عرف او را پی پی ما صاحبه میگفتند بعد از مرور دهور
باصطلاح عوام چشمهٔ پی پی مشهور شد باذهان عوام منسوب بسیدة النساء رضی الله عنها شد
چه دستور است که وقتی نام مذکور میکنند و ازان خاص مراد میشود چنانکه هند مذکور میکنند و ازان
دهلی مراد میشود کما قال السعدی الشیرازی رحمه الله بهند آمدم بعد ازان رستخیز حالا انجا مردم چله ساخته و [illegible]
تیار کرده اند در انجا رفته طعامها می پزند و نیازها می کنند و ثواب آن بروح پر فتوح سیدة النساء رضی الله عنها میرسانند

فصل در بیان علم پی پی که آنرا علم حیدر نیز میگویند باید دانست که خاتون مذکوره که مذهب
اهل تشیع میداشت و از معتقدات اعلام بود لهذا یکی را از علم بنام الله و دیگری را
بنام محمد و سوم را بنام علی بخط طغرای باهتمام حیدر خدمتگار خود تیار کنانده بیرون شهر
جانب مشرق استاده کرد که خرچ روشنی و تجمل سواری آن از سرکار مقرر شد حالا بهمان جهت
مردم آنرا علم پی پی و بعضے علم حیدری می نامند

فصل در بیان عرس کوه کهپره بدانکه جانب شمال از بلدهٔ فرخنده بنیاد بفاصلهٔ شش کروه
کوهی واقعست قریب موضع کهپره آنرا در عرف عوام کوه مولی نامند بزبان پاستان برای کوه مشت
را اسامی بود هندوان در سال یکبار انجا رفته طواف میکردند و مراسم مذهبی بجا می آوردند شبی بتاریخ
هفتدهم رجب یعقوب حبشی در واقع دید که شخصی آمد و گفت که ترا حضرت مظهر العجائب
اسد الله الغالب علی کرم الله وجهه یاد میفرمایند این دولت بخت را بیدار در خواب دانسته
از سر پا ساخته همپای ایلچی غیبی شد آن هادی صادق او را بران کوه برد دید که آنجناب
فیضمآب ترکش در کمر و کمان در بر انداخته دست مبارک بر زمین نهاده جلوه فرما اند این مشتاق

لقاء مبارک آداب غلامانہ بجا آوردہ روبرو دست بستہ استاد چون صبح شد جلالی مذکور بسوے
کوہ رفت کشید و جائیکہ حضرت فیضدرجت ۔ا تشریف فرما دیدہ بود آنجا سنگے دید ان
نقش دست مبارک آنحضرت بود پس رویاے خود را صادق دانستہ در انجا محرابے
بنا کرد و نشان دست مبارک را تراشیدہ دران محراب نصب نمود و لمولفہ شعر
ہے نما صاف صورت اللہ ۔ اس ترے پنجہ حنائی مین ۔ پس گاہ گاہ خود ہم برای زیارت
پنجہ شریف میرفت چون موسم طواف ہنود رسید مراسم خود را در انجا بدستور بجا آوردند و دوشیفتہا
در انجا کردند بحسن اتفاق ابراہیم قطب شاہ ہمین شب بر بالای حصار قلعہ گولکنڈہ برآمد و بجانب
شمال در صحرا روشنی دید پرسید کہ این چیست راہ رو ہندو کہ منظور نظر سلطان بود و بنظر
بحضور ملک حاضر میباند عرض نمود کہ این کوہ کہ بیرون است بران مسلمان چلہ حضرت علے
رضی اللہ عنہ ساختہ اند و امشب جمع شدہ جشن می کنند سلطان گفت کہ اگر چنان است
با بدولت ہم ارادہ خواہیم کرد چون این خبر بہنود رسید آلات پرستش خود را از انجا برداشتہ
بر کوہ چریال کہ از انجا فاصلہ دو کروہ دارد نہادند و بول آنجارا با زمین برابر کردند
رنگیا و ملنگا کہ عابدان آنجا بودہ اند مجاور آنجا مقرر شدند سیزدہم رجب سلطان آنجا
تشریف برد کہ این تاریخ ولادت آنحضرت رضی اللہ عنہ بودہ است و بادشاہ در انجا
جشن میلاد شریف سرور کائنات سید الانبیاء صلواۃ اللہ علی نبینا و علیہم السلام ترتیب
داد و بر کوہ دوم کہ بر قریب این کوہ مبارک است قدم شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را
نہاد و بیت برچیمی کہ نشان کف پای تو بود ۔ سالہا سجدہ صاحب نظران خواہد بود ۔ پس
بتاریخ ہفتدہم رجب کہ در شب آن جبشی مشرف بزیارت امام تسبیح اولیای رضی اللہ عنہ
شدہ بود عرس شریف مقرر شد رفتہ رفتہ مزید تکلفات در انجا شد امکنہ و نقارخانہا بالای
کوہ و بدامن کوہ و سقایہ مبنی شد و عمائد بلدہ باغات احداث کردند تا حال امرای بلدہ و
روسا و اہل حرفہ و بازیگر و دکانداران و اصحاب قریات از اطراف و جوانب ہر سال

روز عرس شریف رسیده جمع میشوند ونیاز و فاتحه آنجناب فیضمآب رضی الله عنه می نمایند
وسوای ازین ارباب بدعت از روشنی ورقص ومناقب خوانی وانواع تماشاها واوضاع
عجیب وغریب میکنند وتکلفها بروی کار می آرند زیاده ازین کدامی میله باعظمت وشان
درین مملکت نمیشود غفران مآب میر نظام علی خان آصفجاه ثانی در عهد خود گهڑیال ونوبت
برای عظمت وجاگیر برای صرف عود وگل ورفع حاجات جاروب کشان جبل مذکور وعلم پنجه حسینی
علم مقرر فرموده اند وروایت صحیح اینست که مولا نام درویشی بود که برین کوه می بود ونزد او تبرکات
بزرگواران بسیار بوده است هرگاه او مرد زنگ علیشاه بجایش نشست وهر سال بهمین
ماه عرس بنام پیر خود میکرد وهرگاه پادشاه عصر شنید همه تبرکات ازو گرفته در مکه مسجد نهاد و
اورا بسیاری از قطعات زمین عطا فرمود پس زنگ علیشاه از تکیه خود صندل بکوه مذکور می برد
ودر آنجا عرس مرشد خود میکرد وهر قدر مقدرت مریدان افزود در رونق عرس هم زیاده شد رفته رفته
پادشاه ووزیر واعلی وادنی رفتن آنجا شروع کردند پس این عرس آن مولاست
نه عرس حضرت مولا علی رضی الله عنه که مردم بزعم خود عرس جناب مقدس میدانند
کرم الله وجهه اینست حقیقت عرس جبل کهیر والله اعلم از رشید الدین خان گویم درین میله زیاده
از یک لک مردم جمع میشوند از ان یک خمس مرد باشند وچار خمس زن مگر همه در نقره وطلا
والماس ومروارید غرق میباشند وبا تکلف وحجاب عریان بر سواریها پیش آن جانب میگذرند
وکثرت آب نوشی درخت خرما آنقدر میشود که از هزارها روپیه محصول آن در کچهری بدعت داخل
میشود والحمد لله امسال بسبب بندوبست عمل فوجداری یک کس هم کشته نشد وانتظام
میله چنانکه میبایست گردید این همه ثمره نیت نیک وحسن تدبیر نواب مختار الملک بهادر دام اقباله وظلاله

فصل در کیفیت شوارع بلده وحوالی آن

بدانکه راه شهر وکوچه
بسیار تنگ وگنده که در برسات گذر دشوار وهر جا که خاشاک انبار باشد ودود
سه جیفه در آنجا افتاده باشد باید دانست که سکان امیری در آنجا خواهد بود گویا این بلاست

امارت خواهد بود و وجه آن چنان گویند که هنگام مهاراجه چندو لعل بهادر کسی مجال آن نداشت
که اراده ایشان مکان کند مهاراجه بهادر هر کس را از رد ارسید انست بهر حیله که میتوانست زرش
می کشید گوییم این سخنی ست مجعول بلکه خود طبع امرای متوجه بصفای کوچه و بازار نیست و نه
ممکن بود که خاشاک و پس افگنده حیوانات و براز مردم و جیفهٔ جانوران افتاده می ماند غربا
خود محتاج اند توان تصفیهٔ آن ندارند و امرا خود صفا پسند نیستند آری اگر خود رئیس ملاحظهٔ شهر
فرماید و از آمدنی مسکرات خاکروبان ملازم داشته حکم صفائی شهر فرماید البته می تواند شد یا
بر محله داران حسب آمدنی ایشان ماوجب مقرر فرمایند روزانه صفائی راههای محله شده باشد
خاکروبان مقرر شوند و بر ایشان افسری مامور شود و روزانه در کوچه ها و شوارع گردیده
معائنه کرده باشد و مدام بر انها تاکید دارد که خاکروبی در کوچه و راه خاشاک یا غلاظتی نگذارد
ورنه مجرم باشد و بهر محله مکان بول و براز برای رفع ضرورت بشری ایشان مقرر شود تا
جای دیگر گنده نشود و خاکروبان بول را در مشکها و براز وغیره را در تنگهای پر ساخته قبل از نماز صبح
برده بیرون شهر انداخته باشند و برای این هم خاکدانها بیرون شهر مقرر کرده شود و برای
نمونهٔ صفائی شوارع حسین ساگر و چهاؤنی که پر متصل بافضل گنج ست کافیست و اگر اینقدر
هم در شهر صفائی باشد مقام شکر ست و آنکه بعضی از ظرفا میگویند که دستور قدیم را نباید گذاشت
و آئین نو دولتان را بر رعایا نباید برداشت که در آن سراسر ایشان را بدرستی و راستی شارع
و بفراخی آن و بدادن خرچ صفائی شهر تکلیف ست و تکلیف رعایا جائز نباشد گوییم اگر قیمت
مکان که در سترک آید از مبالغ بدعت و عوض زمین از نزول و افتاده و ملبه یعنی سامان
آن مکان بمالک داده آید نوعی تکلیف نباشد بلکه عوض کهنه جدید میسر می گردد و کل
جدید لذیذ ست اگر چه برین هم رعیت قبول نکند شامت اوست قانون مقرر کرده آید
که هر که را از متصل راه مکان منهدم شود اینقدر جای حق شارع گذاشته مکان خود تیار
کرده باشد ورنه مستحق سزای عدول حکمی باشد الغرض خاصهٔ هندوستانیت که

غلاظت شوارع ست هنوز در حیدرآباد موجود ست و مصلحت این بر اولو الالباب روشن باشد
سه هندیان را اصطلاح هندیه ۴ سندیان را اصطلاح سندیه ۴ کل حزب بما لدیهم فرحون
و شوارع عام که بجهلی هند یا شعله پو پایدار هست که سیر و البته درست هستند و همیشه در شبها آن روشن شود

فصل در بیان تقسیم تنخواه و نام ماهها که بحساب آن تقسیم تنخواه مے شود

باید دانست که تنخواه جمله ملازمان در عهد دیوانی نواب مختار الملک بهادر ماه بماه تقسیم می شود
گویند که در حکومت کسی از دواوین باین طریق بجمله ملازمان ماه بماه تنخواه بلا وضع جبه نرسیده
است و حساب آن بموجب شهور الهی ست و اسماء شهور مشهور ست و درستی حساب سال از شروع
ماه تیر ست و تمام سال آن بر ماه خورداد ست تیر بکسر تاء فوقانیه و یاء معروف و راء مهمله نام
ماه شمسی بزبان فارسی و آن مدت ماندن آفتاب ست در سرطان که بحساب هندی تقریباً
ساون باشد ۳۱ روز بود امرداد چه در اصل مرداد بود بضم میم و هر دو دال مهمله نام ماه فارسی که
مدت ماندن آفتاب ست در اسد و آن تقریباً بهندی بهادون باشد ۳۱ روز شهریور بفتح شین
معجمه و سکون هاء هوز و کسر راء مهمله با یاء مجهول و فتح واو و راء مهمله زده نام ماه شمسی و آن مدت
ماندن آفتاب ست در برج سنبله باندک تفاوت با کوار مطابقت دارد که آسوج باشد ماه هندی
۳۱ یوم مهر بکسر میم و سکون هاء هوز و راء مهمله نام ماه شمسی ست و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج
میزان که بهندی کاتک باشد ۳۰ یوم آبان بالف ممدوده و فتح باء موحده و الف و نون
نام ماه شمسی آن مدت ماندن آفتاب ست در برج عقرب شان با ماه هندی که اگهن ست باندک پس و پیش
مطابقت دارد ۳۰ یوم آذر بالف ممدوده و ضم ذال معجمه و راء مهمله نام ماه شمسی فارسی آن مدت ماندن
آفتاب ست در برج قوس با پوس که ماه هندی ست باندک کمی و بیشی با آن مطابقت دارد ۲۹ یوم
دی بفتح دال مهمله و سکون یاء تحتانی نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب ست
در برج جدی و بهندی ماه و بعضے ماگه نامند ۲۹ یوم بهمن
بفتح باء موحده و سکون هاء هوز و فتح میم و نون

شمسی و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج دلو با پهاگن ماه هندی باندک تفاوت
مطابقت دارد ۳۰ یوم اسفندار بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون نون
و فتح دال مهمله و الف و رای مهمله نام ماه شمسی ست و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج
حوت بهندی چیت باشد ۳۰ یوم فروردی که فروردین هم نامندش بفتح فا و سکون رای
مهمله و فتح واو و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و یای معروف نام ماه شمسی ست آن مدت ماندن
آفتابست در برج حمل و آن تسع دیگر و ست و این ماه سر سال فارسیان ست و بهندی این
ماه را تقریبا بیساکهه گویند اردی بهشت بضم همزه و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و یای مجهول
نام ماه شمسیست و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج ثور که بهندی مطابق آن جیٹهه ست
۳۱ یوم خُرداد بضم خای معجمه و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و الف و دال مهمله نام ماه شمسی
است که بهندی تقریبا اساڑه باشد و آن مدت ورود آفتاب ست در جوزا ۳۲ یوم

فصل در بیان میله های اینجا باید دانست که درین شهر از عمده میله های که اجتماع مردم در عشره
محرم ست خصوصا تاریخ پنجم محرم که در آن لنگر حضور می برآید و دران جمیع فوج سرکاری و دیوانی
و فوج امیر کبیر بهادر میباشد و تمامی فوج آراسته و جمله فیلها و اسپان پیراسته و سرداران
هر یک جمعیت در اعماریهای زرنگار زنگارنگ نشسته از مقابل حضور و دیوان میگذرند نهایت سیر
میباشد قابل دیدست و این درامد و برامد از طلوع آفتاب تا غروب شمس میشود مردمان برای ملاحظه
این سیر یک مکان را صدها روپیه کرایه داده میگیرند خصوصا قریب گرد حضور که مرور و عبور تمامی فوج
در انجا میشود و هر کس را خواهش مکان سیر میگردد از اول ماه اگر کسی بندوبست انچنین مکان میکند
البته او را بدست میرسد والا خیرست بعده سیر لائق دیدنیست دهم محرم میشود که قریب بنگاه و گرد حضور
کسی چوکی و کسی پنجره واله و کسی حبشی و کسی شیر و کسی خرس و کسی لیلی و مجنون و کسی رقاص و
کسی قوال خود را ساخته می آرد و با انعامات از حضور بیگمات ممتاز میشود و هزارها روپیه بین غریب
خیرات میگردد و محرم شریف را گویا عید قرار داده اند خوشیها میکنند و البسهٔ نفیسه و اقمشهٔ متنوعه

لطیفه می پوشند تو گوئی که هولی هندوستان ست دوم میله کوه مولی ست که تمام شهر در آنجا
و بیشتر از زن و مرد خواص و عوام و فوج و لشکر همه در انجا سیر رود و نهایت انبوه عالم میگردد از
شروع ماه رجب تا آخر اما زیاده تر هجوم خلائق بتاریخ هجدهم رجب میشود و اکثر مردم از عمائد بالکنده
موضع لنگم پلی برای سیر می نشینند و درین ایام در انجا کمتر مکان باشد سیر سد مردم خیمه های خود را
در انجا و هم بر کوه استاده میکنند اینجا دکانهای سیندهی که مانند شجر التمر باشد بسیار میباشد و دیگر که
کباب باشد و باصطلاح مردم دکن آنرا چاکهنا گویند بسیار فروخته میشود و کمتر مردم باشند که ازین
بلای قاطع نسل مصئون باشند و درین میله سه حصه زنان میباشند و یک حصه مرد و همه سیه چرده
باشند الا ماشاء الله تعالی و عجب قدرت خداوند قدیر دیده شد که زنان کریه المنظر همه در زر و
مروارید و یواقیت و الماس و زمرد غرق بوده اند و بی تکلف خود را بجنبیان و انمایند و این تاریخ
بازگشت مردمان میله کوه شریف ست و درین هر دو میله بسیار گشت و خون میگردد اما درین سال
هر دو میله نظم فوجداری بسیار بانده است شخصی کشته و خسته نگردیده و دیگر وارداتی سنگین بحفاظت
و عون الهی عم نواله بوقوع نیامده اینهمه خوش سلیقگی رئیس دام اقباله و نیک نفسی نواب
سالارجنگ بهادر ست حسن انتظام محصل مراسم اینچنین دیگر میله ها که در هندوان میشود و هند و در مسلمانان

فصل در بیان کیفیت فصول و آب و هوای انجا باید دانست که درینجا ایام
موسم گرمی از ماه مارچ میشود زیرا که چون آفتاب در برج حمل می درآید شروع گرمی میگردد
و برسات از روی حساب هندوان از مرگ بکسر میم و سکون رای مهمله و کاف فارسی شروع
میگردد و از روی حساب انگریزی از ماه جون خصوصاً بوده و آفتاب به برج سرطان و درین موسم
سردی هم میشود که مردم لباس بانات میپوشند اگر کسی که سیج در بدن داشته باشد و نپوشد
عجب نباشد که بقولنج مبتلا گردد و هرگاه آفتاب در برج میزان می درآید یعنی آخر ستمبر سردی
شروع میکند بقول عرب اذا ورد الشمس فی المیزان یخرج الماء فی الکیزان و هرگاه آفتاب
در برج میزان می درآید آب در کوزه ها سرد میگردد و این سردی تا آخر ماه فروری که هنگام

ورود آفتاب در برج حوت سست میماند و از روی آله مقیاس سردی و گرمی که تهرمامیتر نامند از
یافته شد که منتهای گرمی درینجا یکصد و پنج درجه است و منتهای سردی چهل و پنج درجه و بیشتر بارش
درینجا بعد نوزده ساعت روز و هم بشب میشود و هوای این ملک از روی طب سرد
و خشک است لهذا دوا گرم و تر اکثر موافق مرضی میشود و خلط سودا را درینجا غلبه است
فلهذا بیشتر رنگ مردم این ملک و هم رنگ زمین اینجا سیاه میشود و صفرا و رطوبت درینجا
ضعیفیست که صفرا بسبب خوردن دانه ذرت که جوار باشد و دال تور و مرچ سرخ و بلغم بخوردن
رام پهل و سیتاپهل که شریفه باشد که بکثرت میخورند و نوشیدن سیندهی و خوردن بقولات تر عارض میگردد

فصل در بیان بیماری های اینجا که بکثرت میشود بدانکه اکثر امراض که درین
جا می شود از امراض عامه جنسیه آتشک است و فیل پا و عرق مدنی و نزول الماء [illegible]
و چیچک و گوبری که هم قسمی از چیچک است و سرخچه که کهسرا باشد هم قسمی آزان و خنازیر
و هیضه است و پیچش که زحیر است و دران بلغم خام و خون می برآید و سوزاک و جریان
که رقت منی باشد و ضیق النفس و سل و بواسیر و سرطان و زچگی و فالج و وجع مفاصل
و کزاز و تشنج و ام الصبیان و وبه که آنرا بیماری بدلی درینجا نامند و اکثر بچگان بدان ضائع
میشوند حکما اینجا علاج زچه را نمیدانند و زنان بیشتر در بچه زادن ولیو بعلاج حکما اینجا ضائع میشوند
حکما و هم امرا و حکام اینجا را بتعلیم علاج زنان حامله و بچه ده و بچگان کوشیدن از فرائض و واجبات است
بهمین خوف اکثر زنان جنین ادویه میخورند و میخورانند که رحم ایشان قبول حمل نمیکنند و بار ور نمی شوند
و اکثر خانهای عالی خانواده باین کم میشوند و شده اند ضرورست که از سرکار عالی نظام یک شفاخانه مقرر
شود که در انجا درس کتب طبیه خواه در فارسی از میزان طب و کفایه منصوری و مفرح القلوب و طب اکبر تا
تحفة المومنین و در عربی از قانونچه و موجز و نفیسی و اقسرائی و سدیدی و شرح اسباب تا قانون شیخ شده باشد و
مدرس محقق فن طب اوستاد مقرر شود و بعده طلبه را سند عطا شده در طب فرستاده شوند و برای مطب هم حکیمی آزموده کار
عالم مقرر شود تا طلبه در مطب خوانده یا دوهانیده باشد و هر مرض را با اسباب و علامات مطابقت کرده و تشخیص مرض نموده

نسخ نوشیانیده باشد باین ترکیب هم مریض بصحت رسند و هم حکمای معتمد چند روز
بسیار بهم رسند و عالمی را بفیض رسانند و شهرهٔ این نیکنامی باکناف عالم رسد و اگر یونانی
خوانان فن ڈاکٹری آموزند یا ڈاکٹری آموخته کسب طب یونانی کنند و بدلائل تجربه و استعمال
نسخ انگریزی موافق قواعد یونانی کرده ملکه بهم رسانند معجونی عجیب مفرح القلوب گردند بلکه حکم جام
مهره پیدا کنند الله تعالی حکام زمان را چنین توفیق بخشد و این تجویز خود را در حیات خود مروج یابم

فصل در بیان اسمای مبارک حکمای اینجا که اکثر مردم در اینجا متوجه بعلاج

ایشان هستند باید دانست که چنان که طب درین زمان ارزان است همچنان طبیب
گران است درین ایام تجربه را طب مقرر کرده می گویند که پیش طبیب مرو پیش تجربه کار برو آری
هر دو لازم و ملزوم است اگر یکی باشد و دیگری نباشد علاج ناقص بود پس واجب است
بر معالج که هم مسائل طب یاد دارد و هم تجربه کار بود این هر دو صفت در طبیب خاندانی بیشتر
جمع باشد مگر بندرت از اطبای نامی و گرامی خاندانی بلدهٔ فرخنده بنیاد یکی مولانا حکیم
محمد ابراهیم صاحب فرزند ارجمند جناب حکیم مولوی قطب الدین صاحب مغفور اند عالم بهر علوم
سرخیل ارباب فهوم تقی دوران لوذعی زمان فرید العصر وحید الدهر مهذب الاخلاق عمیم
الاشفاق بیماری بحسن خلق ایشان کم شود و ضعف مستمندان مفرح مقوی ایشان می رود
متحمل و فائق کاملین [illegible] مرجع الخلائق بر اقران خود فائق بر حال مرضی شفیق و بعوام
و خواص خلیق بخصائل ستوده موصوف و بعبادت معبود مشغوف و یافت دارامانت شفا
از سلک بخشش خاطر پریشان مریض گریان می رود و خندان از خدمت ایشان میگردد و دوا شناسی
و دوا سازی حضرت ایشان ختم است و نفع رسانی خلائق دوا رو بخشش بر ذات شریف
ختم است این همت باید و دار و رسان بشفاخانه سرکار عالی جاه همچنین شاید اگر مریض شب
[illegible] حاذق [illegible] و [illegible] عذری نمی آید عذری ندارند با سایه عطا [illegible] حسب فهم
خود تشخیص مرض [illegible] اگر چه صد خلاف [illegible]

در تخلیه اند از مجبوریست و تشتت خاطر ساز دمعذوریست برادر توامی مرحوم حکیم حبیب خان
صاحب میفرمودند که یک مریض و یک طبیب واگر دو مریض و یک طبیب بود هم مضائقه
ندارد واگر سه مریض باشند و یک طبیب پس هر سه در مرض شمرده شوند طبیب دیگر باید جست
و آنکه بعض بزرگان بر عدم تشخیص مرض ایشان انگشت اعتراض می نهند غافل اند ازین نکته
که وسعت اخلاق هجوم خلائق می کند و در بعض احیان اذهان را در تشتت و پریشانی می اندازد
که بآن در تشخیص مرض خلل می افتد چه تشخیص می خواهد تنهائی و ملاحظه کتب تا مرض با اسباب
و علامات خوب تحقیق نماید و هجوم خلائق و خلق عظیم مهلت آن نمیدهد پس چگونه علاج موافق
آید درین قصور طبیب چیست واگر قاصر و عاجز است هجوم مقصر است و پس ثبت ما ابی الله
والرسول معاً من لسانهم وانکیف انا ۔ دوم حکیم شفائی خان صاحب اسم گرامی ایشان
میر لطف علی المخاطب بشفائی خان شاهجهانپوری هستند ایشان پسر شفائی خان اول اند
که در عهد نصاراجه چندولعل بهادر بعهده افسر الاطبا بودند و میر صاحب ممدوح پسر حکیم
صفدر علی صاحب اند که در گلی کرونا تشریف میدارند مرجع الامرا و الغربا اند و
از باریافتگان حضور پرنور اند خدمت ایشان که شفائی اسم باسمی اند هجوم خلائق میباشد
همه اعتراض خلائق بر تشخیص ایشان ست اما میگوییم که معترض غافل از قول افلاطون ست
که میگوید که اگر تمام روز و شب بر حالت مریض جواب گوییم پس وای بر حال کسیکه فکر صدها
کس دامنگیر او باشد تکلیف از عهده مرضی بر آید و جواب دهد و این دانشمند اکثر علاج بر وضع
ڈاکٹری می فرماید و وقتی بر طریق یونانی الله شافی و منه شفائی سوم حکیم صفدر علی صاحب
که خود علاج بر طریق یونانیان می نمایند و فرزند ایشان یعنی میر لطف علی اکثر بر طریق ڈاکٹر
معالجه میشوند و کمتر بر وضع یونانیان چنانکه بالا گذشت چهارم حکیم میر جعفر علی صاحب
همشیره زاده حکیم میر صفدر علی صاحب که در ایرانی گلی میباشند خود مع هر دو پسران علاج
بر وضع ڈاکٹری می نمایند پنجم حکیم نادر از باریافتگان حضور پرنور ست زیاده از حقائق علاج

این بزرگ اطلاع ندارم ششم حکیم قمر الدین صاحب پسر حکیم سنان که قریب حسینی علم می نشیند
از بازیافتگان حضور پرنور اند طریقه علاج ایشان را ندانم هفتم حکیم واجد علی صاحب فرزند
ذکاء الله خانی اند بعلاج طریقه آبائی متوجه می‌شوند اما کمتر هشتم حکیم آصف علی لکهنوی که قریب
کمان سنگلپوره بوده راحت رسان عالم اند نهم میر مهدی لکهنوی که متصل باغ سیدی بنان
می باشند شفابخش عالمیان اند دهم حکیم مرزا محمد جعفر حسین بنارسی که در مجلس صدر مرافعه صیغه
فوجداری ملازم تجربه کامل دارند و مسائل طبیه را از علمی و عملی و مفردات و مرکبات خوب
می دانند در علاج استسقای خود شاهدم که نظیری با خود ندارند اما افسوس که کسی قدردان
این بزرگ غریب الوطن نیست یازدهم حکیم مولوی محمد سعید صاحب گوپاموی لکهنوی
گویند استعداد در کتب درسیه خوب دارند مگر عجب که در تجربه ایشان نیز مردم انجا بسبب غریب الوطنی
گفتگوها دارند گویم تشتت خاطر مخل اند از تجربه است و مشاغل دیگر امور هم مانع آن ست
دوازدهم حکیم مرزا اشاه علی صاحب که در فن ڈاکٹری استعداد کامل دارند از طبیبان متعلق
فوجداری اند با کتب یونانی هم آشنائی دارند بعنایت این بزرگ تذکرهٔ رضائی که کتابی
خوش اسلوب در مفردات طب ست بزبان دکهنی از تالیفات حکیم محمد رضا علیخان حیدرآبادی
و فی الواقع آن حکیم لاثانی بعهد نواب سکندر جاه کتابی عزیز الوجود نوشته است بهم رسیده ان شاء الله تعالی
بعد نقل برداشتن و تصحیح نمودن در قالب طبع می آرم از دکن تا شمال نفع آن به خلائق
میرسانم مرزا موصوف نهایت وسیع الاخلاق و عمیم الاشفاق با طبع ذکی و علم و فن نفع رسان
خلائق هستند و در علوم طب محلل دقائق اما افسوس هزار افسوس که وقتیکه به تحریر این فقره
رسیدم طائر جان حکیم ممدوح بگلشن همیشه بهار خلد بعارضهٔ وبائی شتافت نمود اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا
اِلَیْهِ رَاجِعُوْن سیزدهم حکیم مرزا علی ست که بیشتر معالج قیدیان محابس کوتوالی اند و متفرق
علاج بیماران بر وضع ڈاکٹری هم میکنند اما ندانم که علاج یونانی هم میکنند یا نه چهاردهم حکیم
محمد مرزا ندانم که علاج بر وضع ڈاکٹری می نمایند یا بر طریق یونانی می کنند اما ارباب دانش فرو

تحقیق حکمت ایشان بیان می کنند گویند که حقایق انواع احجار و اقسام ادویه پنهانی نیز خوب میدانند
اما درین باب تصانیف ایشان یا از تراجم ایشان ندیده ام آنچه هم حکیم وزیر مرزا صاحب
لکھنوی اند و معالجات یونانیه به نسخ طولانیه استعداد بلیغ دارند مگر مشهور شد درینجا معالجه که معتبر
الحکمای باشد دیده نشده است رجوع خلائق بخدمت ایشان کثرت است اما یا بسبب علم قیافه معارف
باشد یا بسبب اینکه درینجا دوای قابل پسند حکیم صاحب یافته نمی شود یا در نسخهٔ ایشان
صرف کثیر می شود یا اخلاق مردم اینجا با صاحب لکھنو توافق ندارد یا بسبب معاش خاطر خواه مردم
ایشان را متوجه بحال خود کمتر می پندارند یا مردم اینجا عادی اجزای قلیله اند و در نسخهٔ ایشان
اجزای بسیار می یابند و فقیر هنوز با ایشان نه درین جا برخورده ام و نه در لکھنو لهذا از کیفیت
علمیه و چگونگی تجربهٔ ایشان نوشتن نمیتوانم مولانا حاجی حافظ عبد الحلیم صاحب ناظم عدالت دیوانی
به بزرگی طریق علاج ایشان را بسیار می ستودند سوم حکیم محمد وزیر که در بیولا در شفاخانه
سرکار عالیمقدار مقرر اند رجوع خلائق با ایشان بسیار است تجربه خوب بر وضع داکتری هم دارند
شخصی را از عرب بوقت فاره دهان کشاده مانده بود فقیر او را بشفاخانه نزد ایشان فرستادم
فوراً دهان و حنک اعلی و اسفل او درست کردند هنوز صحبت است با مانت و دیانت علیلان را
بهر نوع که در خدمت ایشان می رسند بعد دریافت کیفیت مزاج هر یک حسب حالش دوا میدهند
و ظاهر است که هرگاه علیل از حکیم با خلاق تامه متوجه حال خود بیابد و دوا مفت او را از سرکار بهم رسد
پس چرا چنین طبیب خلق الله رجوع نیارد که طبیب مفت و دوا مفت پس مفت را چه باید گفت
پنجم هم ناظم دار الشفای سرکار عالی اقتدار مستر پیم پین صاحب بهادر اند عالی فطرت والا
فطنت ارسطو مرتبه افلاطون رتبه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق روزیکه ابتدای مطب درینجا
فرمودند از سرکار اشتهاری جاری شد که نقلش حرف بحرف اینست اشتهار اول دار الشفای
واقع افضل گنج بروز دوشنبه آینده بوقت ساعت هشت مفتوح خواهد شد دوم کدامی شخص
بیمار و نادار از هر مذهب و هر قوم که باشد بوقت هشت گھنٹه برای کنانیدن علاج و گرفتن دوا

کہ برای هر فرد سوای جمعه که بشفاخانه خواهد رفت صلاح طبی و دوا خواهد یافت مگر ضرورست که بیماران
قبل از هشت ساعت بیایند سوم از طرف سرکار حکیم محمد وزیر با اختیار کامل در دار الشفا مقرر
شده اند مشار الیه بذاته هر یک بیمار را خواهند دید و برای دادن دوا خواهند گفت چهارم چون
در تیاری اکثر ادویه قدری تاخیر میشود لهذا بیمار را تا وقت تیار شدن دوا قایل قرار لازم ست
پنجم هر بیمار را ضرورست که شیشه یا پیاله صاف و پاک برای گرفتن دوا همراه خود بیارد
ششم اگر ناگاه کدام کس بیمار شود که تاخیر در مداوای او باعث ضرر باشد هر وقت که در
دار الشفا خواهد رفت دوا میسر خواهد گردید لیکن برای همایکی دیگر باید که بساعت مذکور الصدر برسند هفتم
چونکه صلاح طبی و ادویه در دار الشفا از سرکار داده میشود مریض را نباید که هیچ خرچ کسی بدهد هشتم هیچ جای در شفاخانه
خرید نمی تواند هم اراده سرکارست که در چند هفته در شفاخانه چند حجره مهیا نمایند که در آنجا بیماران برای
علاج سکونت نمودن توانند وقتیکه تیار میشوند بابت ضرورت آن خواهد گردید ضوابطی که بیماران در آنجا
سکونت خواهند نمود مشتهر کرده خواهد شد تحریر فی التاریخ بیست و دوم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ هجری بعد چندی
اشتهاری دیگر بزبان اردو جاری نمودند حاصل مضمونش اینکه دار الشفای که در افضل گنج
ست برای ماندن تخت بیماران تیار شده هست تا که در اینجا بالضرور ایشان مقام کنند البته
دوم جمادی الثانی سنه ۱۲۹۳ هجری بیماران را اجازت آمدن آنجا داده خواهد شد کسانیکه علاج
ایشان ضروری الاحتیاج باشد و اشد العلیل باشند فقط همان کسان داخل این دار الشفا
خواهند شد ذی عزتان را حجره جدا جدا داده میشود ایشان را باید که تا خورش و خدام خود کنند و
اکثر و با اکثر ضروری خود را نیز از جای خود آرند یا طلب دارند برای بیماران غربا مکان علیحده مقرر است
اما برای هر واحد حجره جداگانه نیست مگر برای یک قوم در یک مکان جای جدا جدا مقرر است
و برای صرف بیمار مفلس مدد کافی از سرکار عالی میرسد بیمار مفلس را خورش پخته از سرکار
داده نمیشود لیکن روزمره سه آنه داده میشود و بیمار را لازم ست که آدمی از اعزه تا یا اخلا یا
اقربای خود همراه خود برای تیمار خود دارد تا در سر بد اسباب خورش پخت بغیر آن معین

او باشند اگر او را معنی تیمارداری نخواهد بود خدام دار الشفا خدمت او در نخست چیز خواهند کرد و بر جهه
بیماران حکم مؤکد است که تا وقتیکه بدار الشفا باشند مطابق ایمای محمد وزیر طبیب عامل باشند
نوشته بتاریخ بست و یکم جمادی الثانی سنه ۱۲۳۲ هجری هیچمدهم از اطبای یونانی حکیم سید محمود
قدرت الله خانی دهلوی اند که از هفت ماه ملازم دیوانی بسفارش مولانای عبید الدین خان صاحب
شده اند پایه علم ایشان از صمصام قادری باهر و تحقیق در عربیت و قدرت در بدلهای هرساله
که در مبادله و دل نوشته اند ظاهر هنوز مطب ایشان در بچار رونق و شهرت نگرفته است و ظاهر است
که درین پیشه هیچ پیشه دکانداری است بدون التفات صاحب جاهی کمتر رونق می پذیرد و خاکساری
و وسعت اخلاق و سخاوت و قناعت و استقلال مزاج لازم طبیب است **فصل در بیان**
مشایخین کرام بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد حرسها الله عن الفتن و الفساد
بدانکه در حدیث شریف وارد است هرگاه ذکر صالحین کرده میشود آنوقت رحمت خدای کریم
نازل میگردد پس خواستم که ذکر بزرگان دین را درین نامه درج کنم تا مشمول مراحم خداوندی گردد و
فقیر هم دران شامل شوم و شاید که بذکر این بزرگان سخنم پذیرا گردد و ذکر خیر ایشان موجب
مغفرت این پریشان شود **بیت** شنیدم که در روز امید و بیم * بدان را به نیکان ببخشد کریم *
اوّل از مشاهیر ارباب سلاسل مجددیه نقشبندیه یکه تاز میدان معرفت سرآمد جیش ارباب
حقیقت مجلی مجلی شریعت مخلع بخلاع طریقت مشرف به تشریفات دینیه تارک مراسم دنیویه
متخلق بخلق عظیم مجبول بصنع رسول مقبول صلوة الله علیه و آله و السلام و التحیة من الملائکة و الانام الحبر
الملی اللوذعی الالمعی هو السید الاشرف العلی دام فیضانه و دام احسانه ایشان سجادهٔ مولوی
عثمان صاحب مغفور و ایشان خلیفهٔ حضرت شاه سعد الله صاحب رحمة الله علیه اند و ایشان خلیفه
حضرت عبد الله شاه صاحب دهلوی المشهور بشاه غلام علی صاحب مظهری شاه جهان آبادی
قدس اسرارهم اند که فیضان ایشان از هند تا بسند و از عجم تا بعرب و از بخارا تا بروم رسیده
است اقلیمی از اقالیم سبعه نباشد که فیضرسان حضرت ایشان در آنجا نباشد و طرفه قوت مجددیه

ایشان اینکه بیت اول تا آخر منتهی است * آخر با حبیب تمنا تهی ست * کسانیکه فیض ایشان در تقدیر آنها نوشته اند بر دست مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق مجددیه میشوند و مشرف به نسبت مجددیه احمدیه میگردند رونق خانقاه شریف موقوف بذات فیض سمات ایشان ست انجام جمله امور خانقاه شریف محض بر توکل ست حضرت ایشان کمال قانع و صابر اند هر چند رئیس و امرای اینجا قدوم ایشان را غنیمت کبری و نعمت عظمی می پندارند مگر حضرت ایشان با وجود با اهل و عیال بودن بدنیا و ارباب دنیا مطلقا التفات نمی فرمایند بدرس و تعلیم ارباب طریقت شب و روز مصروف میباشند آنکه مذاق درویشی ست درین خانقاه شریف ست سبحان الله حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سره چه قدر رتبه فنا فی الشیخ پیدا داشتند که در هر امر خانقاه ایشان نسبت مظهریه خانقاه شریف دهلی یافته میشود اگر اندکی نسبت مظهریه دیدن خواسته باشد و بمظهر و بانجا مشرف شده باشد فوراً ابر آمدن اینجا دریابد که اینجا هم منظر آنجاست من ذاق عرف دوم راز دان خلوت در انجمن عالم اسرار سفر در وطن واقف نکات نظر بر قدم محرم راز هوش در دم سائر مقام یادداشت ناظر منظر نگاهداشت رسانندهٔ مقام تسکین حضرت شاه مسکین اند ایشان از اجل خلفای جناب شاه سعد الله صاحب قدس سره مظهری مجددی اند ایشان صاحب حلقه و توجه اند که بیک نظر خود ول مرد طالب را زنده می کنند نهایت قانع صابر و عابد و شاکر اند مستکف متوکل خدمت گذار خلائق رهنمای طالبان المجاهد فی الطریقة والعابد فی الحقیقة اکثر مردم بدست مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق میشوند و فیض یاب نسبت مظهریه مجددیه میگردند دام الله فیضانه چار باغ در محله کولسواری بجوار مزار شیخ خود یعنی خانقاه حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سره خانه ساخته بهدایت طالبان مشغول اند سوم مستغرق دریای توحید مستهلک بحر تفرید غواص محیط سرمدی غواط قلزم محمدی فرید الزمن شاه محمد حسن صاحب العلائی نقشبندی اند سلمه ربه ایشان خلیفه محمد شفیع خان صاحب جمعدار قدس سره اند ایشان از ارباب دول و جمعدار سرداران ذاتی بوده اند هرگاه بصحبت شاه محمد قاسم المعروف

بشیخ حالی قدس سره رسیدند و حال شیخ در جنان اثر کرده ترک عهده نموده فقیر شدند و سامان
دنیا را لله دادند و بجای شیخ نشستند و سجاده شدند شاه محمد حسن حال ایشان را در کتاب لطائف
ستة تا بسید ابوالعلی نور الله مرقده مفصل نوشته اند قابل دیدست و شیخ صاحب حالی را
وطن جهنور فتحپور بوده است مزار ایشان در پنجابه محل است و دست ایشان را ارادت بشاه
عزت الله صاحب است که مزار ایشان در بکر است و ایشان را ارادت بمولوی برهان الدین صاحب
ست که مزار ایشان در شاهجهان آباد است و ایشان را ارادت خدمت میر سافر شاه صاحب است که
مزار ایشان در دهلی کهنه است و ایشان را ارادت خدمت بمولوی دوست محمد صاحب است که
مزار ایشان در آگره است و ایشان را ارادت بجناب فیض مآب حضرت میر شاه ابوالعلی صاحب
است نور الله قبوره هم مزار مبارک ایشان در آگره مشهور و معروف است فقیر نیز بارها
بزیارت مزار مبارک سید صاحب مغفور مستفید و مستفیض شده ام چهارم المتوکل علی الله
والمعتصم بالله الاوحد فی التفرید الافرد فی التوحید الفانی فی المطلق والباقی بالحق جام
کش خمخانهٔ حقیقت نشه بخش طالبان طریقت حضرت میرزا حسن بیگ صاحب عم ... ایشان
و نیز وجدان ایشان از میرزایان بهوپال اند و در عهد نواب ... ... از بهوپال
تشریف آورده اند پنجاه سال در بازار علی میان بیرون بلده ... متوکل علی الله بسر برده
در سلسلهٔ قادریه و سهروردیه ایشان را ارادت و خلافت حضرت شاه معین الدین صاحب
است که مزار ایشان در تکیهٔ شاه جعفر است و حضرت شاه جعفر از خلفای مولانا شاه نظام الدین
اورنگ آبادی بوده اند قدس الله سرهم و در طریقهٔ ابوالعلائیه میرزا صاحب را خلافت
از شیخ صاحب حالی است رحمه الله و اشخاص چند در هر دو سلسله ... میرزا صاحب
... ... شده اند محمد انور الدین خان صاحب المشهور بشمشیر جنگ بهادر ابن
محمد شرف الدین خان مغفور بیعت بدست ایشان گرفته اند بارک الله فی احواله
واخلاصه ... ... میرزا صاحب هنوز کسی را بخلافت نواخته اند ... ناظر الله فی ... ...

منظور الله و لبابی طالبان جام بخش عارفان اهل دل فارغ از مقام متنزل خانقاه اند از اهلبیت مقتدا و شوق مقبول طریقه حضرت خواجه رکن الدین عشق فی زمانه ولی سید عمر علی صاحب نشر الله فیضانه فی الآفاق و افروده الله فی احسن الاخلاق ایشان هم خلیفه شیخ صاحب عالی اند و هم همشیره زاده جناب ممدوح و مغفور ذات ستوده صفات حضرت ایشان فی زماننا بجای شیخ صاحب هست احسن الله حاله و نور باله **ششم** صوفی با صفا صافی ذی المجد و العلی سرخیل فقرای صابریه احمدیه مظهر انوار موسوم به محمد بیرنگ افزای لباس تجرید رونق بخش خرقه تفرید صابریه شان فریدیان قطب شکان مستعین دوران صاحب الترتیب مروج تسابیح اثنی عشر متخلق باخلاق خیر البشر و وحدت مدهوش حضرت شاه خاموش ایشان خلیفه حضرت حافظ موسی صاحب مانکپوری پنجابی اند قدس سره اگرچه ایشان از نواح بیدر اند اما مشرف بطریقه در مانکپور شده اند بسیاری مردمان را نام خدا آشنا فرموده اند و حب دنیا از دل ایشان ربوده از اصحاب سماع اند محب الغربا خادم الفقرا هرچه می آید بسید میدهند و هرچه میرسد از ان نمی جهند معنی صوفی در ایشان ظاهر و صورت فقر از جبهه ایشان باهر یاران ایشان بلباس صابری و مخلصان ایشان از لوث دنیا بری افاض الله فیضه فی الآفاق و جعل مریدیه علی احسن الاخلاق حضرت ایشان از جناب حافظ صاحب قدس سره خلافت در طریقه چشتیه صابریه یافته اند فلهذا اکثر مسترشدین ایشان درین سلسله یافته میشوند فقیر را زیارت ایشان هنوز میسر نشده هست زیرا که این معتکف از جای خود بیرون نمی خیزد و ایشان بجای خود می مانند **هفتم** بلبل بوستان طریقت قمری سروستان حقیقت چهچه زن گلشن توحید کوکوگو چمن تفرید بانی اسوی الله حضرت شاه عبد الصمد چشتیه نظامیه خلف خلیفه صاحب سجاده جناب حضرت سید حضرت مولوی شاه سیر الدین صاحب دهلوی اند ایشان از خلفای قبله و کعبه معتقدان جناب فیضمآب مولانا فخر الدین صاحب چشتی نظامی دهلوی بوده اند مزار ایشان در برگاه سید یوسف صاحب شریف صاحب هست قدس الله اسرارهم شاه صاحب موصوف درین بلده مجلم کسارهٔ تشریف میدارند ذات بابرکات ایشان از مغتنمات روزگار رواج بخش سلسله فخریه

است سلمه الله تعالی هشتم از مشاهیر خانواده اینجا صاحب الورع والتقی سند الاصحاب العلیم والتقی ملیح سنن محمد مصطفی حضرت شاه مرتضی قادری مشرب حنفی مذهب خلیفهٔ سید میر شاه قادری اند وایشان خلیفهٔ سید غلام علی شاه قادری و ایشان خلیفهٔ حضرت سید موسی قادری قدس اسرارهم وایشان خلیفهٔ پیر پادشاه صاحب اند مزار این بزرگ متبرک یعنی حضرت پیر پادشاه صاحب رحمه الله متصل دروازهٔ ... کهنه است سلسلهٔ قادریه هنوز در خاندان ایشان باقی است اما گویند که بسبب پیوستگی امرای زمان کسب طریقه و تحقیق غوامض آن و حصول نسبت علیه را با دیگری کمتر متوجه میشوند چه نخوت و بزرگ زادگی مانع طلب است از دیگری و اکثر بزرگزادگان باین عوائق از کمال محروم میمانند و فقط نام گیرندگان خانواده و جانشینان گذشتگان خود میباشند و نمیدانند که اگر کمال بود در نفس نفیس ایشان بود و نمی فهمند که در حدیث شریف وارد است که ای فاطمه تکیه مکن بر این که من دختر رسول الله ام عمل کن عمل کن عمل کن هر گاه امر بعمل است پس هر بزرگ زاده را باید قطع ننگ نموده آستین بر این چیند که حصول کمال بزرگان کند تا خود بزرگ گردد نهم پادشاه طریقت و سلطان معرفت جاده نشین تمکین مربع نشین چار بالش تلوین جناب پیر پادشاه صاحب قادری برهانپوری که از خلفای حضرت مولانا حافظ شاه شجاع الدین صاحب قندهاری قدس سره اند مزار حافظ صاحب علیه الرحمه متصل درگاه حضرت سید حسن ... از بلده بفاصله یک کروه است مزار متبرکیست از ثقات شنیده ام که در وقت حیات از اصحاب خدمت این بلده بوده اند نظم و نسق اینجا بحسب باطن جاری بدست ایشان بوده است رحمة الله علیه دهم شهسوار مضمار توحید یکتاز میدان تفرید نور عین سبطین حضرت مولوی سید نور الحسنین حفظه الله عن الشین المعروف نواب الدوله بهادر اگرچه در لباس دنیا مستور اما در باطن سراسر نور شده ایشان خلیفهٔ مولوی سید نور الاصفیا صاحب اند و ایشان خلیفهٔ مولوی سید نور العلی صاحب قادری قدس سرهم اند مزار این بزرگ قریب بلده است و ایشان هم از مشاهیر مشایخ این بلده بوده اند علیه الرحمه یازدهم حاجی حرمین شریفین مقبول سید الکونین اورع زمان اتقی دوران حقائق آگاه

معارف دستگاه حلال رموز دودهٔ قادری کشاف غموض الله ناظری واشد حاضری حضرت سید حاجی نورالدین قادری اند وطن مالوف ایشان قصبه سادهوره ضلع انباله است از اولاد شاه قمیص قادری اند از سلسلهٔ جدی وارند وبنجا از عرصهٔ دراز تشریف میدارند رئیس اینجا بحضرت ایشان اعتقاد میدارد وخدمت که باید از نقد وجنس وجاگیر کرده است ومیکند نسبت مشائخ هندوستان در صحبت ایشان هست اگر مرد با وضع درین زمان تا شنیده ایشان هستند در خدمت این بزرگ ختم خواجگان رضوان الله علیهم اجمعین ختم در روز شریف ودیگر ختم ها بسیاری می شود وهر که توفیق الهی دستگیری سفیر باید بدست حق پرست ایشان داخل طریق میشود در باغ قریب یوسف صاحب شریف صاحب تشریف میدارند از سرکار جاگیر بست وپنج هزار روپیه بیقرار است باقی دیگر فتوح که بهر هفته از سرکار میرسد علاوه بران است کمال نظم در جمیع امور پسند خاطر مقدس حضرت ایشان هست در باب ادخار دولت فقرا می دو مذهب وارند یکی آنکه فقیر را باید که چیزی از سیم وزر وغیره نزد خود ندارد تا دل در ادخار آن بدان متعلق نباشد ومانع اخلاص نگردد بیت

بند بگسل باش آزاد ای پسر　　چند باشی بند سیم وبند زر

دیگر آنکه اگر باین اطمینان قلب چیزی ذخیره دارد تا دل مضطرب بجوانج وضروریات نگردد مضائقه نباشد وبعد مردن تقسیم حسب فرائض هم گردد ازین نعمت هم محروم نماند اما تعلق قلب بآن ندارد پس مصرع

هر گلی را رنگ وبوی دیگر است

چو کل حزب بما لدیهم فرحون هر گروه هر چه باو رسیده است بآن شادان وفرحان است دوازدهم صاحب همت علیا حاکم توجه قصوی صاحب تمکین در ذات سخت یکی بین ویکی دان از ذوق تا سخت مضمون الظاهر هو الباطن را فهمیده واز غیب گذشته بحضوری رسنده مقبول بارگاه سبحان حضرت شاه سعدالله خان وطن شاه جهان پور افاغنه در هندوستان هست ایشان را بخدمت شیخ المشائخ حضرت ویشاه احمد سعید مجددی نقشبندی دهلوی قدس سره ارادت است وخلافت درین

بلده بمحله فتح دروازه تشریف میدارند و در خدمت ایشان حلقه طالبان حق جل وعلا شانه میشود
و هر یک علی حسب مراتب روزانه بتوجه لطائف و دوائر و مقامات مشرف میگردد دام افیضانه
جاریا و رابطه ساریا و پیشتر کسانیکه این نسبت مظهریه احمدیه در حق ایشان مقدر شده اند داخل طریق
میشوند سیزدهم سائر مقامات علیه دائره دوائر سنیه عارج معارج طریقت اعلی صاحب شریعت
فی زمانه او حضرت مولانا نیاز محمد ترک دام ظله ایشان را ارادت بحضرت شاه سعد الله صاحب
قدس سره است درین بلده بمحله بیگم پوره سکونت میدارند وطن ایشان ترکستان است حمیدة الاخلاق
اند توکل میگذرانند در فراهمی صفات حمیده و نعوت پسندیده همچو ذات بابرکات این بزرگ
درین بلده فرخنده بنیاد فردی باشد کمیاب بلکه نایاب در باب چهاردهم درویش درویش
مسکین همچو خاکی نجیبه دانگی برو ریخته نشیند تا اگر هیچ کفت پا او شود صوفی گفته اند صوفی آنکه
که باشد ذات ملکی صفات حضرت حاجی مولوی محمد حسین صاحب خوشنویس است دام فیضانه ایشان را
ارادت بطریقه نقشبندیه مجددیه در خدمت مولانا شاه احمد سعید صاحب دهلوی مظهری قدس سره
است و هم از جناب ایشان خلافت یافته اند درین بلده در بازار افواج چوک مسجد لنگر حضرت بهادر
متوکل مقیم اند بسیاری بفیض ظاهری و باطنی ایشان مستفید شده اند و روزانه میشوند و آنکه گفته اند که
درویش آنست که در صحبت او خدا یاد آید مصداق آن و ایشان هستند مولا ایشان [illegible]
در هر خط قلم ایشان قوی فیض لازمی ایشان بیگی [illegible] تعلیم ایشان نزد [illegible] میشود جسم فیضه
پانزدهم افروز زمان واحد دوران فخر الخلائق و عارف حقائق صاحب ورع و تقوی
عارج معارج صدق و صفا جامع صفات حمیده و مجمع اوصاف پسندیده مخدوم الانام مقبول
هر خاص و عام منظور نظر الله حضرت امام علی شاه صاحب کرم الله فیضهم و زید الله عرفانهم اند
چون حضرت ایشان کمال وارستگی دارند لهذا بجای معین قیام نمی آرند و شنیده ام که
بیشتر در قلعه گولکنده تشریف میدارند فاما بنوز حضرت ایشان را ندیده ام باب چهاردهم در
بیان سلاسل خصوصیه پیر دستگیر قطب زمان وحید دوران [illegible] الفقر الحمد لله

نظام الملک آصفجاه خامس میر تهنیت علی خان بهادر دام اقباله مع سلاسل دیگر امرای عظام و
کبرای والا مقام آنحضرت مع دیگر احوال مشتمل بر چند فصول فصل اول در سلسله حضور پر نور انکه
چون آبای کرام حضور فیض معمور صدیقی النسب نقشبندی مشرب بوده اند لهذا تیمناً شروع بسلسله
جدی و بیعت نواب والاجناب نظام الملک آصفجاه اول مغفور میکنیم و از اصل تا فرع بر سا نیم
و ابتدا از حضرت امیر المؤمنین ابوبکر ن الصدیق صاحب رسول الله فی الغار و الوزیر الاعظم
للنبی المختار رضی الله عنه نمائیم و در حدیث شریف آمده است لوکان نبی بعدی لکان ابابکر و نیز آمده است
ابوبکر ن الصدیق در حیات رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم با ایام مرض سرور کائنات
صلی الله علیه و آله و سلم با امامت جماعت نماز پرداخت و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
همه بیعت اصحاب روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست نهادند گویا مرشد الکل فی
الطریقه شدند رضی الله عنه کما قال مولانا جامی قدس سره السامی **نظم** نقشبندیه عجب
قافله سالار اند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ٭ همه شیران جهان بسته این سلسله اند
روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ٭ و دیگری فرماید رحمه الله تعالی **رباعی** تو نقش نقشبندان
را چه دانی ٭ تو شکل پیکر جان را چه دانی ٭ گیاه سبز داند قدر باران ٭ تو خشکی قدر باران را چه دانی ٭
و دیگر از نقش توان بسوی بی نقش شدن ٭ این نقش غریب نقشبندان دانند ٭ وفات رضی الله
عنه بشب سه شنبه در میان مغرب و عشا تاریخ بست و دوم جمادی الاخری سال سیزده هجری
شد و بود عمر شریف رضی الله عنه شصت و سه سال و دفن کرده شد در حجره ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها
با سید نا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بود خلافت آنحضرت رضی الله عنه دو سال و سه ماه و هشت روز

از حضرت امیر المؤمنین ابوبکر ن الصدیق ابن ابی قحافه رضی الله عنه

سلسله جدی نواب نظام الملک آصفجاه اول مغفور			سلسله بیعت ایشان		
شمار	نام	کیفیت مختصره	شمار	نام	کیفیت مختصره
۲	[illegible]		۲	سلمان فارسی رضی الله عنه	

میر عابد خان المخاطب بقلیچ خان

که همراه خلد مکان بوقت تسخیر قلعه گلکنده بچشم گوله زنبورچه بتاریخ بست و چهارم ربیع الثانی در سال یکهزار و نود و هشت سنه ۱۰۹۸ هجری بجوار رحمت الهی پیوستند و بر کنار رود موسی بفاصله شش کروه از حیدرآباد مدفون شدند و نام گرامی کلان را میر بهاءالدین بود که قاضی سمرقند بودند و قلیچ خان را دو فرزند بوده اند یکی

۳۳ — غازی الدین خان بهادر که پیشگاه حضرت خلد مکان وزیر اعظم بودند و وزیر النسا بیگم صبیه نواب محمد سعدالله خان بهادر وزیر اعظم شاهجهان بادشاه منسوب بود که از بطن او دو پسر و یک دختر پیدا شدند وفات بهادر ممدوح در سال یکهزار و یکصد و بست و دو شده و مزار ایشان در دهلی متصل اجمیری دروازه ست در خانقاه آن مغفرت نشان

۳۴ نظام الملک آصفجاه میر قمرالدین خان بهادر فتح جنگ المخاطب بچین قلیچ خان

از بطن وزیر النسا بیگم پیدا شدند تاریخ تولد نیک بخت ست در سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری اقلیم دکن را بلا شرکت استعانت فوج دیگر بزور شمشیر خود مسخر نموده در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری بتاریخ چهارم جمادی الاخری روز دوشنبه بجوار رحمت حق کریم پیوستند خلدآباد در روضه منوره قریب دولت آباد پائین مرقد منوره شاه برهان الدین غریب قدس سره مدفون کردند نور الله مضجعه بعد وفات لقب ایشان نواب مغفرت مآب شد و تاریخ رحلت جمعه بهشت سنه ۱۱۶۱ هجری نور النسا بیگم صبیه نواب قمرالدین خان بهادر وزیر اعظم محمد شاه بادشاه بایشان منسوبه بوده است از بطن آن مخدره دو پسر و یک دختر پیدا گردیده یکی میر احمد خان ملقب بنواب شهید مغفور دوم میر محمد پناه خان مخاطب بغازی الدین خان ثانی مغفور و خیر النسا بیگم مرحومه و دیگر پسران و دختران از دیگر بیگمها بوده اند که تفصیل هر یک در دیگر کتب مثل سوانح دکن خزانه عامره وغیره بیان کرده است

۳۵ نواب مستطاب آصفجاه ثانی نظام الملک نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار کشورستان مظفر الممالک ارسطو زمان

ایشان از بطن عمده بیگم متولد شده اند تاریخ تولد ایشان سعید بخت است بغره شوال و تاریخ رحلت ایشان مستوجب بهشت هفتدهم ربیع الثانی است مدفن صحن مکه مسجد گردید بعد وفات لقب غفران مآب مقرر شد **تاریخ وفات** بر روح پاک میر نظام علی مدام * خوانند باد خود همه اشخاص فاتحه * زین مصرع عجیب دو تاریخ را بخوان مستوجب بهشت باخلاص فاتحه *

۳۶- سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار ارسطو زمان کشورستان مظفر الممالک نواب میر اکبر علی خان بهادر سکندر جاه فتح جنگ اسد الدوله نظام الملک آصف جاه ثالث از بطن تهنیت النسا بیگم اند که از اولاد حضرت غوث اعظم سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بوده اند ولادت باسعادت ایشان در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و یک شد و گلگشت ایشان بسوی خلد برین بتاریخ هفتدهم ذی قعده روز جمعه سن یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری است ماده تاریخ مصرع نکرد حیف سکندر پسند آب حیات * دیگر زین جهان رفت چون سکندر جاه سایه گیتی پناه ظل الله * سال او را شنیدم از رضوان * مسند آرا گشت سکندر جاه * مدفن ایشان نیز در صحن مکه مسجد است در حیدر آباد و لقب ایشان بعد وفات مغفرت منزل شد نه پسر و هشت دختر گذاشتند نام هر یک از ذکور و اناث مفصل در تاریخ رشید الدین خانی مرقوم است هر که را خواهش بود در آن ببیند اینجا نگاشتن حاجت نیست

۳۷- افضل الاراکین سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار ارسطو زمان کشورستان مظفر الممالک نواب میر فرخنده علی خان بهادر ناصر جنگ ناصر الدوله نظام الملک آصف جاه رابع ایشان از بطن فضیلت النسا بیگم عرف چاندنی بیگم اند ولادت باسعادت و اقبال ایشان بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سال یک هزار و دو صد و هشت هجری نبوی است صلی الله علیه و آله وسلم و سیر ایشان به بهشت برین بتاریخ بست و سوم رمضان المبارک سال یک هزار و دو صد و هفتاد و سه هجری شد و مرقد ایشان نیز در صحن مکه مسجد است و لقب ایشان بعد اتصال برحمت غفران منزل شد غفر الله لهم الله تعالی ایشان را دو فرزند عطا فرمود

یکی را نامی نامی افضل الدوله میر تهنیت علیخان بهادر است و دوم را روشن الدوله میر جهانگیر علیخان
بهادر مدظلهما خدایا بإکرام و نوال فیض بخش و فیض رسان دار پدر و برادران را مانند ابر محیط و
تابنده و پاینده دار پدر و برادران چون مهر و ماه تا بودن آسمان و زمین بجاه محمد و آله و اصحابه اجمعین
آمین وصل علی نبیه و آل بیته و عترته و صحبه کلهم یا رب العالمین ❊

۴۳ - افضل اراکین دولت و صدر صدور سلطنت آصفیه زمان حاتم دوران قدردان علما
مرتبه شناس فصحا سلیمان قدرت سکندر شوکت جمشید مرتبت رستم صولت محمدی اخلاق
رحمانی اشفاق حسیم الخلائق والامم صاحب الجود والکرم فلاطون فطنت ارسطو فطرت
جناب فیضمآب نواب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک آصف جاه خامس ادام الله
فیضانه جاه‌ها دائما ما دام القمر فی السماء سایه یاد ازبطن جناب حشمت مآب دلاور النسا بیگم اند تولد ایشان
بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الثانی در سال یک هزار و دو صد و چهل و دو هجری شد و بعد
واصل شدن غفران مآب در بهشت برین ایشان بر چار بالش حکومت مربع نشین شدند
و منشی سید تفضل حسین جالیسی عطا تخلص مدظله تاریخی خوش نگاشتند که اگر کسے گفته باشد
به ازین نه در سفته باشد قطعه چو از مسند سلطنت ناگهان ❊ عدد مسند سلطنت ۷۰۳ هفتصد
و سه شدند ❊ بملک بقا ناصر الدوله رفت ❊ و عدد ناصر الدوله ۴۱۷ چار صد و هفده
شد پس چون عدد ناصر الدوله را از عدد مسند سلطنت بیرون کنند باقی مانند ۲۸۶
باین طریق ۷۰۳ / ۴۱۷ / ۲۸۶ بفضل خدای و بتائید بخت ❊ بدان افضل الدوله خویش جا گرفت ❊
پس چون بر باقی که ۲۸۶ اند عدد افضل الدوله که ۹۸۷ نهصد و هشتاد و هفت باشند افزایند
باین طریق ۲۸۶ / ۹۸۷ / ۱۲۷۳ حاصل می شود سال جلوس حضرت نواب صاحب مدظله که یکهزار و دو صد
و هفتاد و سه سال هجری حاصل می شود الحال مسند نشینی آنحضرت را سال نهم هست و نواب
رئیس ما با فقرا و کلام الله مجید و بخاری شریف کمال ارادت و اعتقاد است که هر روز
حافظان قرآن مجید را و بخاری شریف را ختم میفرمایند اگر اتفاق درود حضرت در آن

بهم قرار میشود و کسی تعظیما می خیزد بسیار ناخوشنود می شوند و میفرمایند که روبروی کلام مجید و حدیث
شریف تعظیم با دولت نکرده باشید که حرام ست و چون فقیری رسمی در خدمت ایشان میرسد
بکمال خویش عقیدت و ارادت بندگان عالی بطریقة العین بابارت میرسد در عهد سلطنت ایشان
افضل گنج و پل نو و دروازه کلان نو در شهرپناه تیار شده است و افضل المساجد به بسیاری
ارتفاع و وسعت مناسبه و چار سوی آن تیار می شود الله تعالی آباد ان تا قیامت دارد درین
ایام که قحط سالی گردیده بفضل و کرم چندین هزار غربا از سرکار روزانه غله عنایت و تقسیم می شود
شاید که قریب یک سال این تقسیم جاری مانده زیرا که نرخ گندم چار سیر و پنج پنج سیر و نوبت شش سیر
شده بود الحال که نیت فیض رسان عالم اثر کرده نرخ غله به بارزانی آورده است انشاء الله المستعان
قریب ارزانی تام می شود و بعالم فیض عام میرسد از دستورات حضور پرنور ست که هر چه ارشاد کردنی
میباشد بنام نواب مختار الملک بهادر زبانی تهنیت یاور الدوله بهادر و صولت جنگ بهادر
و ناصر میان ارشاد صادر میگردد و ایشان حکم حضور را نزد نواب ممدوح میرسانند و نواب معظم الیه
هر چه بجواب معروض میدارند باریاب شده بحضور میرسانند و این آمد و رفت در روز چار چار مرتبه
بعض روز میشود و گاهی شب هم حکم می رسانند و جواب می دهند و کلای مشاکین هم بحضور
حاضر می شوند و معروضات موکلان خودشان بحضور میرسانند و هر چه از جواب نقد و جنس حاصل
می شود بحضرات خود میرسانند و هر چه حضور را در ملازمان رد و بدل منظور میشود حکم آن صادر میگردد
و از امرا و ماما اگر کسی رخصت میخواهد عطا می شود اگر هنگام تقسیم تنخواه محلات میرسد حکم تقسیم آن
میفرمایند و از دولت سرا اکثر نفوذ احکام حاضری دیوان و پیشکار زبانی ماماشریفه میشود و حصول
ملازمت دیوان و پیشکار را بحضور گاهی در مکان منجهلی بیگم و گاهی در بخاره و گاهی در دیگر جا میشود
و تخلیه با دیوان هم میشود و دیوان و پیشکار باهم می شوند اما اول دیوان باریاب میگردد و اگر ضرورت
می باشد تخلیه می شود و بعده چون زمان رخصت دیوان قریب میشود اطلاع حاضری پیشکار میشود
پس اجازت می گردد و چون سلام پیشکار شد دیوان برخاست میشوند و هر دو مرخص گردیده

بلکه بعضی شب نصف تا شب اجلاس می فرمایند و هنگام ضرورت و شب خستم هم هیچ‌اند همراه
بعضی از مخصوصان در اینجا باریابی می شود و بقدر مقدور با تمامات متفرقی گردند و دستور حاضر
نواب مختار الملک بهادر اینکه یا خود بدولت ایشان را یاد می فرمایند یا ایشان پیشتر اطلاع خود
فرمایند پس هر وقتی که ارشاد می گردد حاضر میشوند و خود بدولت گاهی از محلی به بگی
سوار شده تشریف می برند و وقتی از قوالان مثل معصوم و گنیشے خان و از سارنگی نوازان
چیزی سخن خوب و آواز مرغوب میشنوند و به بذل کرم می نوازند اما این فعل بسیار قلیل بلکه قلت
چون ماه نو دیده می شود خوانهای نبات مصری از قلعه و از محمد نگر تی کند رند و نواب امرا
وغیره بابت رویت هلال ماه نو بعرض رسانیده می شود و هرگاه دیوان صاحب اراده رفتن
سرور نگر یا حیات نگر یا منصور آباد یا کوه مولی یا اراده ملاحظه سیر مسابقت اسپان می نمایند
و پروانگی رفتن آنجا را می خواهند از حضور اجازت می گردد و چون بازگردیده داخل مکان
می شوند باز بحضور والا اطلاع کرده می شود و هرگاه کدامی محکمه یا مجلس جدید قائم می گردد
بحضور اطلاع تقرر آن کرده می شود و هرگاه کسی از حضرات نقشبندیه بعرض حاضری میشود
حاضر می گردند بکمال اعزاز طرف بازوی راست بر تخت خود می نشانند و جابجا مسند و تکیه
همکلام می کردند و شیرینی و نقد هزارها روپیه عنایت می فرمایند و هرگاه کسی از بیگمات درخواست
رفتن جهت زیارت بر سینه صاحب وغیره می کند و بصورت مناسب اجازت رفتن میدهند
و اگر کدامی صاحب جدید در کوتهی رزیدنسی داخل میشود اطلاع دخول آن هم بحضور میگردد که فلان
صاحب از فلان جا داخل کوتهی رزیدنسی شد و چون کسی از ملازمان فوج صرف خاص یا منصبداری
بعارضه معذور میگردد بفرط کرم برا سامی او از فرزندان یا از اقربایش مامور معمول می فرمایند
و این رسم قدیم سرکار آصف جاهیست و امر اقباله و خوانهای اعراس بزرگان قدس سرهم
یا سبب کاشتریفه و اینها از امرا و قلعه و از محمد نگر یا گولکنده و سنگتره از دیوانی میرسند بفرط عنایت منظور می
فرمایند و از ان بمختار الملک بهادر یا امیر الامرا و دیگر اعزه و اجله می بخشند و مسجدها روغن

مسوده از علاقه صرف خاص می رسد بعد ملاحظه اگر پسند نمی شود واپس میگردد بلکه جرمانه هم صادر می گردد وارشاد خرید پارچه باند شروع بر مرزا ثابت علی بیگ می گردد و اگر کسی از باریافتگان حضور سفارش فقیری می کند اگر تقدیرش برابر تدبیری باشد هزار روپیه خرچ میباید و اگر قیدیان خفیف الجرم باشند از کوتوالی طلب فرموده ده ده یا پانزده پانزده روپیه فی اسم و هم تهانهامی کهادی عطا فرموده در تصدق رها می فرمایند و چادر گل و شیرینی بر مزارات اولیاء الله رضی الله عنهم نیز بیشتر در حالت بیماری خواتین معظمات میفرستند اگر تیاری مکانی یا حوض منظور خاطر مبارک می باشد برای ساختن آن حکم والا بر بالیا امیر معماران نفاذ می یابد که حسب الاحکام فوراً تیار می کند گویا که میر عمارت حضوری ست و برای آرایش باغ لالاگوڑه و چمن آن اگر منظور خاطر والا می باشد باقتدار الملک نواب رشید الدین خان بهادر حکم والا نفاذ مے یابد و هرگاه اسامیان شگی از رزیڈنسی بجبل پور روانه می شوند اطلاع آن هم بحضور کرده میشود و هر قدر نذر که بدیوانجی از حسب ... بدور گذشته می گذرد و اطلاع آن بحضور می رسد و لفافجات اخبارات معرفت میر رضا علی بخشی بحضور مے گذرند و لچهارام منشی ایشان خوانده بسمع مبارک یک یک از اخبار می رسانند و بروز جمعه مو تراش حاضر می شود حضرت اصلاح می فرمایند و ناخن بروز دوشنبه می گیرند و هرگاه در الوال یا دیگر جا مسابقت میگردد خبر آن بتفصیل آنکه فلان سبقت برد و فلان نبرد بسمع مبارک می رسد و بیشتر برای دسترخوان کوه مولی هزار روپیه از سرکار مرحمت میشود که غرض از آن ایصال ثواب بارواح طیبات و پرورش محتاجان ست و اگر کسی از ملازمان عازم مکه معظمه میشود رخصت یک سال یا دو سال عطا می گردد و اگر محتاج محض میباشد تنخواه آن هم پیشگی مرحمت می شود و حفاظ که برای خوردن ماحضر دسترخوان بر کوه مولی میروند برای سواری ایشان چهل منزل رتهه و دوازده زنجیر فیل مثلاً از سرکار عنایت میشود و هرگاه فوج سرکار عظمت مدار بتقریب بدل وارد نواح بلده می شود خبر آن نیز مفصل از مقام آمد و رفت و تعداد سامان فوج بسمع مبارک می رسد و بماه رجب تیاری کونڈه ها کرده می شود و مقصد

روپیه مثلاً عنایت میشود و همه غربا و امرا و غیره وقت گذشتن یکپاس شب تا تاریخ پنجم آن را تناول
می فرمایند و صلای عام میشود که بآن پرورش محتاجان منظور خاطر مقدس می باشد و چون
از کوه مولی بست و یک خوانها میرسد مطلبند و چیزی از آن تبرکاً نوش جان میفرمایند و باقی را
در محلات تقسیم میفرمایند و خدمت درست کنانیدن نلها متعلق بشیخ فیض است اگر گاهی درستی
نلهای مکانات خوب درست نمی کنانند مستوجب جرمانه می شوند و فوراً ادا می سازند و حضور تمام
ماه مبارک با صوم می باشند الا ماشاء الله و آن ضرورت شرعیه باشد و برای دایه فرزند اقبال
نشان هفت روپیه مشاهره مقرر فرموده اند و خدمت ارباب حرمین شریفین زادهما الله شرفاً
نیز بنقد کرده می شود چنانچه امسال پنجاه هزار روپیه بمکه معظمه و پنجاه هزار روپیه بمدینه منوره انعام اللهم
الهما عنایت فرمودند و اگر هندوان اشامرا برای رفتن متهرا وغیره معابد خود واقع هندوستان
رخصت می خواهند رخصت یک سال برای ایشان هم عنایت می شود و تنخواه یک سال پیشگی
مرحمت میگردد و اگر کسی از معززان سرکار عالی فوت میشود و بعد ادای رسوم مذهبی وارث او
بملازمت و تسلیم حاضر می گردد او را دو شاله سفید بتقریب ماتم پرسی از حضور عنایت میشود
که سرفراز میگردد و دو فرزندان نواب صمصام الدوله بهادر را کمال تاکید است که بیرون نگردند
چنانکه از برای جناب مختار الملک بهادر حکم فرستادند که فرزندان نواب صمصام الدوله بهادر بوقت
شب کوچه گردی می کنند شما چرا اوشان را گرفتاری کنید عرض نمودند که فدوی در فکر گرفتاری
اوشان هستم هرگاه اوشان رگشت کنان در کوچه و بازاری یا هم فوراً گرفتار کرده بخدمت
پدر بزرگوار اوشان می رسانم و شب اوشان در کوچه و بازار نیامده بودند کسی که روبرو حضور
چنین عرض کرده باشد بخدا راه غلط بیهوده باشد و گاهی ملاحظه کشتی پهلوانان هم میفرمایند
و بمراسم سلطانی بانعام دل ایشان را شاد میفرمایند و گاهی تماشای بازیگران ملاحظه فرموده
بانعام بسیار می نوازند و هرگاه مسٹر شبلی صاحب الچی حسب نواب خورشید جاه بهادر بیرون
بلده برای سیر تالاب یا هم بزیارت بر پند صاحب یا مهمان تا تشریف می برند بجهت عرض

می شود و چون داخل می شوند اطلاع آن هم میرسد و هرگاه شادی کسی از فرزندان امراء و معززان
سرکار عالی میشود و نوشه برای ادای نذر بعد حصول اجازت بروقت مقرر حاضر میشود و از حضور
پرنور سرپیچ و سرپیچ و خلاع ممتازه میگردد و هر قدر که طالع او یاوری میکند و حضور ذات مبارک خود را
بر سهره بر گذارند و عوض آن یکی سهره بر سر نوشه امراء شامل ای رایان میبندند باز نوشه نذر میگذرانند و منظور حضور
میگردد و ایشان نقد مبالغ ضیافت و خرچ ارباب نشاط و صندوق عطر و پاندان و چنگیردان گل
بحضور داخل میکنند و چون از اعمام خواه صاحبزاده ها برای تبدیل آب و هوا بیرون بلده میروند
و داخل میشوند اطلاع آن بحضور پرنور میشود و در مکه نو تیار در اکثر جامو لود شریف خواندن را ارشاد
میشود و آمین حد آن در اینده روز تعزیه تحادر گاڑی سوار شده اندر محل و سه چکر میدهند و بتاریخ
بست و نهم شعبان فرد افطار داخل میشود و از غره رمضان المبارک بموجب حکم اجرای آن می شود
و بماه مبارک اکثر خاصه پخت شده تقسیم میشود و نقد با مراء و هر کرا منظور خاطر اقدس میباشد عنایت شده
ارشاد میشود که بآن طعام پخته هر روز اینقدر نمازیان را مثلاً یازده کس را خورانیده باشد این وقتی باشد
که بسبب عذر شرعی روزه نمی دارند گویا که فدیه داده می شود و عذر می فرمایند که امسال
روزه داشتن نمی توانم و هرگاه که بسنت می رسد دیوان عرض می کنند که برای تیاری جوڑه
بسنت حکم خیاطان سرشت نفاذ یابد بران اجازت خیاطان میشود و بعد تیاری عرض مینمایند
که بسنت از کدام دروازه داخل کنانیده شود بران حکم میشود مثلاً از ڈیوڑھی مردانه و خلوت خانه
داخل باید کرد و همچنان بعمل می آید و اگر از معظمات بیگمات مثل غفور النساء بیگم صاحبه بیمار میشوند
حضرت ولاور النساء بیگم صاحبه را برای خیریت و عیادت ایشان می فرستند و بازکه معاودت
می فرمایند عرض آن بحضور پرنور می شود و لوازمه بسنت دیوانی این است که دو هزار و پنجاه
و دو روپیه و دو جوڑه و یک انگشتری مع عطر دان و پاندان و چنگیردان و بست کشتی میوه جات
و هشتاد خوان خاصه و پنج دیگ خاصه و پنجاه ڈالی و ده بار شکر می باشد و غالب جنگ بهادر
همراهش می باشند چون داخل می شود آداب عرض می کنند و حضور پرنور بسنت را ملاحظه

می نمایند و پس از آن بسنت پیشکار بلا زمه یکهزار و دو صد و پنجاه روپیه و یک جوڑه و یک انگشتری
و بست و پنج خوان خاصه و بست ڈالی و دو بارنیشکر و عطردان و پاندان و چنگیر دان
داخل می شود و بسنت کنچن کچهری بلازمه جوڑه و انگشتری و پانصد روپیه نقد و بست
و پنج خوان و بست و پنج ڈالی و عطردان و چنگیردان وغیره داخل میشود و بسنت ماما جمیله بلازمه
یک صد و بست و پنج روپیه و جوڑه وغیره نیز داخل میشود و همراه بسنت فوج سرکاری و سائر
و نوازطیفت تمام میباشد و از چنگیر و انهای گل بمختار الملک بهادر یک و به پیشکار یک و با میر کبیر بهادر یک
و به خورشید جاه بهادر یک عنایت میشود و انیز به عنایت خاصه است و تاریخ بست و دوم رمضان
مبارک بر قبر والد ماجد خود که روز عرس نواب ناصر الدوله بهادر مرحوم مغفور است در مکه مسجد
بعد بند و بست تا دیگری نیاید تشریف می آرند و مسجد از همه خالی می گردد و بر قبر والد مغفور خود هفت
اشرفی و یازده چادر گل میگذارند و بشیرینی فاتحه میفرمایند و بر قبور دیگر اجداد هم هم پنج پنج اشرفی
علی السویه نذر می کنند و به درویشن چوکی نوازان پنجاه روپیه و نقاره نوازان پنجاه روپیه به گهڑیال نوازان
نیز بدستور انعام عطا میفرمایند و بزن اهیر که قریب مکه مسجد میماند و یک هانڈی جغرات پیش میکند یک
اشرفی او را می نوازند و بعد و یکه شکر شربت یک آبدار خانه در حویلی سلیمان جاه مقرر میفرمایند و همه گاه
اول ثمر انبه تحفه بحضور پرنور میرسد بنمازیان خورانیده می شود سبحان الله بیت هرچه داری صرف کن
در راه او * لن تنالوا البر حتی تنفقوا * کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرچه
دوست می دارید تا آن را براه خدا ندهید بال و نعیم نرسید همچنین عادات ستوده میمون فضل الدوله
گردانیده و غلغله فیاضی ایشان بچار دانگ هند بلکه در جمیع کشورها رسانیده رباعی سر دهیم عشق
بوالهوس را ندهند * سوز دل پروانه مگس را ندهند * عمری باید که یار آید بکنار * این دولت
سرمد همه کس را ندهند * و صد مصلی و صد تسبیح بحفاظ مرحمت میشود و بماه مبارک اگر بمرضی
اقدس میرسد چهل خوان به نواب مختار الملک بهادر و بنواب امیر کبیر بهادر و بنواب رشید الدین خان بهادر
و به نواب شمس الامرا سمصام الدوله بهادر بدستور و بخانه عمر ابن عوض و بغالب جنگ بهادر و بسیف الدوله بهادر

بست و یک و بست و یک خوان مع بروشن الدوله بهادر و جهل خوان الخ خاصه عنایت می فرمایند
و دیوانصاحب چون برای قطع جوڑهٔ عید الفطر اجازت خیاطان میخواهند از حضور پرنور پروانگی
خیاطان می شود و همدرین ماه مبارک نرخی را اجازت گشت حسب دستور می گردد و آوازه
چار مینار تا کاروان گشت می کند چون بدکان خود داخل میشود عرض آن میشود که نرخی فلان
فلان محله را گشت کرد و حضور فردرسوم تعلقه را از دیوانی طلبیده نیز ملاحظه فرموده در سیاهه
نگاه می دارند و چون طعام از جائی در ماه مبارک می آید بر فقرا و ضعفائے که پائین بنگله
استاده می باشند تقسیم میگردد و طلب روغن گاو باستصواب میرزا ثابت علی بیگ و
وحید منورخان پسر نواب بستور جنگ بهادر و نصرت جنگ بهادر میشود و گاهی در کوٹھه تشریف
آورده بجا مایان و اصیلان حکم عالی صادر می شود که پارچه های اورا بیغما برند و بتاریخ ۲۹ ماه
مبارک جوڑه های عید مرسله نواب مختار الملک بهادر و پیشکار بهادر و کلاه های ماهانه از نزد
رفیع الدوله بهادر داخل میشوند و قاضی و کوتوال و صوبه بلده را پروانگی رفتن عیدگاه برای
ادای نماز عید می گردد و حکم گسترانیدن فرش می گردد و بروز عید عرض میگردد که قاضی و کوتوال
وغیره برای نماز بعیدگاه رفتند باز بعد فراغ عرض می شود که پس از ادای دوگانه و خطبه حاضر
شدند پس دیوان و پیشکار حاضر شده آداب عرض میکنند و باریاب میشوند اول نواب مختار الملک
بهادر یا امیر کبیر بهادر بعده نواب رشید الدین خان بهادر و فرزندان ایشان بعده پیشکار بهادر
و فرزند راجه نانک بخش بهادر و بعد همه امرا و منصب داران نذر بحضور پرنور میگذرانند چند عمائد را
حضور خود نذر می گیرند و بقیه را به نواب مختار الملک بهادر حکم میگردد که نذر خود گیرند و درین میان
هر قدر نوشه های امیرزادگان حاضر میشوند بجیغه و سرپیچ سرفراز می شوند امروز چوبداران را
گرم بازاری می شود که عموماً تهدید و توبیخ میکنند و اظهار قرب خود می نمایند زیرا که کمال حقیقتش میشود
و کسیکه بدون دستار درباری و عمامه و جامه می باشد دخل نمی یابد گویند آنروز هجوم
نذر گذاران بسیار می شود فقیر گاهی درین یوم سعید حاضر نشده ام که تقدیر هم یاد هم نفرموده است

اگر مانعی پیش می آید حضور برآمد نمی شوند حکم می شود که همه نذرها داخل نمایند اما نجبا و حسب الحکم
نذور جمله امرا و چه دیوان و چه پیشکار و چه کوتوال وغیره گرفته داخل میکنند و همه بدون سلام و مجرا
بالکه خودها واپس می شوند بفرط کرم بروز عید سعید به نواب امیر کبیر بهادر و نواب مختار الملک بهادر
و نواب رشید الدین خان بهادر و خورشید جاه بهادر و شاه صاحب میان یعنی بشیر الدوله بهادر خاصه هم
عنایت می شود از همراهی نواب مختار الملک بهادر دو هزار روپیه و نواب امیر کبیر بهادر دو هزار
روپیه و پیشکار بهادر پنجصد روپیه و محمد خان جمعدار پنج صد روپیه نصیب یار جنگ بهادر پنجصد روپیه
و بوڈهن خان جمعدار پنج صد روپیه داخل می شود باقی متفرقات دو صد و پنجاه روپیه و هشتاد
و سه مهر اشرفی میباشد و بروز دیگر از طرف صاحب عالی شان بهادر هم تهنیت و مبارکباد میرسد سلام
و مجرا رابایان و اصیلان می شود حضور کوٹهه کشاده اشیای نقره همه خواص تقسیم میفرمایند و نذر
نواب ذوالفقار الدوله بهادر و نبیره صمصام الدوله بهادر و نواب روشن الدوله بهادر میگذرد
و نذور محلات میگذرند و مجلس جشن می گردد و هنگامه رقص و سرود میشود و بروز هولی به پوربیا
دو صد روپیه و بلوده ها صد روپیه و کهاران دو صد و پنجاه روپیه بسماة ایشان نیز بدستور انعام
داده میشود و روزانه حضور پرنور صباح و سه پهر برآمد میشوند و انعامات بهر قدر که تقدیر نقوت میکنند
بندگان خدا را سرفرازی می بخشند هر کس امتحان مقدر خود خواهد اینجا آید و ببیند رباعی آهن که به پارس
آشنا شد * فی الحال بصورت طلا شد * خورشید نظر چو کرد بر سنگ * تحقیق که لعل
پربها شد * و بعضی احیان که بمخصوصان جناب معلی جرمانه می فرمایند زر آن بر فقرا و محتاجین
تقسیم کرده می شود و شکیل که رسن گلوبند اسپ می باشد و شکال که پابند اسپ میشود اگر مطلوب
میباشد آن را راجه نانک بخش بهادر داخل میکنند و برای چوکی و پهره تا ن خانه زنان مقرر اند
که سلاح بسته چوکی و پهره می دهند شاید که زیاده از دو صد زن اینچنین باشند ایشان را گارڈن
نامند بفتح کاف فارسی بالف پیوسته و رای هندیه موقوفه و فتح دال مهمله و سکون نون
کمال مستعده و محنت و جفاکش می باشند اکثر از ایشان مرد نگیرند و بعض نکاح هم میکنند و این فرقه

اکثر ادا وال ست اگر یکے از ایشان بر سپر وہی حسید بپاداش آن در کوتوالی تا یکماہ قید کردہ میشود
تا تاریخ چہارم محرم لنگر رشید الدین خان اقتدار الملک بہادر می برآید و ہمین تاریخ لنگر شاہزادے یعنی
دختر خرد نیز می برآید و تاریخ چہارم در خواست خرچ لنگر حضوری می گذرد و بران چہاردہ ہزار روپیہ صرف
آن با میر الدولہ بہادر خانسامان حضور عطا می گردد و تاریخ پنجم لنگر حضوری برآید و تمام جمعیت
حضوری و امیر کبیر بہادر و جمعیت پیشکاری و دیوانی ہمہ ہمراہ آن می باشد و این مجمع در حیدرآباد
لائق دید ست اما فوج کہ با آئین است ہمہ باساز و یراق درست و لے آئین ہمہ غیر منتظم
بشروع و فوج تلنگا از ہمین تلنگستان است تقلیدا ہمہ فوج پیادہ کہ با کلاہ و بندوق و وردی
باشد موسوم بہ تلنگہ گردیدہ و از دیوانی بابت نذر چھولی بست و یک اشرفی و یکہزار و ہفتصد روپیہ
و بست و یک کشتی جوڑہ و سیلی ہار وغیرہ و از پیشکار پنج اشرفی و ہشتصد روپیہ و ہفتادہ کشتی
جوڑہ وغیرہ و از راجہ اندرجیت بہادر ہفت کشتی دستار و انگشتری و سیلی وغیرہ داخل مے شود
و حضور پرنور بروز لنگر خود بدولت مع بیگمات در بنگلہ سنہری تشریف آوردہ لنگر و کل جمعیت
دیوانی را ملاحظہ می فرمایند تماشای آن می بینند و جمعیت امیر کبیر بہادر را بنصف ملاحظہ فرمودہ
برخاست می فرمایند زیرا کہ شام می شود و بوقت یکپاس شب بحضور پرنور عرض می شود کہ لنگر بجنسہ علم
داخل شد و لنگر امیر کبیر شمس الامرا بہادر از سپیدہ دم صبح برآمد می شود و درین لنگر ہر سانحہ
شدید کہ پیدا میشود خبر آن ہم بحضور مفصل می گذرد و بعرض می رسد کہ فلان بفلان سبب زخمی
شد یا ہلاک گردید یا بخیر گذشت و اگر کسے سائل برجہد کہ استادہ مرثیہ در ایام محرم می خواند
ہر چہ قسمت او یاری می کند او را سرفراز بانعام می فرمایند و سیلی ہا امیر کبیر بہادر و مختار الملک
بہادر و پیشکار بہادر و نواب روشن الدولہ بہادر و رشید الدین خان بہادر و شبلی میان و مرحوم محل
ایشان کہ دختر مکرمہ حضور اند و شاہ صاحب و دیگر بیگمات را معزز و ممتاز می فرمایند و تاریخ نہم
بشب دہم محرم وقت نیم شب سواری نعل صاحب مے برآید برای حفاظت آن صد جوان
فرستادہ می شود نہایت ہجوم مردم و کثرت مشاعل مے گردد و این ہنگامہ نیز قابل دید ست

و امیر الدوله و عرض بیگی حکم می شود که بر نعل صاحب ڈھئی بر بندند که هچپان اجل می آرند و ڈھئی
بفتح دال هندی و سکون های هوز به تشدید و کسر تای هندی بیای معروف آن پارچه سرخ یا زرد
مطبوع بر پنجه ابرک می باشد و حضور پرنور اگر بر چوڈنڈا که هوادار باشد سوار شده تشریف از مکان
می آرند و آن را زنان کهار می بردارند و عجب تر اینکه حامله میباشند و چونکه حضرت قوی الجثه
اند ازین زنان مرد خصلت اگر می افتند در بهره نگاه داشته میشوند و مورد عتاب میگردند بارها
کرده می شوند و در فصل اثمار انبه که بحضور پرنور میرسند بر امرا و اعزه اجله و محلات و دیوان صاحب
و ملازمان تقسیم فرموده می شوند و این اثمار را امیر کبیر بهادر و رشید الدین خان بهادر و وحید منور خان
و منور جنگ بهادر و نصرت بهادر داخل می شود اگر در فصلے قلت رو می نماید به تعلقه داران
حکم نافذ می شود انچه انبه تیار شود بسرکار با دولت رسانیده باشند قیمت آن داده خواهد شد
هرگاه صاحب عالی شان بهادر عزم ملاقات می فرمایند دیوان صاحب عرض بحضور می نمایند پس
حکم می شود که روز و وقت مقرر کرده اطلاع دهند داروغه مطبخ حضور پرنور افواج جنگ بهادر اند اگر برای
حفاظ و غیره تیاری طعام منظور می باشد بر ایشان نفاذ حکم عالی می شود و هرگاه امید پیدا
شدن ثمرة الحیوة قریب معلوم می شود بدلالان بهادر حکم تیاری کڑه و هنسلی و نصرت جنگ بهادر
ارشاد تیاری جوڑه برای زچه و بچه صادر می شود که داخل کنند اگر حسب تقدیر طبع پیشکار از اعتدال
منحرف میشود بغرض بنده نوازی دریافت خبر صحت میشود پس پیشکار آداب عالی و مع کیفیت
صحت بمعرض التماس می در آید و چون بعد صحت باریاب میشوند نذر میگذرانند و چون شاه نور الدین
قادری قمیصی عزم ملاقه می فرمایند برای باربرداری حضرت ایشان دو فیل و ده اسپ از
حضور پرنور مرحمت می شوند و دانه و کاه و غیره صرف آنها نیز از حضور عالی معین میگردد و تاریخ
سیزدهم صفر از دیوانی مبلغ پنج صد روپیه نقد و روغن و ماش و غیره و از پیشکار یکصد و بست
و پنج روپیه نقد و روغن سیاه و ماش و غیره برسم تصدق بحضور پرنور داخل میشود و چون ارزانی
غله در سنوات بسیار بوده است که برنج را نرخ فی روپیه پنج سیر بود و مخلوق که درین بلده فرخنده بنیاد

بسیارست تکلیفے کہ بیانش ناگفتہ بہ زبان می رسد مختار الملک بہادر ارشاد گردید کہ ہر روز بلا ناغہ در فصل گنج و بارہ دری و پل کہنہ و یاقوت پورہ طعام ہزار روپیہ بر غربا تقسیم شدہ باشد ہمچنان چندی عمل ماندہ اما چونکہ در عطای غلہ عطا عام بودہ است پس غلہ از گندم و زیرہ و برنج و مونگ بقدر خوراک یک کس تقسیم می شد و این تقسیم تا مدت دراز ماندہ است امید کہ بہ نیت نیک حضور پر نور بر مخلوق در از زانی گشودہ شود و بندگان عالی را فرحت بخشیدہ آید چون درین ملک مثلاً در جنگل ابراہیم پٹن گوسپند دشتی بسیار می باشند اکثر امرا و میر شکار بحضور پر نور می رسانند و جواب خریطہ نواب گورنر جنرل بہادر منشی سردار علی فرزند کلان رشید الملک بہادر می نویسند و اگر خریطہ میرسد ایشان بحضور پر نور مے خوانند و ہر قدر آب و رسد موسمی می آید اطلاع آن بحضور پر نور می شود کہ ہفت یا دہ یا بست یک طاق پل کہنہ غرق شد یا یازدہ مثلاً یا کم و بیش ازان و از راجہ ہا کوواس یا شولاپور وغیرہ از ملک محروسہ ہا بہ یا بہ دیوانی می شوند اطلاع شان بحضور پر نور رسیدہ می گردد و ہر لفافہ کہ از کلکتہ از حضور فیض گنجور نواب گورنر جنرل بہادر یا از ولایت بحضور صاحب رزیڈنٹ بہادر نامی حضور پر نور میرسند معرفت دیوان مدح الشان داخل حضور پر نور میگردد و چون جواب خریطہ شنوانیدہ میشود و بران ضرورت مہر خاص مے گردد نواب رشید الدین خان بہادر و دیگر امرا یعنی خورشید جاہ بہادر و راجہ نانک بخش بہادر و لالہ درگا پرشاد و ٹیپو صاحب و تہنیت یار جنگ بہادر و منشی رشید الملک بہادر کہ مہر حضور پر نور تحویل ایشان در کوٹھہ می باشد طلب میشوند ایشان حاضر شدہ مہر خاص و بروی حضور پر نور در کوٹھہ یعنے مہر خانہ باحتیاط کشادہ برآوردہ بر خریطہ می چسپانند و باز مہر خاص را در کوٹھہ مہر خانہ نہادہ بند مے کنند و بر در ہر یک مہر خود ہا ثبت می فرمایند و خریطہ بملاحظہ بندگان عالی در آوردہ بہ خدمت نواب مختار الملک بہادر مے فرستند و ایشان بخدمت صاحب عالی شان بہادر روانہ میفرمایند و اگر بطے ناصحات بر آوردن از چار صندوق کہ در ہمین کوٹھہ می باشند منظور حضور پر نور می باشد ہمین امرا تشریف می آرند و بر آوردہ بملاحظہ اقدس مے در آرند و باز بدستور بحفاظت تمام بجابجای خود ہاش می گذارند و بماہ ربیع الاول اکثر طعام پختہ شدہ بر فقرا تقسیم میگردد و ہم

بمنصبداران خورانیده میشود خصوصاً بتاریخ یازدهم معرفت اسد علی داروغه طعام پانزده هزار روپیه بخت کنانیده تقسیم کرده میشود حضور پر نور دستار بر وضع قدیم بر سر مبارک خود میگذارند و برای بستن آن دستاربندی ملازم ست و بتاریخ دوازدهم ربیع الاول در مکه مسجد روشنی بسیار کرده میشود و در حق هر کس که فتوی قصاص میگردد تا وقتیکه از حضور حکم محکم صادر نمیشود بحضرت درآورده نمیشود و گردنش زده نمی شود و هر گاه بقتل میرسد عرض کرده میشود که گردنش در یکضرب از تن جدا شد و اگر زیاده ضرب جلاد میرساند مورد عتاب میگردد و بتاریخ دوم ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هشتاد و سه هجری حکم محکم برای بنا مسجد در افضل گنج صادر شد که هنوز تیار می‌شود تاریخ بنای آن فقیر با تعمیه گفته ام این ست تاریخ ساخت نواب افضل الدوله * خانهٔ حق که نیست او را جفت * هر زبان آورے بتاریخش * فکر می کرد و گوهری می سفت * ناگهان مردے از رجال الغیب * برجل افضل المساجد گفت * و نشست ٹیپو صاحب بجای نشست محی الدوله مرحوم مقرر ست برای میوه خوری دختر عالیه خود بدولت بست پنج روپیه و برای میوه خوری صاحبزادهٔ بلند اقبال که بتاریخ پنجم ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هشتاد و سه هجرے متولد شده بود طال عمره و اقباله چهل و هشت روپیه مقرر فرمودند تاریخ آن نوبادهٔ باغ اقبال و افضال که نام نامے آن میر محبوب علی ست ضاعف الله ملکه و فضله آنچه گفته ام اینست

۲۴۴
۱۰۵۰

تاریخ بدرگاه الٰہی سرچو سودم * دعا ها خالصاً لله نمودم * کہ ای خالق طفیل احمد پاک * بکن شرمنده بدخواه حسودم * بده آقاے نعمت را تو فرزند * کزو باشد در نعمت کشودم * بحمد الله که در درگاه ایزد * قبول آمد دعا های سجودم * کہ یعنے افضل الدوله بهادر * پسر خوش یافت که او را ستودم * باقبال و حیات و نصرت و فتح * بفضل دائمی هم لب کشودم * اجابت از در حق می شتابد * بعجز و زاری خود آزمودم * ندا آمد امیر افضل الملک * بجو چو فکر سال میلادش نمودم * قمر جاه و جلالش در فزون باد * که با کروبیان آمین شنودم * داز لفظ هو المختار نیز تاریخ می برآید ان از بطن واحد بیگم ست که برای زچگی ایشان پنجهزار روپیه

مرحمت شده و بتاریخ یازدهم شریف موی سر مولود تراشیده شد و بموتراش یک صد و پنجاه
روپیه عنایت شد و بر مشائخین و دیگر فقرا و محتاجان بسیاری از خیرات شد و چونکه هنوز
کم سنی بود در باب تدابیر ارزانی تاکید کامل از حضور پرنور بدیوان صاحب بهادر بوده است قلهذا
نذر دیوان صاحب و پیشکار صاحب در باب تهنیت تولد فرزند ارجمند نگرفتند و چنان فرمودند
که بعد از ارزانی غله خواهم گرفت حال ارزانی و گرانی هر دو از جانب حق ست نه از طرف خلق الله
یقبض و یبسط در کلام مجید است و هر گاه که بتاریخ پانزدهم ربیع الثانی صندل برهنه صاحب قدس سره
می رود اطلاع آن بحضور پرنور می رسد و چون قلعه محمد نگر گلکنده بنظر ضرورت خود در خواست
آمدن خود میکند بعد منظوری حکم می شود که کوتوال بلده بندوبست قلعه را در نظر دارد و چون بجای
خود بر میگردد و اطلاع آن هم بحضور می شود و هنوز عید و هر کارخانه تر کالان انعام پنج صد پنجاه روپیه
انعام می شود و بچودهری ایشان دو شاله مرحمت میگردد و چون خسوف میشود از زیور یازده راس
گوسپند و یازده گلیم و یازده تهان کهادی و یک راس جاموش و تیل و ماش غیره اشیا می
تصدق و پنج صد روپیه نقد و از پیشکاری یک صد و بست و پنج روپیه نقد باقی دیگر اشیای بشرح
سابق برای تصدق می رسد و همه بر فقرا تقسیم می گردد و شب عید هم جمادی الاول در
فرد محل و تحال فقرای مداریه می شود و در آتش افروخته دوا دوش می کنند از حضور پرنور
ایشان را دو صد و پنجاه روپیه داده می شود مصرعه چیزی بده درویش را چیزی مگو درویش را
زیرا که ایشان بر در اغنیای هدیة الله اند قدم درویشان رد بلا برای حضرت شاه خاموش
چشتی صابری جاگیر شش هزار روپیه مع شش هزار روپیه نقد سالانه مقرر است تا در حق حضور پرنور
دعای مزید دولت و اقبال بشهند و چون ماه هلال رجب دیده میشود حکم روانگی نقاره کوه مولی میشود
و سه صد روپیه برای خرچ نقاره از سرکار مرحمت میگردد و ضیافت کوه مولی نیز بسرکار عالی داخل میگردد
و بیگم رجب کونڈه تیار میشوند و چند امرا به تبادل آن متوجه می شوند و این خرچ کونڈه و نذرانه
و پنجصد روپیه عنایت می گردد و بتاریخ چهارم بست و نه کس از مجاوران کوه مولی حاضر میشوند

سیله و دستار عنایت میگردد و با فسر ایشان کردو غیره ایشان نامند شش دوشاله مرحمت میشود
و بهر اروشنی کوه مولی چار هزار روپیه با حمد میان عنایت می شود و بما مار مضافی و ما ما جمیله و
ماما شریفه و ماماه دلارام یک یک هزار روپیه معمولی کوه مولی عنایت میگردد و برای میوه خوری
فرزند ارجمند شبلی میان خورشید جاه بهادر که آن نیز به حضور پر نور میشود ضاعف الله اقبالهم
بست و هشت روپیه ماهوار مقرر شد و بعشره اولی شعبان المعظم دو هزار روپیه عنایت میشود
برای نیاز ما بجناب دو صد روپیه روزانه فاتحه شده باشد و گاهی ملاحظه گشتهای جاموشان
میفرمانید و به نوکران که همراه آنها میباشند سی سی روپیه انعام عطا می شود و در عشره ثانیه شعبان
المعظم برای روشنی مکه مسجد و مکان منجهلی بیگم صاحبه دو هزار روپیه عنایت میگردد و نیز پنج
سبد آتشبازی بجهت بیگم و پنج سبد بیبا بوبائی و پانزده سبد آتشبازی بروشن الدوله بهادر
و پانزده سبد بصمصام الدوله بهادر عنایت میشوند و از نزد رشید الدین خان بهادر پانزده
سبد آتشبازی بحضور پر نور داخل مے شوند و حضور پر نور را اگرچه عشق ست بخیرات ست بمعرفت
خیرات ست ودست ... بارک ست بابیت چند بین فنون شیخ نیز دو به نیم خمس + مراحست
بدل رسان که همین مشرب است و بس * مصرع * بجو بر بخش که دنیا و آخرت بردی بگو و
حضرت است اما بر چهن کما احسن الله الیک عمل آنجناب هست و صاحب رزیڈنٹ بهادر را اگر
اراده ملاقات می فرمایند معرفت دیوان صاحب اطلاع آن بحضور میشود و بین روزی مقرر کرده
می شود و حکم فرش و فرورش می گردد و آن سد را صبح معرفت کوتوال بندوبست ادار کوتھی
تا جلوخانه میگردد و کسی مسلح بند از کوتھی رزیڈنسی تا جلوخانه میان راه نمی آید اگر ضرورت
میباشد اقبال سرکاری میر فند صاحب رزیڈنٹ بهادر مع قدری ترک سواران و یک دو اصحاب
خود تشریف می برند سابق دستور چنان بوده است که براه مستقیم تشریف بدولت
می بردند آنجا دیوان صاحب حاضر می بودند یعنی چون خبر میرسید که صاحب رزیڈنٹ بهادر
... صاحبان ... جلوخانه دیوان صاحب بر فیل سوار شده داخل دولت میشدند

هرگاه صاحب عالیشان بهادر میرسیدند دیوانصاحب استقبال کرده می آوردند حالا یکدو بار
چنان شده است که بدیوانی از کوتهی تشریف می آرند و از آنجا بر فیلان سوار شده تشریف می برند
و دیوانصاحب و امیر کبیر بهادر به حضور حاضر میباشند استقبال کرده می نشانند و حضور برآمد
میشوند و ملاقات میشود و کلمه کلام و مزاج پرسی میشود هرگاه پاندان پیش میشود رخصت میشوند
اگر بامر ضروری از پیشتر صاحب ممدوح ملاقات تخلیه میخواهند ناچاری تخلیه میشود یعنی دیوانصاحب
وغیره کسی از امرا در آنجا نمیباشد یعنی دیوانصاحب و امیر کبیر بهادر تا پرده برده میگذارند
و سوای حضور و صاحب رزیڈنٹ بهادر و یک دو صاحب دیگر همراهی ایشان را از این خلوت
کسی نمیداند و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر بیرون در نشسته میباشند بعده صاحبان بیرون
می آیند و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر باز قدری مشایعت میفرمایند و صاحبان بهادر باز
سوار شده بر کوتهی خود تشریف می برند یا بدیوانی تشریف می آرند باز از آنجا بر کوتهی تشریف
می برند و اگر تقریب عطای چیزی یا القابی یا میرے میشود بسیار از حکام ولایت میباشند
و خریطه که می آید رشید الملک بهادر میخوانند و منشی رزیڈنسی و خزانچی آنجا نیز حاضر می باشند و
منشی رزیڈنسی یا نامیان که خزانچی آنجا اند القاب یا خطاب بر حسب هدایت صاحب رزیڈنٹ بهادر
خوانده به بندگان عالی می شنوانند و آن چیز را حضور پرنور بآن امیر بدست مبارک خود عطا میفرمایند
و امیر ممدوح نذر میگذرانند باری استار آف انڈیا مع القاب از لندن برای نواب مختار الملک
بهادر و جناب صاحب رزیڈنٹ بهادر آمده بود که حضور مجمع لبست و افسران انگریزی و مخصوصان
خود را جمع فرموده بدست مبارک خود عطا فرموده بودند و زیب گلوی هر یک نموده پس
حکم شد که پاندان داده آید و سلامی اتواپ دو بار سر شد و مرخص شدند و بر هر کس از امرا
کمال قهرمان سلطانی نازل میشود در قلعه محمد نگر عرف گولکنده مقید میگردد و باز بر نمی آید
الا ماشاء الله چنانچه محتشم الدوله بهادر که بدستگیری الطاف حضور بعد زیاده از یکسال از آنجا
طلب شدند و باستقبال امرا مستقبل و بالطاف حضور پرنور مشمول شدند و هر روز نور قبه

نیز در بارگهر بار منعقد می شود و نذور میگذرانند و نذور امیر کبیر بهادر و دیوان صاحب و پیشکار صاحب
و خورشید جاه بهادر و بشیر الدوله و غیرهم معززین اخود بدولت میگیرند و باقی را بافراط عنایات حکم
می شود که دیوان بگیرند پس ایشان میگیرند و نوشته ها که حاضر میشوند بسرپیچ و جیغه سرفراز
میفرمایند و هرچه روپیه و اشرفی میگذرد بسرکار عالی داخل میکنند و نیز نذر جمعیت همراهی امیر کبیر
بهادر و مختار الملک بهادر و دیگر امرا داخل حضور پرنور میشود و با میر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر
و صمصام الدوله بهادر و رفیع الدین خان بهادر خاصه عنایت میگردد و هم چنین با مولود خوانی
را ارشاد میگردد و همچنان بعمل می آید و این در اکثر تقاریب و دستوری عجیب و غریب آنکه در عشره اولی
عید الضحی یک لک گوسپند از سرکار حضور پرنور و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامرا
بهادر و دیگر امرا برملازمان و متوسلان و منشیان و قبائل و عشائر و محلات معلات حسب
حصص معینه تقسیم میشود و تا تاریخ نهم ذیحجه بهر یک کس مذکور عنایت میگردد و بهر واحدی میرسد
و همچنین در ایام فصل انبه که شروع از ماه چیت میگردد علی قدر الحیثیت انبه تقسیم میشود و بهر کس
هر قدر که مقدر کرده باشند سرسبز الله القدیر این سرکار عالی جاه را تا یوم التناد قائم و پاینده
دارا د آمین و نیز بانه نواب غفران مآب روزانه فاتحه پیشوایان طریقت رضی الله عنهم بنان
گندم سیر ده پله و حلوای تر سه پاؤ پله میشده تقسیم بر غربا باین طریق می شد که فی کس دو عدد نان
و یک سیر حلوای تر داده میشد الحال صدها من برنج پخته بر غربا تقسیم می شود و صدها من غله خشک
بغربا روزانه داده می آید بلکه نان سه پله آرد گندم پخته بر سکان محلات بلده فرخنده بنیاد روزانه
تقسیم کرده میشود و همین خیرات مبرات بحکم الصدقه ترد البلا دفع بلیه میگردد و بآن امن آور ملک
آرام و مملکت و هرگاه صاحب رزیڈنٹ بهادر مبدل میشود و عوضه جلسه حکام با آن تزک و سامان
و روشنی و رقص و سرود بشب میشود پس بروز دیگر بحضور ملاقات نموده مرخص میگردد و
حاکم جدید که بجای ایشان می آید بعد ایشان پیشوائی آن ڈاک چوکیها از حیدرآباد تا ابتدا ملک می نشینند
دار بلده فرخنده بنیاد تا بسرحد ملک امیری ممتاز جمعیت متعدد مهیا برای پیشوائی می آرند تا

پیشوائی نموده همراه حاکم جدید تا کوٹهی رزیڈنسی می آید و در آنجا رسانیده اطلاع بدیوان صاحب مینمایند
و ایشان عرض بحضور مینمایند و از حضور خورشید جنگ بهادر و رشید الملک بهادر و منشی و
مرزا سید حمید خان مع دیگر ممتازین برای خبر خیریت و استدراک مزاج مبارک صاحب بهادر می آیند
و از ینجا بعد استدراک معاودت شده آداب عرض بحضور از طرف صاحب عالیشان بهادر میرسانند
بعده حسب اجازت دیوان صاحب تشریف می آرند و ملاقات کرده باز بحضور می روند و هر روز
که برای ملاقات و دربار صاحب عالی شان بهادر مقرر میشود تا آن اطلاع میدهند و دران روز
دربار منعقد میشود و خریطهٔ نواب گورنر جنرل بهادر که می آید بسرکار میگذرد و خوانده میشود بطوریکه
گذشت و اگر خریطه نمیرسد اول ملاقات معمولی میشود و بعد آمدن خریطه دربار دیگر مقرر میگردد و در آن
روز بدستور رسوم آن بکمال حزم و احتیاط و احتشام و کروفر بجا آورده میشود و هنگام روانگی
صاحب رزیڈنٹ بهادر و داخل شدن حاکم جدید ادای مراسم سلامی توپ بدستور در کوٹهی کرده میشود
و دعوت صاحب رزیڈنٹ بهادر جدید مع دیگر صاحبان عالیشان بکمال تزک و احتشام در روشنی
و رقص و سرود و اطعمهٔ گوناگون و میوه جات بوقلمون میگردد و خنجر گل بدیوان و جنگیر گل بصاحب عالیشان
از طرف حضور پرنور عنایت میگردد و ایشان آداب عرض می نمایند و اگر نواب ذوالفقار الدوله بهادر
بیمار می شوند پیر خواصان سکندر جاه بهادر مرحوم حکم میشود که بحضور بهادر ممدوح رفته خبر خیریت مزاج
ایشان بیارند و چون سال قریب تمام میرسد بدیوان صاحب بهادر و رشید الدین خان بهادر و
امیر کبیر بهادر و نصرت جنگ بهادر و حسن منور خان بهادر تاکید میشود که بقایای تعلقات داخل
خزانه عامره نمایند هریک عرض میکنند که بقایای تعلقات سرکار بالراس و العین داخل میکنیم
و داخل مینمایند و کسیکه باقیدار نمی باشد یا از فاضل بحضور رسیده باشد عرض میکند که بر تنخواه باقی
نیست یا بسرکار فاضل خیر طلب رسیده است تفصیل روپیه که برای اعراس سالانه مقرر است اینست

نام مهتمم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد روپیه مقرره
میر ناصر علی	عرس حضرت سید عبدالوهاب صاحب قدس سره	محرم	[illegible]

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ مقررہ
میر ناصر علی	فاتحہ حضرت نانی صاحبہ مغفورہ۔	محرم	ماﻟہ ﻌﮧ م
ایضاً	عرس حضرت شاہ علی عباس حسینی۔	ایضاً	ﻌﮧ
ایضاً	عرس حضرت رحمت اللہ شاہ۔	ایضاً	لہ ﻌﮧ
ایضاً	فاتحہ محمد صالح چوبدار۔	ایضاً	ﻭ ﻌﮧ
ایضاً	فاتحہ میر غلام حسین منصبدار۔	ایضاً	ﻌﮧ
ایضاً	عرس حضرت شاہ شمس اللہ مرشد ابن شاہ صاحب دراورنگ آباد۔	ایضاً	ما ﻭ ﻌﮧ
ایضاً	عرس حضرت کپی شاہ۔	ایضاً	ﻭ ﻌﮧ
ایضاً	عرس حضرت برہان الدین اولیا دراورنگ آباد۔	ایضاً	ماﻟہ
ایضاً	فاتحہ ماما بختاور۔	ایضاً	ماﻟہ
ایضاً	فاتحہ گوری بیگم۔	ایضاً	ما
ایضاً	عرس سلطان عبد اللہ قطب شاہ۔	ایضاً	ماﻟہ ﻭ ﻌﮧ
ایضاً	عرس حضرت سلطان المشائخ قطب مدینہ۔	ایضاً	ماﻟہ
ایضاً	عرس حضرت حاجی مولوی عبد الکریم صاحب۔	ایضاً	ﻌﮧ
ایضاً	شیر برنج نیاز حضرت امام قاسم علیہ السلام۔	ایضاً	ﻌﮧ
ایضاً	نیاز کونڈا۔	ایضاً	ما ﻭ ﻌﮧ
ایضاً	نیاز گنج شہدا۔	ایضاً	ماﻟہ
ایضاً	نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام درخانہ باغ۔	ایضاً	ﻟﻠﻭ ﻌﮧ
ایضاً	فاتحہ نواب شہید۔	ایضاً	سا
ایضاً	نیاز بر چادر گھات انی الجمال آبادان تا سبیل و تقسیم	ایضاً	ما ﻟﮧ

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر ناصر علی	نیاز حاضری -	محرم	صہ
"	نیاز درویشان سدا سہاگ -	"	ماعہ ر
"	پخت طعام عشرۂ شریفہ -	"	لعمہ ر
"	شربت شکر سفید -	"	سار
"	حلیم نیاز حضرت شاہ راجو صاحب -	"	مہ
"	شربت مصری سلامت خداوند نعمت بالتصواب فرخندہ یار جنگ -	"	ماالعہ
"	فاتحہ حضرت مومن چپ -	"	مہ
"	نیاز حضرت پیر بادشاہ عرف دو دو پیران -	"	وعہ
"	نیاز جبار شاہ سدا سہاگ -	"	وعہ
"	نیاز حضرت شاہ میر مومن عارف -	"	وعہ
"	نیاز حضرت حسن برہنہ صاحب -	"	وعہ
"	نیاز سید مرتضیٰ قادری ساکن ہمنا آباد -	"	وعہ
"	نیاز صوفی صاحب قادری -	"	وعہ
"	نیاز ماش و راحت محل دولتخانہ قدیم -	"	لعہ ۱۰ ر
"	نیاز حضرت محمد بیگ مجذوب -	"	وعہ
"	نیاز حضرت احمد علی شاہ دولہا -	"	وعہ
"	نیاز حضرت بیگ [illegible] برہان -	"	وعہ
"	نیاز حضرت روشن دل صاحب -	"	عہ
"	نیاز حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ -	"	وعہ

نام مہتمم	نام عرس عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ مقررہ
میر ناصر علی	نیاز مسکین شاہ سدا سہاگ ۔	محرم	لعہ
ایضاً	نیاز اعتقاد شاہ سدا سہاگ ۔	ایضاً	لعہ
″	نیاز مستان شاہ سدا سہاگ ۔	″	لعہ
″	نیاز جوشن شاہ سدا سہاگ ۔	″	لعہ
″	نیاز سوسن شاہ سدا سہاگ ۔	″	لعہ
″	نیاز محی لعل درویش ۔	″	[illegible]
″	نیاز مولوی قطب الدین صاحب و سید احمد صاحب ۔	″	[illegible]
″	نیاز محبوب شاہ سنگستان ۔	″	[illegible]
″	نیاز حضرت جان اللہ شاہ ۔	″	لعہ
″	نیاز مصری شاہ سدا سہاگ ۔	″	لعہ
″	روشن شاہ سدا سہاگ ۔	″	[illegible]
″	معمولی ہمراہان توش خانہ ۔	″	[illegible]
″	نیاز آبدار خانہ در چار مینار و آبدار خانہ ملکی حضرت میر نواب ۔	″	[illegible]
″	نیاز آبدار خانہ حسینی متصل مزار میاں بیبہ ۔	″	[illegible]
″	فقیر لارڈ فیل مادیہ ۔	″	لعہ
″	فقرا فیل رعد جنگ ۔	″	[illegible]
″	نیاز نشان و اخراجات روشنی علاوہ جات ۔	″	[illegible]
″	خرید عود بنا بر اخراجات ۲۰ بار فی ع ر	″	[illegible]
″	تیاری دیوٹی سواری نعل صاحب حوالہ خندہ یار جنگ	″	[illegible]

نام مہتمم	نام عاشور خانہ	نام ماہ	تعداد و پنجہ ہائے مقررہ
میر ناصر علی	عاشور خانہ سرطوق ۔	محرم	ماہر
ایضاً	عاشور خانہ قلعۂ محمد نگر ۔	ایضاً	مار
〃	عاشور خانہ علاوہ تیمان ۔	〃	ماہر
〃	عاشور خانہ حسینے علم ۔	〃	ما۔
〃	عاشور خانہ نعل صاحب ۔	〃	مار
〃	عاشور خانہ لطیف حسین خان ۔	〃	ما۔
〃	عاشور خانہ مرو بہ اہتمام نواز خان ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ حضرت عباس علیہ السلام ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ بی بی خاتون جنت رضی اللہ عنہا ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ منڈوہ چنبیلی ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ براق پنجی ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ دائی مرتضےٰ ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ جھاڑو شاہ سدا سہاگ ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ بندہ علی شاہ ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ بسنت بیگم متصل مکان ماہ لقا ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ میر بخشو آرائش گر ۔	〃	صہ
〃	عاشور خانہ زمرد نقال ۔	〃	للعہ
〃	عاشور خانہ نواب جان نصیبہ بیگم ۔	〃	سہ
〃	عاشور خانہ نصر اللہ خان مرحوم ۔	〃	سہ
〃	عاشور خانہ کوہ شریف ۔		سہ

نام مہتمم	نام عاشورخانہ	نام ماہ	تعداد روپیہ مقررہ
میر ناصر علی	عاشورخانہ پنجہ شاہ بلدہ -	محرم	ریعہ
ایضاً	عاشورخانہ عادہ سیویان -	ایضاً	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ قدم رسول بلدہ -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ پنجہ شاہ قلعہ محمد نگر -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ آغا فرہاد -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ قطبی کوڑہ -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ نارسنگے -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ متصل دروازہ آہنی -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ عطاپور حوالہ بابانعلن -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ گرد بستی محل -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ میر مومن عارف -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ ملکاج گری -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ مہدی حسین -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ چمن علی شاہ معصوم حسین شاہ -	؍؍	ماریعہ
؍؍	عاشورخانہ مذکر شاہ -	؍؍	ریعہ
؍؍	عاشورخانہ جان کنور طوائف -	؍؍	ریعہ
؍؍	معمول سواری علم بی بی سکینہ -	؍؍	عہ
؍؍	عاشورخانہ کوہ قدم رسول -	؍؍	عہ
؍؍	عاشورخانہ متصل ڈیوڑھی منورالملک -	؍؍	عہ
؍؍	عاشورخانہ میر فضل علی متصل مسجد غالب جنگ -	؍؍	صعہ

نام مہتمم	نام عاشور خانہ	نام ماہ	تعداد روپیہ مقررہ
میر ناصر علی	عاشور خانہ متصل ڈیوڑھی گلشن محل -	محرم	عسہ
ایضاً	عاشور خانہ علم شبیر -	ایضاً	عسہ
〃	عاشور خانہ متصل پھاٹک نوید محل -	〃	لعہ
〃	عاشور خانہ امامین جنرو -	〃	لعہ
〃	عاشور خانہ حضرت امام قاسم -	〃	لعہ
〃	عاشور خانہ بیرون دروازہ علی آباد -	〃	لعہ
〃	عاشور خانہ متصل ڈیوڑھی فرحت محل -	〃	عہ
〃	عاشور خانہ شیخ محمد نادار کتابخانہ -	〃	عہ
〃	عاشور خانہ سرور نگر -	[illegible]	عب
〃	عاشور خانہ محمد بندگی متصل ڈیوڑھی بخشی بیگم صاحبہ -	〃	صر
〃	عاشور خانہ متصل دروازہ دودباولی -	〃	صر
〃	عاشور خانہ متصل درگاہ حضرت حسین شاہ ولی صاحب -	〃	صہ
〃	عاشور خانہ ماہ لقا -	〃	ماسر
〃	عاشور خانہ نیلم بابی -	〃	وعہ
〃	عاشور خانہ بی بی سکینہ در باغ جہان پرور بیگم -	〃	وعہ
〃	عاشور خانہ کلب علی شاہ -	〃	سہ
〃	عاشور خانہ عزیزہ بیگم -	〃	ماسر
〃	عاشور خانہ دوازدہ امام -	〃	ماسر
〃	عاشور خانہ بی بی سکینہ علاوہ نظر علی -	〃	صعہ
〃	جھولہ حضرت علی اصغر متصل مکان -	〃	ماسر

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر ناصر علی	فاتحہ سالانہ غار کنور ـ	صفر	ما ر
ایضاً	فاتحہ سالانہ میان صندل ـ	ایضاً	ـــہ
"	عرس حضرت حافظ امین الدین صاحب ـ	"	ـــہ
"	عرس حضرت مولوی یار محمد صاحب ـ	"	الـــ ر
"	عرس حضرت سلیمان صاحب ـ	"	ما ر

میزان

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
محمد اسد علی	عرس حضرت دیوانہ شاہ ـ	ربیع الاول	ما ر
ایضاً	عرس حضرت سلیمان شاہ دادا پیر حضرت احمد علی شاہ	ایضاً	ما ر
"	عرس حضرت شاہ میر اولیا ـ	"	اسما ر
"	عرس حضرت نوبہار شاہ سدا سہاگ ـ	"	ـــہ
"	عرس حضرت بھولی بادشاہ بر تالاب میر جملہ	"	؏ــہ
"	عرس حضرت جلال الدین سرخ پوش ـ	"	للعــہ
"	عرس حضرت سید اکبر حسینی مرشد زادہ راجو حسینی ـ	"	ما ر
"	عرس حضرت قدم رسول بلدہ ـ	"	؏ــہ
"	عرس حضرت قدم رسول کوہ شریف ـ	"	؏ــہ
"	عرس حضرت حیات اللہ شاہ	"	؏ــہ
"	عرس حضرت قاسم دولہہ ـ	"	ما ـــہ
"	پخت طعام دوازدہم شریف ـ	"	ا ــــ للعہ ــــہ
"	عرس حضرت حاجی عبد الکریم کھرچی مراد حاضر جواب	"	ما ر بہ

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	نقد اور روپیہ
محمد اسد علی	اخراجات روشنی وغیرہ عرس حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مکہ مسجد۔	ربیع الاول	الف ابحا ر
ایضاً	عرس خواجہ ظہور علی شاہ۔	ایضاً	ص
〃	عرس حضرت شاہ حضور اللہ شاہ۔	〃	دعیہ
〃	عرس حضرت شاہ میران حسینی در ابراہیم پٹن۔	〃	ار ص
〃	عرس حضرت سید اکبر حسینی عقب پوار دولتخانہ قدیم۔	〃	ار
〃	عرس حضرت معین الدین شاہ برگھاٹ وارڈ پلی۔	〃	ار ص
〃	فاتحہ سالانہ ماہ لقا بائی۔	〃	الف ـــ ر
〃	عرس حضرت آثار شریف عقب مکہ مسجد۔	〃	ادعہ
〃	عرس آثار شریف در عاشور خانۂ بادشاہی۔	〃	ارد
〃	عرس آثار شریف در بلدہ۔	〃	ار
〃	در مکہ مسجد برای حدیث شریف۔	〃	ا صر
〃	عرس حضرت قلیچ خان۔	〃	ادعہ
〃	عرس حضرت محبوب علی شاہ ساکن امروہہ۔	〃	الف ا ر
〃	عرس حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ	〃	صما ر
〃	عرس حضرت میر ابو العلی صاحب قدس سرہ۔	〃	صما ر
〃	عرس حضرت سید شاہ ولی۔	〃	ص
〃	عرس حضرت شاہ لطیف قادری در تلنگندہ۔	〃	ار
〃	عرس حضرت عباس شمشیر برہنہ۔	〃	ار
〃	عرس حضرت بہار علی شاہ بدرگاہ شاہ یوسف صاحب	〃	ار

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	نیاز حضرت بدیع الدین شاہ مدار قدس سرہٗ متصل دولتخانہ قدیم -	جمادی الثانی	۵
=	حوالہ خیراتی شاہ مداریہ -	=	۵
=	عرس حضرت بدیع الدین شاہ مدار در مکہ مسجد -	=	۵
=	عرس حضرت میر محمود صاحب -	=	ما ر
=	عرس حضرت میاں پیسہ صاحب -	=	ما ر
=	عرس سید حسن برہنہ صاحب -	=	ما ر
=	عرس حضرت سید احمد بادپا -	=	ما ر
=	عرس حضرت شاہ جھاڑو مستان -	=	ما ۵
=	عرس حضرت الغوث الثانی -	جمادی الاول	ما ر
=	عرس حضرت شاہ شیتہ اللہ صاحب -	=	۵
=	عرس حضرت سید میران حسینی خداوند مزانما -	=	ما ر
=	عرس حضرت احمد شاہ رفاعی -	=	ما ۵
=	عرس حضرت دیوانہ شاہ در رہنما آباد -	=	ما ر
=	عرس حضرت دولہہ دولھن -	=	۵
=	عرس حضرت پلنگ شاہ -	=	ما ۵
=	عرس مقبول علی شاہ علاقہ ثابت علی شاہ -	=	
=	بمالکہ حضرت فاضل شاہ واقع ٹوبہ عرف سیتارام کوپیٹ	=	ما ر
=	قصبہ شاہ آباد -		
=	نذر حضرت سید حسین برہنہ صاحب -	=	ما ر

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	فاتحہ سالانہ آفتاب بیگم -	جمادی الاول	بار
ایضاً	معمول آستانہ مدار قریب جنتی محل -	ایضاً	وعہ
"	فاتحہ سالانہ حسین لقا -	"	لہار
"	فاتحہ سالانہ سیمونتی	"	بار
"	نذر احمد علی شاہ وولہمہ بروز عرس -	"	بامعہ
نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	عرس حضرت شاہ عبدالحق صاحب کمل پوش -	جمادی الاول	باوعہ
"	عرس سید نور الہدی صاحب درداءرہ حضرت سید مومن صاحب -	"	باصہ
"	عرس محمد عباداللہ پدر محمد غوث -	"	باوعہ
"	عرس ٹسی میاں صاحب مجذوب واقع بیگم تلی -	"	معہ..
"	عرس حضرت میر علی صاحب مجذوب ساکن ناڈیر -	"	بار
"	معمول امین علی شاہ ہنگامہ پروانگی عرس جمال بہار شاہ	"	وعہ
"	جمال بہار شاہ لعل بیگ پروانگے شرح صدر -	"	بامعہ
"	عرس حضرت شاہ سعد اللہ صاحب مجذوب نقشبندی	"	اعہ
"	عرس حضرت شاہ نعمت اللہ ولی کرمانے -	"	باوعہ
"	عرس شاہ پہلوان شاہ ولی ساکن قصبۂ شاہ آباد -	"	بالعہ
			[illegible]
نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	عرس حضرت حسین شاہ ولی قدس سرہ -	جمادی الآخر	اعہ
"	عرس حضرت موسی سہاگ عرف ہنگری شاہ -	"	الہ

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	عرس حضرت کرامت شاہ دولہہ -	جمادی الآخر	عمہ/
ایضاً	عرس حضرت قادر بادشاہ مجذوب -	//	عما/
//	عرس حضرت شاہ پیر الدین صاحب -	//	للہ/
//	عرس حضرت مولانا معز الدین صاحب ترک درگوہر	//	اعہ
//	عرس حضرت مراد شاہ دہوتی -	//	ا/
//	عرس شاہ حسین وہڈا صاحب -	//	صہ
//	عرس حضرت شاہ ٹیپو صاحب -	//	صہ
//	عرس حضرت سگ بی صبر -	//	صہ
//	عرس مولوی شہاب الدین صاحب -	//	صہ
//	عرس حضرت فخر الدین صاحب دودہ پیران -	//	ومعہ
//	عرس حضرت عباد اللہ شاہ صاحب -	//	عما/
//	عرس حضرت نعمت اللہ ولی -	//	اعمعہ
//	عرس حضرت مولانا فخر الدین صاحب -	//	ا/
//	عرس شاہ عنایت اللہ حسینی عرف کوڑی شاہ -	//	عا/
//	عرس سید عبد الوہاب صاحب قریب زیبا باغ -	//	صہ
//	عرس حضرت سید علی صاحب استاد حضرت حسین شاہ	//	معہ
//	ولی صاحب قدس سرہ -	//	
//	اخراجات نقارہ عرس حضرت مولا مشکلکشا -	//	ساعمعہ
//	نیاز تقریب عرس حسین شاہ ولی صاحب قدس سرہ	//	اعمعہ
//	عرس حضرت سید علی صاحب -	//	الـہ/
//	عرس حضرت تہنیت النساء بیگم صاحبہ مغفورہ -	//	عمہ/

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	فاتحہ سالانہ رستم جنگ شوہر سلیمہ بیگم صاحبہ۔	جمادی الآخر	ص
"	فاتحہ سالانہ اجاگر بائی۔	"	ار
"	برسی بالک داس۔	"	جملہ سہ [illegible]

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر مراد علی	نیاز ہای کل بزرگان۔	رجب المرجب	ار عہ ۸ر
"	نیاز چہار اصحاب کبار رضی اللہ عنہم۔	"	لعہ
"	نیاز حضرت مولی مشکل کشا رضی اللہ عنہ بروز عرس برکوہ شریف۔	"	ا عہ ر
"	پخت طعام در کوہ شریف در عرس۔	"	ا عہ ر
"	برای جلوس شاہیانہ و غلاف سبز ہمراہ صندل۔	"	ار عہ
"	اخراجات روشنی کوہ شریف۔	"	سے [illegible] ہمراہ مشکل کشا نیاز کوہ شریف
"	نیاز ہای دہال حضرت سید احمد کبیر و پیر عمر دراز۔	"	ار عہ
"	نیاز حضرت ابی بکر بن الصدیق رضی اللہ عنہ۔	"	ار عہ ہمراہ مشکل پیر عمر دراز
"	عرس حضرت گلاب شاہ سید اسہاگ۔	"	ار ر
"	عرس حضرت مسکین شاہ۔	"	ص
"	فاتحہ سالانہ زینب جی۔	"	ار صہ
"	فاتحہ سالانہ چھوٹی بی۔	"	ص
"	نیاز حضرت مولی مشکلکشا رضی اللہ عنہ در آثار شریف	"	ص
"	نیاز ایضاً در عاشور خانہ بادشاہی۔	"	ا ص

تعداد روپیہ	نام ماہ	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام مہتمم
صمار	رجب المرجب	عرس حضرت چین شاہ۔	میر مراد علی
مار	〃	عرس حضرت برہان اللہ شاہ۔	〃
مار	〃	عرس حضرت جھاڑو شاہ سدا سہاگ۔	〃
ما دعہ	〃	عرس حضرت جان اللہ شاہ صاحب۔	〃
ما دعہ	〃	عرس حضرت سید شاہ صاحب۔	〃
صما [illegible]	〃	عرس حضرت محمد بیگ صاحب مجذوب۔	〃
مار [illegible]	〃	عرس حضرت غلام علی شاہ صاحب۔	〃
ما دعہ	〃	عرس حضرت میاں عزیز اللہ صاحب نان فروش	〃
مار	〃	عرس حضرت خواجہ محی الدین شمشیر برہنہ۔	〃
ما دعہ	〃	عرس حضرت شاہ مسافر۔	〃
مار	〃	عرس حضرت سلیمان شاہ۔	〃
مار	〃	عرس حضرت محی لعل درویش۔	〃
مار	〃	عرس حضرت نور بیگ۔	〃
مار	〃	فاتحہ حضرت مولوی قطب الدین صاحب۔	〃
عہ	〃	عرس حضرت سید الہدیٰ صاحب۔	〃
عہ	〃	عرس حضرت قدم رسول برکوہ شریف۔	〃
عہ	〃	عرس حضرت میر فتح علی صاحب۔	〃
دعہ	〃	عرس حضرت ادا گلاب شاہ سدا سہاگ۔	〃
دعہ	〃	عرس حضرت یتیم شاہ۔	〃
مار	〃	فاتحہ حضرت مولی مشکل کشا رضی اللہ عنہ در قطبی گوڑہ	〃

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر احمد علی عرف صولت جنگ بہادر	عرس حضرت پیر بادشاہ صاحب -	رمضان المبارک	ــه
	عرس حضرت تعجب شاہ -	〃	دعه
〃	عرس حضرت خواجہ امین الدین علی صاحب -	〃	دعه
〃	عرس حضرت سعد و نبی صاحب -	〃	ـار
〃	عرس حضرت امام صاحب ڈم ڈم -	〃	مار ر
〃	فاتحہ سالانہ حکیم سیّد صاحب -	〃	مار
〃	فاتحہ حضرت سید رضا حسینی -	〃	ماد عه
〃	ختم نماز تراویح در مسجد کونڈا شاہ در قلعہ محمد نگر -	〃	دعه
〃	عرس حضرت سیّد علی پیران صاحب -	〃	ــه
〃	عرس حضرت ندر بہادر کوڑی شاہ -	〃	مار ر
〃	عرس حضرت میر قربان علی برادر میر مومن عارف	〃	دعه
〃	نیاز حضرت مشکلکشا رضی اللہ عنہ -	〃	مار ر
〃	عرس حضرت محبوب شاہ سیدا سماگ متصل راجہ باغ -	〃	ــه
〃	عرس حضرت شاہ شمس الدین محمد ملتانی قادری قدس سرہ در بدر	〃	اسما دعه
〃	عرس حضرت سیّد قدرت اللہ صاحب در ہمنا آباد -	〃	مار ر
〃	معمول عید الفطر نجو رشید علی شاہ و تصور علی شاہ در بدر	〃	ــه
〃	معمول عید الفطر بہ موسیٰ شاہ ساکن ملک ارجن گری	〃	عــه
〃	عرس حضرت امام بیگ دولطہ -	〃	مار ر
〃	عرس حضرت بابا فخر الدین صاحب در گوپالکورہ متصل امجد آباد	〃	مار ر
〃	برائے ختم تراویح در آثار شریف -	〃	مار معه

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر احمد علی عرف	عرس حضرت حاجی صاحب ورچیلہ پورہ ۔	شوال المکرم	دعہ
صولت جنگ بہادر	فاتحہ سالانہ نور بائی ۔	۔۔	ما ر
۔۔	فاتحہ سالانہ کریم کنور ۔	۔۔	صما ر
۔۔	فاتحہ سالانہ قادر بیگم ۔	۔۔	اما ر
۔۔	عرس حضرت گلاب شاہ مجذوب در احاطہ مقبرہ میر نواب صاحب مجذوب ۔	۔۔	ما دعہ
۔۔	عرس سید مظفر علی شاہ در چہار کمان ۔	۔۔	ما ر
۔۔	عرس مودود خان صاحب ۔	۔۔	[illegible]

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
حافظ انور صاحب	عرس حضرت شاہ یوسف صاحب قدس سرہ ۔	ذی قعدہ	اسـ ر
۔۔	عرس حضرت ابن صاحب ۔	۔۔	اسـ ر
۔۔	عرس فخر الدین صاحب مجذوب ۔	۔۔	ما دعہ
۔۔	عرس حضرت روشندل صاحب ۔	۔۔	ما ر
۔۔	عرس حضرت جمال الدین صاحب ۔	۔۔	ما ر
۔۔	عرس حضرت جنا شاہ صاحب ۔	۔۔	ما دعہ
۔۔	عرس حضرت الف بیگ دولہہ ۔	۔۔	ما ر
۔۔	نذر عرس الف بیگ دولہہ ۔	۔۔	[illegible]
۔۔	عرس حضرت حافظ عبد القادر ۔	۔۔	ما ر
۔۔	عرس حضرت محبوب شاہ سنگ شاہ ۔	۔۔	ما ر
۔۔	عرس حضرت سید علی صاحب در عطاپور ۔	۔۔	ما م

یک لک و بست و پنج هزار و نهصد و شصت و دو روپیه و پنج آنه صرف اعراس بلده فرخنده بنیاد است حرسها الله عن الفساد و آماسی و شش هزار روپیه دیگر برای عود و گل که هر روز بر مزارات بزرگان مستعمل است از سرکار عالی مرحمت می شود اللّهم زِد فزِد و لا تنقص ❊ ❊

فصل در بیان کسانیکه روزانه بیشتر در حضور حاضر میشوند و مجرائی می گردند نام ایشان مجملا نوشته میشود تهنیت یاور الدوله بهادر نارنولی و مراد علی خان و حافظ منصب علی جهنجهانوی و حکیم صفدر علی و حکیم شفائی خان و حکیم قمر الدین و بچهر و میان و ٹیپو صاحب و بالیا دار و غه اوڑان و وکیل نور اللہ شاه صاحب قادری و حامد اللہ شاه بدر سے آو حاجی امام وکیل شمس الامرا بهادر و حاجی غفور وکیل اقتدار الملک بهادر و جی رام پرشاد و بخشی رضا علی و لاله لچهما راؤ و نصرت جنگ بهادر و لشکر جنگ بهادر و منشی رشید الملک و محمد شکور و مصری خان شکاری و رفیع الدوله بهادر و عرض بیگی بهادر و مختار بیگ وکیل شاه محمد نعیم عرف حضرت مسکین شاه و اکرام اللہ شاه فقیر و احسان علی و صولت جنگ بهادر و صارم جنگ بهادر بخشی صدر و شیخ فیض و قیصر جنگ بهادر و لاله گوبند پرشاد و ناصر علی سیان و حضرت مسکین شاه صاحب دیگر و حاجی جمال بخشی و حیدر علی کوکا و امان سنگه و لاله منی لال و حکیم نادر و غلام محی الدین دوا ساز و اسد علی منصبدار و عزت یاور جنگ و رفیق یاور الدوله بهادر و قطب یار جنگ بهادر و سعید الدوله بهادر صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد و خورشید جنگ عم عرض بیگی و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامراء بهادر و عمدة الملک بهادر و خورشید جاه بهادر و راجه نرندر بهادر پیشکار و قوت جنگ بهادر فقط پس اگر حضور پرنور بهادر ازین امرا اشخاص چند چیده مجلسے قرار دهند و پیش ایشان و روبرو حضور پرنور هر روز یا در هفته یا در دو هفته یا در ماه یکبار مقدمات هر قسم مرتب شده باشد و حضور پرنور خود متوجه شده تقاریر مدعی و مدعا علیه و شهود شنیده تهذیب و ترتیب مثل فرموده حکم فرموده باشند یا تجویز امرا خود شنیده فیصله فرموده باشند در چند روز آن

ریاست را باین عدل و انصاف رونق تازه حاصل شده باشد و غلغلهٔ مستعدی حضرت رئیس
بذریعهٔ اخبار باکناف عالم رسد و زکاوت و فراست امرا هم ظاهر می شده باشد و زبان
رازگویان و بدخواهان لال شده باشد و بعضے از دانایان اعتراض میکنند که هرگاه مجرمان فوجداران
جمعداران اعراب و یا از صاحبزادگان و دیگر امرا طلب می شوند او شان مجرم را نمی فرستند
این عمل بسیار بد و زبون و خیرگی و شوره پشتی ست که خود حاکمی میکنند و حکم ناظمان حضوری را
بخیال نمی آرند اگر حضور خود متوجه میشدند همه این قبائح مرتفع می شد و کسے را مقدرت نمی ماند
که مجرم را نگاه دارد و بعدالت نفرستد گویم منشار حضور و منظور خاطر دیوان صاحب نیز همین است
که همه خاص و عام در رسم ضبط عدالت گذشته باشند و جمله خرابی ها مرتفع شوند زیرا که غرض
همه ازین دو داوین که سرکار بکثرت مامور فرموده اند همین است اما از قدیم عادت چنین بوده
است که کسے نالش در فوجداری یا دیوانی عدالت نماید بلکه معاملات خود را از رسم یا گریم انصاف
خواه ظلم هرچه میشد خود می کردند و نالش بجائی نمی بردند حالا دیوانصاحب این عمل را ناپسندیده
عدالت ها مقرر فرموده اند و برای آنها دستورات قرار دادند چون این دستورات بر جمعداران
و صاحبزادگان و امرا و ماماپان و محلات معلات شاق بوده است احکام عدالتها را بخیال
نمی آوردند دیوانصاحب اجرای قوانین مقرره را بر خود منحصر داشته تجویز فرمودند که از هرجا که
مجرم نیاید بدولت را اطلاع داده باشند تا بذریعهٔ عدالت خاص خود مجرم را طلبیده لائق محکمه
که باشد حسب خواست آن محکمه در آنجا فرستاده باشند اگر کسی سرتابی کند بحکم حضور پرنور تعمیل
شده باشد باین ترکیب اجرای کار میشود اگرچه دیر می کشد مگر در چند روز این جمله قبائح مرتفع
خواهد شد درین عرصه سه سال بسیار عادت مردمان درست شده است و خونریز آئین میشوند
و این حکمت عملیه خاص مجوزهٔ دیوانصاحب است و بس و الحق درین سرکار مغولیه همچنین مناسب
بود و اگر چنین نمی شد البته فتنه و فساد بسبب بودن خلاف عادت سابقه برپا بطور می شد
که نظم آن دشوار میشد و دیگر بعض دانشمندان ناآشنای دستورات مغولیه و واقف قوانین

ملک آنچنین مقرر باشند که چون مجرمان گرفتار می آیند اگر او شان را ضامن بهم میرسد تا تحقیق بر ضمانت
می دارند ورنه در قید می سپارند و مجرم متوسل امرا و صاحبزادگان و محلات مغلات و مامایان
و جمعداران اعراب ممتاز را که می آیند در حوالات نمیدارند و با ایشان می سپارند این ظلم و سراسر
نا انصافی است گویم اگر ضمانت بهم میرسد بر ضمانت داشتن و ضمانتی را بحمایت دار سپردن
و کسانیکه ضامن آنها را بهم نمی رسد تا تحقیق زیر حوالات داشتن و خوراک معتدبه ایشان را
از سرکار دادن سراسر مصلحت و انصاف است نیز اگر بعد تجویز سزا نرسانند البته نا انصافی
خواهد بود یا خوراک ندهند البته نا انصافی میتواند شد یا فتوی ایشان طیار است اجرای آن نمیتواند البته ظلم
باشد هذا الا فلا و وقتیکه دیوان صاحب چنان منصف باشند که اگر کسی نالش بر ایشان در کدامی عدالت
کند حاضری خود را در جوابدهی ناگوار نمی دانند و شب و روز اوقات خود را در خواندن عرائض و تحریر جوابات
حکام و نظار را تحت و ملاحظه کاغذات صرف می نمایند و یک ساعت با آرام نمی گذارند پس ظلم
کجا در این صورت اگر حضور خود ملاحظه کار نفرمایند جائز باشد جای عجب نباشد و اگر خود متوجه بشوند و
دربار فرمایند نور علی نور و زهی شرف رعایا و خجسته نصیب برایا بیت وزیری چنین شهریاری چنان
جهان چون نگیرد قراری چنان بارک الله فی عمرهم العالیه و عزاهم الغالیه آمین دیگر بعض اهل دانش
می گویند که حضور در ملک خود دوره نمی فرمایند تا حقیقت رعایا و برایا و کیفیت آبادانی و
ویرانی ملک بر حضور ظاهر شود و ستم رسیدگان حکام مفصلاً بداد خود رسند و دست تطاول بر
بر زیر دستان کوتاه گردد بلکه ملاحظه دیگر حکومتها فرمایند تا بصارت کماهی حاصل گردد نمی بینی که
سلطان روم خلد الله ملکه و سلطنته بعد ملاحظه شام و عرب و مصر علاقه خود سیر فرانس و انگلستان
کرده است میکند گویم این وقتی میباشد که حکومت نوعی بود و اینجا حکومت شخصی است و حضور را او
منظور آبادانی ملک خود بتعیین قوانین است و اجرا دستوران با انصاف بعده سیر و ظاهر که در دوره
بادشاه البته رعایا و برایا را هم تکلیف گوناگون میشود و آن منظور حضور نیست البته هرگاه رعایا و برایا
بعد اجرای قوانین انصاف و حکام دیانت پسند و نظار خردمند فارغ البال گردند چه عجب که آن وقت

عزم سیر و گشت علاقه فرمایند و در صورت گرانی غله بر استر تکلیف ملازمان و رعایاست و همت علیای
حضور پر نور شب و روز متوجه بارزانی غله است و مشیر باتدبیر هم لیل و نهار در فکر بند و بست ارزانی و
تدابیر آبادی ملک مصروف است بارک الله فی افکاره و تدابیره و در نظم و نسق عدالت ها و محکمات و
تعیین نظار دیانت دار و عمال حق پسند و کارگزار مشغول است و هر ساعت بدرستی تخته های گوناگون
و بملاحظه نقشه کارگزاری های هر محکمه متوجه و مامور و بحصول رضای خداوند نعمت خود مسرور
دیگر بعض مدبران اینجا میگویند که مردم آفاقی را بر عهده های جلیله مقرر نباید کرد بلکه از امیرزادگان
این بلده طیبه مامور باید نمود زیرا که ایشان مستحق بهر نوع هستند که پرورده نعمت از قدیم اند اگر
ایشان محروم باشند و آفاقیان بر مناصب جلیله رسند حیف عظیم و ظلم فخیم باشد گویم اگر مردم
اینجا لیاقت انجام کار سرکار بامانت و دیانت دادن می توانستند چرا محروم از مناصب جلیله
میماندند این مسئله را من هم تسلیم دارم که بهر نوع استحقاق اول مردم اینجا راست بعده حصه
آفاقیان است مگر ملاحظه فرمایند که اگر تا دو پاس در خفته و باقی روز و شب را در سیر و قصه خورد و نوش
گذارند و طرف دستورات ملک و قوانین و علوم درسیه ضروریه مطلقاً التفات نفرمایند و نصیحت
مردمان مجربین و سیاح و ارباب علوم و فنون اختیار ننمایند و نه ملکها را سیر فرمایند پس چگونه لیاقت
انجام کار سرکار کردن توانند و چرا سرکار بایشان کار خود سپارد زیرا که سرکار نمود انجامی کار
خود بچستی و چالاکی و دیانت و صفائی و بجرأت تامه بلا روی رعایت احدی می خواهد و اینجا از
سفارش و مروت گزیر و مفر نیست و این آفاقی غریب الوطنان که وارد هستند بغیرت خود میترسند
و در رضامندی آقای خود میجویند و بجای یکپاس پنج پاس در محنت بطوری میگذرانند که عرق پیشانی
ایشان تا بانگشتان پا میرسد و تمام روز بر یکجا نشسته تا کار سرکار بانجام نمیرسد پهلو بر زمین نمیگذارند
و از کسی متوقع یک حبه نمیباشند بخلاف مردم اینجا که پنجصد روپیه می یابند هر گاه از عهده جدا می شوند
صاحب ده لاکه روپیه میباشند پس اگر دزدی نکرده اند از کجا این خزینه قارون و خزانه غیب یافتند
و اگر بهند یافت هم در اینجا خیانت کنند بدانند که آیا در کابل خر نمیشود و در اصل هندوستان هم خائن

خواهد بود که گفته اند بیت خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود جز بوقت مرگ از دست *
در هندوستان از هنگام نواب سکندر جاه بهادر مغفور شنیده ام که دیانت داری از هند بحیدرآباد
وارد شده باشد و اینجا فارغ البال شده در هندوستان راستی پیدا کرده باشند بلکه خاک دیانت دار
در هر جا خراب است بعضی ظرفا هندوستان به هند میگویند بیت ای دیانت بر تو رحمت از تو
رنجی یافتم * وی خیانت بر تو رحمت از تو گنجی یافتم * و دیگر بعضی حسّاد اینجا میگویند که مفلسان
قحط زده آفاقی در اینجا آمده مردم را خراب میکنند اگر شما را در آنجا روزگار بهم می رسید چرا در اینجا
می آمدید گوییم چه انداز تقدیر که دانهای رزق هر کس را بهر اطراف انداخته اند که آدمی گردیده
مقسوم خود را میخورد و سوا ازین در ملک هند اصحاب جوهر بسیار پیدا میشوند و ظاهر که در کثرت قدر کم
میباشد لهذا سفر اختیار می کنند و در اقالیم دیگر رسیده اظهار جوهر ذاتی خود می نمایند و خود را بجوهر ذاتی
خود به ترقیات میرسانند این سبب رسیدن هندی صاحب جوهر در حیدرآباد و دیگر ممالک میشود
و تا وقتیکه جزئی از هندوستانیت در مردم اینجا بوده است یا هنوز باشد مردم اینجا با مردم هند کمال
محبت و التفات و پرورش بحکم الجنس یمیل الی الجنس میفرمودند و میفرمایند و چرا نباشد که جزو اعظم
مجانست فیمابین موجود است هرگاه مادهٔ اصلی هندوستانیت در ایشان نماند بحکم غیریت التفات
و محبت برخاست و مغایرت آمد زیرا که ما مردم هند بر چارپائی می خسپیم و کهنی نژادان بر زمین
میخسپند و ما چاپاتی گندم و دال ماش میخوریم و ایشان برنج و زرت و دال تور و مرچ می خورند
و ما شیرینی می خوریم و ایشان ترشی می خورند و ما آب سرد میخوریم و ایشان سیندهی و شراب می نوشند
ما افیون نمی خوریم و ایشان افیون میخورند و دک میکشند ما یک زن منکوحه داریم و ایشان با زنان
چند اقسام یعنی خواص و نکاحی و شادی واله و حرم و داشته بلا تکلف تعشق تمام بدون حیا و شرم
و بلا لحاظ زن جائزه و ناجائزه عمر خود میگذارند ما مردم نماز میگذاریم و روزه میداریم و ایشان نه نماز
میگذارند و نه روزه میدارند ما ریش میگذاریم و بروت می تراشیم و ایشان بروت میگذارند و ریش میتراشند
ما مردم زیور نمی پوشیم و ایشان زیور می پوشند ما مردم پای پوش می پوشیم و ایشان برهنه پا میگردند

با عمو تا کلاه و پوشیم و ایشان عموما ونتارند پس میان ما و ایشان چگونه موافقت آید دیگر بعض نامجربان
گویند که بر شوارع عام و حوالی و مواضع متصله شهر همیشه غارت گران ڈاکه ها می اندازند و غارت
می کنند بند و بست آن از ارباب پولیس چنانکه باید نمی شود و مجرمان گرفتار نمیشوند و مال بر آمد نمیگردد
گو هم ملاحظه نمایند که پیش از سه سال چه قدر قاطعان طریق راه می زدند و ڈاکه می انداختند و اندرین سه
سال هر قدر که بند و بست شده است و مجرم گرفتار آمده اند و مال بر آورده شده است گاهی در حکومتهای سابقه
اینقدر نشده بود و پیش از این فرقه هیله یا اور ٹھوریه نام بوده اند حالا بیخ ایشان بر آورده شده و بجای
ایشان جمعداران و امرا نام و هم شناس این بلده اعراب و سکهان را فشانیده اند زیرا که هر قدر رهزنان
که گرفتار آمده اند اکثر شهریان و اعراب و سکهه و مولد بوده اند بسیاری ملازم سرکار و امرا و ساکنان بلده
بوده اند و کمتر بغیر ملازم غول بیابانی شده بعد عصر بر آمده سراغ روانگی مال یا حال خانه معتبر و بیوپاریان
از شهر بر آمده تاخت آورده یا نقب زده مال گرفته بگوناگون حیل داخل شهر میشوند و زیر حمایت امرا
و جمعداران گمنام می نشینند ارباب پولیس بکمال کوشش سراغ ایشان بر آورده مع مال گرفتار کرده
می آرند و داخل فوجداری میکنند و از انجا بسزای قرار واقعی می رسند مگر ارباب پولیس چه کنند وقتی که
ملازمان و حرامیان حامی ایشان باشند و بیشتر این چنین کسان بسبب حمایت ملاذ و ماوای شان دستیاب
نمی شوند برای گرفتاری او شان نواب مختار الملک بهادر تدابیر گوناگون بروی کار آورده اند
و سزای قید سخت و اخراج از ریاست و عبور دریای شور تجویز فرموده اند انچنین مجرم را که لائق
عبور دریای شور از اعراب و سکهه وغیره می باشند قید و اور ایمشورت صوبه فوجدار و صاحب اسسٹنٹ
اول رزیڈنٹ بهادر اگر قابل سزای قید چهارده ساله می باشند تحقیق فرموده حکم عبور دریای شور
می فرمایند و بر تاریخی که صاحب رزیڈنٹ بهادر برای روانگی طلب میفرمایند بعد دادن لباس
کمل و نیم تنه و کلاه در محبس چهاونی باستصواب ناظم فوجداری روانه میفرمایند و از انجا بحکام انگریزیه
بمحبس حسین ساگر سکندرآباد روانه می فرمایند و بر وقت مقرر از انجا برای عبور دریای شور روانه
بمبئی می فرمایند و این چنین روانگی مجرمان در تمام سال یکبار می شود و بکمال تاکید فوائد عهد دولت

که اینچنین مجرم را از اقوام مزبوره هرگز سزای کم تجویز نشود زیرا که ایشان درین ایام کمال سر برآورده اند
استیصال ایشان بضرورت یا بی شور کردن سراسر مصلحت است اگر امرا و جمعداران از چال و روش
ملازمان خود آگاه شوند و مردم اسامی گیر را که مرادشان ڈاکه زدن است دریافته باشند و اوشان
را گرفتار کرده بارباب پولیس سپرده باشند و نوعی رعایت و حمایت اینچنین کس ننمایند وقوع واردات
بسیار کم بلکه معدوم نابود خواهد شد بلکه نشانی از حرامیان حیدرآباد نخواهد ماند و بلده پاک خواهد شد
باید که جمعداران و امرا خبر داشته باشند که آیا ملازم یا امیدوار باشند مخل حمایت ایشان یا اقارب
متوسلان ایشان در سیندهی نمانده و یک خانه سپرده باشد و آمدنی او از کجاست و خرچ او زیاده از
آمدنست یا نه و یکدام کدام کس صحبت دارد و نزد نیکان می نشیند یا بدان و بلا ضرورت غائب شب باشد
یا نه و در جوه خانه یعنی قمارخانه هم می رود یا نه در قهوه خانه مخبران هم فرستاده خبر آنجا گرفته
باشند و در قحبه خانه هم می رود یا نه و زنان اجنبیه هم نزد او می آیند یا این نزد اوشان میرود یا نه باین
اصول عیار چلن ملازمان خود دریابند اگر کامل برآید در صحبت خود دارند و اگر ناقص برآید بوجوه موجهه
سپرد ملازمان پولیس نمایند و هرگز در خدمت خود ندارند همین جاست که اکثر امیرزاده بصحبت این نوع
رند و اوباش خراب میشوند و آبروی خاندان را برباد میدهند و آخر از پدر و مادر هیچ عالمت نمی گردد
بلکه بعض از صاحبزادگان اند که بصحبت اوشان خراب شده اند و همراه اوشان در سیاه رفته دزدی
خود را به مال بسته هنگامه برپا میکنند و ارباب پولیس اگر نمی شناسند بگرفتاری او پیش می آیند و اگر
می شناسند بعزت خاندان پهلوتهی میکنند و این تا کی خواهد بود آخر رسوائی سر خواهد کشید و آدم ظالم
اثر خواهد کرد و اگر اینچنین صاحبزادگان حرامیان را ناظم حیدرآباد بلحاظ او حسب مطلب و توسل
قاسم تنخواه میخواهد بجواب آن تقاسم تنخواه می نگارند که منصبداران ما را چه باید آنچه از ملک ملک محتاج
شده درینجا آمده اند و درین وقت عزت یافته اند و قوت انصاف ندارند و عقل رشوت دارند
اینقدر در عدل و انصاف خلل شده حالا مه کار جوانان را که از جنس طلا و نقره و سلاح و غیره
آن رعایا و شیر و تقصیر ثابت نشود هرگز تنخواه نفرستاد گو هم احتیاج امری است که از ان

کسی از ممکنات خالی نیست زیراکه احتیاج داخل ماهیت ممکن ست صاحبزاده صاحب نیز از ممکن جدا نبود
پس ضرور محتاج خواهند بود و از ملک ملک و بلده ببلده آمدن مامردم را عیب نیست زیراکه بزرگان معتبر ملک
از شهر قندهار بهند رسیده اند و از هند بدکن نقل و حرکت فرمودند چه عزتها یافتند که بوزارت بلکه بسلطنت
رسیدند درین شقت چه معنی دارد بلکه سنت الله از قدیم همچنین ست و وقوف انصاف اینقدر هست
که نیک و بد را می شناسند بین العلماء و الفضلاء و الحکام معزز اند و عقل رشوت که دارند قیاس
بر ملازمان خود میفرمایند صاحبزاده را هرگز صحبت بصلحا نرسیده است ورنه اینچنین نمی نوشتند زیراکه
مولوی رشوت خوار در همین جا شنیده ست صاحبزاده دیده باشند و رشوت رسانیده و ظاهر که
الراشی والمرتشی والرائش کلهم فی النار آقای ما هرگز رشوت جائز ندارد بلکه اگر نام نذرانه دادن
بمیان کسی می آرد مورد جرمانه و قید میشود پس کرا زهره که نام رشوت بر زبان آرد باین وجوه
شهرهٔ انصاف و عدل او از مشرق تا بمغرب است خلل در عدل و انصاف وقتی خواهد بود که بموجب ایمای
صاحبزاده شود که حمایت مجرم خود نمایند و بناظم فوجداری نسپارند و چون بصلاح و همراهیان جوانان
صاحبزاده که مقتول شد جرم بر ملازمان صاحبزاده عائد شده بود و ملازمان خود بجرم خویش عالم
شده در پاس افتادند بحمایت صاحبزاده در آمده ابله فریبی کردند و جواب که دور از عقل ست
بالفاظ سفاهت تحریر کنانیدند پس نتیجه شدنی ست امید که زود گرفتار آیند و حامیان خود شست و
حسرت گزند و گویند که چرا فرستادیم و مورد الزام حکام شدیم دیگر هر دستوریکه قابل انتظام عالم و لائق
بند و بست و باعث رفع ظلم و شدائد و موجب آسایش خلائق باشد آنرا مردم اینجا قانون نامیده اند
و او را هرگز نمی پسندند بلکه کمال از ان متنفر می باشند گوییم کمال سوی فکر این بزرگواران ست
که غور در نفع و نقصان نکرده هر دستوریکه مستعمل دانان باشد اعم از ان که مستعمل اصحاب شرع
باشد یا دست مال دیگران آنرا قانون گویند و گو استعمال آن حسب شرع شریف باشد اما بمحض
بگفتن نادانی که این امر قانونی ست بیزار میگردند و نمیدانند که خذ ما صفا و دع ما کدر بیت
خواه از دهان عیسی خواه از دهان ناقوس * صاحبدلان شناسند آواز آشنا را *

داناپان رانمی رسد که اگر مسائل شرعیه را مستعمل نگردانند پاینده از پیش خود بگذارند آری اگر رسمی بود که
اصل آن در شرع شریعت یافته نشود یا خلاف آن باشد یا مخالف رواج و دستور آنملک و رسوم
دنیا باشد قطعاً ترک نماید ورنه عمل داشتن کردن سر از مصلحت و دانش ست و انتظام ملک مستوی
محض همان است که آن را قانون نامیده اند پس حاکم هر وقت و هر ملک که مناسب داند بموجب
آن عمل نماید و مخلوق را از ضرر باز داده به نفع رساند دیگر بعض منشیان ظاهر کیش گویند که درین
بلده طیبه خصوصاً در صوبه پر نور درویشان بکمال در وفق ست گویا از اولیا شمرده میشوند زیاده
از حوصله ایشان که آن حق اهل الحق بود با ایشان از صوبه پر نور عطا می شود مانند حبیبوتی شاه و جهنی شاه
و موسی شاه و سوپ شاه و تاچیز شاه و ونکار شاه و منگ شاه و ڈھولکی شاه و [illegible] شاه و حضرت
بکمال صاف درجه خود با ایشان بانواع انعامات پیش می آیند و بقدر دولتی حضرت ممنوعات شرعیه
زیاده میشود گویم الله تعالی ذات بابرکات حضرت را دائم و قائم دارد حضرت عامل الله بحکم آنکه شعر
گر ره بر سر بنده احسان غرض چه کاین زرق و شیست و آن مکروفن چه قادر مطلق جناب اقدس را سحاب
کرم محض کرم خود آفریده است که فیضان نش نیک و بد همه بهر قدر یکه مقدر کرده اند مستفید و مستفیض
می شوند کسی [illegible] این نداند که خدام والا مقام صالح و طالح و صاف و درون ریاکار و غدار
را نمی شناسند بلکه خود ایشان بر خطرات همه مشرف میشوند اما به صفت ستاری عیب همه می پوشند
و بصفت کریمی کس را ناکس را منوازند بقدریکه باشاره فیض بشاره قادر مطلق مجاز می شوند زیرا که ایل
فیاض خزانه خداوند کریم ست و کلید آن بدست مظهر کریمی نداده بلکه در ید قدرت خود داشته است
هر قدر که دو بایشان منظور میباشد بخزانچی خود که ذات مظهر فیاض ست اشاره میفرماید اتقدیکه
اگر کسی خزانچی را متصرف مستقل داند او مشرک است پس در مثل ایشان انعام خداوند است درینجا
ڈھولکی شاه را حکایت باید و نه نصر الله را شکایت چه عجب که در هیچ کسان خاکساری عالی مقامی
باشد تا هر چه فرماید مقبول حضرت الهی گردد بحکم آنکه مصرع قوم ولتیه که درین گرد سواری
باشد و این طریقه صلحا و سلف ست که هر کس را ناکس را نواخت نی با هر کس ناکس خود موافقت

با خفتن بقول سعدی شیرازی رحمة الله علیه ع خورشید و مه بجنبش و افلاک در حجاب + کز ناکسی نسیم
بجائے بدام ۔ اگر کسے بر نکات و مضامین بوستان سعدی علیه الرحمة آگاه باشد و حکایت حضرت
ابراهیم خلیل الله را صلوات الله علی نبینا و علیه السلام هم یاد داشته باشد گاهی حرف ناحق و اعتراض و آه
بر زبان نیارد ۔ بدانکه از صفات الهی رزاق ست مظهر او چنین ذات غریب پرور را پیدا فرموده
هزارها محتاجین بوسیلهٔ جمیلهٔ آن برزق میرسند و فیاض ست که بذریعهٔ مظهر چنین فیض رسان عالی را
از مصالح و طالع و بیرها و بارها برادات و مقاصد میرساند و کریم ست که مظهر او چنین بخشش پیشه را
پیدا فرموده که عام و خاص را صلای عام داده که بانعام عام او علما و صلحا و غربا و مساکین و اقربا و ضعفا
جمله کامیاب میشوند بارک الله فی صنعته آمین **فصل در بیان شجرهٔ طیبه امیر با توقیر و سردار**
پر تدبیر بیعدیل زمان و لا نظیر له فی الدوران حکومت آصفیه را ظهیر دولت نظامیه را نصیر
کافهٔ انام را برگزیده مقبول خاص و عام و صفات حمیده جناب فیضمآب نواب شمس الامرا امیر کبیر
عمدة الملک محمد رفیع الدین خان بهادر نامور جنگ دام فیضانه و اقباله و دام جلاله و جماله بدان که
آبای کرام حضرت ایشان فاروقی حسب بین و بزرگی و چشتی شریف فریدی نسب بوده اند بنا بر آن آغاز
از حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه میکنم و تا بایشان میرسانم باید دانست که جد اعلی ایشان
حضرت امیر المومنین و امام المسلمین الذی کان رأیه موافقا للوحی و الکتاب عمر بن الخطاب رضی الله
تعالی عنه بوده اند وفات یافتند در چهاردهم ذی حجه سال بست و سوم هجری روز چهارشنبه شهید کرده
ایشان را در میان نماز فجر ابولولو غلام مغیره بن شعبه و نام این قاتل فیروز مجوسی بوده و دفن
کرده شدند در حجرهٔ نبویه مع صاحب خود صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و بود خلافت حضرت
ایشان ده سال و شش ماه و سیزده روز و بود عمر شریف ایشان پنجاه و پنج سال و نزد بعضی
شصت و سه سال و بود قد شریف دراز و سفید رنگ بر مقدم سر مو نبوده است ۔

سلسلهٔ جدی امیر کبیر نواب شمس الامرا بهادر
سوائی دام فیضانه و دام احسانه

شمار	نام	کیفیت
۱	امیر المومنین حضرت عمرؓ فاروق رضی اللہ عنہ	
۲	شیخ عبداللہ۔	
۳	شیخ ناصر۔	
۴	شیخ ابراہیم۔	
۵	شیخ اسحاق۔	
۶	شیخ ابوالفتح۔	
۷	شیخ واعظ اکبر	
۸	شیخ واعظ۔	
۹	شیخ عبداللہ۔	
۱۰	شیخ مسعود۔	
۱۱	شیخ نصیر الدین محمود سمعان۔	
۱۲	شیخ شہاب الدین احمد فرخ شاہ کابلی۔	دراکبر نامہ بدفتر دوم ست کہ اوراشاہ کابل گفتندی
۱۳	شیخ محمدؐ۔	
۱۴	شیخ یوسفؑ۔	
۱۵	شیخ احمد۔	
۱۶	شیخ شعیب۔	دراکبر نامہ بدفتر دوم ست کہ در زمان چنگیز خان این شیخ کہ قاضی بود بلاہور آمد و در قصبہ قصور اقامت کرد
۱۷	شیخ سلیمان کیولیوال۔	
۱۸	مخدوم شیخ فریدگنج شکر مسعود اجودھنی پاکپتنی۔	دراکبر نامہ بدفتر دوم ست کہ شیخ بملتان شتافتہ بعلوم متعارفہ ویار مند اشتغال داشت خواجہ قطب الدین خلیفہ

شمار	نام	کیفیت
		خواجه معین الدین رحمهم الله اگذرپراوافتاد و نصایح احمند دیگو بشر علوم رسمی و دنیائین معارف حقیقی فرموده رو براه ساختند کر شعله طلبه افروخته دست از همه باز داشته و دل در ملازمت خواجه بست ۱۲
۱۹	شیخ بدرالدین	
۲۰	شیخ مودود	
۲۱	شیخ موسیٰ	
۲۲	شیخ معروف	
۲۳	شیخ کریم الدین متوکل	
۲۴	شیخ شاه عبدالحق سالک	
۲۵	شیخ محمود دانشمند	در رسول خانی محمود دانشمند نوشته است -
۲۶	شیخ داؤد	در رسول خانی درمیان شیخ محمود دانشمند و شیخ داؤد شیخ احمد را واسطه کرده است
۲۷	شیخ پھول	شیخ پھول اور رسول خانی شیخ بہلول نوشته است -
۲۸	شیخ فیروز	
۲۹	شیخ بہاؤالدین	
۳۰	شیخ ابوالخیر	ایشان متوطن شکوه آباد ضلع آگره ہستند -
۳۱	شیخ ابوالفتح	مخاطب به تیغ جنگ شمس الدوله شمس الملک و شمس الامرا شدند شهامت رفیق پدر و جاگر نواز و ترقی بخش ملازمان بوده اند که آن تاثیر هنوز در خانواده ایشان موجود است -
۳۲	شیخ فخرالدین	المخاطب بنام جنگ خورشید الدوله شمس الملک شمس الامرا امیر کبیر الثانی

شمار	نام	کیفیت
۳۳	شیخ رفیع الدین۔	را از بطن بشیر النسا بیگم صاحبه صبیهٔ نواب غفران مآب۔ سه فرزند شدند یکی محمد رفیع الدین خان بهادر که الحال عمدة الملک امیر کبیر شمس الامرا نامور جنگ بهادر عرف منجھلے میان اند۔

دوم محتشم الدوله محمد سلطان الدین خان سبقت جنگ مرحوم بوده اند سوم محمد فرید الدین خان
مغفور بوده اند که در عین شباب ازین جهان فانی بدار الملک جاودانی شتافتند رحمهم الله
و سلطان الدین خان مغفور را دو فرزند هستند یکی بشیر الدوله بهادر عرف شاه صاحب این
سلمه الله المنان ایشان را دو فرزند امسال شده اند اما فقیر را از نام ایشان هنوز آگهی نیست ٭
دوم محتشم الدوله بهادر عرف کبهو کاری میان سلمه الرحمان و عمدة الملک بهادر را هنوز اولاد نیست
و دو فرزند شمس الامرا شیخ فخر الدین خان بهادر دیگر اند یکی محمد بدر الدین خان بهادر مظفر الدوله
رفعت جنگ بوده اند که لاولد برحمت حق پیوستند دوم اقتدار الدوله وقار الامرا محمد رشید الدین خان
بهادر جنگ ایشان را دو پسر اند یکی خورشید جاه بهادر عرف شبلی میان دوم محمد فخر الدین خان
عرف خواجه پادشاه که عمر دوازده ساله الحال دارند و خورشید جاه بهادر را دو پسر اند یکی بنام
محمد فضل الدین خان بعمر یازده ساله دوم محمد حفیظ الدین خان بعمر قریب ده ساله نبیسهٔ حضور پر نور
سلمهم الله تعالی فقیر را در خدمت این بزرگ زادگان مجالست نیست که اوقات و خصائل ایشان
بنگارم مگر دو بار نواب محتشم الدوله بهادر را دیدم و مهذب یافتم اگر صحبت ارباب علوم
و اصحاب قلوب بیشتر میسر آید عجب که بحکم کما بدأکم تعودون باز فیضان اسلاف جمع کنند اگرچه چندی
روزانه در صحبت عم بزرگوار خود امیر کبیر بهادر باشند بلاریب قابل و لائق شوند زیرا که صحبت را
اثر تامست حضرت ابو البشر صلوات الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که در صلب خود از ذریات
نیکها و بدها همه میداشتند اثر صحبت بد القدر شد که در خطا افتادند و تاثیر نیک آن شد که بدعا افضل

اولاد آدم صلی الله علیه وآله وسلم باز بجنت مع ذریات تبع خود داخل خواهند شد و فضیلت که اولاد کرام
اگر مبتلا باشند و عادت محض بصحبت نااهلان است صحبت صالح ترا صالح کند و صحبت طالح ترا طالح کند
مار بد تنها همین بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند اگر بچگان همیشه اخلاق محسنین بعالم
عامل و مطالعه دارند و بزرگان شمائل اتقیا و کیمیای سعادت و العبد شام مجمع خردان کرده بحث دران
و مجلسیان شنوانیده باشند صحبت که همه همه درست شود و ضرور است که در صحبت بچه های خود
منصبداران معمر متقی و مردمان تجربه کار هر قسم که صحبت ایشان منتج نتائج فائده بخش دین و دنیا
باشد مقرر فرمایند و اکثر در مطالعه هر یک تواریخ هر قسم و هر ملک باشند تا اخلاق و عزائم ایشان
درست شوند و بعد حصول علوم صرف و نحو و منطق و حساب و هندسه و هیئت و نقشه کشی و فقه
و اصول و حدیث و تفسیر و از علم جر ثقیل و فلاحت و طب و عمل آن فرو نگذارند و هم از کسب شیوخ
و فن سپه گری معطل ندارند و چنان تقسیم اوقات فرمایند که یک لمحه مهمل نگذرد و ضائع نگردد و مردم
خوشامد گو را هرگز در صحبت ایشان نگذارند که طفل خراب می شود زیرا که در صفات اطفال بیان کنند
که صاحبزاده در سطحی کلام الله شریف و میزان و منشعب و در فارسی کریما و انشای خلیفه خوانده اند
و ندانند که اظهار چیست نعت است یا مذمت و انا یان در حق این وصافان چه خواهند گفت
اگرچه منعوت نفهمد بسبب قصر فهم ذات بابرکات مصدر الخیر و مظهر الحسنات امیر الامرا بهادر ظلهم
را عجیب لطیفه عقلیه پیدا فرموده است که اوقات خود را از اشتغال و اذکار و عبادات طریقه و ملاحظه کتب
حکمیه و مذاکره تواریخ علما و حکام و التزام خیرات و فواتح مشائخ کرام و اوراد شیوخ عظام دمی نمیگذارند
و فیض لازمی ایشان بخلائق در هند متعدی گردیده است مقررات درگاهها که از آبا معمول است بهمه جا
میرسانند و در انعام الهی عم نواله بواسطه خود دیدو لیت عالمی را شامل میفرمایند بارک الله فی اعمالهم
اگرچه امیر ابن امیر اند مگر اتباع شیوخ خود را رضی الله عنهم همیشه عمل خود دارند گویند خوراک حضرت
ایشان پنج تولہ است گوییم چه عجب که فریدی مشرب اند قدس سره از ینجا است که بسبب نحافت
و نقاهت برداشت مشکلات مشکل افتاده با اینهمه ضعف صباح بر خاستن و در عبادات و اوراد

و غیره مشغول شدن هست و جانب ایشان ست دانشمندی ایشان را همه حکام و دانشمند فرنگ
پسند فرموده تحسین و آفرین می‌نمایند تفصیل این اجمال ان‌شاء الله تعالی در احوال مختار الملک بهادر
خواهد آمد زانکه احوال وقار الامرا بهادر هم نگارم سبب آنکه احوال مفصل ایشان را خود رشید الدین خان
کرده کتابیست مبسوط شاهد صفت سست مقابل آن حاجت تحریر فقیر نمانده مگر اینکه گویم ان‌شاء الله تعالی
در احوال ایشان دفتری جداگانه همچو فال القول خواهم نوشت فصل در احوال زبدة العقلا و سلالة
الاذکیا قدردان ارباب فهوم جامع اصحاب علوم نواب شجاع الدوله مختار الملک سید تراب علیخان
سالارجنگ بهادر دام فیضانهم و سلاسل آبا و اجداد ایشان مع دیگر احوال که در زمانه مختاری ایشان
واقع شده بدان که سلسله اجداد ایشان از خواجه ویس قرنی عاشق رسول مقبول صلی الله علیه و آله
وسلم رضی الله عنه شروع میکنم و تا با ایشان میرسانم و گفتنی ست که جد امجد نواب صاحب ممدوح الشان
عاشق رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم خواجه خواجگان سرخیل جماعت تابعان حضرت خواجه اویس قرنی
بوده اند رضی الله تعالی عنه فرموده سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم در شان ایشان که بیاید
مرد نیست شما از یمن او را نام اویس و نباشد او را در یمن سوای مادر و باشد او را بیاضی که دعا کرده باشد
بحضرت حق تبارک و تعالی و صحت بخشیده باشد حق تبارک و تعالی او را از آن مرض مگر بقدر دینار
و درهم سفیدی باشد پس هر که از شما او را ببیند باید که از او مغفرت طلبد برای خود انتهی و در سال
سی و هفت هجری در جنگ صفین شهید شدند

سلسله جدی زبدة الاذکیا سلالة الامرا جناب فیضمآب
شجاع الدوله نواب مختار الملک سید تراب علیخان بهادر
سالارجنگ لازال شموس اقباله طالعة مابرح اقمار فضاله ساطعة

تعداد	بنام	کیفیت مختصره
۱	عاشق سرور کائنات فخر موجودات صلی الله علیه و آله وسلم خواجه خواجگان حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله تعالی عنه —	

شمار	نام	کیفیت مختصره	شمار	نام	کیفیت مختصره
۲	علی		۲۰	عبدالرحمن	
۳	عبدالرحمن		۲۱	عبدالملک	
۴	عبدالرحیم		۲۲	عبدالرزاق	
۵	باسط		۲۳	شیخ نقی	
۶	سمعون		۲۴	عبدالمنان	
۷	امارہ		۲۵	شیخ اویس	
۸	زید		۲۶	شیخ محمد علی	
۹	نقی		۲۷	محمد باقر	
۱۰	عسکری		۲۸	محمد تقی	
۱۱	اویس		۲۹	شیخ محمد شمس الدین حیدر	
۱۲	ابراہیم		۳۰	محمد صفدر	
۱۳	اعمران		۳۱	علی زمان خان	مخاطب بسعید یار خان بہادر منیر جنگ منیر الدولہ منیر الملک امیر الامرا مدار المہام سرکار آصفیہ
۱۴	شاہ روع				
۱۵	باقر				
۱۶	اجہر				
۱۷	ابراہیم		۳۲	سید محمد علیخان	پیش پدر بزرگوار خود برحمت حق پیوستند
۱۸	اسمعیل				
۱۹	باسط		۳۳	سید تراب علیخان بہادر	

ولادت نواب سالار جنگ بہادر در سال یکہزار و دو صد و چہل و یک ہجری شد کہ ازین مصراع خوش اسلوب ظاہر است ع این گوہر گرامی زیب وزارت آمد بحساب جمل صد و آن یکہزار

دو وصد و چهل و یک شد آن سال هجری ولادت باسعادت ایشان است بعد چندے
سایهٔ پدری را از فرق ایشان برداشته بظل تربیت عم امجد ایشان قضا و قدر درآورده
مظهر کمالات فرموده نواب سراج الملک بهادر مرحوم بعمر بست و هشت سال بهر نوع پرورش
فرموده بکمالات و نکات و دستور مختاری و دیوانی آگاهی بخشیدند تا آنکه بسن بست و هشت
سالگی رسیدند و سراج الملک بهادر ازین عالم گذران آنجهانی گردیدند ایشان بالطاف خداوندی
نواب فیضمآب غربا پرور عدل گستر جناب آصف جاه نظام الملک ناصر الدوله بهادر بر عهدهٔ دیوانی
بشعبان المعظم سال یک هزار و دو صد و شصت و نه هجری مامور شدند که درینولا عرصهٔ پانزده سال
شده است درین عرصهٔ قلیل عهدهٔ خویش ایشان پل هم ساختند و گنج هم بنام حضور پرنور و هم بنام
خود دیگر آبادان کردند و دفاتر مال و مجلس مال و تعلقداران درجهٔ اولی و ثانیه و ثالثه و تحصیلداران
در صیغهٔ مال و امنا و مهتممان در صیغهٔ فوجداری مقرر فرمودند و هم دارالانشا و هم محکمهٔ معتمد
مال و هم محکمهٔ معتمد عدالت خاص و دفتر تنقیح و دفتر حساب و محکمهٔ تقسیم تنخواه منصبداران و محکمهٔ
فوجداری مامور نمودند و هم فوج گوشهٔ محل را بکمال قانون آراستند و محکمهٔ دیوانی خرد و هم
محکمهٔ عدالت بزرگ مقرر فرمودند و نظما را بمشاهرهٔ پنج پنج صد روپیه ماهوار نواختند و دار القضا
را بکمال رونق بخشیدند و دو کوتوال یکے اندرون بلده دیگرے بیرون بلده مقرر فرمودند
و زیر ایشان نائبان و زیر ایشان منصفان و زیر ایشان مهتممان و زیر ایشان امنا مع جمعیت کثیره
مامور فرمودند و نظم شارع به ترتیبے که می بایست بماموری چوکیها پیادگان و سواران و امنا برائے حفاظت
راه و مسافران مقرر فرمودند باین ترکیب و ترتیب بیشتر مجرمان غارتگران و غیره مع مال
گرفتار مے آیند و بسزا میرسند در زمانهٔ سابقه مجرمان علاقهٔ امرا و جاگیرداران گرفتار نمی شدند
بحکمت عملیه و تدابیر صائبهٔ نواب صاحب ممدوح بیشتر در فوجداری گرفتار می آیند و بسزا
و جزا می رسند قاتل واقعی مقتول و سارق محبوس و مقید می شود و پیشتر هر چه مال برآمد
مے شد بمالک نمی رسید حالا باهتمام جناب ممدوح اگر یکحبه برآمد میشود بمالک بعد از نه رسید داده

میشود و تنخواه هریک ملازم هرقدر که ماهوار او باشد ماه بماه و بلاتراخی میرسد همچنین از منصبداران
سرکار ماه بماه مقرریست ماه بماه و هر کرا سه ماهی مقرریست بروقت خود می یابند و مساجد متعلقه
دیوانی بماموری امام و موذن همه آباد اند و بکسی تعرض نیست بهر مشرب که باشد بیشتر فتوی بر
مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله میشود و هندوان بعض مقدمات حصص شاستر خود فیصله میخواهند
برای تصفیه ایشان شاستریها مقرر اند الا در مقدمات خون و شفعه فیصله و فتوی بر حکم شرع
شریف میشود و آبادانی افضل گنج و مختار گنج و بازار پل افضل گنج و پل افضل گنج تعمیر در عهد
ایشان شد و دارالشفا و افضل گنج و تعمیر گهنه و مدرسه و در چهاونی چادرگهات در عهد ایشان
گردید و جهنده لشکر اندر احاطه کوتهی ریزیدنسی از بیرون در عهد ایشان نصب و سربلند شد قحط
در عهد ایشان آنقدر گردید که گندم به پنج پنج سیر فروخته شد مدد و خرچ بر تنخواه ملازمان کمتر
در عهد ایشان گردید و ارزانی هم در عهد ایشان بحسن تدبیر ایشان شد و باوجود گرانی بسیار
بکسان فرستاده و دانائی خود نرخ بکسی ندادند زیرا که می ترسیدند که اگر آرندگان غله خواهند
دانست که این ارزانی غله بحکم سرکار است غله در بازارهای بلده نخواهند آورد و بجای دیگر که
در آنجا گران نرخ خواهد بود خواهند برد و اینجا مزید گرانی خواهد شد اگر غله فروشان حال گرانی اینجا
خواهند شنید و خواهند دانست که نرخ باختیار خود فروشنده است بلاتکلف خواهند رسانید البته
مردمان را در بلده غله بدست خواهد رسید و از قحط بعض شهریان محفوظ خواهند ماند رزق
بهم خواهد رسید نایاب نخواهد شد اگرچه گران بها گردد و پرورش غربا بتقسیم غله در عهد ایشان
هنگام گرانی شد اگر از سرکار عالی آصفجاهی اینقدر مدد رعایا نمیشد حال مردمان حیدرآباد بدتر
از احوال کسان اوڑیسه گردید که رعایای بیچاره آنجا هیچکسی پرسان حال نشد و از خزانه عامره
سرکار چه نداد اگرچه گورنمنت فی الجمله از چنده روسا و عمائد ممالک هند پرورش فرموده
در این باب مراسله که نواب مختار الملک بهادر بنام صاحب رزیدنت بهادر روانه فرموده بودند
لائق شنیدن است از اخبار لکهنو که کارنامه است نقل میکنم بگوش جان باید شنود و بریدا و درخواست

نواب مختار الملک بهادر که مشعر پرورش عامهٔ خلائق او طلب نموده است هزار هزار آفرین باید فرمود و گویند
که جناب ویسرای گورنر جنرل بهادر آنرا نامنظور فرمودند اگر درست است هز اکسیلنسی الون اوف
وجوه غور طلب است که گرسنگی رعایا و خرابی بهایا منظور داشتند و بغیر پرورسی نفیر ند
و به زر چندهٔ هندوستان رفع حوائج مردم آنجا بحکم شیخ سعدی رحمه الله فرمودند و خزانهٔ سرکار
را محفوظ داشتند قطعه اگر گنجی کنی بر عامیان بخش ❊ رسد هر گدائی را برنجی ❊ چرا
نستانی از هر یک جوی سیم ❊ که گرد آید ترا هر روز گنجی ❊ نقل مراسله گورنمنت نظام بنام سر چارج
یول صاحب سی بی انڈکی سی ایس آئی رزیڈنٹ بهادر صاحب من گورنمنت نظام را باستماع
این خبر کمال افسوس شد که در بیولا ساکنان ضلع اوڑیسه بنگاله که تحت حکم گورنمنت برٹش انڈیا
اند بسبب مصائب قحط حال تباه است و بیان گورنمنت بنگاله این است که در ملک اوڑیسه رفته
زیاده شش لک مردم بسبب گرسنگی مرده اند و قول مسٹر ریون شاه صاحب این است که ده لک زن
و مرد از جان گذشتند سوای این در قلمرو سرکار انگریزی بر اکثر باشندگان بلاد این مصیبت
افتاده است کسانیکه جان شیرین خود را بخدا سپرده اند پانزده لک بشمار آمدند — این ممکن نیست که
بشنیدن این حوادث غم اندوز گورنمنت نظام را نهایت رنج و الم و فکر و تردد و غم نباشد یا آنکه
از متوجه کردن سرکار انگریزی پهلو تهی کنند و اینچنین سوانح عظیمه بشنوند و خاموش باشند
و فی الحقیقه این مناسب نیست که در ملکهای که از سلطنت ما نهایت قریب باشند و بد انتظامی
و غفلت در آن بود گورنمنت ما سکوت ورزد و از کردار ناظمان ملک هند خبری و اطلاعی ندهد
خواهش گورنمنت ما این است که نه فقط در خاص قلمرو ما بلکه در تمام هندوستان امن و امان باشد
و رعایا شادان و فرحان مانند مگر تا وقتی که سرکار انگریزی چنانکه نسبت او فی الحال عمل فرموده
است فرض السته متوجه نخواهد شد و مستعدی نخواهد کرد حصول اینچنین برکات عظیمه غیر ممکن
خواهد بود — رای گورنمنت نظام این است که فرض اول بر بادشاه این است که جانهای رعایا
را محفوظ دارد و چنان حکم نافذ کند که بر رعایا [illegible] خوشی و بهبودی نوعی رنجی رسیدن نتواند

واین سخن زیاده از حد ملال می بخشد که خواه نخواه گورنمنٹ را خیال میکند که الحال گورنمنٹ
برٹش انڈیا بلحاظ این امر ضروری نظر بوده است یعنی چه عالم کثیر در مصائب مبتلا گردیده
حکمگیری لاکهوک مردم کار مهم سست عظیم الشان آن فتوحی است و جب الاذعان از طرف خداوند
عالم اهتمام آن بسیر سلطان عهدست اگر سینه تا بیت قدمی همچو گورنمنٹ برٹش انڈیا آن قدر
اما حسن اسلوب او را نوافرا چه گورنمنٹ را نسبت آن چه خواهد گفت سوای اینکه آثار خرابیها سخت
بنظر می آیند و این فقط تجربه اولین نباشد که بر احوال ملکهای انگریزی وکار برٹش گورنمنٹ
هندوستانی گورنمنٹ را توجه کرده باشد بلکه چند سال گذشته باشند که با باعث محبت پدرو ستانه
بجانب این امر متوجه شده بودیم که گورنمنٹ برٹش انڈیا را از جنگهای بیجا و مخاطره و نهیب باز داریم
و بیرای باز داشتن نتایج بد انتظامی مرتدد را بفیاضی حکومت خویش بیان آریم و منت کنیم
چنانچه بر عیشی واب بادر جنوبی هندوستان چه این فرمان شد و فوج وفادار باند و بعض و عناد
از دلها یکسر شکسته شد برین بعض راجه و مهاراجه ها پیروی ما کرده در ممالک محروسه خود امن داشتند
و شور و شر شدن نداد بهمین طریق گورنمنٹ برٹش انڈیا را از مصائب خطرناک محفوظ داشتیم
مختصر از کندیان از جاده اطاعت قدمی بیرون نهادن نتوانست اگرچه در آن وقت در وسط
هند هنگامه جنگ و جدال برپا بود و اشرار را سوای قتل و غارت کاری نبوده است لکوکها
آدمی دست از جان شسته بودند و بقتل رسیده و مال و اسباب تلف شده بود و رعایای
هندوستان از حکام انگریزی کمال ناخوشنود و بدگمان بود و این گورنمنٹ را اطلاع شده است
که چند ماه پیشتر ازین هنگامه که باعث آن هندوستان سالها سال در حالت خوف و خطر مبتلا
بوده است گورنر جنرل بهادر برٹش انڈیا خداوند نعمت خود ملکه معظمه دام اقبالها را نوشته بود که
در جمیع سلطنتهای هندوستانی محروسه حضور محتشم الیها امن و امان است و رعایا و برایا با انصاف
شادان و فرحان است و آنکه گورنر جنرل بهادر خبر راست را مخفی کردند چون درین اخفا غور
کرده می شود وجهی یافته نمیشود بالآخر بفضل و کرم خداوند کریم آن حاکم جلیل القدر از سزای

عائد بران میشد خلاص یافت درست و ظاهر است که حال رعایای این ملک دور دراز و کیفیت
باشندگان این کشور بعید بحیح صحیح صحیح خبر دادن گورنران ارباب پارلیمنٹ ملکهٔ معظمه را چگونه
دریافت شدن می تواند و زیاده ازین کدام گناه خواهد بود که اینچنین ملکهٔ معظمه والاجاهی غربا پروری
شفیقی را که دماغش کاشانهٔ عقل و نور است و دلش برحم و شفقت معمور خدع دهد لیکن سال ها سال
بهشت ازین بغاوت که فی الحال با سرکار انگریزی گردید و فوج و رعایا مخالف گردید گورنمنٹ ما
کاروبار گورنمنٹ برٹش انڈیا دیده نهایت خوف و افسوس میکرد و معلوم میشد که انجام بد خواهد شد
و مفهوم میگردد که گورنمنٹ برٹش انڈیا که با سلاطین قرب و جوار خود دائمی جنگ و در خصومت مصروف
بوده است اراده افزونی ملک خود می داشت و کسانی که در حفاظت ملک او میماندند خیال
آسایش و آرام آنها کمتر می داشت و قدم بر منفعت خویش می گذاشت و لیاقت حکمرانی که
گورنمنٹ برٹش انڈیا را بر ملک ماتحت خود بخوب ترین وجه حاصل بود آن همه گورنمنٹ ما
بخوبی روشن ماند و تا مدت دراز گورنمنٹ ما بکمال رنج و تاسف می دید که گورنمنٹ برٹش انڈیا
را اکثر اراده شد که ملک همسایگان بی قصور خود را فتح کنند و ضبط نماید که افزایش محاصل
شود و از تشویش افهام و تفهیم خلاصی یابد رفته رفته اکثر چنان معاملات پیش آمدند و ظهور گرفتند
که اندیشه گورنمنٹ ما راست و درست شد و جب الاذعان آمد یعنی هر علت و دست اندازی
که دیگر ملکها قرار داده بودند بسبب غفلت انتظام خود در خانه ایشان ظاهر شد و نتیجه آن شد
که بر برٹش انڈیا قرض بسیار گردیده و در محاصل نقصان و کمی آمد و لکوکها مردم را بدگمان و
ناراض یافتند ـ در سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و نه عیسوی جناب ملکهٔ معظمه دام اقبالها
که نام نامی ایشان را تعظیم و تکریم ضرورست و شهره رحم دلی ایشان مع ورد و مشهور است اشتهاری بدین
مضمون جاری فرمودند که ایسٹ انڈیا کمپنی بوجه بد انتظامی موقوف کرده شود و گورنمنٹ برٹش انڈیا
از جنگ و جدال و غارت و نهیب دست بردارد و حکمرانی بدانائی و انصاف بر رعایا کند و
با بادشاهان قرب و جوار با خلاص و نیک نیتی پیش آید بلکه با بدخواهان خود هم چرب زبانی کنند

باین طرح گورنمنت انڈیا ناچار ناچار امورات جنگی خود را ترک کرده طرح ور افتاده بحال و متاع
کرده ازادگان صلح جو و نیک خو بجبر بدست می رسید از آن وگردانیدن لازم آمد. فلهذا گورنمنت
بے پروائی و کاہلی را عادت اختیار کرد و در قحط خبر رعایای مجبور مطلقاً نگرفت نغفلت
برٹش انڈیا پانزده لک آدمی گرسنه از جان گذشتند حکام مطلقاً بند و بست آن کردن نتوانستند
تاهم ممکن است که نواب گورنر جنرل بهادر مثل سابق جناب ملکه معظمه را که نام نامی شان شهره آفاق
است نوشته فرستاده باشند که بفلان فلان حکمت و تدبیر و لیاقت و مستعدی و مدد گورنران تحت
قحط رفع و دفع شد بلکه کثرت هر شی است اکنون خلائق مطمئن و شاد است هر خبر و آثار رعایا که گورنر جنرل
و گورنران صوبه های مختلفه نزد ایشان همیشه مینمایند بباعث آن رعایا نهایت خوش و خرم می باشند -
لیکن گورنمنت ما را یقین میشود که گورنمنت برٹش انڈیا بعد این مصیبت خوفناک که بر لکها رعایای
او نازل شده این سخن را فهمیده باشد که هر گاه ملک بسیار در قبضه او آمده است بران حکمرانی
بخبرداری مناسب و سعی و کوشش دشواری شده است پس باین وجه گورنمنت ما از گورنمنت
برٹش انڈیا درخواست میکند و هیچ پس و پیش نیست که گورنمنت ما را واپس کردن صوبه برار
کند - ظاهر است که از چند سال گورنمنت ما بند و بست صوبه مذکور را گورنمنت برٹش انڈیا
تفویض کرده بود لیکن بنسبت ما اول فرض ما خبرگیری رعایاست که غرض و فائده آن را بر عهد
و پیمان هر چند که مضبوط باشد تفوق حاصل است - ما را نسبت برعایای خود خوف کامل است
زیرا که آن برایا تابع گورنمنتی است که آن نصف رعایای یک صوبه کلان را در گرسنگی انداخته بهر
در ساخته و ناحق بجمیع روپیه خزانه پرداخته گو بغرض فائده رعایای سکنه برار مستحق این است
که خبرگیری آنها در دست اقتدار خود گیرد تاهم گورنمنت ما گورنمنت انگریزی مطلع میکند که میعاد
اقرار نامه که نسبت انتظام صوبه برار بعمل آمده بود در سال یکهزار و هشت صد و پنجاه و نه عیسوی
ختم شد وقتی که تمیکه هندوستان از کمپنی موقوف شد زیرا که اقرار نامه صرف با کمپنی شده بود
بعد برخاستگی کمپنی نوعی آن موثر نمانده ملکه معظمه وکتوریا دام اقبالها که [illegible]

همیشه برگیست اشتهار فرموده جمله اقرارنامه ها و صلحنامه ها که انگریزی کمپنی آنرا کرده بود بحال
و منظور داشته‌اند مگر گورنمنٹ ما از طرف خود کدامی عهدنامه نوشته بگورنمنٹ ملکه معظمه در هندوستان
نداده است بر طبق آن انتظام صوبه برار در سال مذکور یعنی ۱۸۵۳ء بنام ما منتقل گردید مگر از طرف
ما باختیار گورنمنٹ انگریزی مانده منشای گورنمنٹ ما آنست که از طرف هر دو گورنمنٹ یک کمیشن
برای تحقیق و اثبات دعوی گورنمنٹ نظام بابت معامله اضلاع کرنول و میسور که بر گورنمنٹ
انگریزی واجب است مقرر کنند — آرزوی گورنمنٹ ما است که نسبت ملک میسور گورنمنٹ
انگریزی را هر چه قصد باشد بآن اطلاع بخشند و اگر منشای گورنمنٹ انگریزی مثل تحریرات
وفات باشد که مسند نشینی متبنی مهاراجه میسور منظور بود پس صلاح گورنمنٹ ما اینست که بعد رحلت
مهاراجه میسور از طرف هر دو گورنمنٹ برای برابر تقسیم کردن ملک میسور کمشنر مقرر شوند اگر موافق
رای گورنمنٹ ما گورنمنٹ انگریزی تقسیم شد پس ظاهر است که [illegible] فائده کثیر خواهد شد
و درین معامله هر تجویزیکه گورنمنٹ انگریزی خواهد کرد آنرا گورنمنٹ ما بلا تاخیر منظور خواهد کرد
رای گورنمنٹ ما این است که در انتظام حال گورنمنٹ انگریزی را تسهیم کردن [illegible] تا که آن
خوفناک مصائب که پیشتر گفته شد بظهور نیاید و که رعیه تکلیف فاقه کشی نبردارند موافق مشوره
گورنمنٹ ما ترمیم این است که گورنمنٹ انگریزی حدود ملکی خود را که در نیولاد وسیع شده اند و با جا
انتظام آمدن نمی توانند کم کنند — گورنمنٹ نظام را باید چه انتظام ملک اور لیسه ملحوظ خاطر است
تا معاملات آن صوبه آفت زده بر دوستی آیند و مصیبت زدگان را آسایش شود و در تکلیف نباشند —
و ازین امر نوعی انکار نیست که محاصل آن ملک بعد اخراجات هر قدر که باقی ماند بخزانه گورنمنٹ
انگریزی جمع شده باشد گورنمنٹ ما این همه سخنان دوستانه باین لحاظ نوشته است که سلسله ارتباط
که از مدت دراز مستحکم شده است قائم و اخلاص و یکجهتی دائم باشد و سوا ازین چون در ایام غدر سال
یکهزار و هشت صد و پنجاه و هفت گورنمنٹ ما امداد و اعانت بگورنمنٹ انگریزی کرده پس فرمه وار
و جوابدهی تمامی رعایای هندوستانی بر گورنمنٹ ما واجب شد و مقتضای انسانیت نیز همین

است که مصیبت هر کس را برابر دانند و تجربت اعلان را مرحق و واجب چشم پوشی نکنند در خواست
گورنمنت با ارزان صاحب است که بنظر مهربانی مضمون این رساله بحضور گورنمنت هند و وزیر اعظم
و جناب ملکه معظمه وکتوریا دام اقبالها فرستند بلکه و کاست تحریر فرمایند در تحفظ سالار جنگ
گوییم و هر خیال ولی عهد سالار و رسند دوره فرموده باشند و کاغذ اطلاعها که از گورنمنت هند
بحضور ملکه معظمه دام اقبالها می رسند همراه باشند و از گورنر جنرلان تجربه کار سابق و از عهده داران
آزموده کار خاک هند از هنگام ورود هند مصاحبت باشند و تصدیق مطالب محرره گورنر جنرل
سابق بتجلی تفصیل تبیین بسر زمین شده باشد و خصوصیت نوعی مبالغه راه نخواهد یافت و حق بکرسی
خود قرار خواهد گرفت و اصل کیفیت محرره بمشاهده خواهد رسید با مضمون باشد که موافق طبع
نویسنده می باشد چه حاکمی اگر از کسی راضی میباشد تعریف او می نویسد گو باو دیگران ناراضی باشد
و اگر از کسی ناخوشنودی باشد مذمت او می نگارد گو حقیقت موصوف بصفات حمیده باشد
و هرگاه تحقیق بسر موقع رسیده بکار رود رعایت تحقیق احوال صحیح یافته معلوم کند صداقت ظاهر
خواهد شد از آنجمله یکی محرر اوراق است که با حکام که پیش از غدر بوده اند و نوشته اند که اکثر
نهایت مستعد و بادیانت و از کارگذار اعدیم المثال است و بعده حکام هنگام غدر نوشته اند که مجهول و سست
است و بعد از غدر باز نوشته اند که نهایت مستعد و کارگذار است و انصاف پسند و حق جو است پس
بر تحریر کدام حاکم اعتماد کرده شود و اگر تحریر حکام غدریه او ثوق داده آید کثرت رای اولین و آخرین
باطل میشود و چگونه میتوان که اجماع اکثر ثقات بر غلط بوده بر تجربه خدمت سالها سال که
بامانت و دیانت کرده است و عمر خود در خیرخواهی سرکار و خلائق آن دیار عطا و بیرا خرج کرده در دو کرده
و حال مزاج حکام هنگام غدر که بود بر محققان نیکو روشن است که برای اندک نافرمانی از جان گذشته می شد
زیرا که آن زمانه وقت وبا بوده که هر جسم عقل را که عقل فحول حکمای ملازمین اندک باد سموم اضطراب
مرده و افسرده میشد که کمتر عقلا از حکام بوده اند که عقل ایشان آن وقت زنده مانده باشد ورنه
جان عقل تحت سیل را مرض سکته عارض بوده است الحاصل که هنگام صحت عقل است اگر از او باشد

نفرمایند وسعی و مشقت بست و پنج ساله نوکری مرا ضائع کنند و مرا از علوفه منصب که باصطلاح زمانه
حال پنشن گویند محروم دارند پس انصاف آن بجز خدا از که خواهم و باعلان اشتهار دهم که برای
ملازمان مستعد و کارگزار و دیانت دار انگریزی من بیکس عبرت باشم حال مرا ببینید و از من عبرت گیرند
دگو بیم کسیکه درین سرکار انگریزی کار مستعدی و دیانت و امانت و چستی و چالاکی نموده باشد
نتیجه قدردانی اداین خواهد بود که در گرسنگی و احتیاج خواهد مرد و حالش کس نخواهد پرسید فقط
دیگر در عهد نواب صاحب بهادر در چهاونی سرک بطوری تیار شده است که سواران میان او
روند و مردمان پیاده بر کناره آن که سرکی سنگین مستقیم خرد ساخته اند روان شوند که چپقلش برای
روندگان نشود دیگر در عهد ایشان بر شارعی عام چهاونی تا پل افضل گنج برای روشنی
شب روندگان تو رچینی ایشان قنادیل آویخته اند که رهروان همچو روز در روشنی آنها بفراغ
خاطر خوش رفتار باشند دیگر در عهد ایشان عیسائیان کلیسائی وسیع و رفیع برای عبادت
خدای مطلق قریب سانچه توپ ساخته اند دیگر در عهد ایشان چهاونی فوج آئینی در گوشه
متصل فتح میدان مقرر شد و قواعد آئینی در آنجا می آموزند و هنرهای سپاهگری را روزانه مشق
میکنند دیگر در عهد ایشان عهدنامه جدید نوشته شده است خلاصه آن اینکه هر خاطی و باغی یا خونی
از ممالک برتش گورنمنت گریخته در ملک نظام رود یا از ملک نظام گریخته در عملداری انگریزی آید
کارپردازان و ناظمان طرفین گرفتار کنند و هم طلب بلاتامل فرستاده باشند چنانچه از طرف جناب وایسرای
نواب گورنر جنرل بهادر جناب ٹمپل صاحب بهادر مجاز تحریر اقرارنامه شده و از طرف جناب
والا خطاب بندگان عالی حضور پرنور نواب افضل الدوله نظام الملک بهادر برای تکمیل شرائط
نواب سالار جنگ مختار الملک بهادر مختار گردیدند پس این هر دو معززین باختیار شرائط
اقرارنامه باتفاق نوشتند که طرفین را منظور و مقبول گردیدند شرائط عهدنامه جدید
اول آنکه بر جمله شرائط عهدنامه اهالیان برتش گورنمنت و نظام دکن بآئین دوستی
و محبت و موافقت و مرافقت باستقلال و اتفاق عمل پیرا باشند تجاوز و تفاوت نشدن

بند دوم اگر کسے مخطی که از رعایای برٹش گورنمنٹ باشد گریخته در ملک نظام پناه گیرد در شهر
یا در بادیه علانیه یا مخفی باشد در صورت طلب اهالیان برٹش گورنمنٹ کارفرمایان ملک نظام آنرا گرفتار
کرده دهند پس با برٹش گورنمنٹ هم خاطی غیر رعایای نظام حسب طلب کارپردازان سرکار نظام را
تفویض نکنند تا اگر قومیت و ملت خاطی مذکور شک کرامی عنوان واقع شود در آنصورت ترقی
معدلت و نصفت الحاظ کنند اهالیان طرفین وقت طلب بقید کرده تحویل کردن لازم و
ضرور دانند سوم کسانیکه مقروض شده یا زد و کوب نموده بگریزند یا خاطی که از قبیل شرط چهارم باقیه شوند
آنها را گرفتار کرده سپردن طرفین را ضرور نیست این دستور حسب التمیل نباشد چهارم اگر باشندگان
ممالک برٹش گورنمنٹ یا ملکی که زیر فرمان گورنمنٹ است مرتکب خطیات مرقوم الذیل شده در ممالک
نظام روند - یا ملکی که تحت نظام است باشندگان آنجا مرتکب یکی از جرائم ذیل شده در قلمرو اهالیان
برٹش گورنمنٹ پناه گیرند پس چنین کسان را بروقت طلب ناظمان سرکارین گرفتار کرده بحراست کامله از
حدود خود ها برسانند تفصیل **خطایا** غدر و هنگامه کردن خون کردن اقدام قتل
زنای محصنه ایذای جسمانی زخمی کردن تراشیدن عضوی ڈاکه زنی ٹھگی لوٹ کھسوٹ
نقب زنی فتنه گری سرقه زیاده از صد روپیه سرقه مویشی دروازه شکنی بقصد غارتگری آتش زنی
جعل سازی دستاویز جعلی ساختن یا ساخت کنانیدن سکه قلب ساختن یا تیار کنانیدن خیانت -
اینچنین خاطیان اگر موشد یا مددی و بدان هم مجرم متصور شود ضرور سزا باید پنجم بغیر طلب خواست و بجز
و بلا شهادت خاطی را گرفتار کرده سپردن سرکارین را لازم نیست باید که پیش از تفویض خاطی دریافت این امر
کنند که بباعث خطائی که آن گرفتار شده است اگر چنین بلا در آن ملک میکرد موافق عدل و رواج آن ملک
مستحق سزا میشد یا نه ششم تا وقتیکه کسے از متعاهدین بنامی بطلان و انتقاد این عهدنامه بدیگری اطلاع
ندهد تا آنزمان این عهدنامه جاری و بحال باشد کسی ترمیم تا ننکند هفتم این همه بند و بست کامل
و عهد و پیمان اتفاق مدام جاری و مرعی ماند کسی از عهده دار قصد ترمیم و تنسیخ آن نکند فقط دیگر در عهد
ایشان فصحای نامدار و شعرای خوش گفتار از دکھنی نژادان و هندی استادان مدرسه وطنان

وا برای نشان دین بلدهٔ عالیه گرد آمده جمعیت ها می‌نمایند و هر یک از ایشان عدیم النظیر و بی نظیر
صحبت این عزیزان مفرح قلوب خلان است و مصاحبت ایشان که تلامیذ الرحمن اند چاشنی بخش
مذاق جان اگر از کلام مفصل هر یک نوشته شود این کتاب دراز میگردد و طبع نقل بر داران ملول
و ناساز بنابر این مختصری از کلمات این بزرگواران تحفهٔ احباب میکنم از کلام شیر بیشهٔ فصاحت و بلاغت
سید علی تقی ضیغم ابقاه الله بالفضل والکرم ٭

قصیدهٔ مدحیه

دوش چو پنهان شد از سایهٔ شب آفتاب — گشت ز خون شفق باد لوا اطلس نقاب
چون علم آفتاب کرد فلک سرنگون — یافت بتائید صبح رایت شب انتصاب
بود چو در درع ابر لمعهٔ شمشیر برق — بر زره کهکشان آتش تیر شهاب
روز که بر چتر سبز داشت همای زرزر — همچو هوا صیقل گر بخت در پر و بال غراب
چون ز حنای شفق شام شد اطلس نگار — جامهٔ کف الخضیب کرد سیه چون خضاب
نقطهٔ عیوق در دائرهٔ آسمان — راست چنان می‌نمود چون خط ساغر شراب
خنجر بهرام در پشت اسد خسته چون — چابک بهرام گور در شکم شیر غاب
گرگ سحر خفته خوش بسته دم سنجاب شب — شیر فلک کرده تیز بهر سگ چار ناب
جرم هلال آن زمان سوی افق شد روان — چون متولای باد زورق زرین بر آب
جلوهٔ هلال صیام کرد چو ابروی یار — تا بشارت دهد مژدهٔ عید از ایاب
یا که به انگشت لعل مرکب صفدر دکن — بر لب دریای قیرگاه مسیر از شتاب
حضرت مختار ملک آنکه جهان خواندش — تیغ گهر وار دین صفدر همایون جناب
آن که بدو می‌کند ملک دکن افتخار — وان که ازو می‌زند لاف شرف انتساب
سایهٔ چترش دهد چرخ فلک را ثبات — سرعت عزمش نهد در سر قطب اضطراب
شحنهٔ انصافش از جبر کند بر خواص — می برد از دل نشاط ور دهد سر ار دو گلاب

وعلی آله واصحابه بعدد کثیرا وسلم علیه وعلیهم سلاما کثیرا برگزیده هر بزرگ و خرد و منظور نظر حضرت فرد احدی مولانا غلام امام شهید سلمه الله المجید الحمید وطن ایشان قصبه امیتهی از مضافات لکهنوست ملک الشعرای هند و سرآمد سخنوران آنجاست قصیده مدحیه می نگارم لائق شنیدنیست قابل دید تا ناظران بدانند که جناب موصوف را درین زمانه نظیری نیست و مثل ایشان درین ایام دیده نشد و آن این است بر وضع شاه سخنوری استاد انوری

قصیده مدحیه

عیدست و شیشه شد فلک و ساغر آفتاب
از باده آفتاب تر او دور آفتاب

عیدست ماه نو زده چشمک بر آفتاب
تا نور بهر نظر شود از منظر آفتاب

عیدست و چترش سایه فگن شد بر آفتاب
تا آب و تاب نور فزاید در آفتاب

عیدست و صبحدم چو صبوحی کنان شفق
مستانه سر برآورد از خاور آفتاب

عیدست از کشایش بخت جهان کشا
بر روی روزگار زده است در آفتاب

عیدست رونمای سحرست که از سحر
مرآت صبح را شده روشن گر آفتاب

عیدست و از سپیده صبح آورد بکف
صندل برای چاره درد سر آفتاب

در ساغر بلور نگر آب آتشین
در ماهتاب دیده نباشی گر آفتاب

یک کاسه کرده است بیکرنگی نشاط
شیر سپیده سحر و شکر آفتاب

از بهجت است هر طرف از اوج آسمان
قندیل وا فروزد به بام و در آفتاب

تا شهره را برقص در آرد بپای شوق
دارو بدست دایره را اخگر آفتاب

از بهر خواب ناز عروسان نو بهار
از نور گسترد بچمن بستر آفتاب

یا از پی خرام سهی قامتان بباغ
چیدست این بساط طرب یکسر آفتاب

نی نی غلط که پاس ادب نیستش نداد
کز دوش خویشتن فگند چادر آفتاب

سرگرم آرزوی زمین بوسی است و بس
کانداخته است بسر ره بستر آفتاب

آری بساط سجده همی چیند از نیاز — ساید جبین عجز بخاک در آفتاب
تا یا شهد وزیر ممالک با حتشام — گسترده فرش راه بچشم و سر آفتاب
سالارجنگ آنکه بلوح جبین صبح — نامش نوشته هست باب زر آفتاب
مختار ملک مملکت آرا که هر سحر — سر بر خطش نهاده چو فرمان بر آفتاب
فرمانروای ملک دکن کز فروغ او — هر ذره ره است درین کشور آفتاب
لشکر کشی کز و طلبد بهر تاج فخر — با صد نیاز گرد ره لشکر آفتاب
دریادلی که آب زخار ابر آورد — پنهان اگر بکان بنهد گوهر آفتاب
تا خطبه خوان مدح و ثنایش فلک شود — محراب ماه نو شده و منبر آفتاب
پیوسته بهر طوف درش چرخ میزند — پیچد بهوای دور تسلسل در آفتاب
صبح از تجلیش تتق نور بسته است — آئینه را گرفته بمین در زر آفتاب
از قهر او نشست بخون شفق سپهر — از مهر او شگفت چو نیلوفر آفتاب
افتاده بر درش ز گهر بیشتر نجوم — استاده در پرستش ز سها کمتر آفتاب
هر قطره دارد از کرمش بحر در کنار — هر ذره دارد از قدمش در بر آفتاب
از خاک هر زمین که بر آن نقش پای اوست — گلهای افتخار زند بر سر آفتاب
خوانند تا حدیث فروغ رخش ببزم — آئینه گشت در کف اسکندر آفتاب
صبحی که میرود سحر از شمع محفلش — پروانه سان زند بهوایش پر آفتاب
از بیم تیغ او که خورد خون صد نهنگ — سرخاب وار بال کشد بر سر آفتاب
بر آسمان ز گرمی رو میهای اسپ او — افگنده است نعل [illegible] آفتاب
آتش نهاد آب خصال و هوا سرشت — با خاک پای او نشود همسر آفتاب
با مبتدا خبر دهد از منتهای سیر — اینجمله داشت هست زمین را و در آفتاب
هم در سبک روانی او مدغم ابر و باد — هم در فلک نوردی او مضمر آفتاب

گر دو حمل ز دعوی همچشمی رکاب — گان مهر و چشم پا فشرد اجر آفتاب
بر هیکل مرصع او گر نظر کند — از گردن افکند به زمین زیور آفتاب

قطعه

همپایش مجال ز روی سبکسری — دیوانه سان دود به رکابش گر آفتاب
سیل حوادثش ندهد فرصت القدر — کز ناخن شعاع بخارد سر آفتاب
او بگذرد ز هفت در آسمان چو نور — ماند گسسته دم ز قفاش ششدر آفتاب
در خواب هم سراغ نیابد ز گرد او — از شرق تا بغرب شتابد گر آفتاب
عدلش دهد چو رابطه اتحاد هم — مه را بروز گیرد و شب را در آفتاب
در عهد او بسایه و نور است ارتباط — مهر سها آفت است برین محضر آفتاب
خفاش گر ز گرسنگی شکوه کند — کاتبش برات رزق نویسد بر آفتاب
شب مطلع چکید ز کلکم که صبحدم — از شرم آن کشید برخ معجر آفتاب

مطلع

ای شمع جلوه نور تو آتش در آفتاب — از آسمان نشست بخاکستر آفتاب
پیش فروغ صبح جمال تو مه شود — مثل چراغ روز پشیمان تر آفتاب
گر بر زدی از حرکت چرخ سفله را — گردد برای کشتی او لنگر آفتاب
شیر ز نام تست از آن رو که سر نتافت — از حکم تاجدار عرب حیدر آفتاب
شمشاد رایت تو که مانند شمع طور — ماهش بود شگوفه و برگ و بر آفتاب
رمح ظفر طراز تو یک نیزه در نبرد — گردید چنان بلند که در محشر آفتاب
تا از نگاه چشم بد ایمن شوی به مهر — ز آتش سپند سوخته در مجمر آفتاب
از بهر تو جمال تو گرد آفتاب نور — رنگ عرض گرفته ازین جوهر آفتاب
فیل تو آسمان شکوه است و ستمکار — گر نقش پا کند به زمین گستر آفتاب

همراه خود چو سایه فلک را ز جا برد
بر پای او اگرچه شود لنگر آفتاب

لرزیده از مهابت او بر خود آسمان
گردیده از صلابت او مضطر آفتاب

زنجیر کهکشان بودش ماه نو کجک
اندر ضمیر زنگله اش مضمر آفتاب

جز نور تو بجو صنهٔ زرین زرفشان
مه را که دیده است درخشان در آفتاب

با جاه بلند تو نازش کند مدام
مانند آسمان که بنازد بر آفتاب

ایوان تو که رشک سپهر است زیبدش
بر طاق او چراغ فروزد گر آفتاب

باره دری بلندتر از نه فلک که ماند
بر اولین دریچهٔ آن ششدر آفتاب

آئینه خانه خانهٔ آئینهٔ دل است
عاری بود بر آئنه زین جوهر آفتاب

تا روشنای مقصد روشندلان شود
از صبح زد بر آئنه خاکستر آفتاب

آئینه وار گشت دو سه آئینه را بحسن
هر هفت کرده است ز نه گوهر آفتاب

از یک دو چار گشتن باره دری بود
در هشت و چار برج فلک ششدر آفتاب

حوضش برنگ آئنه سرچشمهٔ صفاست
کز شرم آب او بعرق شد تر آفتاب

آرایشی ز معتمد الدوله یافت است
کز بارگاه او طلبد زیور آفتاب

بر ذات او کمال بود منحصر چنان
کز شرق تا بغرب تجلی برد آفتاب

از بهر پیروی بزمین و زمان نیافت
بهتر ز رای روشن او رهبر آفتاب

هر صبح آفتابه بکف بر درت رسد
ای خیل چاکران ترا چاکر آفتاب

دیوان تست بسکه بآفاق نور پاش
یک فرد باطل است از آن دفتر آفتاب

مهر تو گر بلطف بگردون نظر کند
پهلو زند بموج مئی و ساغر آفتاب

قهر تو گر باوج فلک شعله افگند
در پنبه زار صبح شود اخگر آفتاب

جمشید چاکر تو بود جام جم کجاست
کامروز بنگر و بکف چاکر آفتاب

آبادیان ز عهد مه آباد میهند
از نام او نشان که شدش بادر آفتاب

نازم بعلو شان تو اکنون سر نیاز — بر پای پایهٔ تو نهد افسر آفتاب
هستی وزیر برتری از شان هر وزیر — خورشید اختر است و بهر اختر آفتاب

قطعه

روشندلان اگر ز وجود نظیر تو — انکار میکنند کنند باور آفتاب
زانرو که خود باین همه روشندلی ندید — بر روی خاک سایهٔ پیغمبر آفتاب
تشبیه سایه مشعر معدومی شبیه — روشن شد از فروغ بیانم بر آفتاب
ترک ادب نکرده ام ار نیک بنگرند — هرگز ندید سایهٔ پیغمبر آفتاب
یکسر سواد نظم من از فور شرح تو — ور شان ماه دارد و در عنبر آفتاب
آب از بیان روشن من میچکد مدام — گویا کشیده است قلم از کوثر آفتاب

قطعه

با نوری مقابله کردم درین زمین — تا چون فتد بقسمت دیگر آفتاب
هر آفتاب از قلم او فرو چکید — ور چه قصیده هم فتاد ازان بهتر آفتاب
از نوری فروغ گرفت است با من — انصاف جو بدار نظر از نور آفتاب
پاک بوده است دمن ز یکی گردش هزار — بر خط من نهاده بصد جا سر آفتاب
نبود شگفت از دم گرمم اگر شگفت — من آفتاب عشقم و نیلوفر آفتاب
زین پیشتر قصیدهٔ شمسیه گفته ام — سر زد دگر ز مطلع دل دیگر آفتاب
شمس الضحی که نام بود این قصیده را — هر شام و صبح میکندش از بر آفتاب
زیباست گر بصفحهٔ صبح از خط شعاع — از بهر این کشیده کشد مسطر آفتاب
دعوای همسری به بپیر فلک رسد — کلک مرا که غوطه زد استی در آفتاب
زور قلم نگر که بهر صفحه یک قلم — پاشید همچو نقطه ز پا تا سر آفتاب
تنگ آمده بدائره چون نقطه کرده جا — از بسکه تنگ قافیه کردم بر آفتاب

خون شد ز کاوش قلمم کز خط شعاع / پیوسته میخورد بجگر نشتر آفتاب

ذره شد از زری نوائی که در ردیف / گشت از دو نور گرم روی لاغر آفتاب

ای مدعی بیا قلم اینک بدست گیر / با چشم چار داری اگر دیگر آفتاب

پوشیده نیست از تر و خشک تو از دلم / آگاه باشد از همه خشک و تر آفتاب

از گرم جوشی تو در افتم بزمهریر / از سرد مهری تو نشیند در آفتاب

آخر ز همکناری ریش است ناگزیر / خاکی کز ابلهانه فشانی بر آفتاب

دانی که کیستم تو ندانی که کیستم / آنم که سکه زد قلم من بر آفتاب

آنم که در زمانه نیابی نظیر من / مشعل گرفته گرچه شود رهبر آفتاب

آنم که سحر پی تعلیم نام من / خنجر و بپای فرق خود انداز بستر آفتاب

آنم که بر کلام من احسنت می زند / روح القدس که سازد از ان مجمر آفتاب

آنم که پیش پاے من از ذره کمتر است / دارد اگر ز پایه سپهری و سر آفتاب

آنم که شمع طور فروزم بداغ دل / از خانه ام چراغ برد اکثر آفتاب

آنم که در ستاره صبح بهار من / می باشد التماسی برگ و بر آفتاب

سحر بیان کجا و کجا راز مدعی / در پله با خزف ننهد گوهر آفتاب

معذورم ار حسود نه بیند فروغ من / آرے ندیده است کهی شپر آفتاب

او آبروے خویش بریزد هرا چشم / کے دیده که گشت ز شبنم تر آفتاب

حرفے ز طعن تیرگے از کور نشنود / باشد درین معامله چون من کر آفتاب

با طبع گرم من چکند سرد مهریش / زحمت نمی کشد ز دم صرصر آفتاب

میخوانم از قصیده شمشیر این دو شعر / مشک تر است که سوده در آفتاب

تحسین ناشناس نخواهد کمال من / پروای نور ذره کند کمتر آفتاب

نظم نمیکشد ز سکوت سخن شناس / جورے که از کسوف نیاید بر آفتاب

صبح اشرف مید کجاهی زروی شهید — می دارد انتظار تو در منظر آفتاب
بردار دست بهر دعا تا بر آسمان — آمین کند ز دل صفت اختر آفتاب
وقت دعا خطاب بممدوح کن چنین — کای آسمان جاه ترا اختر آفتاب
خالق عطا کند بتو فرزند ارجمند — در حسن ماه طلعت و در پیکر آفتاب
وصفش کنند اهل بصیرت که در کمال — ماه است این پسر پدر و مادر آفتاب
آنماه را بمهر در آغوش پروری — تا هست در زمانه گهر پرور آفتاب
اقبال باد حلقه بگوش تو تا بچرخ — در هاله ماه باشد و در چنبر آفتاب
عمرت دراز باد بود تا بر آسمان — با خطِ استوار و خطِ محور آفتاب
سوزنده باد اختر بدخواه چون سپند — تا بر کند بمجمر خویش آذر آفتاب
در بزم بهر دوست بود شمع دلفروز — در رزم بهر خصم شود خنجر آفتاب
بر خشک و تر بسایهٔ مهر تو شاد باد — تا پرتو افگن است ببحر و بر آفتاب

ودیگر از افکار رسالهٔ بلغای زمان و زبدهٔ فصحای دوران سخنور یکتا شاعر بی همتا ناثر بی نظیر ناظم دلپذیر شهسوار میدان فصاحت یکّه تاز فیافی بلاغت صاحب دل سخن پسند مظهر سخن دلپسند اعنی سیّد محمد وحید الدین خان معنی حیدر آبادی سخنان چند بطریق یادگار مے نگارم و ارباب معنی را بوجد آرم

غزل

صبح چگونه در دمد رو بنما که همچنین — شام چه رنگ سر زند زلف کشا که همچنین
فصل بهار یاسمن چون بوسد بهر چمن — خنده زنان بسوی من زود بیا که همچنین
گفتمش ای کرشمه دان ناز تو خون کند چسان — دست نهاده بر میان کرد ادا که همچنین
دست ز دین کشیده ام کفر تو برگزیده ام — هیچ صنم ندیده ام نام خدا که همچنین
شد بچه رنگ غنچه را دست صبا گره کشا — از سر ناز وا نما بند قبا که همچنین
پیش مریض سکته دم چون بتو آشنا بهم — بر رخ من بنه صنم روی صفا که همچنین

برسد اگر کسی ز تو شیفته چون کنی بگو — برزده چشمکی باو دلبر ما که همچنین
بر افق فلک چسان مهر بود ضیا فشان — ای مه آسمان جان بام برآ که همچنین
فتنه بلند چون شود حشر بپا چگون شود — خلق چسان زبون شود خیز ز جا که همچنین
گفت کسی بیا مست جان ببدن چگونه هست — آمده ناگهان نشست در بر ما که همچنین
رفت چگونه زین سرا معنی خاکسار ما — مشت غبار خاک را ده بهوا که همچنین

واین بزرگ جامع الصفات رساله در درود سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم موسومه بصلوة النجاة فی حان الدعوات تصنیف نموده ویکصد و یک درود دران آورده واز هر درود تاریخی بکمال صنعت برآورده الله تعالی اورا مقبول وخواننده ودارنده ومصنف را بثواب رسا ومشهور اکناف عالم گرداناد از انجمله درود اول ومیانه وآخر یعنی نخستین پنجاه ویکم وصد ویکم را هدیة للاحباب وکتابة للثواب درین کتاب می آرم درود اول اللهم صل وسلم علی محمد و آله واجعلنی وجه الدین یعنی بمقابله این درود چند فائده دارد یکی آنکه شامل است بر نام مصنف که وجه الدین است دوم دران تخلص اوست که معنی است سوم سال ولادت مصنف است یعنی سال یکهزار و دوصد وسی وسه هجری و درود میانه که پنجاه ویکم است اللهم صل وسلم علی محمد وآله واعد لی نقل الدین بانواع انعاله درین سال یکهزار و دوصد وهشتاد وسه هجری است وآن سال عمر مصنف وتاریخ شروع این کتاب تاریخ حیدرآباد است ودرود آخرین اللهم صل وسلم علی محمد وآله واجب جمیع دعائی بدوام ابتهاله درین سال یکهزار وسه صد وسی وسه می برآید فقط وهم رساله بنام جدید التواریخ مشتمل در صنعت تاریخ جلوس نواب سالار جنگ بهادر بر مسند دیوانی نوشته گویا اینهم از کارهای نمایان این افصح الفصحا وابلغ البلغاء است از فقرات اوست سپاس بی قیاس داداروا هبی را سزا است ۱۲۶۹ که حکومت معاوله دیوان جز السالار انبیا عطا نموده ۱۲۶۹ ومدار المهامی ملک محدوده دکن بدیوان اقبالی لطف فرموده ۱۲۶۹ اعظم جلاله اکمل نواله ۱۲۶۹ ودرود ثنا محدود

بسال اعالی زیبا ابواست ۱۲۶۹ اکبرجامنیرآز القاب جلال اوست ۱۲۶۹ وافتاب سایۂ کفر
انوار وحیدین بدراشامل او ۱۲۶۹ الاصغر هلی وسلکم علی سید العلام و آله الجلیل و اصحابه
الکرام ۱۲۶۹ - دیگر از نتائج طبع محمود بادہ سخن جام کش مخانہ ہنر فن عزلت گیر ازار باب زمانہ
دست کش از اصحاب روزگار و پادسازور کاشانہ عمری تلف کردہ در کلام از متوسلان قدیم سرکار عالی
نظام منتسب بعالی خاندان مضافات بوالاد ودمان دہلوی الاصل میر انشاء اللہ خانی نسل قانع روزگار
واقد الاذکار فقیری گوشہ نشین امیری ترک گزین وبیری خوش تحریر شاعری خوش تقریر ودر صنائع
وبدائع فرید میر احمد علیخان شہید مدظلہ قصائد وغزلہا بسیار است اما بعضی ازان برای تفنن طبع
دوستان وحفظ خاطر ایشان خواہم نوشت لیکن پیش از شنیدن کلام سترگ این بزرگ حالش شنیدنی
ست وحسرت خوردنی زیرا کہ الحال حالش مطابق این مقال ست ؎ چون کمان حلقہ بکاریم باچندین
ہنر چہ زور بازو دست ما را بہ قفا پیچیدہ است ٭ دانستنی است کہ این ستودہ صفات موسوی حسب
دہلوی موطن است از منصبداران قدیم شاہ ہندست ودر فن شعر وانشاء وعروض وقافیہ و
صنائع وبدائع بہرۂ کامل وبعلوم عربیہ ودرمل ہاموریالی وسلک مہارت تامہ وحظ وافی دارد
کیفیت حسب ونسب آنجناب می نگارند کہ مشار الیہ فرزند سید جعفر علیخان بہادر دہلوی خواص
نشین وجاگیردار موضع نرائنہ است وجد و پدر سید جعفر علیخان بہادر سید نوازش خان بہادر
منصبدار وجدۂ او شمس النسا بیگم دختر نواب سربلند خان بہادر دلاور جنگ مبارز الدولہ
مبارز الملک صوبہ دار گجرات وبرودہ بودہ وجدہ مادر مشار الیہ سید صلابت خان بہادر
صلابت جنگ عرف مرزا خانی نبیرہ نواب سادات خان بہادر ذو الفقار جنگ محمد شاہی
ست ودختر ذو الفقار جنگ محل محمد شاہ ومادر احمد شاہ المخاطبہ بنواب صاحبہ محل بود وچونکہ
نواب ذو الفقار جنگ جد فاسد احمد شاہ بود در عہد سلطنت احمد شاہ بخدمت امیر الامرائے
یعنے میر بخشی گری سرفراز ومخاطب بناناباباشد پنجاہ سال مے گذرد کہ میر احمد علیخان شہید
وارد حیدرآباد است منصبدار ومقرب غفران منزل بود وبجلدت وخطاب امیر الشعراء ممتاز

والحال ہم بدستور بعہدۂ منصبداری سرفراز اشعار در فارسی وارد و ہر دو خوش مے نگارد

اگرچہ پیر است اما عشق جوانانہ دارد از وست ہدہ شہدی

غزل

انفاس گرم و آہ شرر بار چاہیئے
دل کی خبر کو برق کا یہ تار چاہیئے

صنعان کا شیخ ہون مجھے اب پہننا ضرور
ترسا بچہ کے عشق مین زنار چاہیئے

تو موتیان کا ہار جو زیب گلو کرے
موتی سے آنسو ؤنکا مرے تار چاہیئے

مین اور آپ ایک ہین جون عکس و آئنہ
حائل نہ میرے آپکے دیوار چاہیئے

کشتہ ہون رشک گل کا ہو گل برگ کا کفن
جامۂ شہید عشق کا گلنار چاہیئے

وازوست در فارسی غزل مطلع اول

ساقیا معجزۂ حضرت موسے دارے
شیشۂ بادہ بکف چون ید بیضا دارے

اے دل اندیشۂ آن زلف چلیپا دارے
در سر خویش ندانم کہ چہ سودا دارے

اے دل از داغ چو طاؤس تماشا دارے
نہ سر باغ نہ اندیشۂ صحرا دارے

نعل و میخ ست ز کفش تو ہلال و انجم
آسمان دگرے زیر کف پا دارے

غنچہ و گل نبود متصل ہم بہ چمن
ساقیا ساغر مل در بر مینا دارے

غمزۂ و عشوۂ و انداز و ادا و آئینے
چشم بد دور کہ در خود ہمہ یکجا دارے

دل من شاد کہ چون تو گل رعنا دارم
وقت تو خوش کہ چو من بلبل شیدا دارے

تا زلب حرف زنی مژدۂ صد سالہ زید
کن مرا زندہ کہ اعجاز مسیحا دارے

مدہ از دست دل خود کہ عزیزت دارند
قدر خود زین در شہوار چو دریا دارے

بخت من خوش کہ بہر ہمچو تو یوسف دارم
وقت تو شاد کہ چون بندہ زلیخا دارے

بستہ رشتۂ زنار چو شیخ صنعان
مگر اے دل صنم عشق بت ترسا دارے

ہمہ عالم شدہ از پرتو رویت روشن
ہمچو خورشید بر افروختہ سیما دارے

بسراغ کمرش نیست نشانت ای دل | گوشه گیری بجهان شهرت عنقا داری
لب اظهار تو چون غنچه نه از هم واشد | ای دل غمزده آخر چه تمنا داری
نظر آنجا که فتد باز نگردد ور چشم | همچو آئینه چه دلچسپ سراپا داری
کم ز فردای قیامت نبود فرداست | که بفردا متعلق پس فردا داری
دل صد پاره ام البته گلوگیر تو شد | نه حمائل بگلو از گل صحرا داری
بخیه کردی دل مجروح مرا از مژگان | بهتر است به که بکف سوزن عیسی داری
رنگ و خوشبوی گل و لاله و نسرین و سمن | جمع در ذات خود ای یار تو تنها داری
روی تو روشن و آویزه دُر در گوشت | جلوه حسن مه و عقد ثریا داری

ای شهید از می شفقت تو مدهوشی
نه غم دین و نه اندیشه دنیا داری

باقی حال این مدهوش نشه عشق بر همه برنا و پیر این بلده دلپذیر روشن تر از مهر منیر است و شهیر عند السلطان والرعیت اما پسری عزیز الوجود دارد که جامع صفات پسندیده و محمود بعلوم پسندیده است میر کاظم علیخان نام نامی دارد منصبدار است متخلص بشعله تا مدت پنجسال بمدرسه دار العلوم سرکار آصفجاهی کسب فنون بکتب متداوله فارسی و عربی نموده پیش ممتحنان امتحان داده بدست خاص سرکار عالی اعنی امیر روشن تدبیر خورشید رکاب فلک جناب نواب مختار الملک بهادر دام الله فیضانهم لیاقت تامه حاصل کرده سند کامل گرفت در عربی نحو و صرف خوانده و در انگریزی بقدر اجرای کار ضروری فائده برداشت و هم در محاوره نظم و نثر فارسی و عروض و قافیه حصه کافیه بدست آورده اول در محکمه اجرای اعمال جناب فیضمآب غربا پرور قدردان ارباب فنون نواب میرزا علی محمد خان بهادر شوستری المخاطب بمعتمد الدوله بهادر شهبندر بمبئی دام فیضهم مقرر بود و نگذر بارے انعام ایشان ماند بعد چندی بملازمان محکمه فوجداری منسلک شد آنجا کار تهذیب دفتر بطریقه

کار ناظم آنجا ہدایت یافت انجام داده که دفتر آنجا نمونه برای ارباب دفاتر این سرکار عالی در
ست شد و بعرق ریزی این دانشمند و دیگر عزیزان ماهر و مستعدان مستنظر و مستظهر مثل مولوی
حبیب حسن صاحب محافظ دفتر و سید غلام علی صاحب و سید احمد حسن صاحب و منشی
محمد رضا صاحب و میرزا مرتضی بیگ صاحب دفتر انجمن مهذب و آراسته گردیده عزت
و رونق بدرجه یافت که برای ملاحظه آن خود بندگان عالیشان مختار ریاست سرکار والا اقتدار
نظام بدفتر فوجداری بلده قدم رنجه فرموده ملازمان را عزت و دفتر را شرافت کرامت فرمودند
و بملاحظه آن کمال محظوظ شدند و تعریف تهذیب آن بر زبان مبارک خود آورده ارشاد فرمودند
که بملاحظه تهذیب دفتر شما بلکه بلحاظ کل عرق ریزی شما که در کار حضور پر نور بسته دل می کنید
سرکار از شما نهایت خوش و خرم ست ناظم آداب بجا آورده دست دعا کشوده
و بسته دل دعای مزید دولت و اقبال سرکار نمود و چون ذکر تهذیب دفتر بمیان آمده قدری از
طریقه آن نیز بیان باید کرد و آن این است که اول چند کس محرر مقرر کردم زیرا که دفتر ابتر و خراب
سی ساله بوده و بهر یک محرران گفتم که کاغذ سال وار علحده کنند چون همگی بسته از اوراق جمع
کردند گفتم ماهوار در هر سال مرتب کنند چون ماهوار کاغذ در هر سال شد مثل که متفرق بوده
مقدمه وار کاغذ تاریخ جمع آورده بر هر یک مثل فهرست درست کرده نشان کاغذ و تاریخ وار
بر فهرست و مطابق آن بر هر یک کاغذ نوشته شد و رشته بند کرده شد و بر هر مثل قید یک درست
کرده بر آن نشان و نام مدعی و مدعی علیه و علت و ماه و سال نوشته شد پس ماهوار مثله
را در یکجا برشته گنده بسته دوازده دوازده مجموعه در هر یک سال نگاهداشته بر پارچه نام سال
بسته بقلم جلی نوشته در الماری داشته شد و بر خانهای الماری هم نام سال نوشته شد
بهمین طریق جمله کاغذ سی ساله مرتب کرده شد مطابق آن کتاب درست کرده به نقشه

	مفصله ذیل تعدادات قائم نموده نوشته شد	

نقشهٔ مقدمات فوجداری مرجوعهٔ عدالت فوجداری بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن از ابتدای رمضان المبارک سنه ۱۲۵۵ هجری لغایت سنه ۱۲۶۴ھ

نمبر شمار	نمبر مسل	تاریخ رجوع بقید ماه و سنه	نام مدعی بقید ولدیت	سکونت	علت	نام مدعا علیه بقید ولدیت	سکونت	علت	خلاصهٔ تجویز	تعداد کل کاغذات مشمول

باین طریق اگر کسی را سال مقدمه و ماه یاد باشد برآوردن مسل بسیار آسان باشد چون این خبر درستی دفتر بخدمت نواب والاجاه قدردان ملازمان رسانیده شد معترض شدند که اگر کسی را سال و ماه یاد نباشد پس چگونه مسل برآورده شود و هنوز نقص در تهذیب دفتر باقی ماند عرض کردم که باین نقص این اشتباه التفات می داشتم و برای رفع آن تدبیری می اندیشیدم مگر در تمام ملک آصفی ترتیب دفتر فوجداری بدهمین آئین است و همیشه اهل دفاتر آنجا را هنگام درخواست نقل ایم یا سب حاجت بسبب معلوم نبودن سال و ماه در برآوردن مسل اشکال پیش می آید انشاء الله تعالی زود آن طاجت را رفع دفع میکنم پس امثله را از سنه ۱۲۴۱ هجری تا سنه ۱۲۵۳ هجری به ترتیب حروف تهجی نام مدعی درست کنانیدم و بلحاظ حروف تهجی که در اسمای مدعی یافته می شد کتاب درست کنانیدم تا برآوردن مسل بدون دانستن و بیان کردن سال و ماه آسان گردد و نقشهٔ کتاب دوم که اسمای آن بلحاظ ترتیب حروف تهجی ست اینست

نقشه نمبر ۲ - بموجب حروف تهجی بابت امثلهٔ مفصله عدالت فوجداری بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد من ابتدای محرم سنه ۱۲۴۱ هجری لغایت سنه ۱۲۵۳ هجری المقدسه

مدعیان

باب الف	نمبر کتاب تفصیلوار	تاریخ رجوع
نام مدعی بقید ولدیت	سکونت	علت
نام مدعا علیهم	تاریخ فیصله	

مدعا علیهم

نام مدعا علیه بقید ولدیت	تاریخ رجوع	نمبر کتاب تفصیلوار
نام مدعی بقید ولدیت	علت	سکونت
	تاریخ فیصله	سکونت

هرگاه که دفتر فوجداری مرتب شد مولوی حبیب حسن محافظ دفتر کیفیت درستی دفتر باظهار

بمحنت و مشقت هر یک اهل کار با امید قدردانی خود و دیگران گذرانیدند که درج این کتاب می کنیم
مگر افسوس که دفتر مرتب شد و نواب عالیجناب آنرا ملاحظه و پسند هم فرمودند اما ساعیان که
امیدوار ترقی خود ها بوده اند بحق خود نرسیدند و مراد از ترقی بخشی این نبوده است که اهوار
ایشان در تنخواه افزوده شود بلکه غرض او شان از ترقی بخشی آن بود که بهر محکمه که باشد بترقی
برسند تا اهالی دیگر محکمات را این دستورات ترتیب بیاموزند تا بملاحظهٔ ترقی ایشان دیگران
هم بشوق در آیند و بامید ترقی خود دفتر خود را مهذب چنان نمایند که مثل مطلوب در یک دو
دقیقه برآید و عملهٔ فوجداری را هنوز در دل این آرزو باقیست و چه عجب که همت علیای جناب
آقای نامدار بهادر مدظله بدا و آرزو مندان متوجه شود و دفعهٔ بحر قدردانی آن والا جاه بجوش
در آید و بکنارهٔ مراد برساند

ترجمه کیفیت درستی دفتر عدالت فوجداری بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد من ابتدای رمضان سنه ۱۲۵۴ هجری لغایت سنه ۱۲.. هجری و کلی از سنه ۱۲۷۶ لغایت سنه ۱۲۸۰ هجری

که مولوی حبیب حسن صاحب محافظ دفتر فوجداری نوشتند آنکه بنده بزمرهٔ منصبداران بمشاهرهٔ
پنجاه و سه روپیه منجمله شصت روپیه و تخطی راجه چندولال ملازم بود و بعده بر عهدهٔ محافظ دفتری
بمشاهرهٔ هشتاد روپیه بعد وضع مشاهرهٔ منصبداری بدفتر فوجداری مقرر شد و هرگاه ناظم
فوجداری مولوی نصر الله خان صاحب مامور شدند بمشاهدهٔ ابتری دفتر اگر کدامی مثل مطلوب
میشد دستیابی آن دشواری گردید این کمترین را ارشاد کردند که تهذیب دفتر بطوری کرده شود
که برآوردن مثل بآسانی ممکن بود و هر مثل که منظور بود بی تکلف برآید چنانچه بنده بتاریخ بست و نهم
ذیحجه سنه ۱۲۸۱ هجری سال یک هزار و دو صد و هشتاد و یک برین کار مستعد شدم و کمر سعی بر میان
جان بستم و حسب درخواست بنده منشیان تفصیل ذیل که کار کردن هر یک از ایشان باظهار لیاقت
و جانفشانی ایشان که بنده را در گرفتن این کار و همت او شان معلوم شد مقرر فرمودند مخفی نماند

که هر یک منشی سوای ترتیب و تهذیب دفتر بانجام کارهای دیگر نیز پرداختند که آن هم بملاحظه کارکردگی
ایشان هویداست بنده سوای اخذ و جرا مثله منفصله که قریب سه هزار مثله بوده است و گذرانیدن
کیفیات وغیره که اهم کاریست دشوار که فرصت یک لحظه نمیداد بترتیب و درستگی مثلها گرائیدم
بدین نمط که هر گاه سن و شهر رجوع یا فیصله معلوم باشد بر آمدن و بر آوردن مثل سهلتر و یافته
شدن آن آسان میگردد و هر گاه بعون الله القوی دفتر سالوار و ماهوار مرتب شد ناظم بالمشافهه
اطلاع تهذیب آن بسرکار دولت التماس نمود پس ارشاد رفت که اگر کسی را سال و ماه یاد نباشد
چگونه یافتن مثل آسان گردد بلکه مشکلتر بوده هنوز باقی ماند ناظم عرض نمود که انشاء الله تعالی
باز بطوری دفتر مرتب کرده خواهد شد که این قباحت هم بآن رفع می گردد هر گاه اینچنین ایزاد سرکار
فرمودند از ان روز ترتیب فهرست اسما برعایت حروف بطوری کرده شد که ضرورت دانستن
ماه و سال ارجاع و تفصیل در بر آوردن مثل نمانده و هر سخن که نسبت منشیان مفصله
مفوضه خود معروض داشته میشود آن بحلیه راستی محلی است از لوث شایبه معرا و آمیزش کذب مبرا و هر شخص
که بحصول نقل این کیفیت بکار کردن خود متعلق و مفتخر شود و فخر تعلیش می زیبد که بترتیب و تهذیب
کمال عرق ریزی کرده اند مگر افسوس که بمراد ترقی خود نرسیدند بتاریخ ششم رمضان المبارک
سنه ۱۲۸۲ هجری سال یکهزار و دو صد و هشتاد و دو سه کس از منشیان یعنی محمد امین الدین صاحب
و میر کاظم علی صاحب و منشی ابو الفضل صاحب بذریعه رقعه عدالت خاص در عدالت فوجداری
رسیدند و از هفتم ماه مذکور از منشیان مزبور کار ترتیب و تهذیب گرفتن شروع گردید از انجمله
منشی محمد امین الدین صاحب خلف محمد شمس الدین صاحب تا تاریخ هفتدهم ماه مذکور امثله بسته
جمادی سنه ۱۲۸۳ هجری سال یک هزار و دو صد و هشتاد و سه که بتعداد سه صد و چهل و سه ۳۴۳ تا بوده
مرتب و مهذب نمودند و بسبب فرط هوشیاری و کرده کاری و فراست و کیاست بپیشی
مولوی حسن رضا صاحب نائب اول سپرده شدند و الحق که ایشان نهایت هوشیار و بسیار
کرده کار اند و اسناد سر رشته انگریزی نسبت هوشیاری و کارگزاری نزد خود دارند و عبارت

نثر فارسی را منشی یکتای روزگار اند قصیر اللفظ و کثیر المعنی و کثیر اللفظ و قصیر المعنی را تحریر ایشان
حاوی است بسیار ذکی الطبع و زود فهم و معامله شناس اند سخن بچشم زدن میرسند و هر
کار سترگ که بایشان مفوض شود برای رسا و فهم و زیرکا تجربه معلوم می شود که انصرامش بطوری
خواهند کرد که موجب خوشنودی سرکار خواهد شد منشی ابو الفضل که هیچ یک کار نکرده بفالج مبتلا
شده برحمت حق تبارک پیوستند انا لله و انا الیه راجعون رحمه الله منشی محمد رضا صاحب خلف الصدق
مولوی مفتی خیر الدین صاحب گوپاموی منصبدار از مشاهیر گوپامو علاقه لکهنو اظهار نویس عدالت
فوجداری بسیار هوشیار فهیم ذهین و فطین اگرچه جوان اند اما عقل پیرانه دارند اگر بصحبت نیک
رسیده اند شدنی باشند هر کار که بایشان مفوض شود سر انجامش باحسن وجوه خواهد شد بجا خواهند آورد
سوای اظهار نویسی دخلاصه نویسی و عرائض خوانی و احکام نویسی دفتر فوجداری و ٹهگی را درست کردند
و امثله سنه سال یک هزار و دو صد و هفتاد و سه سال یکهزار و دو صد و هفتاد و دو هجری و شعبان
و ذوالحجه سال یک هزار و دو صد و هشتاد و دو هجری را بموجب حروف تهجی انتخاب کرده اسمار نامچه
و و الیه را از سال یک هزار و دو صد و هفتاد و یک تا سال یکهزار و دو صد و هشتاد و دو بر کتاب نوشتند
و تهذیب بسته سنوات مفصله ذیل نمودند

دفتر فوجداری		دفتر ٹهگی	
سنه ۱۲۵۶ هجری یک	سنه ۱۲۶۵ هجری یک	سنه ۱۲۶۹ هجری یک	سنه ۱۲۶۸ هجری یک
سنه ۱۲۶۹ هجری یک	سنه ۱۲۷۲ هجری یک	سنه ۱۲۷۸ هجری یک	

منشی سید احمد حسن صاحب بن مولوی سید محمد حسینے صاحب ساکن مدراس متخلص به سخا از اولاد
حضرت بنده نواز حسینی قدس سره العزیز مروی خوشنویس از خدمت الشان بسیاری کسان
تعلیم یافته خوش قلمی حاصل نموده اند و در عربی و فارسی و فن طب هم دستگاهی دارند

نهایت حلیم الطبع و ذو مروت خوش عقیده اند دست بکار دارند سوای صاف نمودن مسودها کاغذات
مثل فتوبات و رقعات وغیره ترتیب دفتر جهیل کردند

دفتر فوجداری		دفتر بنگلی	
سنه ۱۲۵۵ هجری		سنه ۱۲۸۰ هجری	سنه ۱۲۷۹ هجری
یک بسته		یک بسته	یک بسته

سوای آن امثله بسنه ۱۲۷۱ هجری و سنه ۱۲۷۲ هجری بموجب حروف تهجی انتخاب کرده اسما الف ولام وقدری از اسما حروف یا تحتانیه را من ابتدای سنه ۱۲۰۰ هجری تا سنه ۱۲۳۰ هجری بر کتاب نوشتند و منشی سید حیدر علی صاحب منصبدار دیوانی که امور فوجداری اند نهایت محنت گزین شریف خلیق چنانکه خاصه شرفاست و صرف ذی مروت و مسکین و زود نویس اگرچه پیر اند اما همچو جوانی میز نشین اند ایشان سوای کار روانه نمودن مراسلات و رقعات هر محکمه بعد داشتن خلاصه آن و طلب رسید هر یک از مرسول الیه که متعلق بنفس نفیسه ایشان ست بتفصیل ذیل تهذیب دفتر و ترتیب امثله فوجداری
فرمودند بارک الله فی همته العلیاء

سنه ۱۲۵۴ هجری	سنه ۱۲۶۱ هجری	سنه ۱۲۶۸ هجری	سنه ۱۲۶۹ هجری
یک بسته	یک بسته	یک بسته	یک بسته

و منشی میر کاظم علیخان صاحب منصبدار المتخلص بشعله ابن میر احمد علی خان بهادر شهید منصبدار دهلوی خلف سید جعفر علیخان مرحوم مرد قابل به شعرگوئی در اردو و فارسی صاحب استعداد کامل و هم بعبارت نویسی عربی و انگریزی بهره کافی دارند کتابی عجیب و غریب مسمی بزبده مختار جاهی بطرزیکه از هر فقره اش تاریخ مستر و شدن ملک برار می برآید تصنیف کرده است و مملوست بتوصیف نظم و نسق نواب الاجاه که گوش رسیده عالم ست و فخامت آن مثل گلستان سعدی علیه الرحمه است هر اهل علم را بملاحظه اش واضح میگردد که آن عزیز در تصنیف آن چها خون جگر خورده است اما افسوس هزار افسوس که هنوز [illegible] ملاحظه نموده است ورنه بالفرض

بقدر دانی آن وحید العصر محروم از صلہ نمیماند و ذات مقدس آن یگانہ روزگار این محروم
را بصلہ قدردانی میرساند چہ دست کرم آن فرید الدہر فقط تلنگی دانان را بہزار ہزار روپیہ ہموارہ
نواختہ است بد شومی طالع چہ گفتہ آید کہ لطیفہ جامع السنہ انگریزی و عربی و فارسی و اردو
را محروم ساختہ و این کتاب شامل است بر نظم و نثر و صنائع و بدائع آن کہ گوش زمانیان
این چنین آن شنیدہ باشد و دیدۂ ارباب بصیرت کمتر دیدہ باشد با این ہمہ لیاقت کارگزار
و بہر کار لائق و ہوشیار خوش قلم زود نگار سوای صاف کردن فتویات بستہ ہای مفصلۂ ذیل
را بدفتر فوجداری مرتب و مہذب ساخت بستہ یک سنہ ۱۲۵۹ ہجری بستہ یک سنہ ۱۲۶۰ ہجری بستہ یک سنہ ۱۲۶۱ ہجری
و منشی مرسولہ را بو نہایت چابکدستاند سوای صفائی کاغذات و ترجمہ کاغذات تلنگی بستہ ہای
مفصلۂ ذیل تیار کردند بستہ سنہ ۱۲۶۰ ہجری و سنہ ۱۲۶۱ ہجری و سنہ ۱۲۵۹ ہجری و انتخاب امثلہ
بستہ سنہ ۱۲۶۶ ہجری و قدری از سنہ ۱۲۶۰ ہجری نمودہ بعد منشی سید اعظم صاحب
میر منشی فوجداری ماموز شدند و منشی مرتضی بیگ صاحب بستہ امثلہ مفصلۂ ذیل فوجداری
را درست کردہ کفتیونی فتویات کہ بگیرندگان نقول دادہ میشود نمودند سنہ ۱۲۵۸ھ سنہ ۱۲۶۶ھ
و سنہ ۱۲۶۰ ہجری و مولوی سلطان محمود صاحب کہ عوض منشی محمد رضا صاحب ماموز شدند چہ
ایشان برای یک سال مرخص شدہ بودند و ہمین تہذیب دفتر متوجہ گردیدند ایشان صاحب
استعداد بعلوم عربیہ اند کتب درسیہ عربیہ را از صرف و نحو و منطق و فقہ و حدیث و تفسیر وغیرہ
خوب میدانند ہم درس دادہ اند و ہم می دہند و عبارت عربیہ را خوب می نویسند قابل مدرسی
اند اسمار رای مہملہ و نون را از سنہ ۱۲۵۷ ہجری تا تمام و کمال و یای تحتانیہ را از سنہ ۱۲۵۸ ہجری
تا سنہ ۱۲۶۰ ہجری بر کتاب نوشتند و منشی ولی اللہ عرف غلام علی صاحب کہ نایب بندہ
ہستند ہر چند از ایشان دربارہ دفتر کمتر کار تہذیب دفتر گرفتہ شد اما بذات ایشان بسبب
قدامت مدد بسیار حاصل شد کہ آگاہی کماہی بدفتر فوجداری میداشتند بتعلیم و تفہیم مہذبان دفتر
و اخذ و جر امثلہ کہ بتعداد قریب سہ ہزار خواہد بود و گذرانیدن کیفیات کہ روزانہ می شد مشغول

واشتهم معنداً بدرستی دفتر تفصیل فیل ہم کوشش بلیغ فرمودند و امثله بستہ های سنه ۱۲۵۹ هجری و سنه ۱۲۶۲ هجری و سنه ۱۲۶۳ هجری و سنه ۱۲۷۳ هجری و سنه ۱۲۷۵ هجری و سنه ۱۲۸۱ هجری را بر کتاب نوشتند و سوای آن کفتا و فی امثله بستہ های مفصله ذیل بموجب حروف هجا سنه ۱۲۸۱ هجری و سنه ۱۲۷۴ هجری و سنه ۱۲۷۵ هجری و سنه ۱۲۷۲ هجری نمودند و امثله بسته محرم و صفر و ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ هجری و ربیع الثانی و جمادی الاولی و جمادی الثانیه و رمضان را مقابله بهر یک بسته سال سابق نمودند و سوای اسمای مصدره بالف و تای فوقانیه و دال و رای مهملتین و لام و نون و یای تحتانیه باقی همه اسما دیگر حروف از ابتدای سنه ۱۲۸۲ هجری تا سنه ۱۲۸۳ هجری جمله بدست خود بر کتاب نوشتند دیگر مشکلات کاهنده جان که پیش معتمدان آمده اگر مفصل معروض داشته شود دفتری ضخیم جداگانه گردد و برای جمله کسان واضح و لایح است که اینهمه امور هرچه بظهور رسید نتیجه محنت و جانفشانی ناظم حال فوجداری ست زیراکه با وجود هجوم کار هر قسم بذات محنت و مشقت برداشتند و از منشیان و اهلکاران خود کار به محنت و جانفشانی و تسلی و مهربانی بلا عجلت و تراخی گرفتند آری اگر کارگزار لایق نباشد و کارفرمای فایق بود همه کار درست آید و کارگزار مستوجب احسنت و آفرین شود و در همین ترتیب که دفتر عدالت بادشاهی و دفتر محکمه اجرای اعمال رسیده بود نیز مهذب گردید و شامل دفتر کرده شد و این کیفیت که متضمن بلیاقت منشیان و محنت و جانفشانی ایشان ست و موضح کارکردگی ملازمان دفتر و کشاف عرق ریزی محرران و افسرست از برای آن گزارده میشود تا بملاحظه عالیه سرکار در آید و حال محنت هر ایک از منشیان برای بیضا ضیا و الاسی کم و کاست بخوبی ظاهر نماید و که طالع ایشان زور کند که هر یک بصله کارگزاری و مشقت کشی خود رسد و بالطاف خداوندی مرتفع شود و به مراحم قدردانی معتلی گردد و عالی همتان را موجب تحریص و ترغیب و کاهلان را باعث تشویق و ترتیب باشد فقط ناظم بهزار الحاح مرجوست و مترقب که منشیان دفتر تنخواه محروم الترقی نباشند خدا کند که هر یک را در حیات خود بر ترقیات خواه در دواوین بلده

خواه در محاکم مفصل بپیند و گلهای سرور در دامن دل خود چیند آمین باز آمدم بر اصل مطلب که
آن بیان زبان آوری میر شعله است که در نظم و نثر با اقران خود فائق است و بهره و شایق غزلی
از آن برای احتظاظ دوستان مینگارم و بملاحظه نقادان می آرم

غزل شعله

دو زلف آراست بر رخ یار گاهی راست گاهی کج ‌‌ ‌‌ ز رو و بهر گزیدن مار گاهی راست گاهی کج

بعشق کج ادای ساقی مستان همی گردم ‌‌ ‌‌ گهی مخمور و گه هشیار گاهی راست گاهی کج

تو گاهی راست گاهی کج برخ زلفین را مگشا ‌‌ ‌‌ برخ زلفین بگشا یار گاهی راست گاهی کج

برای دیدن روی تو گرد خانه ات گردم ‌‌ ‌‌ برنگ سایهٔ دیوار گاهی راست گاهی کج

پس از مردن گذاری گر قدم سوی مزار من ‌‌ ‌‌ بجنبد سنگ قبرم یار گاهی راست گاهی کج

نگر آهنگ قتل و غارت آشفتگان دارد ‌‌ ‌‌ که سیف آویزد آن خونخوار گاهی راست گاهی کج

اگر اندازد سایه بفرقم آن هما سایه ‌‌ ‌‌ نگشته کوکبم زنهار گاهی راست گاهی کج

رسد بر تو مبادا زخم چشم ای ترک شیرازی ‌‌ ‌‌ منه بر فرق خود دستار گاهی راست گاهی کج

کجی و راستی را سرو آزاد از تو آموزد ‌‌ ‌‌ خرامی چون بباغ ای یار گاهی راست گاهی کج

ز پا خوابیده فتاد آخر مرو زنهار در کوشش ‌‌ ‌‌ لبان سرو خوش رفتار گاهی راست گاهی کج

بیاد چشم مخمورت شدم سرمست ای ساقی ‌‌ ‌‌ بکردم ره من میخوار گاهی راست گاهی کج

عجب نبود که زهره نیز در وجد و سماع آید ‌‌ ‌‌ که در قصد آن بت عیار گاهی راست گاهی کج

گرت پندی دهد پیر ای جوان از گوش جان بشنو ‌‌ ‌‌ از و کن شکر مکن تکرار گاهی راست گاهی کج

بیاد فرقت جانان همه شب شعله محزون ‌‌ ‌‌ بسوزد چون شرار نار گاهی راست گاهی کج

فقرات چند از تاریخ مختار جاهی می نگارم تا طبایعان زمانه بدانند که شعله چگونه نثار است و چقدر
زبانه زیبا دارد که زبان آور است ظهوری ست بر شکل نثاری او فعل در آتش و مقابل نظمش سر و بیان
خواجه حیدر علی آتش باید شنید و احسنت شاید رسانید فقره در زبان هندی و فارسی معنی متضمن است

بر دو زبان کہ متضمن اللسانین باید گفت فارسی قبلہ عطائیکی جہان بخشی قبلہ عطائی کی جہان بخشی ٭
١٢٦٨ھ

ہندی مسیح علاج نیکی جہان بخشی ـ مسیح علاج نیکی جہان بخشی
١٢٦٨ھ ١٢٦٨ھ

درصنعتے کہ سر ہر سخن مفتوح ست

نواب سالار جنگ ملک قدرست ١٢٦٨ھ | باز کار آگاہ وجہان را صدرست ١٢٦٨ھ

درصنعتے کہ سر ہر سخن مکسور است

مہر سپہر علی سیم وہ رزق مسکینی ١٢٦٨ھ | چہ رزق دہی کہ بیش بینی فیل نشینی ١٢٦٨ھ

درصنعتے کہ سر ہر سخن مرفوع است

تو خود رموز چہ ٭ ٭ ٭ ١٢٦٨ھ | گل بو د خوب خو ٭ ١٢٦٨ھ

درصنعت رقطا

قابل قریب صفاہی ربہا است ١٢٦٨ھ | کہ بابند ترنسب ست ٭ ١٢٦٨ھ

درصنعت لف ونشر مرتب اندر مرتب

صدرکہ بزم جمشیدی بارزم سہرابی ١٢٦٨ھ | بجام بادہ عنابی وبصمصام شعلہ تابی ١٢٦٨ھ

دوستان را دم بدم بوجہ محبت ١٢٦٨ھ | دشمنان بیگانہ را پئے صولت ١٢٦٨ھ

صلی است نشاط گردانید ١٢٦٨ھ | دست گہ صفوا جسام ٭ ١٢٦٨ھ

درصنعت منقوطہ

جیش خشنش بیش ٭ ١٢٦٨ھ | جشن جیشش بیش ٭

درصنعت غیر منقوطہ

سرور داور سر گوہر دل سادہ آرا ١٢٦٨ھ | داور دہر دور دور او دور داد دارا ١٢٦٨ھ

درمدح نواب مکرم الدولہ بہادر

نواب نیر برجیس ہیبتی ماہی دار و باد سرو زیبائی ١٢٦٨ھ | باز قران السعدین و بجلوہ سعادت و افزائی ١٢٦٨ھ

خواہر زادہ بود و بلند شان ١٢٦٨ھ | از سعادت مند و اقبال توامان ١٢٦٨ھ

زهی قیصر نسب جمشید ملک و آل با نام و ننگ — دانشمند نواب اکرم الدوله بهادر حسام جنگ

در مدح نواب مرزا علی محمد خان بهادر معتمد الدوله

نواب جهانی که وزارت را شاید — البته او را مصالح دولت اید یابد

بانامی که از خوانین ایران — وچه خانی که مصاحب ابدی سلاطین طهران

خان و بهادر بود و اهل فرهنگ — معتمد الدوله و جاه و معتمد جنگ

قصیده در مدح نواب مختار الملک سالار جنگ شجاع الدوله سید تراب علیخان بهادر دام فیضانهم از شعله

ای ز عکس رخ تو گشته منور مهتاب — وی ز لمعان تو یک شمه بود در همه تاب

روی تو بی کلف و ماه خسوفی دارد — شرف حسن تو زین وجه بود بر مهتاب

گر شبی دعوی خوبی بنماید با تو — در جهان همچو سها باد مجهّز مهتاب

روز هیجا که کشی تیغ چو خورشید علم — همچو خفاش بریزد ز فلک پر مهتاب

بهر نذر تو که ممدوح جهانی بر کف — عقد پروین فلک آورده و ساغر مهتاب

دیدهٔ اهل بصر شیفتهٔ جلوهٔ تو — نظر کبک بدانسان که بود بر مهتاب

خوبی و خلق و سخاوت بضمیرت مضمر — نور قسمی که بود تعبیه اندر مهتاب

ای همه روز در ایوان تو حاضر خورشید — وی همه شب بدر قصر تو چاکر مهتاب

رونق تازه گرفته ز تو ملک آصف — پرتو رای ترا نیست برابر مهتاب

ق

دید آنکس که ترا روز بگفتا خورشید — وید آنکس که بشب گفت مقرر مهتاب

بهر احباب تو مینا فلک و باده شفق — جام خورشید یکی باشد و دیگر مهتاب

وز پی حاسد تو تیر شهاب ثاقب — مهر تابنده کشد خنجر و شمشیر مهتاب

یک دکن چیست بدست تو بود هفت اقلیم — چاکر توست ده با لشکر اختر مهتاب

در امیران لقب توست وزیر اعظم — هر شبی مطلع مدحت کند از بر مهتاب

مطلع ثانی

ای که یک صفحه ز وصف تو محرر مهتاب | فرد از دفتر حسن تو مقرر مهتاب
بحر دارد ز کف جود تو گوهر در جیب | چرخ دارد ز رخ خوب تو در بر مهتاب
در خور است آنکه بگرد تو بگردد خورشید | جبهه سا گشته بدرگاه تو یکسر مهتاب
گر بمسجد گذری قبله من از ره نحر | دور نبود که زند بوسه بمنبر مهتاب
تا کجا شرح دهم اوج تو مختار الملک | مینماید سر پابوس تو اکثر مهتاب
پایه رفعت تو از سر افلاک گذشت | سر نگون پیش تو آید مع افسر مهتاب
سر و پا بر تو همایون بود این عید الفطر | تا بگردد بفلک بر سر محور مهتاب
یا الهی بجهان حشمت اقبالش باد | ق تا که خورشید درخشان بود و انور مهتاب
بر عدو دار تو منصور و مظفر او را | تا که تابنده بود با همه اختر مهتاب
شعر من گر بپسندی شودم روشن نام | تا چه خوب است مگر قافیه بر مهتاب
چشم رحمت چو بشعله بگشائی چه عجب | نظری سوی سها میکند اکثر مهتاب

بیان مرزا محمد ناصری

از نکات شیرین و سخنهای خوش ترین مرزا محمد ناصری سلمه قادری پسر مرزا محمد مسیح شیرازی مولد و کازرونی موطن جوانیست خوش و نیکو خصائل پسندیده شمائل عمرش بست و پنجساله باشد از دو سال وارد این بلده است بسبب نامساعدت زمانه هنوز بیکار اگرچه خوش قلم است اما بسبب ناپرسانی و ناقدردانی مردم اینجا همرو هم و اضطرار الله تعالی همین التفات آقایم مدظله آنعزیز را اطمینان بخشد نظم

حکم گر دست قضا نشان باشد | حکم شاهنشه جهان باشد
شهریار دکن که دستور وش | ضامن رزق انس و جان باشد
افضل الدوله کابلق حکمش | همه جا مطلق العنان باشد
دارم [illegible] | [illegible]

غزل

زلف و رخ یار من روز و شب تار شد / برقع صبح خلل نافذ تا تار شد

سنبلهٔ زلف یار برج اسد را گرفت / باز بچنگال شیر رفت و گرفتار شد

هر که جهان را بهشت اوست ز اهل بهشت / نفس لعین هر که گشت واقف اسرار شد

عجب ز خود دور کن تشنهٔ فیضی اگر / حضرت شیطان ز عجب روسیه خوار شد

ناصری از جان و دل قنبر قنبر بود (مطلع) / زانکه ز روز ازل قنبریش کار شد

سحر در خواب دیدم من که یارم بحجاب آمد / حجابش زلف و زلفش را حجاب آفتاب آمد

ساقی مرا مخمور کن لیکن ز صهبای کهن (مطلع) / تا گریه و زاری کنم بر روزگار خویشتن

دیگر در جواب مطلع انوری

بگرفته سنبل تر تو در بر آفتاب / یعنی ز برج سنبله بر زد سر آفتاب

ساقیا می ده که دلبر از برم دل برگرفت (مطلع) / خرم آن صاحبدلی کش دل ببر دلبر گرفت

جمال گر در چمن آید ز چشم سرو روان افتد (مطلع) / ز رخ گر برقع اندازد مه خور ز آسمان افتد

هندوی خال یار من منزل نکوتر یافته (مطلع) / یا آنکه خورشید فلک بر لعل اختر یافته

اطلس خضرا ببر دارد چمن از نو بهار (مطلع) / لاله سان بنمود رخ را از می گلگون نگار

از کلام صاحب استعداد عقلیه واقف فنون نقلیه منشی بی نظیر در عرصهٔ فصیح سخن بیدل در فارسی نکته سنج همه دان بذله گوی فراوان جربلی جناب سید محمد بن سید ابوالحسن ششتری ملازم دیوانی سلمه سبحانی در مدح نواب مستطاب مختار الملک بهادر دام الله ظله

قصیده مدحیه

ای آنکه راست در حکم بقراط و لقمان چو درد / وی آنکه دست کرمش [illegible] و قاآن پرورد

کلک نگاه هیبت سهم و هر حد مسلّت / همه [illegible] معدلت آئین نوشیروان [illegible]

در رزم هیچو چون قدم وانکه برافرازی علم / تا [illegible] هم [illegible]

دستت گر افضال من بزدایداز گیتی محن	هم منطقت گاه سخن در حسن حسان پرورد
حکمت وال مرت وان از قیروان تا قیروان	خلقی بظلت در امان چون مه که گیهان پرورد
افعال خیر یک جهان از مصدر ذاتت جهان	بیحرف فعلت این زمان اسم لبیبان پرورد
ضیف تو غیر منصرف گردد ببابت معتکف	از عدل و تصریف روی کت فعل احسان پرورد
هم در قضایا و جمل ظن و قیاست بی بدل	هم فکرت امین از زلل تصویب امعان پرورد

دیگر ذکر فضلا

الحمد للہ در عهد حکومت جناب قدردان ارباب علوم و مرتبه شناس اصحاب فهوم نواب مختار الملک بهادر دام فیضانه از ملک ملک فضلای عرب و عجم جمع آمده این بلده را رونق تازه و شهرت بی اندازه بخشیده اند اینچنین مجمع فضلا در کدامی بلده از بلاد هندوستان درین زمان نیست اگر باشد در عهد سلاطین سابقه هندوستان در دهلی بوده باشد مصرع هر یکے را رنگ و بوئے دیگرست. تفصیل اسمای سامیه ایشان آنچه یاد دارم اینست

شمار	نام	شمار	نام
۱	مولوی سید اشرف علی صاحب -	۱۰	مولوی حاجی کریم الدین صاحب -
۲	مولوی محمد حسین صاحب خوشنویس لاہتی	۱۱	مولوی حمید الدین صاحب فرزند مولوی حاجی فضل اللہ صاحب مرحوم -
۳	مولوی نیاز محمد صاحب بدخشانی -		
۴	مولوی امین الدین خانصاحب دہلوی -	۱۲	مولوی فضل علی صاحب -
۵	مولوی معین الدین خانصاحب دہلوی -	۱۳	مولوی احمد علیصاحب شکر گنجی -
۶	مولوی اکبر صاحب سورتی واعظ	۱۴	مولوی شمس الدین صاحب -
۷	مولوی احمد علیصاحب فرزند ایشان	۱۵	مولوی فضل حق صاحب -
۸	مولوی حیدر علیصاحب فیض آبادی -	۱۶	مولانا آل حسن صاحب موہانی -
۹	مولوی عظیم الدین حسین صاحب بخاری	۱۷	مولانا حاجی حافظ عبد الحلیم صاحب لکھنوی فرنگی محل

شمار	نام	شمار	نام
۱۸	مولوی نور الحسنین صاحب -	۳۸	مولوی بدیع الدین صاحب -
۱۹	مولوی عبد الحی صاحب فرزند مولانا عبد الحلیم صاحب -	۳۹	مولوی نور محمد خان صاحب ولایتی -
۲۰	مولانا وجیہ الدین صاحب مولانی -	۴۰	مولوی محمد مراد صاحب متوطن فتح آباد -
۲۱	شیخ وحید الدین صاحب حیدرآبادی -	۴۱	مولوی محمد یوسف صاحب امیر حاج -
۲۲	مولوی صبغۃ اللہ صاحب -	۴۲	مولوی عبد اللہ صاحب ہندوستانی -
۲۳	مولوی ابو القاسم صاحب -	۴۳	مولوی مظہر صاحب -
۲۴	مولوی مسیح الزمان صاحب لکھنوی -	۴۴	مولوی عبد الحکیم صاحب دہلوی -
۲۵	مولوی انعام الدین صاحب متوطن سلہٹ -	۴۵	مولوی محمد عنایت الاعلی صاحب دہلوی -
۲۶	مولوی احمد علی صاحب رامپوری شق القمر -	۴۶	مولوی حبیب اللہ صاحب ولایتی -
۲۷	مولوی احمد علی صاحب متوطن تبت -	۴۷	مولانا ابراہیم صاحب -
۲۸	مولوی الہ داد خان صاحب ساکن چھپرہ -	۴۸	مولوی سعد اللہ خان صاحب شاہجہانپوری -
۲۹	مولوی وکیل احمد صاحب سکندرپوری -	۴۹	مولوی محمد یعقوب صاحب -
۳۰	مولوی عبد السلام صاحب -	۵۰	مولوی سید محمد صاحب مودودی -
۳۱	مولوی حسن رضا صاحب نگینوی -	۵۱	مولوی مبارک علی صاحب اسلام آبادی -
۳۲	مولوی حافظ نصر اللہ صاحب ولایتی -	۵۲	مولوی جمال الدین صاحب -
۳۳	مولوی عبد الصمد صاحب ولایتی -	۵۳	مولوی مفتی حمید الدین صاحب -
۳۴	مولوی محمد حیات خان صاحب مدراسی مدرس -	۵۴	مولوی خیر الدین خان صاحب مدراسی -
۳۵	مولوی حسن زمان صاحب -	۵۵	مولوی عبد القادر صاحب فرزند مرحوم -
۳۶	مولوی محمد زمان خان صاحب شاہجہانپوری -	۵۶	مولوی فضل اللہ صاحب -
۳۷	مولوی محمد حسین صاحب منصف کوتوالی بلدہ -	۵۷	مولوی عارف شاہ صاحب ولایتی -

شمار	نام	شمار	نام
۵۸	مولوی میر حمزه صاحب ولایتی ـ	۶۹	مولوی غوث الدین صاحب مدرس مدرسه حضرت
۵۹	مولوی مهدی حسن صاحب متوطن رامپور		شاه نور الدین صاحب قادری مدظلهٗ ـ
۶۰	مولانا عبد القادر سرهندی ـ	۷۰	شیخ عمر بن سعید باواهه عمودی از فضلای
۶۱	مولوی عبد الستار صاحب ولایتی ـ		عرب نابینا شافعی ـ
۶۲	مولوی یوسف علی صاحب تاجر ـ	۷۱	سید عمر جیلانی شافعی عرب ـ
۶۳	مولوی سبحان شاه صاحب ولایتی ـ	۷۲	شیخ حسین بصره حنفی عرب قاری ـ
۶۴	مولوی سید محمود صاحب ـ	۷۳	شیخ عبد الله بن خلیفه شافعی عرب ـ
۶۵	مولوی سید عبد الله صاحب ـ	۷۴	حبیب احمد بن هادی شافعی عرب ـ
۶۶	مولوی روضة الله صاحب ولایتی ـ	۷۵	شیخ عبد القادر شافعی عرب ـ
۶۷	مولوی عبد المنان صاحب ـ	۷۶	سید خلیل شافعی عرب ـ
۶۸	مولوی ابوتراب صاحب ـ	۷۷	شیخ حسن مکی شافعی ـ

ازین بزرگواران بعضی آیتی ست از آیات الٰهی جلّ جلالهٗ و بعضی رحمتی است از ارحم رحیم عمّ نوالهٗ
ببرکت انفاس قدسیه ایشان اخلاق مردمان اینجا را موصوف بخلق عظیم گرداند و باتباع سرور کائنات
مفخر موجودات صلی الله علیه و آله وسلم عادات ناپسندیدهٔ ایشان را مبدل بصفات حمیده فرموده بخیر
محض رساند و بصارت بخشد که نیک و بد دنیا و آخرت و ثواب و عقاب و خوشنودی و ناخوشنودی
خدا و رسول آنرا بشناسند و از نامرضیات اوشان مجتنب و بامرضیات شان مشغوف باشند
فائده دانستنی ست که این بلدهٔ فرخنده بنیاد بامردم دور و دراز یکی بدوزخ نماید و یکی به بهشت
گراید اگر کسی درینجا وضع خود را ترک و بد و مقید بقیدی نباشد در خوردن و نوشیدن و در
زندگی کردن و عبادت نمودن و بگفتار و رفتار و کردار هر مجلسی که رود رنگ آنجا را قبول نماید
و هر محفلی که در آید بلا تکلف گردد و در عیش فراغ باشد اگر فقیری باشد با امارت رسد نه جای

اگر تنگ باشد و نه بزنان و مردان اینجا تنگ بهرجا که رسد همه ضروریات او را موجود گردد
و هر وقت او را مجموعه گویا زنده هشت بود که همه نان و نعیم در دست دارد و بشرطیکه پیسه گرهی
مست جلوه هفت و سواری مفت و نثار هفت جمله لذائذ و منسوبات عیش اینجا را چه باید گفت و اگر
کسی وضع خود را از دست خود ندهد و مقید عبادات باشد و حلال از حرام بشناسد و از نشه‌ها
خراب کن مردان محترز باشد و با کسی ملاقی نشود و از کسی سوال نکند و نخواهد که آمد و شد باز ماند
جائی نرود و کلام کمتر کند و از کسی هیچ نگیرد و متدین باشد و از محافل و مجالس و تماشا و میله
و نمایش و مسابقت پرهیزد و اکل جز شعیر و حصیر بغیر اختیار نکند و صحبت نان را نه پسندد بلکه از تنها مجرد باشد
یا بر یک زن خود قانع بود و از دیگران شرم و حیا کند همیشه مصیبت بود و مفلس و ذلیل و خوار و چشم اقران
و بعین جهال عوام محقر نماید هیچکس با او وفا ننماید و ره میرود همی برین آرد و تا احدی از ایشان باتفاق
کند بلکه از صحبت این گریزند و هرچند که کامل باشد در فنون محموده ناشش یابی کنند همیشه عسرت بیرون
مستولی باشد که میراث پیغمبران است صلوات الله علی نبینا و علیهم السلام اگر از تنگی جان و زید قطره
در حلقش نه اندازند بلکه هرچه متاع او باشد و عین نزع از وی بستانند اگر روحش باز آید محافظت خود ظاهر
نمایند و احسان بر وی نهند و اگر انا الله شود متاع او را شیر مادر پندارند پس کسان متوطن این زندگی
اینجا دوزخ بود بیچاره مردن خود را به از زیستن خویش شمارد و ممات را بر حیات تفوق جوید اگر
اختیاری داشته باشد بپوید چه خوش بود اگر عوام اینجا را جم غفیر علماء وفقهم الله بالخیر در کتب اخلاق
را مثل شمائل الاتقیاء و اخلاق محسنین و کیمیای سعادت و احیاء العلوم و نصاب الاحتساب درس میدادند
و تعلیم میفرمودند باب الهدایة و اهتدا مفتوح میشد و رسوم فسق و فجور از زنا و دزدی و جنگ و جدال
و کشت و خون و عدم صفائی شارع عام و تکرار نا و انهار و تکرار دریچه کشادن و حفاظت مخلوق و آب
شجر نخوردن و استعمال بنگ و دیگر مسکرات نمودن و نزاع زن و شوهر و دروغ و
بدقولی و فریب و نمد و پیچ هفت الی النزاع و دیگر ممنوعات و افعال غیر مشروعه به یک قلم
بند می‌شدند و بیشتر مردم بر راه راست می‌آمدند و کجروی را می‌گذاشتند و نمیدانستند که

این از رسوم اہل فرنگ نیست بلکہ جملہ کتب اسلامیہ ازین قوانین مملو ہستند و ہرگاہ در مدارس
درس علم فصاحت و مساحت و حساب و سیاق و فن نہر کاریز و علم جر ثقیل و ارتفاع و مسقط الحجر و ہندسہ
و قواعد سپاہ میفرمودند مخلوقی از بے روزگاری بفارغ البالی میرسید و این زمرہ علیہ خود ہم ذخیرہ
آخرت و نیکنامی و نیامی بر داشتند و صدقات جاریات از تلامذہ می گذاشتند و درین شک
نیست کہ مردم اینجا قوت آخذہ و طبائع قابلہ می دارند اما مصلحی و واعظی خداداد نیست حق شناسی شعرہ
اینجا حکم کبریت احمر دارد اگر ہست پیش ہاو یان و حاکیان اینجا کہ بر منابر علیا نشستہ قصص کم موافق
مطلوب خود باشد بیان می کنند کسی آن عزیز الوجود را نمی پرسد حال آنکہ برای ہمین مہمات
و ہدایت بخشی و ارادۃ الطریق حاتم الوقت فیاض العصر جاگیرات لکوکہا روپیہ معاف و مرفوع القلم
فرمودہ است اگر سرکار عالی فہرست اینچنین جاگیرداران و وظیفہ خواران درست فرماید
و دریافت نماید کہ آیا ایشان اینقدر جاگیر و وظیفہ از سرکار والا اقتدار می خورند بارشاد و ہدایت
و تعلیم علوم و فنون و تصنیف مجربات خود ہم مشغول میشوند یا در منہیات و لہو و لعب مصروف
و مبتلا میباشند پس اگر انجام منصب خود کہ برای آن علوفہ معتد بہا از سرکار اقدس مقرر است
نمیکنند و نہ تحصیل علوم مینمایند و نہ درس فنون مذکورہ می دہند بلکہ اوقات خود را ہم درست
نمیکنند و روز را بخواب خرگوش و شب را در افعال بیہودہ بجوش و خروش میگذرانند بر ذمت
ہمت سلطان الوقت واجب آمد کہ جاگیر و منصب و وظیفہ آنہا بعد اطلاع وہی ضبط فرماید تا آنکہ
باین شوق و فتق لیاقت علوم و استعداد فنون و مراتب ملکہ ارشاد و درس و تعلیم حاصل نمایند و رنہ تا
حصول این صفات حمیدہ از آن ہمہ وظائف معطل باشند و بر شیوخ و اساتذہ ایشان ہم تاکید بلیغ باشد
یقین کہ باین امید ہر اس کوشش بلیغ در حصول مرام نمایند و فائز بعلوم و فنون و طہارت
و تقوی شوند و بزیور فنون عقلیہ و علوم نقلیہ زود محلی و آراستہ گردند و بشوق تمام متوجہ تحصیل
فضائل حمیدہ و شمائل پسندیدہ گردند و ہر کس از مشایخ و درویش زادگان گمراہ شود و بدراہ
رود یا عالم زادہ باشد یا شیخ زادہ و بہ ممنوعات آلودہ گردد و فوراً جاگیر و منصب و مصرف

فیل او ضبط کرده شود و بشکنجه عذاب و و چند از دیگران کشیده شود تا خواسته ناخواسته براه راست آید
چه بوزنه جنگلی را دیده ام که هرگاه در دام اقتدار آدمی می افتد دگرسند می شود و همه حرکات خود را
می گذارد و هرچه مالک معلّم او را می آموزاند همچنان بجا می آرد و آنچه معلّمے گوید همان می کند
فیل با این همه عظیم الجثه بودنش همین گرسنگے بقید آدمی در آید و هرچه او حکم مے کند بجا می آرد
و مقید امر فیلبان می باشد هرقدر شرارت و جهالت و خباثت از بنی آدم بظهور مے آید باعث آن
همین فتنگی بُری است بلقمات مفت شکم سیر شده از معرفت بعابت آن + که پرسے از طعام تا
بینی + ازینجاست که امیرزادگان این ریاست عالیه و فرزندان منصب داران این جا که
بهره از علوم ولیاقت ندارند همین فارغ البالی و صحبت نااہلان است که او شان را مبتلی بفسق و فجور میگرداند
و همین قبل از بلوغ خراب و آلوده بامراض خبیثه مے گردند و بدولت علوم ولیاقت نمی رسند و بسیارے
از آنها جاہل مے مانند و اکثری دست از جان مے شویند یا بقطع نسل می رسند اگر از رسم کار والا
جاه اول بچه ایشان بمدرسه رسانیده شود و بتربیت استاد کامل متّقی رسانیده شود
و پس از حصول علوم رسمیه که نوشته آمده ام بمدرسه آموختن قواعد مال و اهتمام بندوبست
و فوجداری و دیوانی و کار انجام دواوین سپرده بشکنجه تعلیم این امور کشیده شود و اهتمام و انصرام
این مدرسه تعلیم کار سررشته دواوین مذکوره بفقیر غریب الوطن سپرده شود و در عرصه
چند روز هر یکے را بر رسوم انجام کار سرکار و قوانین آن مستعد می گردانم و روبروے سرکار
عالی به مجلس امتحان می در آرم و این خدمت را بته دل انجام می رسانم اما شرط این است
که مقام این چنین طلبه و خور و نوش او شان و شب خوابی آنها تا دادن امتحان در همان مدرسه
بوده باشد و خدام ضروری هر نوع در انجا مقرر باشند آری در ایام تعطیل که بعد امتحان
برای یک ماه شده باشد نیز و خویش و اقارب رفته باشند دیگر هیچ چنین تربیت امید که
بسیاری بچگان از ایشان قابل انجام کار سرکار والاجناب بر آیند که باز احتیاج بمردم کار گزار
ملک دیگر نباشد و اگر محض بقدر شناسی این گروه پر شکوه گروه که التفنس تمیل الی الجنس

مشهور است و ضرورست که عند الحضور و التسلیم از سرکار عالی بر منصبداران فدوا و لا تاکید باشد
که اسمای فرزندان خویش نوشته بسرکار داخل کنند و هرگاه اسمای آنها بقید سال و عمر بملاحظه سرکار
درآید خود و مجرائی آنها مسلم داشته به پدران و والیان آنها تاکید شود که فرزندان خود ها را
که قابل تعلیم بوده باشند بمدرسه سرکار فرستاده باشند تا بعد تحصیل علوم بمناسب علیا رسند
ورنه بسبب جهالت محروم از ترقیات خواهند ماند و هر شخص را باید که خلف خود را رشید گرداند
اگر رشید نشود ناخلف هم نگذارد فقط و هرگاه بعد امتحان در رشته تحصیل علوم و محکمه آموختن
کار دوادوین فارغ التحصیل گردد و بحصول سند فائز شود از سرکار عالی بر خدمتی که لائق
استعداد وی و قابل لیاقت او بود بر آن ممتاز و سرفراز گردد و الحال که سرکار والا
منصبداران را بدون آموختن کار تحصیل و غیره بر علاقه مقرر و منصوب میفرمایند ناحق
ناآموختگان را در تکلیف ما لا یطاق می اندازد زیرا که هرگاه سرکار عالی ایشان را نزد افسران
علاقه روانه خواهد فرمود بالضرور بسبب ندانستن ایشان قواعد انجام کارست را شکایت
نااهلی ایشان و ابتری و خرابی کار سررشته خود و افتاده ماندن کار بسرکار خواهد نوشت
زیرا که از عهده متعلقه دار حال که از سرکار عالی مامور شده اند کمتر کس چنان هستند که رحم
بدین ناکرده کاران کنند و ایشان را تعلیم کار نمایند و تکالیف ناکرده کاری و آموختن کار
سررشته بر نفس خود گوارا دارند و خود ساعی بوده بتعلیم ایشان پردازند پس اگر خبر واقع
پیش از واقع گرفته شود همه این ندامت دور گردد و چون مزاج مردم اینجا سرد و خشک
ست فلهذا پیدایش علما در اینجا بسیار کم ست چه تحصیل علوم بالتیام میشود و بسبب خشک
مزاجی محصل نه استاد صحبت با مردم اینجا اختیار میکنند و نه شاگرد تعلق دل خود باستاد
دارد و نه تقوی فلهذا اکثر عالم از خاک این جا می خیزد زیرا که قول امام شافعی ست رحمه الله
تعالی شعر شَکَوتُ اِلیٰ وَکِیعٍ سُوءَ حِفظِی * فَاَوصَانِی اِلیٰ تَرکِ المَعَاصِی * فَاِنَّ العِلمَ
فَضلٌ مِنَ الٰهٍ * وَفَضلُ اللهِ لا یُعطیٰ لِعَاصِی * والسلام دیگر نیز والا عهد پیمان قیماز

حضور پرنور نظام و جناب نواب سالار جنگ بهادر بوقوع آمده خلاصه کیفیت آن از پرچه اخبار
فرینڈ آف انڈیا مورخه یازدهم ماه اپریل ۱۸۷۶ع قابل تحریر است لهذا نوشته میشود
خلاصه خط صاحب رزیڈنٹ بهادر سر جارج یول کی سی ایس آئی مشعر پیچ در باره
تقرر قوانین چند بابت مقدمات فوجداری از جانب سالار جنگ بهادر که درین مقدمات
چند استدراکات مابین سرکارین نظام و گورنمنٹ انگلشیه در آمده پس درین باب رد
و قدح بسیار میان سرکار نظام و وزیر با تدبیر گردیده که بآن ناخوشی حضور پرنور تا حد رسید
بهمین باعث بوزیر خود بنابر تجدید قوانین خفگی خود ظاهر فرمودند درین باب وزیر هوشیار
شده بنابر رفع شکوک و خطور حضور پرنور مشغول شد پس صاحب رزیڈنٹ مسوده دیگر تیار
کرده که بعد منظوری حضور والا باستصواب سالار جنگ بهادر عهدنامه جدید منعقد گردد درین اثنا
حضور پرنور لشکر جنگ را بکار سفارت خود مامور فرموده نزد وزیر خود فرستادند پس سالار جنگ
بهادر بران راضی نشده استعفاء خود پیش حضور والا فرستاد و حضور پرنور هم درباره منظوری
آن پای خود استوار فرمودند فقط ازینجا مطلب خط رزیڈنٹ شروع میشود یعنی
رزیڈنٹ چنان ظاهر میسازد که تمکین تکمیل امور سلطنت نظام سوای مدد و یاوری میان حضور پرنور و
وزیر اعظم کم میشوند معرفت دو وکیل خاص حضور پرنور متفق در اکثر اوقات می شوند - بنابر
تکمیل همچو مقدمات وکالت که عهده جلیله است ضرور است که وکلاے ذو فهم و بسیار معتبر باشند
درینولا بباعث فوت شدن وکیلی بر جایش نظام لشکر جنگ را مقرر فرموده نزد وزیر
خود فرستادند وزیر بران راضی نشده استعفاء خود بحضور روانه ساخت - لشکر جنگ
آدمی مشهور در ظلم و سازش ست پیش ازین دو بار در سرکار نظام بد کرده خود ملزم
شده است بار اول در تعلقات که بموجب عهدنامه ۱۸۵۳ع تفویض آن بسرکار انگریزی
تجویز یافته بود غارت و تاراج کرد بار دوم در تعلقه صرف خاص مبارک [illegible] نام دارد
افعال شنیعه ظلم بر رعایا نموده لهذا حضور پرنور او را از حکومت آن معزول فرموده

تعلقه را اندبرآورده بودیه باتدبیر خود سپردند و درباره عدم پرورش لشکرجنگ بوزیر خود حکم
محکم صادر فرمودند تاهم سالارجنگ آن را درحیز عدم رضا انداخت ازینجاست که لشکرجنگ
نه فقط آدمی رخنه انداز است بلکه آن بذات خاص سالارجنگ خصومت سخت دارد پس در ماموری
چنین خصم برچنین عهده رازداری توهین و هتک وزیر مامور بود لهذا عزت وجاه وزیر رخصت
نداده که لشکرجنگ برین عهده جلیله مقرر و مامور شود و ثمره باین حاصل گردد واجرای کاروبار
سوال وجواب فیمابین وزیر ولشکرجنگ که خصم مشهور اوست غیر ممکن بود فلهذا وزیر باتدبیر بحضور
پرنور درخواست گذرانیدن استعفا نمود حضور پرنور بعد چندروز چنان ارشاد فرمودند که استعفا
خود حسب دستور بگذرانند - من بر تمامه احوال ماضیه وحال سلطنت آگاهی کماهی می داشتم
ومطلع بوده ام که در زمان گذشته چگونه بوده است وحالیا چنان ست ونیز بعد استعفا دادن
سالارجنگ آینده چقدر تباهی سلطنت خواهد شد - پیش از تقرر سالارجنگ بر عهده حال
وبعد ماموریش بر عهده مسطور چند سال کسے درین سرکار منصفی نبوده است که مرا انصاف سویه نمایند
یاسرقه و رهزنی و دیگر ممنوعات را از بی انصافی از خلائق باز میداشت وهر که رشوت ونذرانه بیشتر
میگذرانید تعهد واجاره تعلقات می یافت ومقرر می شد و این تعلقه داران سوای
حصول بستم وزر کسی بر عجلت کرنمی توانستند و دیگر پروای نمی داشتند زیراکه خوب بیقین
می دانستند که این حکومت ما چندروزه است چنانکه اوشان در چندماه مهمان ایام مبدل می شدند
زیراکه هرکس که زاید نذرانه می گذرانید مامور ومقرر می شد وکسی نمی پرسید که باین تبدیل
وتغیر پر تغیر چه می گذرد و گرفتن روپیه ضرر بکه می رساند و وزیر این عمل را بند نمی کرد و در تعلقات
نه محکمات بوده اند ونه عهده داران منصف بلکه مولویان چند در علاقه وبلده بوده اند وایشان
طریقه عدلت وانصاف هرگز نمی دانستند اما هرچه می نوشتند موافق مذهب خود می نگاشتند
واکثر اوقات بجای تعلقدار سابق کسی دیگر که از سرکار بر تعلقات میرفت فیمابین این و آن
جدال وقتال بنابر مقابضت یکی بر دیگرے واقع می شد وهریک از فریق از رو اهل و اعراب

وبدمعاشان نزد خود با جمع آورده بر ویرانی وتاراج وغارتگری تعلقات بلا رعایت احدی
کمر خود چست می بست واین آفت نهیب وغارت وتاراج سالها سال باقی می ماند تا وقتیکه
حکم روانگی فوج کنتی جنٹ که برای حفاظت ماموریست نمیرفت — وران زمان بلده از بدمعاشان
ورو اہل واعراب پر ومعمور بوده است وهرکس که از ایشان را نان وادن می توانست برای
اطاعت او حاضر میشدند واین لوندان بحکم وبغیر حکم خاوند خود برای جز منفعت خویش ملک را
تاخت وتاراج می کردند — سالارجنگ بعد ماموری خود این قانون تعهد را رد ومنسوخ
فرموده علاقه را از دست اعراب وغیره تعلقه داران واجاره داران بهانه ادای قرضه گورنمنٹ
برآورده بدست خود آورده وبنا بر تحصیل زر مالگزاری از طرف سرکار عالی تعلقه داران ملازم
معین فرمود تا که طریقه انصاف را رونق تازه دهند وقرض واجب ادای سلطنت را رفته
رفته ادا نموده وگروه اعراب را که پیشه سرکشی اختیار کرده بودند در تحت فرمان وحکومت
وتابعداری خود آورده وپیش ازین در ممالک محروسه روهیله که شدید القلب وظالم بوده اند
بعدل گستری سالارجنگ همه عاجز آمدند واین هم جاری شد که هرکس از گروه روهیله در
جرم غارتگری بگیر افتد ودر جرم ڈاکہ زنی گرفتار سرکار نظام شد آن را حسب قرارداد
قانون مجوزه کرنل شی ڈیوڈسن صاحب رزیڈنٹ سابق بحکم گورنمنٹ بعبور دریای شور روانه
کرده شد که با جرای این قانون ظلم ایشان کم گردیده دیگران را عبرت شد واز وقتیکه در اینجا
آمده ام کدامی علاقه بغارت روهیله نیامده است قریب بتاراج نرفته ونیز برای تنبیه ایشان
لشکر سرکاری از کنٹنجنٹ روانه نشده است — پیش ازین بجز ترغیب رزیڈنٹ استغاثه ودعوی
احدے در تمامی حد انتهای سرکار نظام مسموع نمی شد وهر قدر که مسموع می شد بطریق عدل
وانصاف فیصله نمی یافت وبرعکس رای رزیڈنٹ فیصله می شد روزیکه من درین بلده رسیدم
بسیاری از عرائض عرضی گذاران پیش من هر روز میگذشت ومضمون اکثر از عرضی گذاران
که غله فروش بوده اند آن بود که محصول خواهان بر بار غله ما را بعوی محصول مزاحم [illegible]

میشوند و عاجزی می کردند و نیز بسیاری دعوی ازان قسم بوده اند که در مقدمات مالی انفصال
نشده است و بداد خود نرسیده ایم پس بموقوفی محصول غله همه اینچنین شکایتها بند و موقوف شدند
باقی عرائض داوری محکمات پیش حکام و بعضے را پیش سالار جنگ بنابر داد خواهی آشنا فرستادم
حالا در جمله عدالتها صورت انصاف و طریقه دریافت بخوبی صورت بسته است و پایه انصاف
مستحکم گردیده حالا پیش من کمتر عرائض میگذرد و اگر میگذرد دوران پیشتر عرضے گذارند رضامند
خود بر فتوحات چند محکمه ظاهر میکنند - و تحصیل زرمالگذاری اینجا مثل ملک برار و بمبئی و صوبجات
وسطی میشود و فرق همین است که افسران اینجا هندوستانی اند و عمله کم و این هم
تو هم که بسیار کم است به نسبت صوبجات ما - الحال قواعد حکومت و انتظام بهترین عنوان مقرر
شده اند و دلیل بهتر بودن آن این است که غله خوردنی آن چند ماه در پنجاب بطورے فروخته
میشود که پیش ازین نبوده است و به نسبت نرخ صوبجات بنگاله و مدراس که در انجا قحط درین
ایام بوده است فی الجمله غله در پنجاب ارزان است و این همه دال بر خوبے کارگذاری سالار جنگ
است اگر بالفرض ایشان کناره کش شوند پس چه شدنی است و درین بلده نمیدانم کسے را
که قائم مقام ایشان شدن تواند امیری باشد یا عهده داری جلیل و سرکار بین و فهمیده
می شود شخصے که قائم مقام سالار جنگ شود و در واقع نیز کسی همچنین نیست بجز چند شخص الا آنکه
وضع و رعب او مقابل سلم حکومت و فطرت سالار جنگ باشد نیست - و کسی را آنقدر
تاب و توانائے و قدرت و رسائی نیست که جمله قوانین ماضیه را که دران سراسر طریقه
ظلم و بیداد و نقصانهای رعایا و برایاست یکسر رفع سازد - کسانیکه خیرخواه سرکار
نظام اندیشان را جرات اجراء کار نیست و کسانے را که جرات اجراء کار است خیرخواه سرکار نظام
نیستند و کیفیت واقعیه این که جمله باشندگان شهر و معززان مواضع و همه تاجران
و ساهوکاران و عهده داران هر دو سرکار و راقم هم هرگز شنیدن استعفای سر سالار جنگ
بهادر بهمه تن ناراضی هستند و یقین مے کنند که طریقه مصالحت و انتظام خراب خواهد شد مگر

چند کسان که بدخواه سلطنت سرکار نظام اند و آنها را قواعد ماضیه که طریقهٔ ظلم وغیره بوده و انه
پیشتر عادی و چاشنی گیران بوده اند شاد و فرحان باشند و این همه کیفیت قابل عرض
کردن حضور پرنور بود خواستم تا برای انعقاد دربار خاص بحضور پرنور عرض کنم لیکن اراده خود را
تا مدت مناسب ملتوی داشتم بامید آنکه حضور پرنور خفگی خود را بدون دست اندازی رزیڈنٹ
مبدل بمهربانی فرموده سر سالار جنگ بهادر را مشمول عواطف خود فرمایند و چون خیال خود را
بدون تحریک درین مقدمه محض بے فائده یافتم و دانستم که بدون تحریک من درین مقدمه
هیچ شدنی نیست لهذا قطعه عرضی چند سطری بدرخواست حصول ملازمت و انعقاد دربار خاص
نوشتم و این عرضی درمیان آمدن جشن بسنت که دران حضور با مور متوجه نمی شوند تا دهم فروری
بملاحظه علیا در نیامده بروز دوم آن حضور پرنور به سر سالار جنگ چنان ارشاد فرمودند که من
پیش از مقرر کردن دربار امیر کبیر را نزد رزیڈنٹ میفرستم شما بوقت ملاقات امیر کبیر با رزیڈنٹ
حاضر باشند و امیر کبیر مطابق آن نزد من تشریف آوردند اما هیچ اظهار ننمودند بجز آن که مرضی
حضور با چنانست که محبت فیمابین سرکارین باقی ماند من هم با امیر کبیر جواب دادم که سرکار ما را
نیز همین منظور است و امید میدارم که حضور پرنور زود حکم دربار خاص نافذ فرمایند فقط پس از حضور
اینقدر توقف شد که مرا دوباره بطور یادداشت ضرورت نوشتن شد و بر عریضهٔ آخره من
حضور پرنور بتاریخ هیجدهم فروری دربار مقرر فرمودند و من همراه خود کرنل بریکس ملٹری
سکرٹری یعنی لشکری کارفرما و کپتن ٹوڈی کنتونمنٹ مجسٹریٹ چهاونی سکندرآباد یعنی لشکر
کوتوال سکندرآباد را همراه خود گرفته بودم زیرا که پیشتر در زمان کرنل چارلس ڈیوڈسن صاحب
که همچنین معامله فیمابین حضور پرنور و سالار جنگ واقع شده بود و آن وقت نیز همین دو
افسران همراه رکاب صاحب ممدوح بوده اند همین لحاظ اوشان را همراه خود گرفته بردم و موافق
دستور قدیم طرف حویلی رفتم و دیدم که مجمع خلائق ست خاموش باقاعده امیر کبیر بهادر و
نیز دیگر که بدون طلب حضور پرنور آمده بودند مرا استقبال مطابق معمول فرموده

اندرون محل دربار بردند که از حویلی خرد جدا ماندم و چون از اینجا پیش قدمی نمودم دفعتاً حضور
پرنور از دروازه باز برآمدند من هوشیار شدم و بر زینه برآمدم و کفش خود را بر همان زینه
از پای خود کشیدم و در وسط مکان با حضور پرنور ملاقی شدم و بغل گیر گردیدم و حضور پرنور
بر مسند نازک خود زیب اجلاس فرمودند و من مع همراهیان خود بر یک چاندنی که بسیار
سفید بر بازوی مسند گسترده بودند نشستیم همان وقت جمله کارپردازان حضور بیرون از حجره
دربار رفته بر اندازه فاصله استاده شدند که سخنی از ما شنیدن نمیتوانستند پس من بحضور پرنور
عرض کردن شروع کردم که چار سال می گذرد که برین عهده کارگزارم از ابتدای ماموری
خود تا حال بهتری و ترقی سلطنت حضور پرنور و حفاظت دوستی سرکارین می خواهم و غرض
من از حصول ملازمت حضور پرنور دو غرض بوده است و آن اینکه بیان کنم دستوری را که ملکه معظمه
بموجب آن بمردمانیکه قابل خطاب استار انڈیا انتخاب فرموده اند خطاب عطا میفرمایند
و هم حضور پرنور را ملکه معظمه ختیار اعطاء آن خطاب بموجب آن مرحمت فرمودند و نیز
ملکه معظمه اعتماد بران دارند که حضور پرنور آن خطاب را بتعظیم تمام مراد وزیر خود را عنایت فرمایند
فقط همین که این عرض در میان آوردم حضور پرنور خفگی خود را نسبت بوزیر خود بمن ظاهر
فرمودند عرض نمودم که وزیر حضور پرنور امور سلطنت بندگان عالی را بچه خوبی
و بحسن تدبیر بجا می آرد و مراتب دوستی سرکارین بچه خوبی نگاهدارد و از ناخوشی و غیره چنان
لرزان و ترسان میباشد هرگاه این چنین عرض میکردم حضور پرنور بار بار قطع کلام من فرموده
از سالار جنگ ناخوشی خود ظاهر میفرمودند و رفته رفته تا بمن رسیدند و فرمودند که وزیر من
بسیار متکبر و مغرور شده است و هرگاه مطلب او نمی برآید همیشه باستعفای گذرانیدن میترساند
تا بعد از آن است که احکام آقای خود را بجا آورده مورد تحسین و آفرین گردد گاهی گاهی
بر احکام و فرمانهای ما می خندد و مضحکه میکند و صاحبا معلوم نیست که پیشتر از چند سال
سالار جنگ معاملات را چسان انتظام نمود آن همه کار لائق انجام ما بوده است عرض نمودم که

هرگاه حضور پرنور لشکر جنگ را برای پیام رسانی فیمابین خود بدولت و وزیر مامور فرموده
فلهذا وزیر مستعفی شد و لشکر جنگ قابل این عهده جلیله نبوده ماورای آن دشمن مشهور سالارجنگ
ست پس نتیجه آن کاروبار بخوبی انجام نخواهد یافت حضور پرنور فرمودند که لشکر جنگ نوکر
من است و فرمان بردار و این هم فرمودند که در بلده عدالتهائیکه وزیر اینجا کرده است بسیار زبون
کرده است عرض نمودم که پیشتر ازین قطعاً محکمه نبوده است سالارجنگ آنها را مامور ساخت و فائده
آن دفعتاً حاصل نخواهد شد سالارجنگ هرگاه اشخاص فهمیده و سنجیده یافت مامور گردانید
اقرار میکنم که اگر حضور پرنور وزیر خود را اعتماد می بخشند و معتمد علیه می فرمایند باز گاهی استعفای خود
بلا زبان حضور پرنور نخواهد گذرانید فقط اینجا درباره خلعت وهی از حضور پرنور عرض نمودم فرمودند
که ما بدولت شما بخوشی تمام خلعت خواهیم داد و همچنین بوزیر خود اگرچه ازو ناخوش هستیم و نیز فرمودند
که ما بدولت بعد مدت پانزده روز ملاقات بشما خواهیم کرد و درین عرصه هرچه شما را گفتنی باشد
بنویسید یا احمد کبیر را نزد ما بفرستید شما بملاقات او شان ناخوش نشوید و ملال نکشید و بر آن
عرض نمودم که برای انتظام امور سلطنت مهلت پانزده روز بسیار است اگر در عرصه دو سه روز
دربار ثانی مقرر فرموده شود مفیدتر خواهد بود اما حضور فرمودند که چندان صحت نداریم که زود
دربار کرده شود و پس قریب بود که عطر و پان عنایت فرمایند که باز تامل فرموده ارشاد کردند
که آیا این خبر صحیح است که شما در کونسل کلکته میروید بجواب آن هرچه عرض کردم شاید بآن حضور پرنور
چنان یافته اند که رزیدنتان را تا عرصه درازی درینجا قیام کردن از سرکار ممنوع است
و فرمودند که شما بچه سبب می روید مامور سرکاری حالا شما را خوب واقفیت حاصل شده بود
اگر ده دوازده سال دیگر قیام میکردید زیاده تر در معاملات اینجا واقفیت حاصل می کردند
پس پان وغیره عنایت شده و ما مرخص گردیدیم و این همه معامله در چهل منٹ که دقیقه باشد
طی شد بعد ازین تا چهار روز هیچ صورت انعقاد دربار بظهور نه پیوست لهذا به سالارجنگ باین
مضمون خط نوشتم که آنچه درباب انعقاد دربار حضور بمن وعده فرموده بودند بحضور پرنور

یاد دہی نمایند درین ہم عرصہ چار روز گذشت و ہر قدر کہ دیر می کشید سلطنت حضور پر نور را ضعف
می بخشید و سرکار انگریزی کہ دوست قدیم این ریاست است تطویل این معاملہ را نمی خواست
بتاریخ بست و سوم باز امیر کبیر نزد من تشریف آوردند من با امیر موصوف گفتم کہ حمایت من بسالار جنگ
محض برای آن است کہ بد انتظامی ہای سابقہ را رفع نمودہ امور سلطنت را باحسن انتظام و بخوبی
تمام انجام می دہد و نیز فیما بین سرکارین پایۂ اتحاد را مستحکم نمودہ است و سوای آن امیر کبیر کسی
نمی دانند کہ سالار جنگ امور سلطنت را چگونہ با امانت و دیانت خود بجا آوردہ است و نظیر
سالار جنگ نیست کہ در اینجا پیدا آید و اگر آید با تجربہ دوازدہ سالہ او کی برابر باشد و امیر کبیر
از بد انتظامی ہای سابقہ ہم خوب آگاہ و واقف اند کہ بسبب آن ماموری کنتنجنٹ و دادن
ملک برار بوقوع آمدہ و اگر چنان کہ انتظام این ریاست فی الحال است بزمانہ سابقہ می بود
وقوع این ہر دو امر ہرآئینہ دشوار می نمود و اگر حضور پر نور قوانین سابقہ را رواج دادن
خواہند ممکن نخواہد بود بلکہ ضرور است کہ حضور نظر بر ترقی انتظام حال داشتہ ہمین طریقۂ انصاف
را در اطراف و اکناف ممالک خود رواج فرمایند و رونق افزایند و این ہم حضور پر نور را مناسب
نیست کہ از قوانین ضروریہ کہ برای درستگی ممالک و فائدہ سلطنت لابد باشند ناخوش شوند در
جوابش امیر کبیر فرمودند کہ حضور پر نور با جرای تجدید قوانین سالار جنگ خفا نیستند مگر از
استکبار شان ناخوشنود گردیدہ اند و حضور پر نور متحمل آن شدن نمیتوانند و میفرمایند کہ سالار جنگ
مدام مرا بدادن استعفای خود میترسانند باقی باعث دادن استعفای سالار جنگ مرا معلوم
نیست باعث آن فقط یا حضور پر نور را واضح باشد یا سالار جنگ را معلوم بود مگر اینقدر معلوم
است کہ حضور پر نور بدادن استعفا بسیار ناخوش ہستند گفتم ہان سالار جنگ البتہ بگذاردن
استعفا عجلت کردہ کہ حضور پر نور را مناسب نبود کہ لشکر جنگ را مامور فرمودند پس ملتمس
ہستم کہ این مقدمہ بہر طوری کہ سر شدن تواند بخیر و خوبی طے باید و معزولی سالار جنگ از عہدہ
خود بسرکار انگریزی پذیرا و منظور نخواہد شد چرا کہ در مقدمات سرکارین و باتحاد ایشان خلل و

تفرقه خواهد رسید خرابی انتظام وزرای سابق که حضور پرنور را در حالت بد انداخته قدری اثر
آن بجا هم رسیده الحال مقدمهٔ دیگر است که با انتظام بد ملک حضور پرنور رنجیدن نخواهیم توانست
تا اثر این بدنظمی در سرحدات سرکار انگریزی نرسد بلحاظ این جمله مراتب در ابواب می گوییم که
حضور پرنور را بسیار مناسبست که مانند سالارجنگ وزیری پیدا فرمایند که او انتظام امور سلطنت
را سرانجام دهد این گفتن من بر مزاج امیر کبیر سخت آمده تلخ گذشت و سوالاتی که امیر کبیر فرمودند
از آن معلوم شد که هنوز ایشان اثر بدانتظامی سابق را نفهمیدند و کار حال را که با حسن عنوان
انجام میشود هم ندانستند پس من واقعات سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و
هفت را یاد دهانیدم و نیز گفتم که اثر بی انتظامی های علاقه حضور پرنور که در سرحدات
رسیده بود قدری دشواری شد گورنمنٹ انگریزی بانتظام و درستی آن مصروف است
و سالارجنگ هر قدر که خائف است از ناخوشیهای حضور پرنور همان قدر خواهنده است رضامندیهای
حضور پرنور را زیرا که من مراسله که برای گذرانیدن بحضور روانه کرده بودم او نهایت کشاده پیشانی
بمن فهمانیده که اگر این مراسله بحضور پرنور بگذاریم البته از من زیاده ناخوش خواهند شد
و من مضمون مراسله خوانده با امیر کبیر شنوانیدم بعد از گفتگوی بسیار در مقدمهٔ بالا
امیر ممدوح فرمودند که هرچه شما را کردنی بود کردید و هرچه ما را کردنی بود کردیم پس
بگذارید سالارجنگ را تا ببینیم که چه می کند — سالارجنگ سابقاً عریضه بحضور پرنور روانه
کرده بود و در آن الفاظ چند بوده اند که آن را حضور پرنور نامنظور فرمودند فی الحال مناسب
ست که عرضداشتی دیگر بر وضع اعلی سالارجنگ روانه نماید گفتم که سالارجنگ را در نیابت
عذری نیست مگر رفاهیت رعایا و انتظام ملک را خواهان خواهد بود امیر کبیر فرمودند
که بدرخواست خود اینچنین ابواب را داخل نکند زیرا که قوانین جدیده برای سلطنت ضرور
و لازم است بر آن حضور پرنور اعتراضی نمی فرمایند بهتر است که سالارجنگ درین باب
ذکری نساخته عرضداشتی نویسد بر آن گفتم که مطابق فرموده سامی بسالارجنگ

صلاح خواهم داد بعد ازان درباره عطای خلعت و اسٹار آف انڈیا وغیره گفتگوی دراز ماند آخر التماس کردم که بحضور پرنور برای ختم فرمودن این امر ضروری بزودی یاد دهانیده شود و پس امیر کبیر برخاست فرموده مرخص شدمن فوراً بنواب سالارجنگ خبر دادم بانچه از امیر کبیر اطلاع یافته بودم که عرضداشتی بروضع مغلی مشتمل بر عفو قصور خود به بسیاری ملائمت و عاجزی بمضامین رنگین بحضور پرنور بگذرانند در جواب آن سالارجنگ هم بذریعه مراسله و هم زبانی بالمشافهه ظاهر نمود که برین راضی هستم و فرستادن عرضداشت مذکور بحضور پرنور ضرورست فقط (این مقوله صاحب رزیڈنٹ بهادر ست) وچنان معلوم میشد که حضور پرنور بسعی فرمودن امیر کبیر نرم شدند و شاید که برخطای ذاتی سالارجنگ بابت گذرانیدن استعفا چیزی ضمان گرفتند که بآن امید عفو یافته شد که صلاح برای گذرانیدن عرضداشت مطلوبه بسالارجنگ دادم و سالارجنگ فوراً عرضداشت مذکوره را معرفت وکلا بحضور پرنور گذرانید حضور بعد سماعت مضمون عرضداشت بوکلائی که آنرا آورده بودند برای نوشتن فقرات چند حکم فرمودند و خیال نمودند که در درج آن کمال قدرت و حکومت و جلال ما بدولت ثابت میشود و وکلا را ارشاد شد که فقرات مذکوره را در عرضداشت درج کنانیده به تبدیل آن واپس آرند پس وکلا حسب الامر اطلاع دادند سالارجنگ اندیشید که بدون بجا آوری حکم حضور پرنور چاره نیست فوراً فقرات مطلوبه حضوری را درج نموده عرضداشت بحضور پرنور روانه نمود بعد رسیدن عرضداشت از حضور پرنور چنان ارشاد شد که درین مقدمه بعرض پنج چار روز حکم خواهم کرد — چون اینقدر مهلت برای من بسیار عرصه دراز بود لهذا فوراً یک مسوده مراسله بنام حضور پرنور بعبارت طول طویل تیار کردم لب آن اینکه اگر تا این مهلت دراز بکارهای سرکار تامل کرده شود خلل بسیار رو میدهد — مگر قبل ازینکه ترجمه آن کرده بحضور پرنور گذرانیده شود سالارجنگ مرا مطلع گردانید که شما باین مضمون بامیر کبیر اطلاع دهید که بموجب فرموده سامی من بسالارجنگ صلاح دادم او همچنان قبول کرده

عرضداشت گذرانید پس باز حضور پرنور که مهلت پنج چار روز میخواهند این مهلت خواستن خوب نیست اگرچه درمیان فرمان حضور پرنور و مضامین امیر کبیر تفاوت بسیار بوده است تاهم آن را سالار جنگ قبول کرده بجا آورده پس برای معافی بهانه و دیری خوب نیست من بعد حضور پرنور فوراً وکلای خود را دوباره فرستادند که سالار جنگ بنویسد که من بد عهدی و بیوفائی باز نخواهم کرد این سخن بر سالار جنگ بسیار شاق گذشته بدل او قلق رسانید مگر فرمان بجا آورده درج کرده فرستاده پس بتاریخ دوم مارچ دربار مقرر شده که حاضر شده نذر گذرانید که منظور شد و جواب سلام بخشیدند درین اثنا بحضور پرنور اطلاع کرده شد که گروه نمک حرامان سمت جالنه جمع شده اند بندارکش ارشاد گردید و دربار برخاست گردید و بتاریخ چهارم سالار جنگ بر کوٹهی من آمده تا دیر گفتگوی گوناگون کرده ماند مانند گفتگوی اعطای خلعت و خطاب ستارهٔ هند که بران ختم تحریر خود نمودم فقط

فصل در مختصری از احوال چند امرای زمانه حال که درینجا موجود اند می نگارم و یاد از نامهای ایشان میدهم و تفصیل را فرصت نیست که همه حسب و نسب ایشان را بیان کنم چه کتاب بطول میکشد و زمانه فرصت نمیدهد و کسانیکه قدیمی اند ذکر اصول ایشان در کتب سابقه مثل سوانح دکن و رسول خانی و تزک آصفیه و حدیقة العالم و تجلیات جوهر موجود است و بزرگانیکه نو دولت اند او شان را همه میدانند و سنة الله همین است که در هر دورهٔ فلک سرخیلان جدید سر بر می آرند و فقیر که غریب الوطن و وارد حال هستم از کجا وقوف یافته باشم که نام جمیله حضرات بنگارم چه امرای اینجا زیاده از شمار اند نواب و راجه و جمعدار و سررشته دار اینجا را همچو ادوار فلک حسابی و شماری نیست بدانکه سوای بزرگانیکه حال ایشان پیشتر شد از صاحبزادگان نواب صمصام الملک بهادر اند که جامع علوم معقول و منقول اند جناب نواب ذوالفقار الدوله بهادر که حاوی فنون فروع و اصول اند الله تعالی فرزندان ایشان را نیز صاحب اقبال و دولت و ورع و سعادت و حشمت گرداند

وپسران نواب مبارک الدوله بهادر مرحوم اند و از منتسبان این سرکار عالی نواب معتمد الدوله
علی محمد خان بهادر شهسند رشتی اند و نوباوهٔ خوبی و اقبال نواب مکرم الدوله بهادر و الا جاه
این سرمایهٔ عقل و حشم جناب نواب قیصر الدوله بهادر و پسران فخر الملک بهادر مرحوم
نواب اشجع الدوله امیر جنگ بهادر و نواب زور آور جنگ بهادر و نواب شمشیر جنگ بهادر
و نواب امداد جنگ بهادر پسران شهریار الملک و نواب رونق علی خانصاحب مرحوم
و نواب عسکر جنگ بهادر و پسران نواب بی نظیر جنگ بهادر که نام نامی ایشان را
یاد ندارم و نواب سعید الدوله بهادر صوبهٔ حیدرآباد و نواب شهریار جنگ بهادر صوبهٔ
اورنگ آباد و نواب منصور یار جنگ بهادر و نبیره زادگان نواب رکن الدوله بهادر
مرحوم یعنی نواب حسین الدین خان بهادر و نواب اشرف الدوله بهادر و نواب
محکم جنگ بهادر و نواب مهدی حسینخان بهادر فقط و نصیر یار جنگ بهادر و نظام نواز جنگ
بهادر و محمد نواز جنگ بهادر پسر حاجی داراب جنگ مرحوم و نواب عزیز الدوله صارم جنگ
بهادر صدر بخشی صرف خاص و نواب محترم الدوله اعتصام الملک عرف بیگی بهادر و
نواب رشید الدوله بهادر و مهدی یار جنگ بهادر و یادگار حسین پسران نواب رشید الملک
بهادر میر منشی سرکار آصف جاه بهادر که سه برادر اند فقط و بنام ایشان آشنائی دارم
و نواب تهنیت یاور الدوله بهادر نارنولی و نواب لشکر جنگ بهادر و نواب حاجی
ارادت جنگ بهادر و نواب رشید جنگ بهادر و نواب ناظم جنگ بهادر و نواب
اعظم جنگ بهادر و نواب محمد اکرام الدین خان بهادر و نواب حسین دوست خان بهادر
و نواب حاجی محمد اسلم خان بهادر و نواب معظم جنگ بهادر داروغهٔ توشه خانه و نواب
قوت جنگ بهادر داروغهٔ شکارخانهٔ بیرونی و نواب قادر الدوله بهادر و نواب قدیر جنگ بهادر
و نواب تهور جنگ بهادر و نواب نصرت جنگ بهادر و نواب بهرام الدوله غلام نبی خان
بهادر و نواب جعفر علی خان بهادر عرف ٹیپو صاحب و نواب صولت جنگ بهادر عرف

محمد میان و برادر ایشان ناصر میان و نواب رفیع الدوله بهادر و نواب انتظام الدوله بهادر
جواهر جنگ پسران علی الله خان حیدر الدوله مرحوم و نواب ببر الدوله بهادر خال عرض بیگی
و نواب ولاور الدوله پسر انور الامرا مرحوم منڈهل سابانی خواجه رحیم الدین خان پسر نواب
عظمت جنگ بهادر مرحوم و نواب عزت یار جنگ بهادر متولی مکه مسجد پسر جسارت الدوله
مرحوم داروغه گرد حضور پر نور و نواب حیدر علی خان بهادر داروغه کتب خانه حضور پر نور و از
هندوان که ملقب براجه اند راجه نیکت راو بهادر نبیره راجه آور نجا بهادر و راجه
ارجن بهادر نبیره راو موصوف و راجه هری هر راو بهادر پسر راجه نامنت گوبند نراین بهادر داروغه
جواهر خانه و راجه نانک بخش عرف راجه بهادر پسر راجه چندو لال بهادر و راجه رام بخش بهادر
برادرزاده مهاراجه چندو لال بهادر یعنی پسر راجه گوبند بخش بهادر برادر جسر و مهاراجه
چندو لال بهادر و راجه نرندر بهادر پیشکار نبیره مهاراجه چندو لال بهادر حاتم دکن و راجه
شنکر راو براهی رایان امانت ونت بهادر و راجه اندرجیت لاله بهادر مالکان دفاتر سرکار
عالی آصفجاهی و راجه مرلی منوهر بهادر پسر راجه شنبهو پرشاد عرف غلام رسول و راجه
گوپال راو بهادر نبیره راجه اندر و راجه گنیش راو بهادر و دیگر از معززان جمعداران مثل سیف الدوله
بهادر و برق جنگ بهادر و قمقام الدوله غالب جنگ بهادر و رفیق یاور الدوله بهادر بسیار
اند برای اقتصار و اختصار بر همین کفایت رفت والسلام و درینجا سخنی دیگر هم لائق گفتن
و قابل نوشتن است که نواب معتمد الدوله مرزا علی محمد خان بهادر بن نواب مرزا محمد علیخان بهادر
متوسل آبائی این خاندان آصف جاهی اند که همیشه ترقیخواه و خیر خواه این سرکار والا اقتدار
بوده بهمین ذریعه قدیمه و خیراندیشی و نیک سگالی از حضور پر نور سلطان البرین خاقان البحرین
السلطان بن السلطان سلطان عبد العزیز خان خلد الله ملکه و دولته مجددا مورد عواطف شاهانه و مطمح
الطاف خسروانه شدند چنانچه این تجدید بموجب خط صفوت پادشاه که بزبان ترکی بوده است
بلسان فارسی ترجمه آن کرده می شود و هم واضح نقل آن این است نقل صاحب فتوت

شهبندر بمبئی بباعث جلوس همایون مسعدت مقرون جناب بادشاه جدید و مطابق اشاره که
درباب تجدید نمودن امر عالی عهده شهبندری واقع شده درین کرت یک قطعه امر عالی مجدداً
تحریر یافته بطرف شریف شما ارسال کرده شد و نیز بعد ازین امور مصدره بحسن اهتمام و غیرت
تمام سر انجام خواهند نمود درین سیاق این نمیقه اعتمادی ترقیم کرده شد صفوت و ترجمه فرمان
سلطان البرین و البحرین السلطان بن السلطان سلطان عبدالعزیز خان خلد الله ملکه و دولته
بنام قدوة الاماجد والاکارم مرزا محمد علی خان زید مجده این است چونکه استیفاء اسباب
لازمه حمایت و صیانتهای تجار اجنبیه که در ممالک دولت علیه ما آمد و رفت وارند کرده می شود
همچنان وقایه حقوق ممتازه تجار دولت علیه ما که در ممالک اجنبیه آمد و رفت نمایند از لازمات
ست بنابران بهر تسویه نمودن و نظر کردن در امور و خصوصیتهای واقع تجار دولت علیه
ما که بهر سال از اقطار حجازیه به بندر بمبئی آمد و رفت می کنند قدوة الاماجد والاکارم مرزا محمد علیخان
زید مجده که بتعهد عالی تجهد عثمانی شهبندر هستند و بسبب جلوس همایون میامن مقرون ملوکانه
ما در خصوص تجدید ماموریت و برای اجرای نمودن خصوصیتهای که تجار را لازم خواهد شد مطابق
اراده سنیه ملوکانه ما امر همایون شاهانه سنوح و صدور پذیرفته بمقتضای منیف آن از دیوان
همایون ما این امر جلیل القدر متضمن القا و ماموریت موهی الیه صادر و ارسال کرده شد
پس موهی الیه بعد ازین من کل الوجوه حمایت و صیانت تجار تابعان دولت علیه ما که از اقطار
حجازیه به بندر مذکوره آمد و رفت نمایند در واقعات مخصوصه موجب وقایه جمیع استحقاقات و امتیازات
شده اسباب و وسائل آنرا استحصال و استکمال کنند و در حسن تسویه و کامل نمودن مقدمات
ضروریات تجارت نیز باقدام و بغیرت تمام اجرای لازمه کارگزاری نمایند و باستقامت صدق
مقدمات چنین و چنان کنند و بر علامت شریفه ما اعتماد سازند تحریر در اوایل شهر شعبان المعظم
۱۲۷۸ هجری سال یک هزار و دو صد و هفتاد و هشت نبوی درین فرمان بحکم الولد سر لابیه ذات
گرامی ایشان را بنام نامی والد ماجد ایشان نام فرموده اند که داب سلاطین است که بیشتر

فرزند نامی را بنام والدگرامی یاد می فرمایند بالجمله لکھمی علی محمد باشد و محمد علی الحاصل جناب
ایشان در قدردانی و کارشناسی و تجربه کاری و سیاحی و زباندانی و اهلیت و لیاقت و وضعداری
از دو واحد اند و ایشان یعنی معتمد الدوله مرزا علی محمد خان بهادر از طرف ملکهٔ معظمه انگلستان
عهده دار حفاظت معدلت عامه رعایا در دار الحکومت بمبئی و وکیل مختار سلطنت علیهٔ عثمانیه یعنی
قسطنطنیه در شهر بمبئی و هم رکن مجلس رائل اشیاتک سوسائٹی در لندن و هم مجلس جغرافیه بمبئی
را رکنی و یک رکن مجلس بادشاهی در یافت احوال سمت شمالی کوه پسنگین و تمارک بیشبهه الله القدیر
فرزندان ایشانرا تا بمناصب علیا و مدارج قصوی رساند **فصل** چون این بلده فرخنده بنیاد
مجمع مردم هر زبان گردیده است چه بسبب قدردانی رئیس این جا دام اقباله مردم هر ملک و دیار
جمع آمده اند لهذا زبان اینجا مجموعهٔ السنه گردیده است زیراکه در ینجا انگریزی و رومی و ترکی
بخاری و فارسی و هندی و اردو و پشتو و بنگالی و تلنگی و مرهتی و اروی و کنری
و عربی و پوربی و حبشی درین بلده بکثرت شایع ست اما در ملک نظام بیشتر چار زبان
جاری ست که بآن حکام را ضرورت می افتد اگر حاکم دانای آن نباشد ضرورت بترجمان می افتد
یکی مرهتی دوم تلنگی سوم کنری چهارم اردو اگر تفصیل آن در ینجا نگارم کتاب دراز میشود
و زبان اردو را مردم دهی اینجا زبان مسلمانی نامیده اند هرگاه از دهقان این ملک میپرسند
که تو زبان مسلمانی میدانی پس اگر چیزی می فهمد میگوید که نی یا هان و اگر هیچ نمیداند هیچ نمیگوید
یا اگر کسی در زبان او می پرسد که زبان مسلمانی میدانی او در زبان خود جواب میدهد که نمیدانم یا میدانم
و همچنین در تحریر رسم الخط ایشان فرق بسیار ست که بدون حصول مناسبت دانسته و خوانده نمیشود
الفاظی که مخصوص این دیار ست و محاوره استصواب بمعنی ذریعه و همراه و معرفت تقصیر لفظ
تعظیم ست که خود پیش بزرگ قبل از عرض کلام میگوید تقصیر بنده چره و باز از خود بدولت خواسته
بودم پس بجای لفظ جناب و حضرت و حضور و کرامات بیان می کنند انگار بمعنی مطلق آتش
و جهاڑ مطلق درخت را گویند گرگے زیر جامهٔ مخصوص باشد کفچه نیم تنه را گویند بیگی بکسر با

موحده و یاء مجهول و کسر کاف فارسی و یاء معروف و بمعنی زود و نکو بفتح نون و ضم کاف تازی
و واو مجهول بمعنی نیست و انکار و نه که حرف نفی ست پهیکا بکسر باء فارسی مخلوط الهاء و یاء معروف
و فتح کاف تازی و الف بمعنی حلوائی که برای فاتحه موتی سازند آنگ بالف ممدوده و نون
غنه و کاف فارسی موقوف جسم را نامند بدن بفتح باء موحده و دال مهمله و سکون نون شرمگاه
نامند انباڑه کی بهاجی بفتح همزه و سکون نون و فتح باء موحده و الف ساکن و فتح راء هندی
و هاء مختفی نام درختی ست که آنرا در هندی پٹسن نامند و بهاجی بمعنی تره و برگ پهنس
بفتح باء فارسی مخلوط الهاء و تشدید النون مع الفتح و سکون سین مهمله نام باریکه در هندی آنرا
کهٹل نامند بتانا بفتح باء موحده بمعنی نمائیدن و فهمانیدن و هو بفتح باء ممدوده و سکون واو
حرف ایجاب ست پانی نهانا بمعنی غسل کردن نان کی روٹی بمعنی نان خمیری تنوری ست
آب زمزم کا پانی بمعنی آب زمزم کهانا بمعنی خشکه برنج باشد زندگی و زندگانی روپیه اندوخته
باطنی بمعنی خبر و باطنی والا بمعنی خبررسان که مخبر باشد بوم بضم باء موحده و واو مجهول
و میم آوازه دادن و غل کردن و شور نمودن معامله بمعنی ربوا و سود ست عرب اینجا می گویند
که ربوا حرام ست و معامله دیگر ست که حرمت آن را در قرآن بیان نفرموده اند نعوذ بالله منها
پتهے بکسر باء فارسی مخلوط التلفظ بهاء و یاء معروف و کسر کاف تازی و یای معروف
درختی باشد که در هندی آن را دهتر نامند گار بفتح کاف فارسی و الف و راء مهمله موقوف
بمعنی ژاله که در هندی اوله نامند موز بمعنی کیلا اسامی بکڑنا بمعنی واکه انداختن جام
بمعنی امرود اگهاڑا به فتح همزه و فتح کاف فارسی مع الهاء و الف و فتح راء هندی
و الف درختی باشد که در هندی آنرا چرچٹه نامند چغر و چکر بضم جیم فارسی و ضم غین معجمه و سکون
راء مهمله بمعنی برگ ملایم و نرم از درخت اعلی مقطعه بمعنی موضع حرز و که در هندی
نگله نامند پچپلا نام درختی که در هندی آن را پوسے نامند گچگاه به فتح کاف فارسی و
سکون جیم عربی و فتح کاف فارسی و الف و هاء ممدوده بمعنی کرنجوه که ثمری باشد

گوره بضمه کاف فارسی و واو معدوله وفتح را و ہای ہندیه و ہای مختفیه بمعنی ده خرد از آبادی کلان
جدا که آنرا در ہندی پوره نامند خورده بمعنی فلوس وطن بفتح واو و طاء مهمله و سکون نون
بمعنی حق و رسوم کولا بضم کاف تازی و واو مجهول و فتح لام و الف بمعنی شغال پوتلا بمعنی
گوسفند نر که ہندی بهیڑ و میڈها باشد و چهپلاب بمعنی بز نر که ہندی بکرا نامند برسون بمعنی سالها
باشد کهلگا بضم کاف عربی مخلوط الہاء و سکون لام و فتح کاف فارسی و الف به معنی نر گاو میش
که ہندی بهینسا باشد کهلی بضم کاف عربی مخلوط الہاء و تشدید لام مع کسرهٔ آن و یاء معروفه
بمعنی کاسه که کنجی در ہندی باشد لانڈکا بمعنی گرگ کل ہیل بمعنی کلو که درختی باشد لیلائی کهلا
بفتح کاف عربی مخلوط الہاء و تشدید لام الف بافتح بمعنی خرمن کولسا درخت تال کمانه برگ
او را کوسی کی بهاجی گویند لوٹ بضم لام و واو مجهول و تاء ہندیه موقوفه بمعنی سیلاب
کاموئی عنب الثعلب را نامند که ہندی مکوی باشد بدنال یا دیوانه گانڈا درختی که در
ہندی آنرا انرسل نامند پلا بکسر باء فارسی و تشدید لام الف مع فتح آن بمعنی بچه از هر قسم
که باشد از آدمی یا از چرند یا از پرند سپلک بکسر سین مهمله و سکون باء فارسی و فتح لام و
سکون کاف تازی بمعنی عصفور فوت است که آن را در ہندی چهپکلی نامند ورکم به فتح واو
و سکون راء مهمله و فتح کاف تازی و سکون میم بمعنی مشقت قید بر شارع که در ہندی
آنرا چالی نامند کرو چوب فروش بمعنی سپاری فروش چمگوڑه بفتح جیم فارسی و
سکون میم و ضم کاف تازی و واو معروفه و فتح راء ہندیه و ہای مختفی بمعنی برگ درختی
ست که آن را در ہندی بهنڈه و کچالو نامند کماٹی بمعنی بیلدار و کاٹوڑی بازیگر یعنی مداری
کچا کندی و دوائی مند و عقاقیر فروش و سیندنا بمعنی کشیدن گوتی بفتح کاف فارسی
کهوسی و بهوئی کهار باشد و چاپ و شاپ کوٹهی سوداگران باشد و چاوڑی تهانه
و چوکی و ناکه را گویند و عاشور خانه امام باڑه را نامند و چپ بمعنی همچنین که ہندی یون ہی
گویند و معاش بمعنی آمدنی و تنخواه گوم بضم کاف فارسی و واو مجهول و میم موقوف

پہنرا رپا کہ کھجور را باشد و گنہہ بضم کاف فارسی و سکون نون و فتح تا ہندی و ہا مختفی تالاب
و گوری بکسر دال ہندی و ضمہ کاف عربی با واو مجہول و یا معروف کرسکے پرندہ است
کہ از گل خانہ سے سازد آن را در ہندی انجہناری و ہلنی و کومہارسے نامست و
فارسی اینجا از فارسی تمام دنیا جدا ست و این حالا نشدہ است بلکہ تغلیط آن از قدیم معلوم
میشود چنانکہ از کاغذات کہنہ یافتہ میشود و حال اردوی اینجا نیز ہمچنین باید شمرد و پس
فقرات چند در اردوی اینجا می نگارم تا دستور اردوی اینجا معلوم گردد بدانکہ صاحب چار گلزار
شہداری نگار و فضیلت بخاری اور مسلم ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے روایت کرتے ہین کہ
فرمائے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ایک شب کو خواب مین دیکھا مین کہ ڈول ایک
چاہ پر رکھا ہوا ہے اوس چاہ سے جسقدر خداوند تعالی چاہا سینچا مین پھر ابو بکر رضی اللہ عنہ
اوس ڈولکو لیے ایک یا دو مرتبہ سینچی اور اونکی کشش مین ناتوانی تھی حقتعالی اون کو
مغفرت کرے پھر عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ اوس ڈولکو لے بہت سینچی کہ تمام تشنہ لوگ
سیراب ہوگئے نووی کتاب تہذیب مین لکھے ہین کہ اشارہ خلافت سے ابو بکر رضی اللہ عنہ
کی اور ترقی اسلام و حصول فتح و فتوح ممالک و اعلاء کلمۃ اللہ زمانہ خلافت مین عمر بن خطاب
کی ہے فضیلت ترمذی حاکم اور ابن ماجہ مرۃ بن کعب سے روایت کیے ہین کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فتنہ ہا جو ظہور مین آوینگے اسکا ذکر الہام غیبی سے ارشاد فرما رہے تھے کہ ایک
شخص چادر اوڑھے ہوئے اس جا سے گذرے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمائے کہ اسوقت
یہ شخص حق پر ہوگا مراد اوس سے اشارہ طرف بلوا اور شہادت ذو النورین سے ہے راوی
کہتے ہین کہ مین جا کر تلاش کر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے حضور مین عرض
کیا کہ وہ شخص عثمان رضی اللہ عنہ ہین در جواب رسول اللہ نعم فرمائے فضیلت طبرانی
ام سلمہ رضی اللہ عنہا سے روایت کیے ہین کہ فرمائے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
جو شخص علی کو دوست رکھا گویا مجھکو دوست رکھا اور جو مجھکو دوست رکھا گویا خدا کو دوست

رکھا اور جو شخص کہ علی سے عداوت و بغض رکھا گویا مجھسے بغض رکھا جو مجھسے بغض رکھا گویا خدا
سے بغض رکھا اللهم اجعلنی من محبیه آمین **فصل** در بیان لباس مردان اینجا و اسلحه ایشان
و در ذکر البسه زنان اینجا و زیور ایشان بدانکه هرگاه مردان اینجا بدربار حضور پرنور حاضر میشوند
عام لباس جامه و دستار منصبداری که بروضع دربار شاهی ست و دوشاله و رومال یا دوپٹه
و پٹکه و پیته قبضه دار و شمشیر یا پیش قبض و زیر جامه سفید یا از مشروع یا کمخاب یا گلبدن
و کفش دکھنی یا لاهوری پوشیده حاضر دربار می شوند اگر دستار منصبی یا عمامه نباشد
بدیگر دستار دستوری حاضر شدن بدربار حضور پرنور نمیشوند اما حکام انگریزی بکلاه و لباس خود
حاضر میشوند اما موزه لب فرش از پا بیرون میکشند و عموماً مردم اینجا را همین لباس ست اما
انگرکه چین دار با کلیهای بسیار و دراز که از کعب هم گذشته زمین را می بوسد میپوشند و در جا
رسم سنجاب نیست و هم پاٹ جامه بسیار نمی باشند بلکه جامه اینجا بطور نیمه هندوستان میباشند
و بند هم نسبت هندوستان کمتر دارند و چولی آن قریب به سینه می دارند و زیر جامه مردم اینجا
اکثر چست و تنگ می پوشند و رومال رنگین از دیورکنده یا از چرٹال یا از منگل گرے بدست
دارند و رومال ریشمی سفید یا شال یا دوپٹه بنارسی یا نادیڑی برهر دو دوش همچو بالابند
می پوشند و بعضے از دلاوران و شجاعان اینجا چلته و جوشن و زره و دستانه آهنی و خود
و چار آئینه می پوشند و تفصیل اسلحه اینجا این است قرابین و بندوق باقسام و تمنچه
و پیش قبض و شمشیر بانواع خود و کٹار و جنبیه و خنجر و بانک و قرولی و بچھوا و گپتی و سانگ
و برچھی و نیزه و تبر و کمان و تیر و سکین و سنگین و بنانی و چھورا و شیر بچه و کتا و بان
و بلم و سیلابه و اپچھا و لباس زنان اینجا بیشتر کرتی و چولی و زیر جامه بسیار تنگ و دوپٹه
بسیار دراز اما زنان شرفا ازار کمتر پوشند اما لهنگه بسیار می پوشند و پیشواز را پوشیدن
رسم کمتر ست و تفصیل اسما زیورهائی که زنان اینجا می پوشند این ست نتھه یعنی حلقه بینی
و ٹیکا و تعویذ و چوٹی و چاند یعنی سیس پھول و ستاره سورج و باولیان و چاند باولیان و [illegible]

وبچلیان دو ومرکیان دو ولونگا دو وچوگڑیان وچندن ہار وچوکڑیان لہریا وچنپاک وگہنی دوال وتلسی وچنپاکلی ومالا وکرن پھول وڈھکڈکی وبدک ولپچھا جڑاو دے دست لڑا وبدّی ومرزابی پہواہ وجھل ہلی وجودائی وچکریان کہ در گوش وانتی ہم دران می اندازند وبازوبند وبھج بند ودست بند ونورتن وکڑہ بازو وپٹری وکنگن وپہونچیان بدانہ الکہ یا بدانۂ گندم یا بدانۂ کوتھہ میر وبدانۂ پپی چھلّے انگشتان دست وانگوٹھی وآرسی وپای زیب وتوڑہ چشم کبوتر وپایل وکوکھرو وبیڑی ولول بضم لام وواو معروف وگجری یا پای مجہولہ مثل بفتح میم یعنی چھلّا انگشتان پا ہشت عدد وبرنجک ولزک وچھلیان پس گوش وبلاق ودُر وبچھوی وجھانوری وجھانجن فقط واگر زن بیوہ میشود چوری طلامی پوشد

فصل دربیان خورش مردم عوام وخواص اینجا

بدان کہ خورش مردم عوام اینجا از غربا بیشتر نان ذرت زرد یعنی جوار را میخورند ونیز از ان دلیا ساختہ با ترشی وماست میخورند ونیز از ذرت سفید انبل می سازند یا پچھنارا کہ منڈوا باشد سائیدہ در آب انداختہ می جوشانند ہرگاہ ہمچو آشش غلیظ میشود دران نمک انداختہ ہمچو کڑھی می نوشند ونان باجرہ می خورند وخشکہ برنج را با دال یا شوربا یا کڑھی اہلی خام یا پختہ می خورند یا با بقول یعنی بھاجی انبارہ کہ سن باشد یا با ترہ خرفہ یا چولائی یا ماٹ یا پالک یا چوکا یا سوا یا ہوتی کہ تین پتیا باشند یا چندن بتھوا می خورند وامرا نان گندم یا خشکہ برنج را با دال یا شوربا می خورند یا با ساگ میتھی وترہ برگ ملائم اہلی پختہ کہ چغر باشد میخورند یا آن را با گوشت پختہ با نان میخورند یا نان با ترہ انبارہ یا تورئی یا کدوی سفید یا بھنڈی یا دلپسند کہ ڈھینڈس باشد یا با ترہ چولائی یا خرفہ یا ماٹ وپالک وچوکا وترہ سودا یا ہوتی بود یا ترہ چندن بتھوا ویا جھنجونڈا کہ چچینڈہ بود یا با ترکاری پلول وشکرکند وکرآن اکد وشیرین ہم نامند ویا با کریلا ویا با بیٹا ہمچنین دیگر ترکاری ہا مے خورند ونیز پلاؤ یا بریانی یا زعفران یا شیر وبرنج وکباب ہر قسم وترشی ہر قسم با فراط ومرچ سرخ بکثرت میخورند خصوصاً

مردم خواص و عوام اینجا را بهاجی انباڑه بسیار مقبول و مطبوع ست شیرینی البته درین ملک از هر قسم
کم باشد مردم اینجا را بسیار مضرست فلهذا کمتر می خورند مگر از نوع آت شیرینی هر قسم از لوزیات
و حلویات بسیار میخورند و چنانکه در خانواده ایشان کثرت مٹھائی خصوصاً از بادام مستعمل ست
در دیگر قوم کمتر باشد و مردم اینجا از اچار و چٹنی هر قسم که باشد رغبت تمام دارند و با مربیات
کمتر خواهش دارند و مردم اینجا املی را بچند طریق می خورند فلهذا کسان اینجا بامراض گوناگون
مبتلا میشوند یکی آنکه مرض قبض معنی ایشان را عارض می گردد دوم بیشتر ایشان را دختر پیدا
میشود سوم از زن عاجز میشوند چهارم اکثر ایشان را مرض طحال عارض می گردد پنجم بسا
اوقات ایشان را ضعف معده عارض میگردد ششم همیشه هر شخص شاکی نزله میباشد و سوء هضم
را شکایت هر هم بر زبان است بیشتر از خانه پروران اینجا پلاو را که کهارا نامند می پرسند که در
هندوستان هم پلاو می شود گفتم که نے باز گویند پس چه میخورند گفتم که خاک یا باد سبحان الله
هیچ که در ملک ما شوربا را میسر ست معمولان اینجا گاهی در خواب هم ندیده باشند و دستور
اینجا در تقسیم شیرینی فاتحه این ست که الائچی دانه یا بتاشه وغیره را در سبد گرفته پیش هر کس
سبد شیرینی را حمل نمایند و آن کس یک یک دانه از ان میگیرد پس گویا دستور اینجا بمصداق مثل
مشهور است که تبرک آن باشد که از حلق فرو نرود و چونکه از کوبٹ که بیت باشد بسیار چٹنی
می سازند و از زن و مرد و بچه و جوان آن را میخورند فلهذا در شکم اکثر مردم این خراطین
و حیات و حب القرع پیدا می شوند و بدان می میرند و نیز باده پیدایش این مرض خوردن
گینگل ست بکسر کاف فارسی و یای مجهول و نون موقوف و ضم کاف فارسی و سکون لام
بیخ نوباوه درخت تاڑ و نیز خوردن منجل ست بضم میم و سکون نون و فتح جیم تازی و سکون
لام که ثمره درخت تاڑ ست پس علاج مجرب خراطین آنکه دوا سینٹونین از قسم جوهر دوا
ست در شفاخانه انگریزی یافته می شود برای جوان بقدر دو سرخ و برای بچه یک سرخ
یا نصف یا ربع آن در شکر سرخ آمیخته حب بسته صباح بخورانند تا پنجم روز خدا

بشرف

دارند که همه خواهند برآمد بعده مسهل روغن بید انجیر در شربت یا شیر بدهند تا بقیه مادهٔ آن
همه برآید و همچنین اشیا خوردن سبب پیدایش بیماری رشته درین ملک ست پس باید که
پنڈ کهجور خورده باشند که دافع بیمارے رشته و قاطع مادهٔ آن ست والسلام ٭

فصل در بیان دکانهای مهاجنان که درین بلده و حوالے آن نامی گرامی اند و در سرکار حاضر می شوند معزز اند تفصیل اسما آنها از هندوان

در کاروان دکان لکهمی داس و لچهمن داس گجراتی و در بیگم بازار دکان یکی هرگوپال
و پورن مل دوم دکان شیولال و جیسی رام سوم دکان کشن لال و موهن لال چهارم
سورت رام و گوبند رام میسری پنجم دکان آمرسی و سوجان مل و در چهال بنڈه دکان لاله
مدن گوپال بهیه و در باغ حشمت گنج متصل کوٹهی رسٹیکے دکان گوبند رام و متهرا داس
دوم دکان پدم سی نین سی سوم دکان فتح چند و گردهاری لال چهارم دکان
موتی لال و رام دهن پنجم دکان رام دهن و جگنا تهه و ششم دکان همنت رام سدا سکهه
و در قرب بازار یکی دکان جمنا داس و بال کرشن دوم دکان گوبند رام و کشن لال و
در چار کمان و حوض چارسو که مشهور بسوکها حوض که حوض خشک هم آنرا نامند یکی دکان
نتهمل و گوردهن داس ست دوم دکان موهن لال و تیکٹ لال سوم دکان پریم سکهه
داس و چنی لال که قریب بارودی مکان نصرت جنگ بهادر ست چهارم دکان کرپا رام
ٹکسالیست و در چوک تاکسار ٹهه یکے دکان نارایں داس ترکبهه داس که در موتی
گلی بوده که حالا دیواله اش برآمده دوم دکان شیوکرن و جیچند سوم دکان فتح کرسی
و رام رتن که قریب مکه مسجد متصل دروازهٔ نصرت جنگ بهادر واقع ست چهارم
دکان شیو پرشاد و جیچند ناڈیٹیا در کمان شمس الامرا بهادر یکی دکان گلاب داس
و گنیش داس ست دوم دکان بهجولا رام باگڑیا سوم دکان جلیسی رام و موتی رام
و در لاڈ بازار دکان هیرچند و حکم چند دهڑی ست و از مسلمانان دکان مرزا ثابت علی بیگ

در حسینی علم که خانهٔ الشان در کوچه جلال ست باقی دیگر بسیاری از مهاجنان گرامی باشند که
از نام و نشان آنها هرگز آگهی ندارم حال ایشان در پردهٔ غیب الغیب باشد والله اعلم
بالصواب **فصل** در کیفیت امکنه و مقامات بلده و حوالے آن که قابل دید اند اینکه هر سه
پل یعنی پل کهنه و پل افضل گنج و پل چادرگهات و چادرگهات و چارکمان و حوض چارسو
و مکه مسجد و مدینه مسجد و جامع مسجد و مسجد چوک و جهان نما و گولهٔ آنجا و قلعهٔ گلکنده و کوه مولے
و عمارات آنجا و گنبد های سلاطین قطب شاهیه و کوه شاه شرف الدین قدس سره
و کوه سید محمود قدس سره و درگاه یوسف صاحب رحمهما الله تعالی که پاره از ریاض جنت ست و
تالاب میر عالم و تالاب میر جمله و باره دری میر عالم و چینی خانه و آئینه خانه سرکار عالی و درگاه
حضرت برهنه صاحب رحمه الله و درگاه حضرت اوجالی صاحب رحمه الله و درگاه حضرت
حسین شاه ولی قدس سره و کوٹھی صاحب عالیشان رزیڈنٹ بهادر و باغ سرورنگر و
بادشاهی عاشورخانه و مقام نعل صاحب واقع پتھر گھٹی و مکان علم حضرت عباس رضی الله عنه
و حسینی علم و چشمهٔ بی بی و باغ لنگم پلی نمی گوییم غیر مماثل ست اما میگوییم که بمشاهدهٔ هر یک ازین
سیاح را بصیرت بچشم عبرت او زیاده میگردد و میگوید که ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک
ربنا والیک المصیر **فصل** در بیان آنکه در ایام تحریر این کتاب سوانح که پیدا شد لائق درج آن
کتاب است بدانکه در هنگام نوشتن این تاریخ صاحب رزیڈنٹ بهادر یعنی مستر سر جارج یول صاحب
بهادر سی بی انڈ کی سی ایس آئی از حیدرآباد مبدل شدند و ممبر کونسل گردیدند و بجای ایشان
مسٹر سر ری چارڈ ٹمپل صاحب کی سی ایس آئی تشریف آوردند و نه ماه تشریف داشتند و با همه
ملازمین و جمعداران اہل دفاتر و موالی عدالت ها و امیر کبیر بهادر و سر وقار الامراء بهادر ملاقات
نمودند و بحضور ملاقات چند نمودند و بآخر سال تمام سنه یکهزار و هشت صد و شصت و هفت عیسوی
کیفیت اجرای کار جمله دواوین و احوال انتظام مالی و ملکی و فوجی را نوشتند و خود سکرٹری فارن
ڈپارٹمنٹ آف انڈیا شده بکلکته تشریف بردند و مستر چیمٹن صاحب ڈاکٹر بهادر موسوم شده

مردند و سبب زهر خوردن ایشان معلوم نشد بجای ایشان ڈاکتر پیس جی وندو صاحب بهادر
تشریف آوردند و لفٹنٹ کرنیل جمس اسٹبر صاحب بهادر نایب اول صاحب رزیڈنٹ بهادر
هم با ایچ یو مبدل گردیدند و بجای ایشان مسٹر جی جی گارڈی صاحب بهادر اسسٹنٹ اول شدند
و مسٹر تویدی صاحب بهادر نایب دوم صاحب رزیڈنٹ بهادر برهم جیش تشریف بردند و
حالا بجای ایشان مسٹر جی ایچ ٹریور صاحب بهادر تشریف آورده کار فرما اند بروز عید الفطر
سال یک هزار و دو صد و هشتاد و چار هجری نواب معلی القاب قدردان افکیا جناب نواب
میر تراب علی خان سالار جنگ مختار الملک بهادر کی سی ایس آئی برای گذرانیدن نذر بحضور پر نور
تشریف می بردند که برگشته نصیبی کم بخت افغانی روشن علی نام کنیزک زاده سید عمر خان
عرب گوله بندوق بر ایشان سر کرده که خطا نموده دران سیماب پر کرده بود که نواب ممدوح آگاه
شدند و مردمان جلو قصد قتلش نمودند که او فی الفور تمنچه دیگر بار سر کرده و گوله آن بیک سپاهی هندو
همراهی رسید فورا جان شیرین خود را برای آقای خود قربان نموده بر زمین افتاد و گوله مذکوره
از کله آن سپاهی گذشته آیینه [illegible] شکسته که صدمه آن بنواب والا شکوه رسید سپاهیان
همراهی آنگاه خواستند که او را بقتل رسانند اما نواب والا جاه مردمان همراهی را از قتلش منع
فرموده ارشاد کردند که نباید کشید بلکه زنده او را بگیرند و [illegible] او را بدست سپاهیان
همراهی چند ضرب خفیف رسیده مگر او را زنده بدست آوردند که هنوز در قید کوتوالی ست
و زخم او بعد بخیه درست کرده میشود هر چند از وی پرسند نشان از مغوی نمیدهد خداوند نعمت
رئیس با استماع این گستاخی آن بی ادب بکمال برهم شدند و حکم قتل دادند و بسیار عافیت و خیریت
مختار خود بکمال عنایت پرسیدند و فرمودند که امروز بسبب سنوح این سانحه که دور از
هواخواهان با دربار نمیکنیم تا وقتیکه آن مردود به قتل نمیرسد نواب صاحب عرض نمودند
که قربان حضور شوم نمکخواه سپهر خلد پاقبال حضور سلامت مانده ام و بدون تحقیق حال قتل مناسب
نیست عرض پذیرا فرموده حکم تحقیق دادند و دربار فرمودند و چند نذر خود بدولت گرفتند

وباقی را بدیوان مختار خود بدولت ارشاد فرمودند چنانچه ایشان تا سه ساعت آنجا حاضر بوده نذور
گرفتند بعده برخاست فرموده برفیل نشسته بکشاده پیشانی و فراغ بالی مبالغ خیرات بر فقرا تقسیم
نموده آهسته آهسته تا بدولت سرای خویش نزول فرمودند و شکر حق تبارک بجا آوردند حضور
و والده ماجده حضور و امیر کبیر بهادر و دیگر امرا و ملازمین حسب مراتب تصدق فرستادند گویند
فی صد سے ۲ روپیه بآرندگان انعام شد هنوز علاج آن بی ادب میشود و هرگاه از واحوال عزیمت
پرسیده میشود خود را بجنون زده کلمات واهی بی سر و پا بجواب سوال بر زبان سے آرد
و هیچ یک راست و درست بیان نمی کند از حضور ارشاد است که بالوان اطعمه و انواع انعامات
و عفو قصور دل او را شاد و خوش کنند تا آنچه فی الواقع حال بود راست راست بیان سازد
مگر آن گمراه هرگز براه راست نمی آید آینده هرچه بظهور رسد واقعه نگاران لندن برنگارند یا بدار البوار
رسانند گویند این همه خرابی و دلیری عوام که پیدا شد محض بسبب عدم التفات آقاے
نامدار گردیده اگر همیشه دربار می شد و دست شفقت بر سر فدائیان مالیده میشد هرگز کسے را
مجال اینچنین دلیری و گستاخی نمی شد گویم این سخن نافهمان است زیرا که خداوند نعمت را با نمکخواران
خود همیشه الفت معنوی میباشد گو بظاهر ربط و ضبط خود بظاهر بخشم می نوازد اما در باطن بنظر
الطاف و اعطاف تربیت می فرمایند نمی بینند که بر وقوع این واقعه آقای نعمت را چه قدر
غم و اضطراب بصدمه چاکر خود بوده است که بار بار بملاحظه تردد مختار خود می فرمودند که امروز
دربار نخواهم کرد که نواب صاحب ممدوح اطمینان خود بحضور ظاهر کردند و ملال خاطر حضرت
را توحش خاطر چاکران بعرض رسانیدند تا آنکه طبع مبارک حضرت تسلی گردانیده بدربار آوردند و نذور
حسب دستور گذرانیدند تا وحشت عالمیان رفع گردید الحمد لله علی ذلک **فصل** در بیان آنکه
نوکری بلده بهتر است یا چاکری مفصلات بدان که بنظر حضوری سرکار
و بودن در دربار و دانستن احکام و قواعد جدیده بیش از دیگران و رسیدن بانواع
ترقیات و بودن مورد انعام و اکرام و بهمرسی جمله اشیا بسبب بودن دار الحکومت و مستقر السلطنت

وملاقات امرا و علما و فقرا و صلحا و برآمدن اکثر حاجات و صحبت ارباب فنون بودن مرجع
احتیاج دیگران و ملاحظه مجمعات و میلها و مصاحبت حکام صدر انگریزی و حضوری رئیس و
ملازمت و مکالمت مختار ریاست چاکری بلده رجحان بر چاکری مفصل دارد مگر بلحاظ اینکه
در بلده همیشه گرانی غله و اجناس میباشد و تنخواه در مفصل بحساب روپیه حالی ست و در بلده
بشرح چلنی ست و آب و هوای بلده خراب و آب و هوای مفصل بهتر از بلده است و صرف
نوکر در بلده بسیار و در مفصل کم ست و آب و هیمه و هیزم و اکثر ماکولات و مشروبات و میوه جات
و مایحتاج معاش در بلده بقیمت بیش میسر میگردد و در مفصل بیشتر مفت یا بقیمت ارزان بدست میرسد اگر
در مفصل غله خریده ذخیره دارد و بگرانی به بلده آورده باشد در نفع باشد و خدام مانند گاؤ
و بهشتی و بهوئی و کناس در اینجا باندک صرف بهم میرسند و در بلده بقیمت تمام میسر میگردند و در چاکری
بلده در بیشتر معاملات جوابدهی بسیار عاید میگردد چه هر کس در معامله خود نالش و شکایت
تا بسرکار میرساند و در بیرونجات جوابدهی کمتر ست زیرا که از بیرونجات در بلده برای شکایت کمتر
می آیند و در مفصل چاکران آنجا را حکومت تامه حاصل میگردد و در بلده حکومت ناقصه بدست میرسد
و ماهوار چاکران مفصل در صیغه مال و فوجداری و دیوانی به نسبت چاکران بلده در اکثر احوال
بیشتر ست پس بوجوه مذکوره چاکری بیرونجات بر چاکری بلده فوقیت و غلبه دارد ‎
فصل در بیان کیفیت روانگی قافله حجاج بدانکه قافله حجاج همیشه از بلده فرخنده
بنیاد حیدرآباد بیشتر در ایامیکه آفتاب در برج دلو می آید یعنی شروع ماه بهمن روانه سمت بمبی
میشود و در سنوات پانزدهم شعبان سنه ۱۲۸۳ هجری مطابق دوازدهم دسمبر سنه ۱۸۶۶ء وبکم بوس
ست و از انجا روانگی جهازات بنوزدهم اسفندارمذ میگردد که آفتاب در برج حوت میباشد
الحال تاریخ سوم شوال سنه ۱۲۸۳ هجری مطابق بست نهم جنوری سنه ۱۸۶۷ء بوده است الغرض تقسیم
چتهی راهداری بنام حجاج از سرکار نظام طبع شده میشود و در آخر ماه رجب میگردد و تا آخر رمضان المبارک
بالاستمرار موقوف میگردد و صد ها چتهی داده حصول حسنات میفرمایند اسم حجاج جناب لالا

محمد یوسف صاحب اند مدظلهم که چهل و دو بار مناسک حج را ادا فرموده اند مگر افسوس که با وجود بهم رسانیدن
سفارش کامل هنوز از سرکار عالی نظام بنام نامی ایشان ماهواری مقرر نشده است این اجز
شومی طالع چه باید دانست زیرا که اگر در عهد چنین حاتم لاثانی اعنی مصدر فیوض ربانی جناب
فیضمآب نواب افضل الدوله بهادر دام اقبالهم بنام ایشان چیزی از وظیفه مقرر نشد پس کی
شد فی ست امرای اینجا البته از طرف خود چیزی بچیزی خدمت ایشان میفرمایند الله الکریم رئیس
اینجا را توفیق رفیق عطا فرماید تا ایشان هم از وظیفه خواری این سرکار والا اقتدار محروم نباشند
سه پهلا زبان سلطان که رساند این عارا * که لشکر پادشاهی ز نظر مران گدارا * وصد ها مردم را
هر سال از پیشگاه رئیس اعظم و امرای ایشان سامان سفر حج از نقد و جنس وغیره بهار عطا
میگردد که دیگر رؤسای هند و سند حصول آن قدر دشوار است بلکه غیر ممکن و محال الله تعالی
این خطهٔ طیبه محفوظ و مصئون دارد **فصل** در بیان کیفیت مجلس میلاد رسول مقبول صلی الله
علیه و آله وسلم بماه ربیع الاول رسی خانه که عمدة المحدثین قدوة المحققین زبدة المفسرین فصاحت جاه بلاغت دستگاه
مناظر الدوله فقیه الملک اعجاز المدرسین محمد اکبر علیخان صاحب مباحث جنگ واعظ سوقی همیشه میفرمایند اینکه
مکان ساخته خود را بقنادیل و فانوس و جهاڑ و کنول و گلاس وغیره شیشه آلات آراسته و پیراسته میفرمایند
و دعوت عامه میدهند و جوق جوق از عوام و خواص و از امرا و غربا و علما و فضلا و فقرا و شعرا
می آیند و بیان احوال قدسیه و خصال حمیده آن سید البریه میفرمایند اول قطعات طبع فرموده
تقسیم میفرمایند دو قطعه درینجا نقل کرده میشود که با تجمله کیفیت واضح خواهد شد یکی آن قطعه که در سال یکهزار
و دو صد و هشتاد و سه طبع شده بود *

الله

عمت الآیه علیه علی آله و صحبه صلوات
وسلامه عنایات بیغایات حضرت
واهب العطایا از طفیل ذات با برکات

من الخنایة رکنا فی لنا موصلا الاسلام ان لنا
ایجاز نزول مائدۀ عیش ...
ایجاد وصول فائده ...

ایمان ... حبیب ... منقح ... حبیب ...
اینجا ... مشرق ...

جناب رسول الله را با کافه خلق را
چنان شامل که کافه مرید اعنی

از مستفیض بنور یقین اینطرف بیا
تا بنگری بچشم کرامین رفت ناصحت

ابی لهب عنید را هم باعث فرحت وسرور که در شب میلاد شافع یوم النشور از ان ما منظور بظهور
رسید تخفیف در عذاب وخذلان حاصل گشته پس ما معشر الاسلام اگر برای مولد سعادت بدان خیر الانام
در قبای بهجت وابتسام نگنجیم البته در استحصال مراتب رفیعه اکتساب مناصب بدیعه سعی بلیغ کرده
باشیم لهذا چون معهود هر سال غره شب غره شهر ربیع الاول لغایت آخر لیالی هفتگانه آن محافل
محمود حمیدة الشمائل برای تبیین احادیث میلاد جناب سرور امجاد منعقد می گردند ومشتاقین با امید
استسعاد وتذکیر احوال قدسیه وخصائل بهیه آن سید البریه حاضر میشوند اگر آن احسان فرما هم
در شبهای موصوفه بعد از غروب چهار گهری گذشته در نبیخانه تصدیع کشیده از برکات صلوة
عشا بجماعت کثیره وسماعت احادیث شریفه وسیر منیفه استفاضه فرمایند رجا که در مفهوم
وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ داخل خواهند گردید زیاده عنایات
سابغ افاضات شامل اهل حاجات باد والسلام احسن الختام من المستفیض بانوار التجلی کتبه ابو الفیض
سعید الدین خادم الطلبه محمد اکبر علی بایراد این رقعه دراینجا چند فواید بر می آیند یکی آنکه هنوز
ذاکر سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم درین ملک موجود اند الحمد لله علی ذلک که
خود مستفید میشوند ودیگران را نیز شامل فیضان می گردانند دوم باین تذکیر کثیره جماعه و
اجتماع صلحا ومواخات ومحابه میشود سوم ایجاد نبی خانه در حیدر آباد مختص باین بزرگوار
نتیجة الصلحا است که اتباع شیخ عظمت علی بریلوی مرحوم فرموده است باقی در تمام هندوستان
مکانی مخصوص باین نام نیست چهارم باتجاع بزرگان مضمون خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ بظهور
میرسد پنجم یقین که این بناء فرخنده را اوقاف فرموده باشند که در هر زمان ثواب بسیار
در حیات بخش مریدان باشد ششم بملاحظه این رقعه روزمره فارسی بلده فرخنده بنیاد
بر مستفسران واضح ولایح خواهد بود چه این تحریر از اجل فارسی دانان اینجاست که بنظر عبرت الا اهلال

لطافت الفاظ واهب العطا بامید افاضات شامل اهل حاجات با ذوق الفقه بخش مذاق ادراک ست

رقعه دیگر که در سال یک هزار و دو صد و هشتاد و چار طبع گردیده

اینجا بیا که [illegible] انوار است
اینجا بیا که منبع فیض و [illegible] است
اینجا بیا که [illegible]
اینجا بیا که [illegible]

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه
و بارک و سلم لا الی سپاس بقیاس
نثار بارگاه حضرت منور شعاع خورشید
جمال محمدی و منشر لوامع بدر مصفی
جلال احمدیست که بغایات بیغایات ام
کلبه احزان تاریک عصیان بمشعله آفتاب جهانتاب

اینجا نزول مائده فیض الهی ست
اینجا وصول فائده فیض لم یزل ست
ای مستفیض [illegible] بنظر بیا
ای [illegible] بین [illegible]

مصداق انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا جلوه گر و تحیات
وافره و نامعدود بر درگاه آن نور الانوار صمدیت مصباح مشکوة احدیت بدر الدجی نور الهدی
چراغ شب کرامت صبح روز قیامت افشان است که از بوارق عطیات او قلوب مظلمه گناهگاران
منور پس ما مستفیضان لمعات ضیای مکرمت سراج نیر مجلس عظمت و جلالت حاضر و رکه مهر و محبت
شمع الشموع محفل اجتبا را هادی راه مغفرت ساخته بفرمان واجب الاذعان یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه و سلموا تسلیما محکوم باشیم لهذا امید قوی که آن مهر الفت و رافت سعی موفوره فرموده
همچو تقرر هر سال من ابتدای شب رویت هلال الی غایت سی روز بدر کمال از سماعت احادیث
شریفه میلاد آن سرور امجاد سعادت وافر اندوخته دعاگو را ممنون احسان و مشکور امتنان
فرمایند فقط المستفیض بانوار التجلی ابو الفیض سعید الدین عفا الله عنه خادم الطلبه محمد اکبر علی
اگرچه در ینجا در اکثر مقام بزرگان عقد مجلس میلاد شریف میفرمایند و حاضران را به الطاف
ظاهری که اعطای هر یانی باشد می زنند و بهدایت صوریه و معنویه میرسانند مگر لطف شیر و برنج
و شیرینی بیان بر گنج اینجا و انجا کجا که مفرح حاضران و فیض بخش غائبان باشد و هر کس شریک
فیض ظاهری و باطنی گردد خدای تعالی در عمر و اقبال این بزرگ بیفزاید و تلاقی با مام اخوان ما

فرماید این بقیهٔ فضلای آخرین زمان ست وتحیهٔ اعظمین ختم دوران ست مدظله مولانا شهید را که
عاشق بیان میلاد رسول مقبول ست صلی الله علیه وآله وسلم مروج طریقهٔ میلاد بهند است
اگرچه طولی ست مگر ندانم بکدام مصالح عزلت گرفتند ومهر سکوت زدند شاید بحکم آنکه دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند باشد مگر اینجا ده درویش در گلیمی نخسپند چرا نباشد درین بلدهٔ فرخنده بنیاد
طریق خواندن مولود شریف طرز دیگر دارد که جماعتها باهم مقابل نشسته بالحان خوش و
آواز دلکش قصاید مدحیه میخوانند ودر هند هر شخص فرادی فرادی می خواند مگر افسوس هزار
افسوس که مداحان اینجا اکثر بی نمازی میباشند بلکه سیندهی خورده بزبان ناپاک مدح سرائی
میکنند حقتعالی ایشان را هدایت وتقوی ببرکت آن مدح بخشد وازین نجاست اوشان را
طهارت عطا فرماید اگر ارباب مجالس این ناپاکان را نطلبند ومتقیان را قدر افزایند یقین که
اینها هم بشرم وحیا در آمده ترک خباثت نمایند وازین جنایت فحش وخباثت فاحش باز آیند و
الله موفق والهدایة امر من لدیه وکل شیء یعود الیه

فصل

دربیان فرار کردن کهاران ملازم
وموسم گرم گریختن آنها بدان که بهوئیان اینجا را هر کس که ملازم دارد باید که ضامن معتبر از وشان
گیرد واز وشان مچلکه بشواهد گیرد که هرگاه ما مردم را نوکری گذاشتن منظور بود پیش از یک ماه
اطلاع نمائیم اگر چنین نکنیم مجرم سرکار باشیم وباید که نام آنها بقید ولدیت وسکونت نوشته
پیش خود دارد وتصدیق سکونت آنها معرفت چودهری آنها کرده گیرد ورنه چون هنگام وبا
میرسد یا موسم گرما می آید بلا اطلاع دادن آقا خود میگریزند هرچند دران وقت اوشان را
تسلی وتشفی داده شود اما هیچ سود نمیدهد اگر یکی از آنها بمرگ مفاجات مرد فوراً میگریزند پس
اگر بلا اطلاع بگریزند باید که نالش آنها حسب دستور ملازمان در فوجداری کنند تا آنها را در عدالت
طلب داشته درصورت اثبات جرم گریختن آنها از عدالت فوجداری با آنها تدارک بقید وجرمانه
تعزیر کرده خواهد شد واین عمل را فقیر صلاح داده ام پیش ازین برین عمل کسی کار نمی بست
وکهاران همیشه تکرار برافزایش تنخواه میکنند این شرح تنخواه راهم صاف در سرخط ایشان

نوشته بآنها داده باشند و بابت وصول تنخواه یا رسید جداگانه گرفته باشند یا پشت
خط نوشته شهادت دو کس بر آن نوشته باشند و قسمی از ایشان کهاران پوربی اند و شان
اکثر باوفا میباشند اما تنخواه به نسبت بهوئیان زیاده میگیرند و همه کار خانه داری از رفت و روب
آبکشی و چراغ افروختن و دوا ساختن میکنند تنخواه اگر بهوئی دو نیم یا شش و پنج یا چهل می یابند کهاران
هندوستانی هشت و پنج میخواهند و هر وقت همه حاضر میباشند بخلاف بهوئیان اگر شش کس نوکر باشند
چهار اگر حاضر باشند دو از آن همیشه غایب باشند و تنخواه حاضر و غایب یکسان می طلبند و میگیرند و
آب نمیکشند و کارهای مرجوعه انجا نمی آرند و هنگام رفتن های و هوی بسیار میکنند و سوار را
جنبش بسیار میدهند که بیشتر سر شیف و استخوان جسم سوار بدرد می آیند زیرا که اکثر قدم درست
نمی اندازند و لحاظ برابری دوش نمیدارند بخلاف کهاران که نه آواز بر قفا میکنند و نه سوار را حرکت
میدهند سواری ایشان مفرح القلوب و آرام دهنده جسم و جان سوار است و سلوک کردن با بهوئیان نیکی
را بدریا انداختن است **فصل** در تفصیل میوه های اینجا و بیان اثمار که بیشتر درین ملک میشوند مع بیان
موسم آن بدانکه خربزه در تلنگ وقتیکه آفتاب در برج دلو می آید میکارند و وقتیکه آفتاب در برج ثور
میباشد اثمار آن بخوبی تیار میگردند و فصل آن با مراد میشود اما خربزهٔ اینجا شیرین نمیشود و موسم انگور
درینجا وقتی میباشد که آفتاب در برج حوت و حمل میباشد لیکن انگور در بعضی باغ مثل بوستان مرزا
شهسوار بیگ صاحب و در تمام دکن بلکه هندوستان لطیف شیرین نمی شود مقابل انگور کابل در
مزه و حلاوت و طعم میگردد و تربزه و خیار درینجا بهتر در حلاوت و کبر نمی باشد و از قد خربوزه که آنرا
درینجا پپی بفتح هر دو بای فارسی و کسر همزه و سکون یاء معروف گویند بکثرت میشود
شیرین میباشد اما بوی دارد که بسبب آن بعض طبع تنفر میگردد و نارجیل بسیار پیدا میگردد و فصل فروختن آن وقتی
باشد که آفتاب در برج دلو می آید و انجیر اینجا برابر انجیر کابل پیدا می شود بسیار کلان و شیرین
و خوش مزه میباشد در موسم آخر برشکال بسیار فروخته میشود و فصل امرود که آنرا اجام گویند
و رام پهل که قسمی از شریفه است هر دو در موسم آغاز گرما که آفتاب در برج ثور باشد فروخته میشود

اما رام پھل بغلاف معده است و فصل شریفه درین ملک صحرائی میشود و بکثرت تمام وقتیکه برشکال آخر
میگردد یعنی وقتیکه آفتاب در برج عقرب می درآید فروخته میشود و عالمی آنرا خورده شکم خود را
پر میکنند که بیک پول چار ده در بلده فروخت میشود و در قریات یک سبد در ارزانی بیک
پول خریده میشود و شریفه که عمده و کلان باشد قریب سه پاؤ میباشد نهایت شیرین و خوش
طعم می باشد هزارها مردم را گزران برخورش آن در موسم آن میباشد اما عیب در آن است
که پوست یک از دهان انداختن میشود یعنی تخم سیاه بسیار دارد و بخوردن اکثر تپ لرزه عارض میگردد
و فصل کتهل هم در موسم برشکال درینجا میگردد و در موسمیکه فصل انبه میباشد آنرا چنان نمیبینند بسیار
کلان نمی باشد یعنی زیاده از بیست سیر ندیده ام و انبه درینجا بانواع و اقسام میباشد زیاده از
یک سیر ثمر آن درینجا ندیده ام و این بیان تخمی است اما در اقسام قلمی از افوس و حیدری و انبه بی
و انبه گوده بهدر و الفنس و دلپسند و ملغوبه بسیار خوب میشود و اما بهتر از هندوستان درینجا نخورده ام
و عجب است که درینجا سبد انبه هدیه بحضور بماه دسمبر رسیده و فصل عام انبه پخته درین ملک وقتی میباشد که
آفتاب در برج جوزا می آید و تا آخر اسد فصل آن میباشد اما انبه درینجا ارزانی نیست چنانکه در ملک هندوستان
است که بیک آنه یک خروار می آید و قلمی وزن کرده فروخته میشود و تخمی بشمار و عمده انبه درینجا از
گوه مشهور است و از سرکار عالی بر همه عمله های محکمات تقسیم میشود زیراکه بنام هریک از سرکار عالی بشمار
مقرر است این دستور فیض عام در کدامی سرکار از هندوستان و انگریزی جائی مقرر نیست و فیضانه

فصل بیان اینکه بعضی ابواب پرورش معیشت بندگان خدا درین سرکار ابد پایدار آصفیه
دام اقباله و نواله چنان مفتوح و مقرر است که شاید در عهد بعض سلاطین انار الله براهینهم باشد
یا نباشد و در همین باب این سرکار والا اقتدار را بر همه ریاستهای دو صد ساله هندوستان بلکه
تمام جهان تفضیل کلی قدامی است و در بعض این امور قطعا بر جمله ریاستهای گذشته و موجوده شرف
دارد و این اظهار فقیر نه از راه خوش آمد و چاپلوسی باشد بلکه بیان حق و ادای شرط نمکخواری دکر
تاریخ است و این امور فقیر نو وارد را به نظر سرسری است که چندان دریافت و معلوم

سرکار عالی ندارد ورنه مفصل می نگاشت حالا بطریق اجمال می نگارد و تفصیل و تحقیق را عمری
و دفتری می باید اول اینکه برای صدها معمور مواقع بلده و ممالک محروسه روزانه و ماهانه و سالانه
برای عود و گل از احاد تا عشرات مبالغ مقرریست دوم جاروب کشی مزارات و قبور ها مور و فقیر
چراغ و بتی آنجا از سرکار مقرر سوم صرف اعراس وغیره از چهیده لک روپیه از سرکار عالی مقرر
چهارم در صدها مساجد بلده و قصبات و قرای ممالک محروسه امام و موذن و خطیب بیومیه و
مشاهره وغیره مقرر پنجم خدمتهای قضا و احتساب هنوز مقرر و علوفه و وظیفه ایشان بصد طریقه
جاری ششم نوکران عمله عهد آصف جاه اول مغفور هنوز تا عهد جناب نواب افضل الدوله بهادر دوام
بلکه اکثر وفات یافته اند و منزوع الخدمت شده اند معهذا جاگیر وغیره ایشان چه از نقد و چه از
اراضی اگرچه بتخفیف رسیده باشد الی یومنا هذا برای ورثه ایشان جاری و مقرر است هفتم
ملازم دیرین هرچند مصدر جرائم شده معزول بلکه سزایاب هم شده باشند تاهم در سرکار والا اینجا
دستور قدیم حضوری ست که حسب حیثیت او عطیه سرکاری نسبت باو جاری میماند الغرض
هرکه را توسلی تا زمانه معتدبه بدین سرکار ابد پایدار دست داد متمتع او و ورثه او گویا ابدی گردید
و مقطوع الرزق گردیدن او در صرف خاص این سرکار عالی همانا از محالات عادیه ست زیرا که در
ریاستها در شکم میزنند و درین وزارت بر پشت نوکر میزنند نه بر شکم آنکه قانون اینجا همین ست هشتم
آنکه در ایام موسم انبه هزارها بندی و چهکره انبه از علاقه نظام می آید خصوصا از کیسر که انبه اینجا بسیار
لذیذ مشهور ست و اثمارش از انجا بکثرت می آید بر هر متنفس از ملازمان صغیر باشد یا کبیر در چهکره
باشد حسب حصص تقسیم میشوند و غربا را از امرا و ملازمان بتصدق سرکاری بمراد خود میرسند و این
تقسیم تا عرصه دراز جاری می ماند اما اگر درخواستهای مستحقان از آغاز فصل نمی رسد باز یافتن
مشکل میگردد نهم همچنین تقسیم گوسپندان و بزان حسب مراتب ملازمان بتعداد است برای ایشان
در ایام عید الاضحی میگردد و این همه جانوران از علاقه بقیمت و حسب خریده می آیند و قبل از
روز عید الاضحی تقسیم میگردد همچنین بسیار از مراسم و قوانین خاصه این سرکار عالیجاه بخصیصه خواهد بود

فصل در بیان ایام تعطیل که دران اطلاع بسبب ... بودن ... حکمه و دوام ملکه
بملازمان محکمات در آن روز بسبب اعیاد رخصت داده می‌شود و محکمه بند می‌شود بتفصیل تعطیل هندو
یا مسلمان یا هر دو۔

	نام عید	تعداد ایام
ایام تعطیل مسلمانان که دران هندوان بدیوان حاضر باشند و مسلمانان ۔	شب برات	یک یوم
	عید الفطر	سه یوم
	عید الاضحی	سه یوم
	دوازدهم شریف	یک یوم
ایام تعطیل هندوان که دران مسلمانان بدیوان حاضر شوند نه هندوان ۔	شیوراتری	یک یوم
	هولی	دو یوم
	ادکاوی	یک یوم
	راکھی پونم	یک یوم
	جنم اشٹمی	یک یوم
	دسهره	دو یوم
	دیوالی	یک یوم
ایام تعطیل هندو و مسلمان که همه را شود ۔	محرم شریف پنجم و نهم و دهم	سه یوم بعده بموجب رقعه عدالت خاص مورخه چهارم محرم سنه ۱۲.. هجری از پنجم تا دهم تعطیل مقرر شد
	عرس رجب المرجب	دو یوم

از رقعه عدالت خاص ... سنه ... هجری که در تعطیلات اهل اسلام و هنود منظور کرده ملازمان

سرکار عالی بلفف هذا مرسل و نظر بر مراسله معتمد عدالت سرکار شبته نشان ۲۱۰ قیمت کی سوای
ایام جمعه و عیدین و عاشوره و ایام معطله ضرورست که از ناظم و هر دو نایب یکی مع یکدو منشی
بکچهری حاضر مانند تا اگر کدامی کار ضروری پیش آید یا هیچ تحریر ضروری از طرف صاحب عالیشان
بما ورسد در انصرامش تراخی واقع نشود **فصل** در بیان میعاد مرافعه هر یک محکمه بلده و تعلقات وغیره
بدانکه میعاد مرافعه برای محکمات بلده یعنی مرافع کوتوالی بلده و بیرون بلده که در فوجداری میشود
و مرافع عدالت دیوانی خرد که بعدالت دیوانی بزرگ دائر میشود و مرافع عدالت فوجداری و عدالت دیوانی
بزرگ و صدارت که بمجلس مرافع صدر دائر میگردد از روز فیصله میعاد یکماه مقرر است و برای مرافع تجویز
مجلس مرافع صدر که بسرکار دائر میشود میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر است و برای مرافع مقدمات
که بناراضی فیصله تعلقه داران بعدالت صدر تعلقات دائر میشود نیز میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر
است و برای مرافع مقدمات صدر تعلقات که بمجلس صدر مرافع دائر میشود هم میعاد دو ماه از
روز فیصله مقرر است بموجب مراسله سرکار و واقعه مجلس صدر مرافع مورخه غره رجب سنه ۱۲۸۲ هجری و
اگر بابت مقدمات هر دو کوتوالی میعاد مرافع بسببی گذشته باشد و رای ناظم عدالت فوجداری بر طبق
گذشتن عرضی مرافع قابل سماعت مرافع معلوم گردد پس وجوه آنرا نوشته حصول اجازت تحقیق
آن از عدالت خاص سرکار عالی کند بعد یافتن اجازت از عدالت خاص سرکار عالی تحقیق آن نماید
و هر چه مناسب باشد اصدار تجویز کند و هرگاه مرافع مرافعت نماید باید که نقل حکم و تجویز حاکم زیرین
بمهر و دستخط حاصل کرده شامل عرضی خود نموده باشد و در عرضی وجوه ناراضی خود درج کرده باشد
بموجب فقره یازدهم دستور العمل مجلس اگر در رای اراکین مجلس تحقیقات هیچ یک مقدمه ناقص و ناتمام
متصور خواهد شد بمراد تکمیل تحقیقات بعدالت مرافع اولی برای تجویز دیگر میتوانند فرستاد اگر نقصان خفیف
باشد ارباب مجلس امید است که خود به تکمیل آن پردازند و بعدالت مرافع اولی واپس نکنند و هر تجویز که خلاف
مذهب مفتی به یا مخالف فقه حنفیه یا مخالف رواج و عرف و عادات و یا بعکس روداد مثل باشد یا آن که حاکم
عدالت مرافع اولی سهواً کدامی دستاویز را ملاحظه نکرده باشد و یا بر کدامی دلیل قوی

غور کرده بانفصال مقدمه پرداخته باشد آن تجویز فسوخ خواهد شد و در مقدمات هنود و در معاملات
دیوانی ضرورست که بعد تکمیل مثل بمجلس مرافع صدر مثل مرتبه مرافع اولی و مراتبه ثانیه را نیک
ملاحظه کرده صورت مقدمه بطور سوال با چند سوالات نوشته از شاستری مجلس مرافع صدر نوشته
گرفته حسب نوشته شاستری بانفصال پردازند شاستری را اجازت تحقیق و دریافت آن ضرور
نیست بلکه مدام بترسل سوال و جواب میگرفته باشند و مدام تحقیقات ناظمان عدالتهای مرافع
اولی اگر دران خللی از خللهای مفصله صدر دریافته نشود مقبول و مسلم خواهد ماند و هر شهادت
را که ناظم عدالت مرافع اولی بسبب عدم مطابقت با دعوی یا بسبب تزلزلات شاهد
یا بدین سبب که مشهود له بگواه بروقت ادای شهادت تعلیم نمود و جواب و سوالات باو
تلقین میکرد مردود خواهد نمود و در مرافع ثانیه آن شهادت مردوده اصلا مقبول نخواهد شد بلکه
چنین گواه که در عدالت مرافع اولی مخالف دعوی مدعی بیان کرده بود ثانی الحال اگر به تعلیم
و تلقین مدعی در مجلس مرافع ثانیه موافق دعوی بیان کند لائق مواخذهٔ سرکاری و قابل رجوع
بعدالت فوجداری متصور خواهد شد. و همچنین اگر مدعی علیه بعدالت مرافعه اولی جوابی داده بود
در مجلس مرافعه ثانیه از جواب اول اعراض یا رجوع نموده مخالف جواب اول جواب دیگر ادا شد
آن جواب اصلا مقبول نخواهد شد و همچنین هیچ یک وجه ثبوت جدید بلا وجه موجه گرفته نخواهد شد
لیکن اگر مدعی شهود مقدمه بعدالت مرافع اولی حاضر کردن نتوانسته آنها را بمجلس مرافع ثانیه
حاضر کند مسموع خواهد شد فقط **فصل** در بیان زخم چشم بد و سحر که درینجا بسیار است بدانکه مردم اینجا
را نیز اهتمام باشند و چه خاص هنگام خوردن طعام از انظار مردم چه خویش باشند و چه بیگانه بسیار
احتیاط است اگر شوی طعام میخورد و در مکانی پس زن در انجا در هنگام خوردن نمی رود و او را
اجازت آمدن نمیدهند و همچنین اگر زن میخورد مرد در آن زمان نمی رود و اگر امیر بر طعام نشسته باشد
تا کسی دیگر از احباب او در آید رخصت آمدن نمیدهند تا فراغ بجای علیحده نشسته باشد و
به نعمت خانه نمی در آید و هرگز روبروی کسیکه مجال اطمینان نباشد نمیخورند الا با شرکای که

همسفره باشند البته میخورند و البحق زنان مزدور که طعام می آرند بشکل هضم میشود بارها دیده ام و
خورده ام که دران مطلقا ذائقه نمیباشد این یا وهم با مردم باشد یا فی الواقع اثر نیت باشد که انما الاعمال
بالنیات و بموجب حدیث شریف نیز تاثیر نظر ثابت ست که در باب دفع آن ادعیه ماثوره اند و عقلا چرا
تاثیر نظر نباشد که قوت مقناطیسی بعمل مسمریزم از نظر ناظر بشخص مخاطب می رسد و نظر خشم و غضب
در منظور الیه قابل مجرب است که اثر می کند و درینباب کتاب مطول نوشته اند هرگاه در ماده قابله
ذی روح اثر می کند که ادراک میکند اگر در غیر ذی روح که ماده قابله داشته باشد موثر باشد
چه عجب که نادر و غریب نبود و مشاهده شد که خوبان عالم بیک گردش چشم کار نامرادان تمام میکنند
و از نظر پاکان در منظوران هرگاه پاکیزگی و لطافت پیدا میکند پس اگر نگاه ناپاکان و خباثت
در نگاه افتادگان بدی و خباثت پیدا نمایند چه عجب پرنده باشد که بر مهار اگرفته در جای بند میکنند
و چندی بران نشسته تاثیر نظر خود بران می اندازد که همه بیدان بشکل او پیدا میشوند و می پرند تا
عرصه اگر کسی او را میکشد همه بیدان که دران بندی باشند میمیرند و هیچ دران پیدا نمیشود باین
تقاریر تاثیر نظر ثابت گردید و سحر اینجا بانواع و اقسام است هنوز ماهیت سحر اینجا راقم کتاب
را به تحقیق معلوم نشده و بتجربه نرسیده که آیا از قسم نقوش ست یا الفاظ یا ادویه یا مرکب بوده و چه بعد اثر قوی
کنانیدن بعضی را دوای از شکم بر آمد و به نشان دادن بعضی مخبر یا خود مجرم نقوش بر آمدند که در جای
علیحده یا بالین مسحور دفن یا پوشیده زیرین نگاهداشته بودند و از بعضی ساحران الفاظ شنیده شده
اما بر کتب آن معلوم نشد و نه نام دوا و نه عبارت و نه نقوش دریافته شد و کم اثر کردن الفاظ و
نقوش که مسحوران را ندیده و نشنیده باشد هنوز معلوم نگردیده درین بلده پیش از رسیدن
فقیر شخصی جوگی طفلی را بسحر خود دختر کرده بود که مقدمه آن به فوجداری دائر شده بود و از انجا
سزا یافته که نقل روبکاری فوجداری درینجا مینگارم تا مردمانرا حیرت افزاید و آن اینست

روبکاری گنگارام ولد ابیاسنیاسی مدعی علیه واقع بدار العدالت فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد

مقدمہ ہذہ بموجب قصہ دارالانشا سرکار محررہ نہم جمادی الثانیہ لغایت سنہ ۱۲۹۶ ہجری روبکار
گردیدہ و کواغذ منتظمہ مرتبہ مثل بملاحظہ رسید خلاصہ اظہار مسماۃ بلیا مدعیہ اول اینکہ قبل از سہ
سال پسرم مسمی لچھمن حاضر ہذا بعمر دو سالگی در صحرا مواشی میچرانید گنگارام مدعا علیہ و راجہ
وغیرہ مسخر کردہ ہمراہ خود بردہ یکسال در موضع آناپور دہ خود پیش داشت و دو سال ہمراہ خود
دہ بدہ گردانید برای تحصیل معمول خود باز بدہ من مظہرہ آوردہ بود کہ بلا نامی ڈھیر او را
دیدہ شناختہ بخواہرم مسماۃ رنگما اطلاع کردہ خواہرم بانکٹ راؤ اپا نمود پٹواری مذکور پسرم
را طلبیدہ مستفسر گردید پسرم نام من و پدر و حال و غیرہ اہل قرابت خود ظاہر میکرد کہ گنگارام مدعا علیہ
رسیدہ دست بر اندام پسرم گذاشتہ عمل تازہ نمودہ گفت کہ این پسر نیست دختر من است
پیچیدہ اگر پسر باشد از آن شماست و اگر دختر باشد از آن منست پسرم از گذاشتن دستش زن
گردیدہ ذکر و انثیین غائب شد چنانچہ مسمیون انکٹ راؤ پٹواری و کشتیا لنبی و باپڑو بہوئی
و کاشناگونٹی و پاپیا و چندریا جوسیان بچشم خود ہا این واردات دیدہ اند فقط خلاصہ اظہار
لچھمن مدعی دوم اینکہ قبل از سہ سال گنگارام مدعی علیہ باتفاق شخصے دیگر مرا در صحرا تنہا
یافتہ عرق کدام برگ در دستم انداختہ و در ہر دو پرۂ بینی و در ہر دو گوش سوراخ کردہ
چیزی عمل نمود کہ من مظہر مسخرش گردیدہ ہمراہش شدم و مدعی علیہ مرا یکسال در موضع آناپور
داشتہ و دو سال ہمراہ خود دہ بدہ گردانیدہ و بار عرق کدام شجر مرا نوشانید باتفاق ایرپا
و دو طفل مسمیان تیکا و کوپیکا باز برای تحصیل معمول خود وارد دہ من شد بلا نامی ڈھیر مرا
شناختہ بانکٹ راؤ پٹواری اطلاع کرد پٹواری مذکور مرا و مدعی علیہ را طلبیدہ تکرار میکرد کہ مدعی علیہ
لنگوٹ من کج آوردہ پنجہ برای بستنم دادہ سہ بار دست از اندامم فرود آوردہ گفت کہ اگر این پسر باشد
از آن شماست و اگر دختر باشد از آن منست من مظہر کہ مرد بودم محض بہ فرود آوردن
دستش زن شدم و ذکر و انثیین غائب گردید و این داغ سیاہ کہ بر دست مدعی علیہ
بعد گرفتاریم بدست کدام زنکہ رسانیدہ است و این ہر دو طفل پیش از این ہمراہ مدعی علیہ بودند فقط

خلاصه اظهار گنگارام مدعی علیه اینکه دختر حاضر هذا صلبی نیست از زوجه ام مسماة بلی در موضع اماپور متولد
شده است چنانچه سمیون اول پاپیا و بوچیا بامن و گوتکیر بلیا بقال و گشتما کلال و باسارام پیا کلال و غیره
گواه اند خلاصه اظهار ایریا گواه اول مدعیه اینکه مدعی علیه برای تحصیل معمول خود از عرصه هشت ماه مرا همراه
خود داشته است و دو ماه همراهی او شده بود که گرفتار گردیدم و کوپیکا طفل هذه منست و منیکا نیز همراه
گنگارام میباشد و طفل متنازع فیه را من اکثر دیده ام که مرد بود و ذکر و انثیین میداشت و در موضع کرنی که رسیده
نیز مرد بود و همین که مدعی علیه بالای بدنش دست مالید طفل مذکور از زن شد فقط خلاصه اظهار کوپیکا بعمر دوازده
ساله گواه دوم مدعیه اینکه چند ماه در مسمی ایریا را که مدعی علیه قرار داد ده روپیه و طعام همراه
خود از اناپور آورده است من مظهر همراهش آمده ام و طفل حاضر هذا مسمی لچهمن را من میگفت که مدعی علیه
مرا در صحرا یافته عرق برگ نوشانیده بیهوش کرده همراه خود آورده است و من مظهر لچهمن را اکثر دیده ام که علامت
ذکوریت میداشت و در موضع کرنی رسیده علامت انوثیت پیدا نمود فقط خلاصه اظهار تنیکا بعمر چارده ساله
سوم مدعیه اینکه من مظهر از عرصه هشت سال نزد گنگارام مدعی علیه ام مدعی علیه عوض قرضه خود وکلی پدر متوفی
مرا از علم من گرفته است و طفل متنازع فیه مسمی لچهمن از عرصه سه سال نزد مدعی علیه است طفل مذکور مرد بود و ذکر
و انثیین میداشت در موضع کرنی زن گردید فقط خلاصه اظهار شیخ میران گواه چهارم مدعیه اینکه من مظهر طفل هذا
مسمی لچهمن را اکثر دیده ام مرد بود و ذکر و انثیین میداشت مادرش حاضر هذا است و پدرش هم با متوفی بود وقتیکه بر خانه
انکٹ ائ پٹواری شور و غوغا شد من هم رفته دیدم تا آنوقت نیز طفل مذکور علامت ذکوریت میداشت همین که مدعی
علیه آمده دست خود را انداخت طفل مذکور افزود و آورده علامت ذکوریت مبدل بانوثیت گردید مدعی علیه میگفت که این پسر
دختر منست اگر پسر باشد از آن شماست و اگر دختر باشد از ان منست چنانچه چھوٹی قتال نبی صاحب و بانکی
محمد ... صاحب و گھمور و بھائی محمد حسین و انکٹ ائ پٹواری و برهٹی بلیا و گنگاپور چلپیا بچشم خود ها این امر را
دیده اند فقط خلاصه اظهار عبد النبی گواه پنجم مدعیه اینکه طفل هذا مسمی لچهمن مرد بود و ذکر و انثیین میداشت آن بیشی
من سحر انید و همراه نبیره من می بازید فقط خلاصه ترجمه عرضی انکٹ ائ پٹواری موضع کرنی مرسله جنگ منصر
بهادر اینکه لچهمیا نامی طفل را که قبل چهار سال سنیاسی سحر کرده همراه خود برده بود بتاریخ بستم ماه

ذی قعده سنه ۱۲ ہجری برای تحصیل معمول خود مع طفل مذکوره باز وارد موضع مذکور گردیده
مردمان مع طفل مذکور را دیده شناختند از سنیاسی مذکور مباحثه کردند سنیاسی مذکور گفت این طفل پسر
نیست دختر من است اگر پسر باشد شما بگیرید و اگر دختر باشد من میگیرم اہل موضع طفل مذکور را برہنه کرده
دیدند علامت انوثیت یافتند فقط خلاصه تحریر ظاہر دنکٹ رام گوپال نبیره اشبا و راما دہنکو سله بہادر
مذکور اینکه طفل ظاہر بود ذکر و انثیین میداشت فقط بعد از آن بتاریخ بستم جمادی الثانیه سنه ۱۲۷۹ھ
مدعیه و مدعی علیه و طفل متنازع فیه را مع مثل مقدمه بہ بدرقه جوانان عدالت روانه محکمه ہذا نموده
بقاسم یار جنگ بہادر نوشته شد که گواہان قرارداده مدعی علیه از موضع اتاپور طلبانیده
پیش مولوی محمد نصر الله منصف رجوع کنانیده دہند که مولوی صاحب مذکور بمقابله متخاصمین اظہارات
آنہا گرفته شریک مثل نموده دریجا خواہند فرستاد بمولوی صاحب مذکور نیز ہمین مضمون تحریر یافت
قاسم یار جنگ بہادر گواہان مذکورین را از اتاپور طلبانیده پیش مولوی صاحب مذکور رجوع
کرده دادند مولوی صاحب مذکور اظہارات آنہا بمقابله متخاصمین گرفته روانه محکمه ہذا نمودند
خلاصه اظہار مسماة یلی زوجه گنگارام اینکه عرصه سه سال شد که شوہرم پسر مرا گرفته آورده
این دختر بطن من نیست فقط خلاصه اظہارات مسمیون راول باپیا و بامن بوچیا و کوٹکر بلیا
بقال و بنڈا انگلو و باسارام ابیا کلالان و آیه پاکرنم و بہوانی و بازاری و یلی و بوندی سنیاسی
ساکنان اتاپور گواہان قرارداده گنگارام مدعی علیه اینکه ما نان دختر مذکوره آگاہی بچشم خود ہا
ندیده ایم زوجه گنگارام مدعی علیه در موضع اتاپور دو دختر زائید یکی شیرخوار است و دیگر ہشت
ساله که بود مدعی علیه قبل یکسال او را گرفته بہر دو بازنیاورده و اہالیان محکمه طفل متنازع فیه را
بڈاکٹر معاینه کنانیدند نامبرده علامت انوثیت مذکور دیده گفتند که در علامت مذکور انوعی شک است
بالیقین گفته نمیشود که این مذکر است یا مونث چون که یلما مدعیه دعوی گردانیدن پسر خود را
دختر از عمل سحر بر گنگارام گوشائین مدعی علیه نموده و مدعی علیه از این معنی انکار کرده ظاہر کرد
که دختر مذکور صبیه من مظہر است بربین معنی یلی زوجه خود در اول باپیا و بامن بوچیا و کوٹکر بلیا

بقال و پنڈال انگلو و باسارام اپیا کلالان و ایریا کرنم و بھوانی و باباریی و ملی و بوندی سنیاسی
گواه هستند و کسان مذکورین تکذیب قول مدعی علیه مذکور نمودند و شیخ میران و ایریا گواهان
متفق اللفظ والمعنی حسب دعوی مدعیه گواهی دادند و گواهی عبد النبی و دو طفل مسمیان تیکا
و کوپیکا مؤید دعوی مدعیه است و وضع شهادت برای اثبات امر عارض خلاف ظاهر و سحر امر عارض
خلاف ظاهر پس از شهادت آنها الزام گردانیدن پسر مذکور را دختر بسحر حسب الدعوی مدعیه بر
مدعی علیه عائد گردیده مستوجب عقوبت گشت و طفل مذکور عاقل و مقر تکذیب دعوی مدعی علیه نموده
تصدیق دعوی مدعیه کرد و ثابت بتصادق باشند ثابت بالمعاینه است و تصدیق شرط صحت اقرار
پس حسب تصادق دعوی مدعیه ثابت گردید و هرگاه که سارق و قطاع الطریق و خناق و ساحر
فعل مکرر نمایند اگر حاکم در قتل آنها مصلحتی داند قتل آنها سیاسة جائز است و در مقصود حکم از فعل او هر دو
اقرار یا گواهی ثابت نگشت شرعاً مدعی علیه مستحق قتل نیست مگر عقوبت لازم لهذا حکم داده شد
که پسر مذکور را تفویض مدعیه کرده شود و گنگارام عقوبةً و سیاسةً دائم الحبس با بجولانه مقید باشد
و کوپیکا و تیکا و ایریا را مخلصی داده آید فقط المرقوم بست و نهم ماه رجب المرجب سنه ۱۲۶۹ هجری و شخصی
را دیدم که در چشم شخصی سرمه کشیده که او مبتلای کشنده سرمه گردیده و همراه رفته و چند ماه مانده
هرگاه والدان آن مبتلا عامل و معمول را پیش من آوردند از معمول پرسیدم که حالا دل تو همراه مایل
با والدین خود میخواهد یا بعامل گفت که با عامل آخر عامل را قید کردم و معمول را والدش برد
همچنین بسیار عجائب و غرائب اعمال از زن و مرد اینجا دیده میشود و بمشاهده کثرت معتقدات
اعمال در وهم فقیر چنان موهوم شده است که زنی در اینجا نباشد که از سحر خالی باشد اما مردان به نسبت
زنان کمتر ساحر هستند اگر هستند در عوام غیر مسلم الله تعالی از شر نفاثات محفوظ دارد و انشاء
الله القدیر بعد تحریر کتاب جداگانه در سحر خواهم نگاشت تا این کتاب دراز نگردد **فصل** در بیان مردم جو فروش
گندم نمای اینجا و آن بر چند قسم هستند یکی آنکه بعضی مردم اینجا هستند که هرگاه مردم بی روزگار
را می یابند او را آماده میکنند که من پیش فلان و فلان امیر یا جمعدار یا رساله دار یا تحصیل یا ما ما

یا در دربار و سرکار رسوخ میدارم اگر شما را منظور بود ملاقات کنانیده و هم آن بیچاره بحکم صاحب الغرض
مجنون قبول میکنند و خدمت ایشان مینماید آخر نتیجه جز حسرت نمی بردار و زیراکه یا بملاقات میرساند
یا نمیرساند اگر نمیرساند ترکی تمام شد و اگر میرساند آنقدر انتظار و امیدواری می کشد که یا می میرد
یا محتاج محض میگردد که نان شبینه هم میسر نمی گردد و درین قسمت هزارها مردم تباه شده اند و میشوند
چه فردای اینجا فردای قیامت ست دوم بسیاری مردم هستند که در تلاش اصحاب معاملات
میباشند و در هر کچهری و دربار و نزدیک دو در هر یک از حکام حاضر میشوند و لاغرضی خود ظاهر مینمایند
و چون بارباب معامله می پیوندند میگویند که با فلان حاکم یا فلان امیر یا فلان اهل قلم آشنائی میدارم در
حق شما سفارش خواهم کرد باین تقریب با اهل معاملات حق السعی و حق الشفاعت مقرر میکنند و منتفع میگردند
بطوریکه حاکم یا اهل قلم را خبری از آن نمیباشد انگریز بود یا دکھنی یا هندوستانی اگر خبری هم شد بطوری
تقریر سفارش می نمایند که آن محض لله فی الله معلوم میشود نه بغرض و درینجا مسلم ست از خرد یا کلان هندو یا مسلمان
که سفارش بدون انتفاع نمیباشد گویا مضمون این حدیث را خاص مردم موجود اینجا خواه ازین زمین
باشند یا از دیگر جا فهمیده اند که اشفعوا تؤجروا و سفارشی بدون اجرت نمی باشد و حاکم عاجز
میشود متحیر میگردد و هرگاه سفارش شنود در حق بود یا در باطل و مقدمه نخواهد بود که خالی از سفارشی
باشد اگر فرشته هم درینجا حاکم خواهد بود ازین مرض وبای اینجا هم نجات نخواهد یافت از سلطان
عصر تا چوبدار خالی از سفارش کردن یا پذیرفتن نیست و میانجی خالی از انتفاع دنیوی نیست و
نباشد الا ماشاء الله سوم بعضی مردم هستند که خود را عامل قرار داده اند زنان و مردان را انواع
انواع فریب حصول اولاد و مفارقت و مواصلت میان زن و شوهر و طمع نوکری وغیره داده
زر میکشند و مردم را در دام فریب خود آورده متمتع میشوند و هزارها روپیه و مال و متاع می کشند
چهارم کیمیاگر که خود را زرساز قرار داده بمردم فریب میدهند بیشتر از خواص و عوام اینجا این مرض میدارند
و بدام فریب می آیند آخر نقصان و شرمندگی میکشند و این صاحب خورده و متاع برده کافور
میشوند یا نوبت بنالش فوجداری رسیده کیمیاگر صاحب قید کرده می شوند اگر سامانی داشته

باشند نالش وپیه او وبرمتوسطا او وا ترید یوانی میگردد وچونکه رئیس اینجا را پرورش غریب ومسافر
از هر قسم که باشد مجبول الطبع ست عوام میدانند که شوق کیمیا میدارند اما غافل از نیت بخیر ایشان
اندرین مغلطه افتاده جوق جوق باظهار کیمیا بر در دولت بواسطه من گرفتگان حاضر میشوند و
فیضیاب میگردند وحاضرباشان حضور یا غافل ازین عذر یا بارقت باسهر سلطانی بیشتری را بحضور
میرسانند وداخل حسنات میگردند که گفته اند گره بر سر بند احسان مزن * که این ق وشیده ست و
آن مکر وفن * واین نیست که حضور از نیک وبد آگاه نباشند ورنه چرا صاحب علیشاه کیمیاگر را قید میفرمودند
وبحکم آنکه شان کریم کرم ست چرا طعام وتنخواه وافر عطا میفرمودند مجرم را نواختن کار کریماست و در حمایت
پنجم فرقه دلالات وآن هم چند قسم هستند بعضی هست که اسباب واسپ کسان بوعده فروختن
از مالک می آرد ومیگوید که نمائیده می آرم ومردم همراهی را که بفریب مزدوری یا نوکری همراه
مقرر کرده می آرند که جائیکه میروم ورانجا ترا نوکر کنانیده خواهم داد یا از آن جا اسباب بدست تو
خواهم آورد وچیزی مزد اورا امیدوار ساخته میگویند که خاموش نشسته باشی وبمالک مال آهسته میگویند که
آدم من نشسته ست من باز میرسم واسباب گرفته برده خود کافور میشوند ومالک اگر آدم نشسته باندا وسیا
گرفته بکوتوالی میرسانند یا بفوجداری می آرند وشاخ گلوی او میگردند ومال خود میطلبند وآن بیچاره
هرچند وعده او وابیان میکنند کس نمیشنود وآخر این پیچ منجر بفساد میگردد ودیگری چنان میباشد
که اسباب را استعار بتقریب شادی وغیره می گیرد وآن را فروخته یا روپوش میگردد ویا بوعده
اینکه حاضر میکنم یا می آرم ماهها وسالها میگذرند ویا میگوید که مال تو افتاد ویا گم شد ونوبت بنالش
میرسد ومأخوذ می گردد وبخیه از کارش می افتد وبسیاری را از مالکان بجز حیرانی وپریشانی هیچ
بدست نمیرسد ومال هزارها روپیه تلف میگردد وگاهی بعون الله می برآید انکس بفریب بسزا
میرسد وبعضی از مردمان ودلال از زنان ودلاله ها هستند که هنگام شام خانه بخانه میگردند وزنان
ومردان مجردان را میجویند ووعده شادی ووصلت میرسانند ومتمتع میشوند ومیمانند ودیگری
وبنکاح میرسانند ودیگری وچنین زنان را مشاطه نامند واین مراسم عداره ومکاره

بیباشد اول آمده میگوید کسی هست که نکاح خود کردن میخواهد اگر کسی اقبال میکند واز خانواده و بنای او میپرسد میگوید که از عالیه خاندانست که مثل او کسی نباشد و کسے او را سوای مادر نمانده است و بسیار حسین ده ساله است اگرچه سیاه چرته و شصت ساله باشد و بسیار مالدار و زیورات و سپانه و فیل و اسپ خواهد داد و زود بنکاح میرسانم و بعد خطبه بوصلت می درآرم و چنان کن و غیره تا زمانیکه مرد فریفته بر تقریر او گردیده آماده خطبه و نکاح میگردد و رسمیات اینجا بجا می آرد و زیر بار میگردد و آخر برادو نمیرسد و اگر بنکاح هم بعد سالها سال می درآرد بسیار از مادر و پدر و برادر و اعمام و خالات او بهم میرسند که آدمی از خرچ آنها خراب و تباه می گردد و اکثر مال و متاع ناکح قبل از نکاح و بعد از خطبه می گیرند و میخورند و جواب صاف میدهند ششم بعضے خود را بلباس حکما آراسته علاج میکنند و هیچ ناخوانده و نانوشته نام خود حکیم محمد فاضل و چهمن سنگه بید یا قربان علی شاه ظاهر مینمود اکثر میگذارند و هر کس را دوار قوت باه و امساک یا امراض خبیثه میدهند و میخورانند و به بیرحمی خود مردمان را هلاک مینمایند و اگر امرار بدام فریب ایشان هیچ در آیند خوب زر میکشند و متمتع میگردند و حواشی نشینان خود را میخورانند که پیش هر آینده و رونده وصاف حکمت علیه او باشند و مردمان را ور غلانیده بحکم الدنیا زور لاتحصل الا بالزور بدام فریب می آرند هفتم بعضے کسان هستند که دکان هنڈی جاری میکنند و زیورات را گرو میگیرند یا زیور ما لکی در صره بسته بعوض و بیه بیشان او میگیرند که آنرا باصطلاح مهاجنان این جا گھٹوهن تامند بفتح کاف عجمی و ضمه تاء هندی باتصال هاء هوز و سکون واو مجهول و فتح هاء هوز و سکون نون بعده از زیورات جواهرات را بدل کرده میگیرند و بحکمت عملیه از گھٹوهن مال می برآرند یا بعد چندی دوالہ می برآرند یا مال گرفته از ینجا می گریزند و مالک دست حسرت بر سر و سینه میزند و های های کرده می نشینند و همچنین مردم کسارہ که حکاک باشند الماس و زمرد وغیره را بدل مینمایند و همچنین زرگر هستند که نگینه های الماس و زمرد و یاقوت را تبدیل کرده نگینه کم قیمت و ارزان نصب میکنند هر چند که نالش آن هم بفوجداری میرسد اما باثبات رسانیدن دشوار میشود

فلهذا این فرقهٔ ضاله هر روز روش تاخت و تاراج مال مردم می کنند و عالمی را ایذا می رسانند
فصل در بیان نظم وزن غله فروشان و پیمایش پارچه بزازان اینجا چون گز و ترازو و اوزان
آن در اینجا از سرکار والا اقتدار در بازارها مقرر نیست فلهذا در وزن و مساحت بسیار غبن فاحش
است دیده ام که بیشتر کسان که در بازار برای خرید غله می آیند سنگ و ترازو از خانه خود همراه خویش
می آرند اگرچه معدن آهن در علاقه سرکار عالیه است و هزارها توپ آهن بیکار درین سرکار افتاده
است می تواند شد که از آن گز و اوزان ساخته شوند و اوزان گز و ترازو بعلامت سرکاری ساخته
بغله فروشان و بزازان از سرکار عطا شود و قیمت آن از خریداران گرفته شود و امتحان این عمل
احتساب خواه فوجداری سپرده شود آسایش بسیار بخلائق رسد و انتظام مملکت گردد زیرا که
مطففین درینجا بسیار اند که غله بوزن زیاده میخرند و بسنگ کم میفروشند و اصحاب غرض بهر دکانی
سنگی و میزانی که میدهند میخرند و ضرری بردارند و کسی نمی پرسد **فصل** در بیان نظم گوشت
و شیر اینجا بدانکه قصابان اینجا بیشتر هندو هستند اگر ذبح جانوری را می کنانند خود در گرفت و گیر
جانور مذبوح هنگام ذبح شریک میشوند و چون با مسلم و غیر مسلم که صاحب کتاب نباشد هنگام
ذبح شریک بود یا ذابح غیر عالم مسائل ذبح باشد و شرائط ذبح را بر وضع شرع شریف بجا
نیارد حلال شدن مذبوح معلوم و معهذا قصابان اینجا جانوران بیمار و لاغر و مرده را گلو تراشیده
میفروشند فلهذا در گوشت آن ذائقه نمیباشد بلکه موجب بیماری عوام و خواص میگردد بند و بست
آن ضرور که در مسالخ طبیب معین کوتوالی یا شفاخانه اکثر اوقات رفته جانوران را که برای ذبح می آرند
مع عالم مسائل آنجا مذبوحان را بلکه در عالم حیات آنها دیده باشند اگر جانور بیمار یا لاغر را دیده باشند
هرگز اجازت ذبح نداده باشند اگر کسی اینچنین کند او را بمصادره رسانند و چنان گوشمال دهند
که باز ارتکاب چنین حرکت نکند و نیز از ذابح جانوران که مسائل و شرائط ذبح ندانسته
باشد او را بقاضی یا محتسب یا بعلما سپارند تا مسائل ذبح او را بیاموزانند و امتحانش گرفته
اجازت ذبح داده باشند تا لحم طری و مطهر بهر کس رسیده باشد و از حرام و گوشت ناقص [illegible]

محفوظ در دارین باشند و ثواب این انتظام در جریدهٔ اعمال حاکم وقت ثبت شود و بیشتر شیرفروشان
اینجا گاوان را روث اسپ و گاومیشان را روث فیل میخورانند فلهذا در شیر اینها مطلقاً دهنیت نمیباشد
و نه ذائقه شیر دران میماند و طره بران اینست که دران شش چند آب می آمیزند اگر عملهٔ پولیس را
یا طبیبان یا محتسب را آلهٔ دریافت شیر داده شود و در آنجا امتحان شیر شیرفروشان شده باشد
و لائق فریب اوشان را سزا داده شود امید که این فریب اوشان موقوف گردد و نیز تاکید کرده
آید تا روث چیزی بجانوران نخورانیده باشند چه شیر این قسم جانوران مورث امراض سوداوی میگردد
چه عجب که از اسباب مواد سودا و امراض سوداویه یکی این هم باشد همچو آتشک و جذام
و وبا و سرطان وغیره پس بند کردن این فعل بر ذمت همت علیای حاکم زمان الزم و اوجب است

فصل در بیان مدکخانه و قمارخانه این بلده فرخنده بنیاد بدانکه درین بلده چند مدکخانه و قمارخانه اند که
بسبب بودن آنها انواع انواع قصه و فساد میشود و در انجا بیشتر بدمعاشان جمع میشوند اگرچه از طرف
رئیس و نائب رئیس اینجا بر کوتوال قدغن تمام است که استیصال و قلع آنها کرده شود و کسانیکه مهتمم آنها اند
گرفته پانزده پانزده روز قید کرده شوند و بسزای واقعی رسند و عملهٔ پولس هم میخواهند و میکوشند که تعمیل
حکم قطعی سرکار بتدریج کرده شود چه بامضای این حکم قطعی نوعی فساد است زیرا که حامیان این
مهتمان اشخاص قوی هستند که زور میخواهند اما در امضای این حکم دیر نباید زیرا که دیگران
که ازین عمل باز داشته شده اند میگویند که فلان فلان را چرا منع نمی نمایند و دکان و خانه آنها را
بند نمی کنند و درین صورت امضای حکم مشکل پس کسانیکه زور طلب باشند فوراً اطلاع آنها کوتوال صاحب
منفصل بلاره و رعایت بسرکار عالی نمایند و تنخواه حامیان این مهتمان ضبط کنانند تا فوراً تعمیل
این حکم سرکار نمایند و عجب مسلمانان اینجا هستند که افعال غیر مشروع را خلاف حکم خدا و رسول او
باوجود دعوی اسلام محض برای قدری از نفع خود جائز دارند و نمیدانند که دنیا روزی چند است
آخر کار با خداوند است بلکه در اجرا داشتن این برای جر منفعت خود کمال کوشش و سفارش میکنند
و مانعین را به سب و دشنام یاد می نمایند الله تعالی اوشان را هدایت فرماید که خودشان مستعد

برای قلع و قمع آن شوند ارباب پولس را واجب ست که خوشی آقای خود و رضای
اولی دانند و بر سماجت و لجاجت موسوسان هرگز التفات نه نمایند و بدانند که
همه چیز از تو گشت * چون از و گشتی همه چیز از تو گشت * بحفظ پاس خاطر اهل دنیا دنیا و آخرت
هر دو را خراب میکنند چنانچه درین مقدمه اگر عمله پولس تعمیل حکم حاکم مجازی نمیکنند مصداق از ین
سو رانده و ازان سو مانده میشوند و مورد عتاب حاکم حقیقی هم میگردند و بدانند که پادشاه سایهٔ
خداست هر که اکرام و تعظیم او میکند خدای تعالی او را می نوازد و بزرگ می گرداند و هر که اهانت
او میکند خدای تعالی اهانت او می نماید اگرچه تدبیر استیصال این فعل شنیع بافزونی محصول هم
ممکن بود مگر دیر میکشد ع ای ز غفلت بیخبر در هرچه باشی زود باش * باقبال سرکار عالی نظام
حصول این مرام زود بانجام میرسد کیفیت مدکخانه و قمارخانه هر قدر که معلوم شد این ست
و این کیفیت تقریبی ست نه تحقیقی زیرا که در تحقیق این ایام زیاده از گذاشته خواهد شد فقط نظم مدکخانه
بیرون دروازه علی آباد علاقه شرف الدین خسرپوره وقار الامراء بهادر آمدنی فی یوم سه روپیه
مدکخانه متصل خزانه جل پلی علاقه شمشیر علی دکاندار در گذر سلطان شاهی آمدنی فی یوم یک روپیه
و هشت آنه متصل باره راجه اندر گذر علی آباد علاقه کالی نواب مدکخانه عظیم الدین دکاندار آمدنی
فی یوم سه روپیه قمارخانه محمد نظام آمدنی فی یوم دو روپیه در ڈیوڑهی خورشید علیخان بهادر
گذر علی آباد مدکخانه قاسم علی آمدنی فی یوم دو روپیه قمارخانه گماشته آمدنی فی یوم چهار روپیه
متصل ڈیوڑهی رفعة الملک مرحوم گذر اتوار چوک علاقه مسماة راجی دکان دار مدکخانه آمدنی
فی یوم یکروپیه و هشت آنه در شکر گنج متصل مکان تلجارام خزانچی علاقه محمد شکور جمعدار مدکخانه
حیدر علی آمدنی فی یوم یک روپیه هشت آنه و قمارخانه آمدنی فی یوم یک روپیه دوازده آنه و بیرون
دروازه غازی بنده علاقه محمد شکور جمعدار مدکخانه بنده علی آمدنی فی یوم دو روپیه بیرون
فتح دروازه در صالح کوره علاقه محمد شکور جمعدار مدکخانه بنده علی آمدنی فی یوم سه روپیه
در خورشید گنج علاقه خورشید جاه بهادر مدکخانه اتباجی آمدنی فی یوم سه روپیه و قمارخانه

گماشته آمدنی فی یوم دو روپیه و هشت آنه و در شاه گنج علاقه مردهه جب غیره مد کنخانه مین صاحب آمدنی فی یوم دو روپیه و هشت آنه و قمارخانه معصوم آمدنی فی یوم دو روپیه هشت آنه و در کسارٹهه علاقه صاحبزاده صمصام الملک بهادر مد کنخانه قادر حسین آمدنی فی یوم دو روپیه و هشت آنه متصل سیٹه موہن لال گزر حسینی علم مد کنخانه آمدنی فی یوم یکروپیه و هشت آنه و در بازار گهاسی میان علاقه امیر کبیر بهادر مد کنخانه کلثوم آمدنی فی یوم سه روپیه در بازار عنبر مد کنخانه گماشته بابو خان آمدنی فی یوم دو روپیه و چار آنه و در گاڑی خانه قریب ڈیوڑهی راجه شیو پرشاد علاقه صاحبزاده صمصام الملک بهادر مد کنخانه آمدنی فی یوم دو روپیه قمارخانه آمدنی فی یوم دو روپیه و در شکارخانه عقب ڈیوڑهی رشید جنگ بهادر مد کنخانه برہان صاحب آمدنی فی یوم یکروپیه و هشت آنه و در دارالشفا قریب طویله مختار بیگ مد کنخانه عنبر علی آمدنی فی یوم یک روپیه چار آنه و متصل چاوڑی حسینی علم مد کنخانه انبه پرشاد آمدنی فی یوم یکروپیه و هشت آنه و در دروازه یاقوت پوره علاقه بنده علی اخباری مد کنخانه عبدالله خان آمدنی فی یوم یک و نیم روپیه بیرون کهڑکی ماما علاقه بنده علی اخباری مد کنخانه غلام حسین آمدنی فی یوم سه روپیه و قمارخانه آمدنی فی یوم سه روپیه و بیرون دروازه چادر گهاٹ علاقه حاجی بشیر مد کنخانه قمر علی آمدنی فی یوم دو روپیه هشت آنه و متصل ڈیوڑهی بدهن خان جمعدار در کوٹسی واڑهی گزر سنگم بازار مد کنخانه ننهی صاحب آمدنی فی یوم یکروپیه و دوازده آنه و بیرون دروازه تالاب میر جمله مد کنخانه حسین بے زنگه آمدنی فی یوم یک روپیه و چهار آنه و در قاضی پوره متصل ڈیوڑهی سیف الدوله بهادر مد کنخانه آمدنی فی یوم یک روپیه و چهارده آنه بیرون فتح دروازه در بی بی گنج علاقه نصرت جنگ بهادر مد کنخانه سید علی آمدنی فی یوم یک روپیه و در گزر کماٹی پوره در تاڑبن متصل ڈیوڑهی بهیکو میان مد کنخانه آمدنی فی یوم یکروپیه چار آنه و در شاه علی بنڈه قریب مکان قاضی صاحب مد کنخانه آمدنی فی یوم یک روپیه دوازده آنه و در چوراہه شاه گنج علاقه مرہٹه حمید خان مد کنخانه کریم صاحب آمدنی فی یوم پنج روپیه و هشت آنه و بیرون لعل دروازه علاقه محمد شکور جمعدار مذکور مد کنخانه آمدنی فی یوم یک روپیه و هشت آنه دارد اگرچه شنیده ام که بحال

بعضے علاقہ داران دکانداران ارباب بعض اصحاب کوتوالی بوجہ من الوجوه رعایت میدارند
اگر این است است قریب بغضب الہی و خشم پادشاہی مبتلا میشوند که خلاف رای سلطانی
جستن بخون خویش باید دست شستن و علاقه داران مذکور شدند بعضے از ایشان چنان بی پروا
ہستند که در جناب شان گمان آبادانی دکان چنین افعال قبیح کردن تہمت بدگمانی بر خود بستن ست بجدا
اگر این دکان در علاقہ ایشان باشد بلا اطلاع حضرت ایشان باشد اگر باحسن عنوان در جناب
ایشان خبرش رسانیده شود فورا استیصال آن فرمایند اما ندانم که اہالے پولس چنان چرا نکردند
پس چرا ہمدمان گمان بدپیوستگی مردم پولس بارکان دکان نکنند و بر ایشان طعنه نزنند و این
بدنامی ایشانرا کوچه بکوچه نگردانند و تا بسرکار نرسانند گو فی الواقع چنین نباشد اما از فیه ما فیه خالی نبود
اگر مخبری باثبات خواهد رسانید البته اہل پولس را جوابدہی مشکل خواهد بود بجز آنکه گویند که ما مردم
را اختیار بر صاحبزادگان یا حضوریان نبوده است گویم الحق اگر نبود چرا بسرکار عالی این عجز خود را
و بودن دکان بیرون از حیطۂ اختیار خود ظاهر نکردند و دیگران را جای انگشت نهادن گذاشتند
اگر صاف صاف ظاهر میکردند سرکار عالی خود بند و بست آن باحکام رسانی مے فرمودند یا بحضور
بندگان عالی دام اقباله عرض مینمودند چه ذات اقدس حضرت عالی با محای اینچنین بدعات قبیحه
ہمه تن مصروف است و این ہمه تعمیل ارشاد اقدس ست خدای قدیر این شہر فرخنده بنیاد را
ازین محرمات که خراب کننده خانمان شرفای و قاطع نسل امرا ست و بیشتر شرفا زاده باختیار
این فعل قبیح میمیرند با نواع امراض مبتلا گردیده سیه چرده میشوند پاک و صاف گرداند بحرمت النبی
و آله الامجاد **فصل** در بیان آنکه درین شہر از موذیات چند قسم بیشتر میباشند که مردم اینجا را از آنها
تکلیف میشود بلکه بزهر آنها بعضے مردم جان بخدای کریم می سپارند یکی از آنها کثرت پشه است
که هر متنفس را از آن تکلیف است علاجی مجرب برای دفع آن به از بودن مکان دو رخه هوادار
که دران مروحه را از کشیده شود و عود سوزانند نیست و دیگر کثرت کهٹمل که ساس باشد باین
کثرت در هر موسم میشوند که حسابی از آن نیست هرچند هر روز مکان صاف کنانیده شود مگر کم نمیشوند

اگر کسی بمیرد و هزار از بوی او پیدا میشوند علاج دفع آن سوای روغن مالیدن بر بدن یا بر جائی که
ممکن باشد یا صابون در آب آمیخته در مسکن آنها انداختن یا آب گرم ریختن که بعضی غیر جایز داشته اند
نیست سوم کثرت مورچه سرخ که در ملکی اینقدر ندیده ام هر کجا در عضوی میگزد همان دم سوزش
بسیار میشود و عضو ورم میکند علاج گزیدن این هم از روغن گاو مالیدن نیست اما باید که بعد ساعتی
اورا بشویند ورنه هزار چند از مورچه خواهند رسید چهارم بسیاری کژدم در موسم گرما و برشگال که اکثر
کسان را میگزد و بسیار زهر دارد فقیر را نیز این موذی در اینجا تکلیف نیش زدن داده بود که
پیاز را با مرچ سیاه سائیده ضماد کردم و هم تماکو را سائیده ضماد کردم و بعد ساعت با آب گرم
چند بار شستم بعد یکپاس افاقه شد عضو ملذوع را در آب ترب داشتن و بیخ یا برگ ترب را سائیده
بر موضع گزیده ضماد کردن افاقه می بخشد اگر آب ترب بر کژدم اندازند فوراً اعضای کژدم را از هم
بپاشد و جدا میکند پنجم سگ دیوانه که در اینجا بیشتر میشود و بست بست مردم را میگزد
و همه میمیرند الا ماشاء الله و طرفه اینکه در محله می آید و هر که پیش او می آید میگزد و صورت هو
خود را می بینند و نمیکشند و کسی در پی کشتن او نمی رود و این گزیدن سگ دیوانه را مدتی مقرر
نیست بعضی که گزنده زهر تیز دارد فوراً می میرد و بعضی دیر میکشد اگر فوراً موضع لسع با آتش
یا به تیزاب سوزانیده شود مثل کاشتک یا بران شیر عشر نهاده شود یا حب السلاطین یا سبزی
آن به آورده سائیده بر جای گزیده ضماد نمایند که آبله بر آرد و آب از آن جاری چند روز ماند
و آنکس را تشنگی باشد از تخم سنگتره یا نارنگی یا ترنج یا چکوتره یا لیمون کاغذی از هر قسم که میسر گردد
دو چار توله آب سائیده و نبات سرخ دو توله شیرین کرده اگر سرما بود نیمگرم ورنه سرد تا وقتیکه
زخم مندمل شود نوشانیده باشند بعون الله الشافی شفا خواهد یافت و این مجرب فقیرست
بسی بیشتر کسان را داده و صحت یافته اند و از سالها سال زنده و سلامت اند یا یک درخت ناه ا
که در اینجا آن را ناسی گویند و آن درختی خرد بقدر یک بالشت نهایت تلخ میباشد بیازده
مرچ سیاه در آب پنج توله سائیده اگر سرما بود نیمگرم نموده گزیده را تا اندمال زخم دندان سگ دیوانه

نوشانیده باشند صحت یابد اینهمه خوراک جوان ست طفل را بمقدار عمرش میدهند و چون
برگزیده سگ جاور را آب ترکرده می اندازند خصوصاً چادر نیلی فوراً می میرد بچشم خود دیده ام و گزیده
آن بیهوش نمیشود بلکه با عقل و تمیز میباشد و همه اشناسد امّا در دل او خواهش گزیدن
دیگری پیدا میگردد اگرچه دیگران را میگوید که کسے نزد من نیاید که خواهم گزید زیرا که دل من ای
گزیدن خواهش بسیار دارد و پس الخ و اگر احتراز نمیکنند البته همچو سگ بدندان میگزد که همان اثر
دران پیدا میکند و آدمی هلاک میگردد و نعوذ بالله من هذا البلاء اللهم احفظنا عنه و عن کل سوء و
طرفه و عجیب و غریب این شهر لطافت بهار این است که در اینجا زنبور زرد و زنبور سرخ نمیشود در سن
عرصه سه سال که مدت ورود فقیر اینجاست یکبار هم ندیده ام و بس **فصل** در بیان افاغنه
اینجا که در نیولا خانوادهٔ اوشان مشهورست یکی ازان قوم پنی ست که بیشترے از ایشان معزز
و جمعدار و جاگیردار خوشخو خوش خلق خوش اوقات و خوش رو و دلاور صاحب حمیت و حیا
مگر بسبب جهالت قوم خود باهم قصه و تکرار و فساد و عناد بسیار دارند اکثرے از ایشان
مهدوی عقیده هستند که اعتقاد دارند که امام مهدی موعود علیه السلام آمدند و تشریف بردند
چنانچه در ینباب ملّا علی متقی رضی الله عنه رساله در زبان عربی تحریر فرموده است که آغاز آن
این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسّلام علی سیّدنا محمّد و آله و صحبه
اجمعین و بعد فهذه رساله سمیتها بالرد علی من حکم و قضی ان المهدی الموعود جاء و مضی اعلم
رحمک الله لاشک ان وجود المهدی الموعود ثبت بالاحادیث والآثار نحو من ثلثمائة فصاعداً ثم
طائفة فی بلاد الهند یعتقدون فی شخص مات و له نحو خمسین سنة انه هو المهدی الموعود الخ انتهی
ملّامی سجاوندی الملقب جوابش در عربی نوشته است که آن دال بر جهل اوست هرکه شوق
دید و شنید او دارد هردو را ملاحظه کند تا دریابد کل اناء یترشح بما فیه شروع جواب الرد این است
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل من صلاح هذه الامة نصب الامام العادل و اعلی
ذکر من اختاره بولایتها فهو اعلی فی العاجل والآجال احمده فی البکرة والاصائل و اصلی علی نبیه

محمد سید الاواخر والاوائل المختار من صفوة الاطائب والحال النخ انتہی حال پیدا شدن انجماعت
را اگر دریافتن ہست در طبقات اکبری ببینند. دستور این قوم ست کہ اگر از اہل دنیا باشند وقت مرگ
ترک دنیا میکنند اگر صحت می یابند باز متوجہ بآن نمیشوند و مشائخ ایشان سوال میکنند اگرچہ بفاقہ
جان برلب رسیدہ باشد. و ذکر و شغل بیشتر بر طریقہ چشتیہ و قادریہ مینمایند و مقید صوم و صلوٰۃ
میباشند نواب بودھن خان مرحوم کہ حالا ہمشیرزادہ ایشان محمد ابراہیم خانصاحب وغیرہ
اند دولت خان و ستار خان و حسین خان و ہوشدار خان و باز خان و جنید خان و مصر یخان
و مصری خان میر شکار وغیرہ خوانین چنچل کوڑہ و قطبی کوڑہ از بنی ہستند دیگر نیازی از انجملہ
محمد خانصاحب قلعدار گولکنڈہ و محمد نجابت خانصاحب عم اوشان کہ در مغلپورہ میباشند نہایت
خلیق صاف طینت سوم خویشگی کہ از قوم جامع اوراق است و این طائفہ در ینجا بہ چند مقام
سکونت اختیار کردہ است یکی در قصبہ بہر خاندان حافظ غلام مصطفیٰ خانصاحب مرحوم کہ تعلقدار
بدر بودند حالا غلام رسول خان و غلام نبی خان وغیرہما پسران ایشان ہستند دوم در باغ
ابو زبان خان عرف حسینی میان کہ ایشان را چار پسر بودند غلام علی خان و منصب علیخان و
نواب علیخان و عباس علیخان و فروع ایشان را ندانم سوم در اورنگ آباد محلہ قطب پورہ
از ہنگام سلطان زمان حضرت عالمگیر اورنگ زیب بہادر علیہ الغفران از اولاد عبد اللہ خان
خویشگی ہستند تفصیل ایشان را ندانم چہارم عبد السلام خان خویشگی کیرتپوری مولد ایشان بنگلور
است در ملک برار کہ حالا در تحت و تفویض انگریزی ست و ہمانجا مزار میر حیات قلندر انشان
مید ہند و اولاد این بزرگ در موضع کلوا ابن پرگنہ چریاکوٹ ضلع اعظم گڈھ موجود ست پدر عبد السلام خان
کہ عبد الستار خان نام مید اشت از کیرتپور ضلع بجنور آمدند و در ینجا متاہل شدند اگرچہ عبد السلام خان
اولاد پسری نمیدارند اما خویش و اقارب ایشان ہنوز در کیرتپور موجود ہستند و پیرداد خان
برادر ایشان در ینجا موجود زن گرفتہ بچہ ہا برآوردہ اند پنجم صالح محمد خان خویشگی مرحوم
ایشان را چار پسر بودند یکی عبد الرحیم خان غضنفر یار جنگ مرحوم دوم محمد حسین خان مرحوم

سوم احمد علیخان مرحوم چهارم قاسم علیخان اول ایک پسر رضا علی خان نام که در چهاونی
چادرگهاٹ موجود دوم را ایک پسر محمد خان نام در مستعد پوره موجود و ایشان را دو پسر
کریم داد خان و عبد الله خان و سوم را ایک پسر فیاض علیخان نام در مستعد پوره موجود چهارم
را در مستعد پوره دو پسر محمد صدیق خان و اکبر علیخان موجود و ششم خانواده پیر عثمان خان خویشگی
ایشان از قصور بوده اند و توزئی بوده اند و فقیر نیز و توزئی هستم اما در خیل بنی خیل ام پیر
عثمان خان مرحوم را چار پسر بودند یکی احمد خان المخاطب بمستعد یار جنگ شهید مغفور دوم
غلام محمد خان مرحوم سوم هدائی خان مبرور چهارم پیر اسمعیل خان ایشان خود در مستعد پوره
موجود دختری دارند نه پسر و هدائے خان را ایک پسر پیر خداداد خان سلمہ ربہ در مستعد پوره
موجود و غلام محمد خان را پنج پسر یکی اله داد خان که در چهاونی چادرگهاٹ موجود دوم غلام احمد خان
ایشان هم در چهاونی مذکور موجود سوم پیر حسن خان در مستعد پوره موجود چهارم پیر عثمان خان
در کوچه جلال حی قائم ایشان را ایک پسر است پیر طالع مند خان نام که در فرزندی ایشان پیر اسمعیلخان است الحال
در بازار گهاسی میان بیشاسند پنجم پیر سبحان خان در مستعد پوره موجود و پیر احمد خان المخاطب بمستعد یار جنگ
شهید مرحوم را ایک پسر پیر عمر خان نام در مستعد پوره موجود و ایشان را ایک پسر پیر احمد خان
نام و ایشان را ایک پسر پیر عبد الرحمن خان نام سلمهم الله تعالی چون ایشان از اولاد پیر تو هستند لهذا شجرهٔ آبائی ایشان را
مینگارم تا برای و تو زیان یادگار از فقیر باشد شجره خلافت طریقه چشتیه خویشگیه قدس الله اسرارهم الیهم و رحمهم الله
الٰهی بحرمت حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم و بحرمت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه
و بحرمت خواجه حسن بصری رحمه الله و بحرمت خواجه عبد الواحد بن زید رحمه الله و بحرمت خواجه فضیل
بن عیاض رحمه الله و بحرمت خواجه سلطان ابراهیم بن ادهم بلخی رحمه الله و بحرمت خواجه
حذیفه المرعشی رحمه الله و بحرمت خواجه هبیره البصری رحمه الله و بحرمت خواجه ممشاد علو دینوری
رحمه الله و بحرمت خواجه ابو اسحق چشتی شامی رحمه الله و بحرمت خواجه ابو احمد چشتی رحمه الله
و بحرمت خواجه محمد چشتی رحمه الله و بحرمت خواجه محمد یوسف ناصر الدین چشتی رحمه الله و بحرمت

خواجه مودود چشتی رحمه الله و بحرمت خواجه حاجی شریف زندنی رحمه الله و بحرمت خواجه عثمان هارونی
رحمه الله و بحرمت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله و بحرمت حضرت خواجه پیر قطب الدین بختیار کاکی
اوشی رحمه الله و بحرمت پیر توکل بار خویشگی چشتی رحمه الله و بحرمت پیر بایزید چشتی رحمه الله
و بحرمت پیر عنو چشتی رحمه الله و بحرمت پیر عیار چشتی رحمه الله و بحرمت پیر صالح چشتی رحمه الله
و بحرمت پیر فردوص چشتی رحمه الله و بحرمت پیر شمع چشتی رحمه الله و بحرمت پیر خداداد چشتی رحمه الله
و بحرمت پیر دولت چشتی رحمه الله و بحرمت رحمت غازی چشتی رحمه الله و بحرمت پیر رحیم داد چشتی
بیابانی رحمه الله و بحرمت پیر دولت چشتی ثانی رحمه الله و بحرمت پیر محمد اسمعیل چشتی رحمه الله
و بحرمت پیر عبدالرحمان چشتی رحمه الله و بحرمت پیر حسن شهید چشتی رحمه الله و بحرمت پیر رحیم داد
ثانی چشتی رحمه الله و بحرمت پیر عثمان سخی چشتی رحمه الله و بحرمت پیر احمد خان شهید چشتی رحمه الله
عاقبت پیر عمر خان چشتی بخیر گردان بلطفک الخفی و الجلی اللهم اغفر له و لذریاته
آمین هفتم جهاندار خان خویشگی که در محله قاضی پوره میمانند اما از خانواده ایشان آگهی ندارم
هشتم مندوزئی از انجمله غلام رسول خان مندوزئی اند و ایشان را هم جماعت کشیده بوده
است اما حالیا درین سرکار اشخاص چند ملازم مانده اند اما از ممتازان بودند و قبیله
نهم قائم خانی این طائفه اگرچه از راجپوتان صحیح النسب هست اما بسبب شجاعت جبلیه
خود را از مین افغان اند درین سرکار عالی از ممتازان اند از انجمله عالم علی خان بهادر پسر
محمد خان دلاور نواز جنگ مرحوم جمعدار قائم خانی موجود از ممتازان سرکار و از خاندان عمده
گویند محمد خان مرحوم اگرچه علم نیز داشتند اما با تواریخ شوق بسیار می داشتند این هم دال
بر لیاقت ایشان است اقبال محمد بخش خان خسر پوره ایشان مرد نمازی نیک با مروت و حیا و
مسکین صفت [illegible] شده کار پرداز امورات خانگی ایشان است و از انجمله محمد بهادر الدین خان
جمعدار نیز از اقربای ایشان است مرد جوان مسکین مزاج و صالح محب الفقرا است اما با دوستان
یک رنگی نمیکنند و این خلاف سنت است زیرا که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم

گرگمان نکوی آنست که حمله کنند با دوستان بهر خود و در غیبت او و حمله عبارتست از انچه موجب
وصلت و اخلاص باشد و از انجمله محمد یحیی خان که بسالار رسند بیان ست نهایت متواضع العلما و
خادم الفقرا اما اولادش بر وضع پدر نیست لیکن در عدم ادای صوم و صلوة مساوی الاقدام
پدر هداهم الله الی الرشاد و ششم یوسف ...ی از انجمله عبدالکریم خان جمعدار صرف خاص اند سه پسر
دارند خانه ایشان در کهوکرواری ست یکی صلابت خان دوم امیرنواز خان سوم محمد علی خان
یازدهم سرول خان لودهی پسر لودهی خان جاگیردار اند قریب دیوڑهی لاله بهادر می باشند
دوازدهم کامیاب خان جمعدار کهوکر اند ملازم دیوانی در کهوکرواری میباشند آدم خوب اند فقط

فصل در عجائب جانوران اینجا بدانکه از عمده جانوران اینجا مرغ اصیل مشهور که شهره اصالت
آن در اکناف عالم رسیده است و آن چند نام مشهور در اینجاست یکی یاقوت که جنگ خوب میکند
و نمیگریزد و رنگ آن سیاه سرخی مایل میباشد چنانکه یاقوت سوخته می شود و وزن آن زیاده
از پنج سیر نمیباشد دوم پیلا که رنگ آن زرد سیاهی مایل میباشد سوم گگر بفتح کاف عربی
و بفتح کاف فارسی و سکون رای مهمله که بسیار سیاه می باشد فیل بچه هم از ان است چهارم
ڈنڈارس بفتح دال هندی و سکون نون و فتح دال هندی بالف پیوسته و فتح رای مهمله و سکون
سین مهمله سیاه و زرد و سفید و سرخ آمیخته میباشد پنجم نوری که همه سفید می باشد اگر یکدم پرهای
زرد آرد آن را سرغا نامند و آن قسم ششم بود هفتم کاسنی که پرهای سرخی دارد هشتم لاکها
که رنگ آن همچو لاکه بود نهم بسنتی که بسیار زرد شگفته بود و این از جمله اقسام مرغ اصیل قسم اول
است دهم چیناکه پرهای او سفید و سیاه باشند یازدهم جاوا که پرهای سفید خرد خرد دارد
دوازدهم سبزه سیاه یعنی بازو سیاه و باقی همه سفید بود سیزدهم دودهیا سبزه آن که
سفید باشد و قدری سیاهی دارد چاردهم کلپوسیا آنکه حوصله او سفید بود پانزدهم گیروا آنکه رنگ
او مانند گیرو باشد و در سینولا که درین بلده شوق مرغ اصیل دارند و نزد ایشان از اقسام عمده
هستند چند کس هستند یکی محمد ابراهیم خان صاحب همشیره زاده محمد بدهن خان صاحب جمعدار مرحوم

در بیگم بازار دوم میر روشن علی صاحب در بازار نور الامرا سوم شیخ فخر الدین صاحب عرف
نانا میان در بازار عیسی میان چهارم مرزا عبد الغفور بیگ دهلوی داروغه حوالات فوجداری
در محله سلطان شاهی پنجم مرزا اشرف بیگ صاحب در سلطان شاهی ششم نواب محکم جنگ بهادر
هفتم عبد الله خانصاحب پسر راحت جنگ بهادر هشتم فضل شاه صاحب قریب بازار شمس الامرا
بهادر نهم محمد خانصاحب قلعدار گولکنده برادرزاده محمد نجابت خانصاحب دهم بی نظیر جنگ
بهادر بیرون دروازه یاقوت پوره یازدهم حیدر علی خانصاحب پسر علی محمد خانصاحب تکمیل
بدانکه جنگانیدن مرغان موجب عذاب سخت ست و حرام است مناقره و یک زیرا که در حدیث
شریف از تحریش دیوک و بهائم نهی وارد شده است زیرا که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لعنت باد
بر کسیکه در بهائم تحریش کند و جنگانیدن مرغان داخل تحریش ست خروس سفید تا جدا پسند
سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و خصی کردن مرغ درست نباشد زیرا که رسول
مقبول صلی الله علیه و آله و سلم منع فرموده است ف هرگاه بیضه دراز و محدودة الاطراف باشد
ازان ماده بر آید و اگر بیضه مستدیره و عریضة الاطراف بود ازان نر بر آید ف بیضه که در نقصان
قمر از ابدار تا محاق دهد ازان بچه کم بر آید و آنچه از استهلال تا ابدار دهد بیشتر ازان بچه بر آید
ف بیضه بچه را بعد ده روز اگر مقابل شمس گرفته بیاویزند اگر حرکت کند و بجنبد نر باشد و اگر ساکن
ماند ماده بود فقط فصل در بیان سواد شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد بدان که سواد این بلده
فرخنده بنیاد نهایت خوب است اما بسبب آنکه هر راه که از بلده می آید بسبب بودن دکاکین
سنگی و دکان های چاکسنه که گرداگرد آنست و به هم مسقوف و زوده ها و گنبد وغیره میسازند
لهذا تنگ است و هم بر سر سرک درخت نصب نیستند البته مردم آینده و رونده آنرا تکلیف
میشود اگر دکانهای مذکور دور کرده شوند بهر دو کناره شوارع درختان بارور مثل انبه
جامن و گولر و املی و پیپل و بر نصب کرده شوند چنانکه دستور سلاطین اهل اسلام سابق در طبقات
ناصری و اکبری و تاریخ فرشته مسطور است نهایت آسایش مسافران را باشد و طریقه

نصب آن اینست که اول بزمین سرکاری تخم یا قلم درختان کارند و شخصے بران مامور فرمایند
تا پرورش آن تا دو سال کند بعده در شروع برشکال از انجا برآورده بر سر سڑک بر فاصله پانزده
پانزده گز نصب کنند و گرد آن حلقه زنند تا حیوانات آنرا نخورند و اگر بر کناره رود موسے
بر مقامات مناسب از پل کهنه تا پل چادرگهاٹ بهر دو طرف بجائی که آب دریا در موسم خود
بآنجا نرسد درختها نصب کنند مردم میله محرم شریف را بسیار آسایش دهد زیراکه دیده ام
که مردم میله و اهل دکاکین بموسم گرما تکلیف تاب آفتاب کشیدن نمی توانند و بیقرار می شوند
همچنین اگر در جلوخانه سرکاری درخت نصب کرده شوند مردمان حاضری چیسم ماه محرم و تعطیلها
و سوار مردمان حضوری روزانه را بسیار آرام بهم رسد و این یادگار و ثواب مدت ها ماند و نیز
جلوخانه ضرورست که برای شاشیدن مردمان چند جای علیحده مقرر کرده آید تا گرد مسجد جلوخانه
و جوانب جلوخانه از عفونتهای این قاذورات پاک باشد و چون شاشیدن از امور بشریه
ضروریه است مردم مضطر بلا لحاظ خانه خدا و خدا خانه هر جا که حجاب می یابند میشاشند اگر چند جا برای
رفع این حاجت مقرر کرده شود و چندی کناس آنجا حاضر باشند و مردم را بجای مقرر نشانند
و هر تمام مقدم جلوخانه از تعفن پاک میشود و نیز از ضروریات است که نهر شهر را که برای آسایش
خلق الله فیض بخش عالم جناب میر عالم مغفور ساخته اند پاک دارند و ناودانهای مستراح را در آن
انداختن ندهند و از جمله کناسان که مهتران و خاکروبان باشند مچلکه گرفته شود که هر کس که چنین
فعل سازد خبرش به فوجداری رساند و از ان جا اشتهار نام آن جاری گردد که فوراً آن
ناودان را بند کنند و مغاکی علیحده در مستراح خود کنند که هرگاه آب در آن جمع شود مهتران
آب را بسبو پر ساخته دور انداخته باشند یا گاری مع آله بردن آب از سرکار مقرر شود که مهتر
صباح او را پر کرده بیرون شهر انداخته باشد اگر کسے مطابق اشتهار عمل نخواهد کرد و تکلیف رسان
عالم خواهد بود در جدول حکمی سور و جرمانه خواهد شد و از مردم محله مغلپوره شنیده ام که بیچارگان
بسبب جریان آب فریاد فریاد میکنند و شاید از سرکار بسبب اشرار چند که ناودانها در نهر

می انداختند نهر آنطرف بند کرده شده است جای افسوس است که در گناه شریران بیچارگان نمازی
محروم الما میشوند و نیز نواب امیر عالم که در حق ایشان که از صدقات جاریات بود بسبب
شرارت خبیثان بند شود در گناه یک کس که کشاینده مستراح ست دو کس از ثواب
محروم شوند یکی روح نمازیان و دیگر روح پرفتوح بانی نهر اگر کشاینده مستراح از غربا ست فوراً قید
کرده شود و اگر عدول حکمی کرده و اگر از امراست فوراً تنخواه یا جاگیر او ضبط کرده آید ورنه عجیب نباشد
که آه غربا باجابت رسیده صاحب مستراح بمرض وبائی یا دیگر آفات از حق مستریح گردد
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن * اجابت از در حق بهر استقبال می آید * و آنکه هنوز
با ایشان باین عمل ناپاک بلائی نرسیده است گویا مصداق آیه کریمه شده اند و یمدهم فی
طغیانهم یعمهون یعنی مهلت میدهد ایشان را در گمراهی خویش سرگشته شده پس باید که ازین
مهلت بترسند و از تکلیف رسانی خلائق باز آیند و حق آ… که بسبب بند شدن و نا
رسیدن آب نهر در مغلپوره معلوم فقیر نیست هزار دهن و هزار سخن مصرع فکر هر کس
بقدر همت اوست **فصل** در بیان اسامی جوهریان این بلده که درینجا مشهور اند بدانکه درینولا
درین بلده چند جوهری در جواهر شناسی مشهور اند یکی هیرالال است که اصلش از میرته است
اما نشو و نمایش از حیدرآباد دکن است در بیگم بازار نزد لاله شیولال و موتی لال میماند دوم لاله جگناتهه
کهتری ست که در چادرگهات میماند آدم کهنه است برادر هاکشن لاله کاردانی مشهورست در عهد سابق از
خاندانی مشهور معزز بوده است حالا زمانه ناموافق ست اما در فن جوهر شناسی نظر دقیق دارد و
کمال تحقیق سوم کالکا پرشاد لکهنوی از قوم اوسوال است و لال بهو شاه صاحب است که در کسارتهه
میماند آدم هوشیار است و نظر عمیق دارد چهارم کشن داس گجراتی ست ملازم دیوانی که در چادرگهات
میماند اگرچه جوان است اما آدم صاحب هوش است پنجم سرپیا ست از قوم کوسٹے در حسینی شده
میماند ششم نبی لال پسر خوشحالی رام اگروالہ دهلوی که الحال در چارکمان میماند هفتم پرشادی رام
مارواڑی ساکن بیگم بازار هشتم جیون مل مارواڑی پسر سیرمل ساکن بیگم بازار قریب چاوڑی واین

هر دو ملازم سرکار اسپ کیسه بهادر اند اما سبب آنکه در چادر گهات چشمت گنج پس چاوڑی بهیانده بوا هر
می شناسد گماره است که سنگ ے امی ساید و می تراشد اگرچه محسوب بجوهریان نیست اما زیاده از
جوهریان نظر دارد و می شناسد فقط فصل در بیان دستوری عجیب آن اینکه اگر کسی نوشه از
اقوام خیاط یا روغن گر یا زرگر یا زین دوز یا نانک بر اسپ سوار در شب گشت میگردد و این خبر
بسائیسان میرسد همه جمع میشوند و او را بر اسپ سوار شدن نمی دهند و درین بلوی هر جا که نام
سائیس از هر کس که باشد شریک میگردد و فساد ها برپا میکنند تا آنکه گرد مرشد سائیسان جهنده
خود گرفته و پرچم آن کشاده گویا برای غزای پیش می آید تا آنکه نالش اینچنین مقدمات مالک
عروسی با مردم پولس تا بسرکار میرسانند و هم بفوجداری دائر میگردانند اگر بمرشد ایشان گفته میشود
که نقصان شما در سواری ایشان بر اسپ چیست میگویند که از قدیم گاهی اینچنین نشده است و درین
هتک عزت شرفا است ما مردم اینهمه جنگ و جدل که میکنیم برای شرفا میکنیم اگر شرفا خود منزلت خود را
کم کنند ما مردم ناچاریم گویند بزمانه مهاراجه چندولال بهادر هم بسیار فساد سائیسان کرده بودند اما در
عهد جناب نواب غفران مآب اینچنین فساد که سائیسان کرده بودند حکمی جاری شده بود که نقل آن اینست

شاه اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی
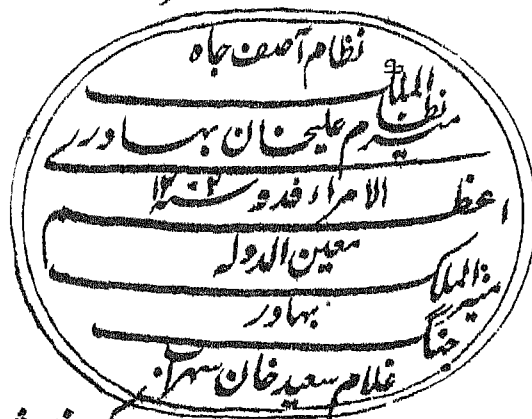
نظام آصف جاه
نظام الملک
میر نظام علیخان بهادر
اعظم الامرا فدوی ١٢٠٢
معین الدوله
مشیر الملک
بهادر
جنگ
غلام سعید خان سنه

بعالیان جاه و استقبال بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و صوبجات دکن نوشته میشود که بحسب فرمان
والاشان مورخه ٢٠ شهر شعبان سنه ١٢٦٦ هجری اسپ مشکی جانور عنایتی سرکار عالی از جهت
خاص جهت سواری دوله و دولهن بنام مالکان سرفراز نموده شد باید که کسی دهیران

در باب سواری اپ مزبوره عنایتی سرکار متعرض و مزاحم نشوند اگر درینباب تخلّفی و پیش آورده
مانع و مزاحم خواهد گشت و نوعی تقید نمایند که آینده دست از مزاحمت آنجا باز دارد و در صورت
شرارت و ایستادگی اورا بحضور رسانند درینباب تاکید اکید دانند پنجم شوال ۱۲۰۳ هجری سال یکهزار
دو صد و سه هجری و مالکان در فوجداری نالش بر ڈھیران بابت مزاحمت کرده بودند چون
اصل سند مدعیان پیش کردند شاید بعضے مدعی علیهم خاموش ماندند چرا یان کار مدعی بشد اگرچه
درین سند بوجه نظر بوده است مگر ضرورت تحقیق آن نشد درینولا که بیست و هفتم محرم سال یکهزار
دو صد و هشتاد و پنج هجری ست لچھمن تہین گر مدعی نالش مزاحمت سواری دوله بر پالکی هنگام
معاودت بر دولها و کشنیا و مالیا مدعی علیهم کرده که دو صد سائیسان را همراه خود آورده مانع
و مزاحم سواری شدند که جز آمدن نخواهیم داد و کشت و خون خواهیم کرد هرچند سیو با چیله گرو
بمدعا علیهم فهمایش کردم مگر نشنیدند چون مدعا علیهم و چیله گرو را در فوجداری طلب کردم معلوم شد
که مدعی و مدعی علیهم همه چیله یک گرو اند و منکر نصیحت چیله گرو که بجای گرو دست هستند لیکن
چیله میگفت که تا آمدن چوریا گروجی کلان مزاحم سواری دوله در دهن نشوند بعد آمدن گروجی
هرچه خواهند فرمود بر آن عامل شوند گفتم که نزد عقل این اگرچه این سخن مشید را نشنود و سخن مصلحت آمیز گرو را
در خود نگیرد و قابل تعزیر و سزا باشد که مردود الطریقه میشود زیرا که در هندی گفته اند هر روٹھے
گور چیلا وین گور روٹھے نہین ٹھور باستماع این سخنم فوراً مدعی علیهم دست از مزاحمت
باز داشتند و راضی شده رفتند فقط **فصل** در بیان مرلی بدانکه مرلی بروزن مرغی زنی باشد
که آن را در سنسکرت سویرنی بروزن فعیلنی نامند معنی آن آزاده است و چون کسی را
از هنود ان ملک تلنگ و کرناٹک و دراوڑ و نصف ملک مرهٹه از ستاره تا پائین کھانڈی او
اولاد نمیشود او نذر بنام یلما یا اوچما یا کھنڈ یمی را می نمایند که ایشان را دیوتای خود تصور
میکنند هرگاه بقدرت حق قدیر فرزند پیدا میشود اعم از آن که دختر بود یا پسر آن را آزاد
میگردانند و بمحبت پدری و مادری تا چارده سالگی پرورش او می نمایند و بر حالش میگذارند

پس ایشان هرگاه جوان میشوند نگاه میکنند مرد هر زن که میخواهد میدارد و زن هر مرد را که میخواهد
در کنارش میماند پس زن را سویرنی و مرد را سویری و هر دو را مرلی نامند و این هر دو بسبب
شرع و شاستر و قانون در حرام مبتلا میباشند مرد دوائی میخورد که قطع نسل میکند و نطفه او قوت
نامیه نمیماند و بعض زن دوای میخورد که عاقره میگردد و زنی که چنین دوای نمی خورد و بحمل
میرسد ساقط میگرداند اگر بچه پیدا میگردد او را قتل میکنند تا بزرگی او که بچشم عوام است زائل نگردد
بند و بست این فعل حرام و قتل نفس ناحق بر ذمت همت علیای سلاطین واجب و لازم است
و این نذر فعل حرام در قوم برهمن و چهتری و غله فروش نمیباشد باقی در دیگر اقوام هنود آن
ملک هنوز جاریست عجب از حکام خیرخواه خلائق زمانه ماست که هنوز تحقیق این مسئله جزئیه نفرموده
انتظام رفع آن نه نموده اند فقیر حقیر بدفع آن بدل و جان متوجه است حق تبارک ثواب این
انتظام را در حق این موجد محقق درج فرماید گویند در بنولا در شهر پالی که در علاقه ستاره بحکومت
انگریزی یکهزار و پنجصد مرد و دو هزار زن مرلی موجود اند و هر یک خود را بزرگ و مقبول دیوتا ظاهر
میکنند و اخبار عجیب و غریب از و بیان میکنند و می از حرام نمیگذارند سرکار را ضرور است که بواسطه
قابله بعد درستی فهرست اسمای آنها بذریعه عمله پولس خبر حمل و اسقاط آن همیشه گرفته باشد و نیز فهرست
اسمای کسانیکه این زنان نزد او شان روند یا او شان نزد ایشان می آیند درست کنانیده همیشه
ارباب پولس به تاکید باشد که خبر حمل او شان گرفته باشند اگر بچه پیدا شود آن حرامی پرورش
کنند اگر قتل حق کند قاتل را بقتل رسانند بلکه این رسم بد مرلی را بواسطه شاستریان موقوف
کنانند فقط فصل در بیان اوضاع دکن و احوال حیدرآباد بدانکه میر عبداللطیف خان شوشتری
در کتاب خود که موسوم بتحفة العالم است می نگارد که بیشتر اراضی بسبب قرب خط استوا هوا
معتدل دارد طول ایام و لیالی در جوزا و قوس بسیزده ساعت رسد و ازین تجاوز نشود و در
موسم زمستان مردم اینجا را ضرورت بآتش و پوستین و لباس پنبه و پشمین نافتد و در تابستان
بسرداب و گلستان و خسخانه و یخ احتیاج نگردد و قریب است باینکه هشت فصل شمرده شود

دو بهار و دو تابستان و دو خریف و دو زمستان و تمیز بین الفصلین بخوبی تعین و جه ظاهر میگردد
زمین اینجا نباتیه بسیار دارد و آب همه جا شیرین است اما در آبار آب فی الجمله شوریت دارد و انگور
اینجا مزه انجیر ترش میباشد میگوییم که صاحب تحفة العالم را همچنین اتفاق افتاده باشد ورنه
انگور اینجا برابر انگور کابل بلکه بهتر از آن بهم میرسد و همچنین انجیر در اینجا به گجرات میسر میشود فقط
و زمین این ملک قابل ربیع کامل است اگر انتظام آن باحسن وجوه کرده شود و در تابستان
زراعات صیفی باب باران و بدیگر موسم باب برکها که سلاطین سابقه بسته اند پرورش می یابند
رئیس خوش اقبال و نیک نیت که تکلیف رعایا را بقدر یک ذره نمیگوارد و مختار او نهایت مدبر
و خیرخواه آقای خود که هر وقت در تزاید جاه و حشم و مزید دولت و اقبال خداوند نعمت خویش
میگذارند سبحان الله زهی والی مملکت و حبذا مختارش با مروت قدردانی فقرا و عزت علما را از سلف
تا بخلف چنانکه الحال درین سرکار عالی گاهی نشده است فقیر بجای یک پول که بمشکل میسر شد بچشم زدن
صاحب یک لک روپیه میشود عالم باوجود بوریه نشینی بانعام حال مالک خزانه قارونی میگردد و اگر
بحسن تدبیر مختار حال اندکی ظلم ناظمان بیداد و تعلقه داران و کارکنان رعایا و برایا پستی می کرد
این ملک دکن مرغوب جهانیان خواهد بود اگر بتدابیری که در کتاب تنویر تدابیر نوشته ام بعد
تعلیم مساحت پیمایش ملک و درستی نقشه های مواضع و کشت کنانیده شود و تغلب زمینداران
و جاگیرداران و انعام داران واضح میگردد و بندوبست زمین بی تردد و افتاده با سریع زمان
میگردد و ترقی جمع بشرح نرم ده گونه میگردد و مضمون من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بظهور میرسد مردم
اینجا چه شهری باشند و چه بدوی همه کاهل و کم محنت فلهذا نه از ایشان عالم میشود و نه حاکم اگر خدمتگاری
است و را هم تا نیم روز خفتن ضرورست و همه محیل اگر زور کسی می بینند مطیع و باجگزار می شوند و اگر
کمزور میدانند باد نخوت در سر ایشان می پیچد کلاه نخوت را کج بغرور موفوری می نهند و سلوک پشتها پشت
بیک لحظه فراموش میکنند و عهد و پیمان را بر طاق نسیان میگذارند برابر همه اینجا که دستار کلان کلان
بر سر دارند متهم بدغا و فریب و طمع و حرص و بمغالطه دهی معروف اند گوییم خدا پنج انگشت یکسان

نکرو فقط و چون اختیار یابند از قتل و ایذا یکدیگر باز نمانند بدیگران چه رسد و رسم الخط حساب
کرده‌اند خالی از فریب و پیچ نخواهد بود و غرض ازین سیاق الزام طرف مقابل نباشد تصفیه
کاغذ حساب فلهذا بعد آگاه شدن و دستورات حسابیه این فرقه حضرت اورنگ زیب عالمگیر بادشاه
غفر الله له بسیاری را از پنڈتان قید فرموده محبس انام پنڈت خانه کرده بود و از فرائض این فرقه
غیر محاسب است یا الزام داون محسوب علیه یا از طرفین نفع برداشتن فلهذا در ملک احکام انگریزی
میخواهند که محاسب مسلمان باشد و در جمله عمله سوای برهمنان و ستارکلان از دیگر اقوام ملازم بکثرت
داشته شوند و مردم آنجا را اسم از آنکه هندو باشند یا مسلمان از زنان احتراز نیست مسلمه یا هندو
شغلی دارد و مسلمان یا هندیه مشغوف کسی را با دیگری اجتنابی نه و همچنین جمع بین الاختین را مضایقه
ندارند اگر درین باب اسم فوجداری کسی را بجز مجلس میرساند ارباب مجالس مرافعه بلا لحاظ ریا میفرمایند نعوذ بالله
من ... السوء مردی نباشد که خواصی از طفولیت نداشته باشد الا من حفظه الله عن العیوب و زنی نباشد که از خردی
آشنا یکسی نباشد الا من صانها الله عن الشین و در حرام خوردن و افعال محرمه کردن این مردم اینجا چه عالم باشد
و چه جاهل همه مبتلا اند مثلا از سیندهی نوشیدن و رشوت خوردن و دزدی کردن و رهزنی نمودن و غارت
کردن و دغابازی نمودن و مال بفریب کشیدن و سود خوردن کمتر کسی باشد که دور بوده باشد
مسلمانان اینجا ریش می تراشند و بروت میگذارند و بر سر گهنڈی و پٹه و چوٹی می گذارند این همه
مکروه تحریمی است و مرد زیر جامه تنگ تا شتالنگ می پوشند که اینهم ممنوع است و یکی از عجایب احوال
اینجا اینکه اگر شخصی بسببی کمزور مشود و بازاو را قوتی که بود حاصل نمیگردد پس هر مسافر را درینجا نباید که
خون کشد یا بسیار مسهل گیرد یا در افعال نفسانی شغل کند یا راضی بسکونت این کشور گردد اگر اتفاقا
قیام چند روزه شود باید که باز بسفر ملک خود تبدیل آب و هوای اینجا کنند تا تازه دم گردد و درینجا
چیزی جزئی بی سعی و تلاش و کوشش و انتظار میسر نمیگردد و از عادات مردم اینجاست که خیانت
در کار آقا کنند و بمال آن دزدی نمایند و بآن چیزی معتد پیدا کنند و فخریه میگویند که فلان شخص
چهار لک روپیه پیدا کرد و این را کمال چالاکی و دانش ظاهر می کنند و ننگ ...

طبیب میدانستند این سم بدر انواب مختار الملک بهادر یک قلم موقوف فرموده اند و مقبلان آن را
بسزای سخت رسانیده فلهذا کم شده است اما قلع آن کلیةً هنوز نگردیده است از کلان تران ملازمان
بجرمانه و قید و ضبطی جاگیرات رسیده اند و خردان ایشان بموقوفی جرمانه و قید و محرومی چاکری
فائز گردیده اند تاهم بازار رشوت بند نیست و چون بیشتر مردم اینجا حلال و حرام را نمی شناسند
لهذا نزد ایشان میان طهارت و نجاست و لطافت و کثافت هیچ فرقی نیست بسا دیده ام که
بدست خود شیشهٔ بول آورده اند و بهمان دست تر کوزه تر را گرفته اند و هیچ مضائقه نکرده اند و
شاگردان اینجا و مریدان اینجا اکثر تا غرض حصول مرام دنیا بمیان باشد همه مطیع باشند و چون
غرض مرتفع شد هیچ عزت استاد و حرمت مرشد ندارند بلکه او را نمی شناسند اگرچه این مرض همه
جاست لیکن اینجا بیشتر دیده شد پس هر استاد و مرشد را لازم است که بعد امتحان طالب بخدمت
گرفته باشد فقیر که در اینجا وارد شدم اکثر مردم درخواست خواندن نمودند گفتم که بچشم حاضرم اما اول
نوشتهٔ خوش طریقه بودن خود از مولوی عبد الحلیم صاحب بیارند پس خاموش ماندند فقیر هم خلاص
یافتم از دستورات خاندان آصفیه است که اگر کسی از او کار دنیا تنگ می آید و امن خود خواهد چیله
سرکاری میگردد و فارغ البال و خوشحال میگذراند اگر خبر قتل کسی بحضور اخبار میرسانند میگویند که فلان
تصدق شد و اگر کسی خبر مردن کسی میرسانند عرض میکنند که نوار کار نگرد و پلنگ که بافته بان و ستلی باشد نمیدارند
بلکه بافته نوار که یک خط آن زرد و یک سرخ باشد نگاه دارند و بروز آخرین پلنگ نوار سفید برای جنازه میبرد
آنرا نامبارک و بدشگون میدانند و بوریه هم بخانه نمیگذارند که اینهم سامان جنازه باشد و لفظ شامیانه
را بروز جنازه بر زبان می آرند و همیشه شامیانه را ڈنڈا پینگلی و بعضے وا اپینگلی نامند و در محلات چرخه
نمیرود که این ابدشگونی دانند و چون یکساعت یا دو بالا روز باقی میماند همهٔ ڈیوڑهیها معمور میشوند یعنی آمد و رفت
بند میشود و هرگاه همین قدر روز برآید ڈیوڑهی ها روشن میگردند یعنی آمد و رفت
جاری میگردد و بر هر ڈیوڑهی سیاهه نویس مقرر اند هرچه حکم از حضور یا بیگمات معظمات صادر میگردد
در سیاهه نوشته میشود و هر ما که بخانهٔ خود می رود چون باز می گردد و می آید یک شب در چوکی خانه

یا کچهری خفته و آرام کرده داخل محل میشود و اگر در خانه نوکری موت گردد او بعد چهل روز حاضر میگردد
اندرین مدت اگر حاضر گردد مزاحمت میگردد و بابت ماتم پرسی یک فرزند موتی را دوشاله سفید
یا سیاه عطا میگردد و از دیوانی بعد هفت روز چاکری که در خانه او موت میگردد و حاضر مے شود
دوشاله سفید می یابد **فصل** در بیان اهل مزارات اینجا که از خواصان حق تبارک بوده اند اگرچه احوال
مفصل ایشان بتحقیق نه پیوسته اما هرچه از کیفیت اجمالی ایشان معلوم شد نگاشته مے شود
زیرا که ما لا یحصل کله لا یترک جزءه ضرور دانستم که ختم فصول کتاب بر احوال بزرگان شود تا موجب
برکت درین کتاب گردد بدانکه یکی از اصحاب مزارات اینجا شاه یوسف صاحب اند قدس سره
گویند ایشان دو برادر بوده اند نام نامی یکی ازان یوسف صاحب و هم نام دیگری شریف صاحب
رحمهما الله هر دو بزرگ از سادات بلباس سپاهگری بلازمان بهادرشاه پسر عالمگیر انار الله
برهانه بوده اند بکمال اتفاق میگذرانیدند سفید پوش بوده اند و صحبت یکجائی می داشتند از یاران
مولانا سیدنا کلیم الله جهان آبادی قدس سره بوده اند ارادت بسلسله قادریه می داشتند هرگاه
برای تنبیه شاهزاده کام بخش لشکر بهادرشاه بحیدرآباد آمد همپای عسکر ظفر پیکر بوده اند هرگاه
باد تند وزید که خیمه هرکس برافتاد و هر درخت عظیم الجثه سر بسجده نهاد آن وقت چراغ ایزدی
پیش ایشان روشن بود و کلام الله مجید در تلاوت بینندگان در حیرت افتادند و سر عقیدت
در پای ایشان نهادند چون بادشاه بحیدرآباد رسید شاه یوسف صاحب قدس سره ترک خدمت
نموده عزلت گرفتند شریف صاحب هم بمتابعت ایشان رفتند بعضے ناقل اند که حضرت
اول مصری بوده اند و حضرت ثانی گیلانی مگر هر دو برادر طریقت بودند هر دو بریاضت و تقوی
و ورع و احتما میگذرانیدند حتی که اسپ ایشان بکاه دیگری رو نمی آورد کرامت بسیار از ایشان
سر زده اند و روز بروز ظهور میرسید کسی را مرید نگرفته اند مزار هر دو بزرگ در موضع نام پلی ست
و اینجا قطعه از جنت است عرس ایشان بتاریخ پنجم ذیحجه می شود و بنای گنبد و مسجد و حوض
ایشان یکی از متوسلان نواب سعدالله خان ناظم ارکات کرده است خدایا بیامرز آسودگان اینجا را

بجاہ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اینجا مولانا تراب علی ابو العلائی حسینہ آبادی اقبرو المقبولین
آسودہ اند رحمہم اللہ دوم مزار حضرت شاہ سید محمود چشتی ست قدس سرہ گویند نژاد ایشان
از نجف اشرف ست اول در شہر بدر آمدند و دست ارادت بشمس مولے دادہ و سہ سال در خدمت
بابرکت ایشان بودہ و بانعامات الہیہ مشرف شدہ و بہ نسبت جذبیہ فیض بر داشتہ بحیدرآباد
رسیدہ بر قلہ کوہی موطن گرفتند گاہی سکر بر ایشان مستولی می بود و گاہے بصحو می درآمدند
بعد چندی فرمودند کہ مرقد من ہمین جا خواہد بود بسیاری از ایشان کرامت بظہور رسید و دولت
بزیارتہ تانا شاہ بودند سلطان با ایشان ارادت نمیداشت فرمودند کہ حریفی پیدا شود و تانا شاہ
را اسیر کردہ برد و ہمچنان شد کہ بعد چندی عالمگیر اورنگ زیب بادشاہ انار اللہ برہانہ رسیدہ
بدولت آباد بردہ اسیرش گردانید کہ بعد چاردہ سال در سن یکہزار و یکصد و دوازدہ ہجری از
جہان بمرض اسہال درگذشت و بروضۂ دولت آباد مدفون شد وفات سید شاہ محمود در سال
یکہزار و یکصد ست و مرقد منور ایشان بر کوہ است و الحال این کوہ بنام ایشان بین العوام و الخواص
مشہور ست و صاحب اولاد و سلسلہ بودہ اند بعد ایشان شمس عالم صاحب شدند بعد ایشان
شاہ علی رضا چشتی شدند رحمہم اللہ سوم مزار حضرت باباشرف الدین قدس سرہ است
گویند ایشان مرید و خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین عمر سہروردی طاب ثراہ برادر طریقہ
مولانا معز الدین ترک بودہ اند قبل از آبادانی بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد حرسہا اللہ عن
الفساد بر کوہی کہ درینولا مرقد شریف حضرت ایشان بران است تشریف آوردہ متمکن شدند
و آن کوہ بہیت خوش فضا راحت افزا کہ ارباب بواطن را نور می افزاید و اصحاب ظواہر را
سرور می بخشاید و آن جبل نور از بلدۂ مبارک بفاصلہ چار کروہ طرف جنوب واقع است
عرس شریف ایشان بتاریخ نوزدہم شعبان می شود و خلائق بسیار با نبوہ کثیر از
خواص و عوام در آنجا میروند نذور و تبرک برند رحمہ اللہ چہارم مرقد مراد شاہ و ہموفی ست
از فقرای ملامتیہ بودہ اند بکمال اتقا پیراستہ گو بظاہر خود را بخراباتیان می نمودند بیت

هر کس بخرابات نشد بی دین است ٭ یعنی که خرابات اصول دین است ٭ میرانند که خرقهٔ خلافت
وارشاد از شاه فاضل صفا یافته اند و ایشان از خلفاء امین الدین علی اعلیٰ بوده اند به نسبت
فنا فی الشیخ شتافته اگر از کسے میگرفتند جنس خشک میگرفتند و بجای منظر بدست خود می پختند و
بکمال ادب بطریق مسنون میخوردند از طعام عموم مردم احتراز میفرمودند وفات ایشان بتاریخ یازدهم
جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و چهل هجری واقع شد مزار ایشان بیرون حیدرآباد و ملکاپور
است متصل باغ گوردهن داس قریب آصف نگر بعد ایشان سید جمال شاه دهوتی شدند مزار
ایشان هم در انجاست رحمهما الله پنجم شاه جان الله بیجاپوری مجذوب مغلوب الاحوال صاحب الکشف
بین الاقوال بوده گویند از قوم شیخ بوده اند کلام با کسے نمی فرمودند زیرا که از آئین مشائخ کرام
است قلة الکلام والطعام والمنام والزاویه عن الانام والذکر علی الدوام و در چار مینار میماندند و
چون وقت ایشان بسر رسید در شهر گشت شروع کردند ؎ مجنون صفتم ور بدر و خانه بخانه ٭ یعنی که
میبینم رخ لیلیٰ به بهانه ٭ گه معتکف دیر و گهی ساکن مسجد ٭ یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه ٭
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار ٭ او خانه همی جوید و من صاحب خانه ٭ بتاریخ پنجم ماه رجب المرجب
سال یکهزار و یکصد و چهل هجری با شاه مراد دهوتی هم سفر آخرت شدند و برحمت حق تبارک پیوستند
مزار ایشان بر کنارهٔ رود موسی بر کنارهٔ شمالی پل طرف افضل گنج زیارت گاه خلائق است
قدس سره ششم شاه ابوالحسن چشتی در ابتداء شباب روزگار پیشه بوده اند دست بکار و دل بیار
میداشتند آخر ترک روزگار ظاهری نموده در خجسته بنیاد رفته خدمت شاه جعفر صاحب که خلیفهٔ شاه
نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرهما بوده اند حاضر شده دست ارادت در خاندان قادریه
بدست ایشان داده و لباس درویشی پوشیدند و بعد ریاضت سالها سال همپای مرشد خود
که هم برادر نسبتی ایشان بودند به فرخنده بنیاد تشریف آورده بدبیرپوره سکونت اختیار
فرمودند و هرگاه شاه جعفر صاحب چشتی قدس سره رحلت فرمودند و برحمت حق تبارک پیوستند
شاه ابوالحسن چشتی ایشان را قریب دروازهٔ دبیرپوره بیرون بلدهٔ حیدرآباد دفن کردند حالا

قریب کهڑکی بود لصاحب مزار و تکیه شاه جعفر صاحب چشتی مغفور مشهور است پسران ایشان
باو شاه صاحب مجذوب و شاه عبدالقادر که بسبب کثرت مراقبه کوزپشت شده بودند و علی صاحب
بودند وفات شاه ابوالحسن صاحب شانزدهم شوال سال یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجری
واقع گردید قبر ایشان نیز بیرون دروازه دبیرپوره است گویند شاه عبدالقادر چشتی شافعی مذهب
بوده اند و حصه خود برابر درویشان از خانه خود طلبیده میخوردند و بر رسم پدر بزرگوار خود بیاد
حق میگذرانیدند وفات ایشان بتاریخ بست و هفتم صفر سال یک هزار و یکصد و نود و نه هجری واقع
شد باین مزار پدر والاتبار و والد بزرگوار بیرون دبیرپوره است رحمهم الله هفتم حضرت شاه موسی
قادری پسر سید محی الدین عرف قادر شاه قدس سرهما از اولاد حضرت سید عبدالرزاق بن
غوث صمدانی محبوب سبحانی حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنهما بوده اند ولادت ایشان در سال
یک هزار و یکصد و پنجاه و دو بوده است پدر بزرگوار ایشان بفرزندی همشیرهٔ خود ایشان را
داده بودند باین سبب در مستعد پوره تشریف میداشتند اما گاه گاهی از انجا بخدمت والد ماجد
خود که اندرون بلده متصل دروازهٔ پل تشریف میداشتند میرسیدند در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و
و یک هجری بعمر نوزده سالگی بر سجادهٔ پدر بزرگوار خود زیب جلوس بخشیدند تا زنده بودند مقید
جماعت بوده نماز بجماعت بکمال اتباع سنت نبویه صلی الله علیه و آله و سلم میگذارند برائمه
غفران مآب علیه الرحمة والرضوان بوده اند تا چهل و چهار سال بارشاد و هدایت خلق مشغول
بودند سر دار الملک گهاسی میان که بازاری بنام ایشان مشهور است مرید حضرت مغفور بوده اند
در سال یکهزار و دوصد و پانزده هجری روز دوشنبه برحمت حق تبارک پیوستند رحمة الله علیه مزار ایشان
اندرون بلده متصل پل دروازه پل واقع کسی از فرزندان ایشان گنبدی مختصر مشتمل تابوت
خوشنما درست کنانیده است بعد ایشان سید غلام علی شاه قادری شدند و بعد ایشان
سید مرشد صاحب قادری شدند و بعد ایشان سید مرتضی صاحب قادری شدند که الحال
موجود اند مدظله رحمهم الله هشتم بهار علی شاه از چمنستان چشت بوده اند پس ایشان چمن علی شاه

خیابانی بوده اند از بنیان چشتیه علیه الحال سلطان علی شاه خلیفه ایشان کار فرمای سنائی و تیز خود
اند رحمهم الله و سلمه به فهم روشندل صاحب مصدر انواع کرامت بوده اند این اشعار مصداق
حال ایشان ست ؎ گهی خود را بلیلی می نمائی ٭ گهی در صورت مجنون در آئی ٭ تمائی
خویش را هردم بشکلی ٭ عجائب دلبری و خوش ادائی ٭ از حال تفصیلی ایشان آگهی ندارم
که از کجا بوده اند مگر فی الواقع اسم با مسمی بوده اند ارادت بخاندان چشت اهل بهشت میداشتند
نام نامی مرشد ایشان شاه جمال الدین علی بوده است مزار روشندل صاحب بیرون دروازه
یاقوت پوره است الحال شاه جمال الدین ثانی خلف ایشان خلیفه موجود روشنی بخش قلوب طالبین
اند از معبود و سلمه ربه و هم عالم علوم عقلیه و نقلیه از دان سحبان نکته سنج عرفان حضرت شمس الامرا
مغفور محمد فخر الدین خان صاحب مرحوم از اولاد حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سرهما اگرچه
بظاهر از ارباب دنیا سر خیل امرا بوده اند اما در باطن همه با خدا کاری داشتند و بس خلافت
طریقه از مولانا رفیع الدین صاحب قندهاری دکھنی یافته اند عمری در یاد حق گذرانیده اوقات
خود بصحبت پیران کرام بسر برده بآخر فرزند کریم خود را بخلافت ممتاز فرمودند چون وفات یافتند
مزار ایشان قریب درگاه حضرت برهنه صاحب شد فرزند گرامی ایشان هم والا اتباع سنن نبویه
اند صلی الله علیه و علی آله و سلم و باحیار طریقه پیران عظام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مشغوف
رحمهم الله سلفه و سلم خلفه و مد ظله یازدهم سید غلام نبی معروف بغلامی صاحب فرزند سید غلام سرور
صاحب سرور حافظ عالم محدث عاشق رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند مزار ایشان
متصل تکیه صوفی صاحب بیرون کھڑکی بودله صاحب است الحال نبیره حضرت ایشان سید غلام غوث
خطیب مکه مسجد موجود اند خطیب صاحب هم صفات حمیده دارند و بهر جمعه وعظ هم میفرمایند مگر
بیان فرض و سنت و واجب و مکروه و مستحب و مباح و مفسد و حرام و حلال و عقائد اهل اسلام و اخلاق
احمدیه و اتباع سنت محمدیه نمی فرمایند ورنه چرا عوام و خواص اینجا در محرمات اکثر مبتلا میشدند
و بهر جمعه بعد وعظ پارچه های ادعیه نوشته پس از بیان فوائد خواندن و داشتن آن بمردم

تقسیم سیفر بایند و مردم بحسن عقیدت خود شان بران پارچه ها همچو مرغان بروانه می افتند و چیده
می برند طلبه و دوازدهم شاه مومن چپ که بفارسی شاه مومن خاموش گویند با طایفه فقرا
مجردین سیر عالم نموده و در عهد قطب شاهی وارد حیدرآباد گردیدند از طائفه حضرات چشت اهل
بهشت اند بطرف علی آباد سکونت اختیار فرموده بعد چندی وفات یافتند قدس سره مزار ایشان
بیرون شهر متصل شهر پناه دروازه مذکور واقع است گویند از فقراء ارزان شاهی اند و این غلط
معلوم میشود از خلفاء ایشان در عهد جناب نواب نظام علیخان بهادر میان حسین بخش صاحب بوده اند
و بعهد جناب نواب سکندر جاه بهادر تا بعصر جناب نواب ناصر الدوله بهادر غلام علیشاه صاحب خلیفه
بوده اند همه صاحب تجرید بوده اند الا بر غلام علی شاه صاحب تجرید ختم شد حالا یاد علی شاه صاحب
خلیفه صاحب عیال و اطفال موجود اند آنهم غنیمت بود و این هم غنیمت است رحمهم الله سیزدهم
حسینی بادشاه نام ایشان مرزا حسین بیگ از مرزایان هند بوده است هرگاه شاه فتح علی بزرگی
مجذوب هندی نژاد را نظر بر ایشان افتاد مقبول شد و رنگش و رین ظهور گرفت ترک دنیا
کرد فقیر گردید و در برزخ محمدیه میسر نیست تا آنکه نظر ایشان بر چین گر گوشائین که مشغول بود و دولت
بسیار میسر گشت افتاد و آن هم برنگ ایشان در آمده جامهٔ خود را بصبغة الله رنگین کرده باسلام
در آمده مجذوب شد و قائم مقام میرزا گردید ؎ بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی
که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ؞ نامش چین شاه گردید میر نواب سبزی فروش
هم نواختهٔ نظر مرزا موصوف بوده است مزار مرزا و چین شاه در مستعد پوره است بعد چین شاه
چمن علی شاه شد که او متاهل بود و بسلوک در آمد حالا فرزندش موجود رحمهم الله چهاردهم مولوی
بدر الدین صاحب از خلفاء مرشدنا قبلهٔ عالم حضرت مولانا فخر الدین دهلوی چشتی بوده اند مزار شریف
ایشان بدرگاه حضرت شاه یوسف صاحب است قدس سرهم صفات کمالیه ایشان زیاده از تحریر
و تقریر است الحال فرزند ایشان مولوی عبد الله صاحب موجود اند عم الله فیضانهم پانزدهم
مولوی حاجی تراب علی صاحب از خلفاء حضرت شاه ابو البرکات صاحب ابو العلائی که از خلفاء

خواجه حسن الدین عشق عظیم آبادی اند که تکیهٔ ایشان در آنجا مشهور است فقیر را در خدمت مولانا
مرحوم و هم حضرت شاه صاحب مغفور در سال یک هزار و دو صد و پنجاه و چار هجری بمقام اله آباد
بسیار حضوری مانده و صحبتها حاصل گردید پیر و مرید مرا بسبب غلامی طریقه آباد و اینجانب نواختند
و بانظار الطاف منظور ساختند مولوی صاحب بعد چندی تشریف بردند و از آنجا بحیدرآباد تشریف
آوردند بعارضهٔ اسهال و پیچش که این عارضه سخت در حیدرآباد میشود برحمت حق پیوستند در احاطه
حضرت شاه یوسف صاحب مدفون شدند یکی از یاران ایشان میان امیر علی نام بر مزار ایشان
میمانند با فقیر ملاقات نیست اما مردم بسیار بصفت ایشان میسرایند و چرا نباشد هر گاه پیران عظام
محمود صفوت پسندیده باشند ایشان چرا بتوجه آن حضرت بآن نرسیده باشند آهن که
بپارس آشنا شد ٭ فی الحال بصورت طلا شد ٭ خورشید نظر چو کرد بر سنگ ٭ تحقیق که
لعل بی بها شد ٭ تاریخ وفات مولانا مغفور است چون فقیر برای پابوسی این هر دو بزرگ پیر
و مرید در لشکر بجاپالی صاحب در اله آباد میرفتم دربانان لشکر مرا رفتن نمیدادند و دو سه ساعت فقیر
منتظر اجازت نشسته میماندم باری مولانا بسر وقت من رسیدند و بر دربانان بسیار غیظ و غضب
نموده فرمودند که فقیر آباد و اینجانب را کمی شناسد ای کم بختان از دکن تا باین جا رسیده حالا هم بتکلیف
ایشان اراده رفتن دیگر جا دارید گفتم المامور معذور پس خندیدند و مرا خدمت حضرت پیر و مرشد
بردند شاید که هفته نگذشته باشد که از آنجا کوچ لشکر شد رحمهما الله باید دانست که برای زحیر حیدرآباد
این نسخه مجرب یافته ام و بسیاری کسان را نفع بخشیده است که صحت یافته اند اگر مرض جدید باشد
کهنه نشده باشد هو الشافی بادیان یک توله و زنجبیل یک توله از هر یک نصف نصف گرفته
بریان نمایند و نصف خام دارند و هلیله سیاه هفت عدد آن را بروغن گاو بریان کنند تا آنکه
سرخ گردد و نسوزد پس برآورده بپارچه چرب او را صاف کرده همه را کوفته برابر همه شکر
سرخ آمیزند اگر تشنگی بود یک توله اسبغول مسلم چرب بروغن کرده در آن آمیزند و الا فلا و از
همه پنج ماشه صبح و پنج ماشه شام همراه آب اگر موسم سرد بود و به هنگام گرما بسرد نموده باشند در هفته

صحت می بخشند بعون الله الشافی شانزدهم حضرت حسین شاه ولی از اولاد حضرت سید خواجه
محمد بنده نواز گیسودراز چشتی اند باین سلسله که حسین شاه ولی بن شاه اسدالله بن صفی الله بن
عسکر الله بن صفی الله دکن مهک بن سید محمد اکبر بن حضرت سید خواجه محمد بنده نواز گیسودراز چشتی
قدس سرارهم اند حضرت ولی موصوف از گلبرگه بگلکنڈه تشریف آوردند بادشاه اینجا دختر خود را
بازدواج ایشان داده رساله چند هزار سوار سپرد ایشان گردانیده از ایشان با دختر شاه فرزندی
پیدا شد که امام الملک نامش کردند آن هم بر منصب امیری بوده گویند بادشاه تالاب حسین ساگر
را باهتمام آنحضرت تیار کنانیده که بنام ایشان مشهور است و در تجلیات ماه لقا عرف ماه نامه نوشته
است که ابراهیم قطب شاه قصبه مع تالاب عمده هشت کروهے آبادان و بنا نمود چون سید
حسین شاه ولی از تبار سید محمد چشتی گیسودراز داماد ابراهیم بودند لهذا تالاب را بنام
سید حسین شاه ولی باسم حسین ساگر موسوم ساخت عمر حضرت ایشان دراز یافته اند تا عصر سلطان
عبدالله قطب شاه در قید حیات فیض بخش عالم بودند بانواع انواع کرامت ایشان معروف
میکنند در سال یکهزار و سی هجری بچهاردهم جمادی الآخرے برحمت حق تبارک پیوستند رحمه الله
هفدهم سید حسن برهنه صاحب قدس سره ایشان را از چاشنے یافتگان حکیم سرمد دهلوی
رحمهما الله می نویسند گویند جذب بر ایشان مستولی بوده است سیف اللسان بود و ملازمان
سلطان عبدالله را در خدمت ایشان اعتقادی بوده است مردم کرامتهای ایشان بسیار
بیان میکنند وصل حضرت مغفور بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الاول سال یکهزار و شصت و چار
هجری گردیده گنبد مزار ایشان از محدثات معالی پرست خان است و بفاصله دو کروه طرف
مشرق از بلده واقع زیارتگاه عالمیان است رحمه الله هیجدهم حضرت شاه زین الدین شبلی
از اولاد خواجه ابوبکر شبلے است رضی الله عنهما گویند از بغداد رسیده اند و بر کوه گلکنڈه وطن
گزیده در زاویه تنها نشسته اند مدتی دراز بران کوه معتزل بوده چله ها کشیده گوی مقصود از میدان
عرفان برده بوده وفات ایشان در سال یک هزار و پنجاه هجری شد از فقرای عالمگیرے اند که

اوقابل و پسندیدہ است برکوہی کہ مدتہا منزوی ماندہ ہمان جا بعد وفات برکوہ مذکور مدفون
شدند انا للہ وانا الیہ راجعون سیزدہم شاہ رضا صاحب قدس سرہ از سادات رضوی بن میر بندہ علیخان
منصبدار شاہی ہمزلف نواب ثابت خان مغفور جاگیردار جالیسر اند و جالیسر قصبہ ایست جنوب ضلع
کول بفاصلہ بست کروہ حالا واقع بضلع متھرا ہرگاہ بندہ علیخان ہمراہ نواب مغفور بودہ بجنگ
قلعہ شہید شدند ایشان باستغنا تمام فقیری قبول کردہ سیر عالم اختیار نمودند ہمراہ قافلہ سنیاسیان
تا ہنگلاج کہ معبد ہنود است رسیدند و از انجا باز بشاہجہان آباد مراجعت نمودند و بروضہ مبارک
حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رضی اللہ عنہ معتکف شدہ استخارہ نمودند بشب
سوم اشارہ حصول فائدہ از شاہ اسرار اللہ رحمہ اللہ شد کہ سلسلہ ایشان بچند واسطہ بحضرت شاہ
وجیہ الدین علوی میرسد و شاہ رضا وقت صبح بر چشمہ کہ پائین روضہ منورہ واقع است نشستہ
بودند کہ بزرگی پیدا شدہ ایشان را پیش خود طلبیدند ایشان پیش رفتند و قدمبوسی حاصل
نمودند آن بزرگ دست شاہ رضا را گرفتہ بر مزار شریف بردہ داخل طریق نمودند و از خود
ربودند ع گفتا بیشتر آ پیش رفتند ۔ تکلف برطرف از خویش رفتند ۔ پس بصحبت خویش
جا دادند و ہمراہ خود بردند و عمل دعا حیدری را تعلیم فرمودند و بطرف گجرات آوردند اینوقت
شاہ رضا را بیعت شاہ اسرار اللہ و شاہ نجم الدین بودہ است از انجا باورنگ آباد وارد شدند
از ینجا ہر دو بزرگ خود شان بشاہجہان آباد رفتند و ایشان را بحیدر آباد فرستادند چون بحیدر آباد
رسیدند شہرہ ایشان عام شد نواب غفران مآب جاگیر ایشان مقرر فرمودند رکن الدولہ دیوان و
وقار الدولہ و دیگر امرای آنزمان در خدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام میداشتند ۔ آمد و رفت مینمودند
حضرت ایشان در دعوات اسمای الٰہیہ و دعای حیدری خواندن نظیر خود نمیداشتند گویا سیف اللسان
بودہ اند اجازہ دعای حیدری ایشان را خدمت مکرمی نواب حسین الدین خانصاحب مدظلہم
کہ از نبیسہ نواب رکن الدولہ بہادر مرحوم اند از تبرکات دیدہ ام اما الفاظ آن با الفاظ دعای حیدری
تقویم تفاوت دارد و نیز در نظم عبارت ہر دو اختلاف ہے الیحا است وفات حضرت مغفور

بتاریخ بست وهفتم شهر جمادی الثانیه سال یکهزار ویکصد وهشتاد وچار هجری شد بر کوه مولے
بسبب عارضه دیگر که برای تبدیل آب وهوا تشریف برده بودند که این سانحه ناگزیر در انجا شد
خدام جنازه حضرت ایشان را در بلده طیبه حیدرآباد آورده در صحن مکان ایشان که قریب تالاب
میر جمله است اندرون شهر دفن کردند انا لله وانا الیه راجعون صاحب اولاد کثیره بوده اند هنوز
مرحوم در نسل ایشان موجود اند اما بر طریقه آبای خود نیستند فرد اولاد نبی که بر طریقش
نبود * چون آیت منسوخ کلام الله است * رحمة الله بستم ملا غلام رسول قندهاری
نقشبندی مجددی مظهری خوش قلم جواهر رقم که صدها شاگرد در دهلی میداشتند قضا را بجاه مبارک
سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و یک هجری در حیدرآباد بموسم گرما از ملک خود رسیدند و فقیر هم دران
ایام وارد این بلده شدم شنیدم که ملا در این بلده بخانقاه شریف حضرت شاه سعد الله صاحب
رحمهما الله وارد اند و بعارضه زحیر مبتلی چون سوار نمیتوانستم عذرها نوشتم وکیفیت مزاج پرسیدم *

رقعه حضرت ملا غلام رسول صاحب مدظلهم بتقدیم تسلیم ملتمس که بدریافت بیماری سامی کمال
رنج دارم الله شافی باد واز حقائق مزاج مبارک که آمدن و رفتن میخواهم اگر اطلاع بخشند تا اگر دوائے
بخورم باشد بخدمت شریف رسانم یا نسخه آن بنویسم هنوز عذرهای مانع سواری دارم مقبول
فرمایند و سعادت دارند والباقی عند التلاقی انشاء الله الکریم عبد العلیم نصر الله خان سیزدهم شوال
روز یکشنبه سنه ۱۲۸۱ هجری جواب ملا مرحوم بنام فقیر کاتب الحروف مهربان من زاد الله برکاتهم
صورتیکه دارم بمعرض بیان می آرم از دیروقت استعمال ادویه این است بارتنگ اسپغول تخم
ریحان تخم مرو همراه لعاب ریشه خطمی ولعاب بهیدانه وقت نوشیدن نهایت خنکی معلوم
میشود و تقویت هم و تا شام شش بار اسهال شد وحکیم دیگر آمده گفتند که ادویه مذکوره وقت دیگر
نیز در شب بنواخت شش گهنته باید خورد چونکه باعث سردی احتمال و بد هضم است بعد نوشیدن
بوقت ده گهنته شب اسهال رقیق شد که دران تخم برآمدن شروع گردیده بعده سه دو تا نواخت
دو گهنته زان بعد سه دو گذشته نهایت تکلیف برداشتم و بعد چند ساعت پانسده بر آمدند افاقه

پدیدار گشت و اسہال ملین شروع شد حالیا غذا و مادہ بالکل خارج گردیدہ حالا استظہار حکم الٰہی
دارم کہ پیچش بند گردد کھچڑی میخورم و پیچش میشود ذائقہ تلخ نیست اما دہن خشک میشود و خواب
و اسہال نمی آید ورم در پا چیزی ہست تپ بروز کم و بشب زیادہ میشود و تشنگی بسیار ست
حال ہضم خوب نیست غذای یک وقت میخورم و ضعف و ناتوانی بحدیست کہ طاقت طاق گشتہ
امیدوار توجہات فضل و کرم ایزد نامتناہی و نظر شفقت سامی ام زیادہ السلام علیکم دقلبی
لدیکم فقط بدریافت شدت بیماری ایشان کمال مضطرب گردیدم و بسبب نبودن سواری
و بودن ملا از مقام فقیر بر فاصلہ دراز نرسیدم آخر شنیدم کہ ملا بتاریخ بستم شوال روز دوشنبہ
سال یک ہزار و دو صد و ہشتاد و یک ہجری مقیم خانقاہ حضرت شاہ سعد اللہ صاحب رحمہ اللہ
بعد نماز مغرب برحمت حق تبارک پیوستند انا للہ و انا الیہ راجعون نعش بابرکت ایشان را
بگورستان میر اشرف علی صاحب کہ خلیفہ حضرت شاہ سعد اللہ صاحب قدس سرہ اند بیرون
دروازہ تالاب میر جملہ مدفون کردند مخلصین را کمال رنج و الم گردید با جز حسرت و یاد موت خود
چہ شود در مرضیات الٰہی عم نوالہ سوای صبر و تسلیم چارہ نیست افسوس ہزار افسوس کہ فیضان
تعلیم خوش قلمی و جواہر رقمی کہ بود و بند شد لیکن شاگردان کامل کہ در دہلی شریف و پٹیالہ و قندہار
و دیگر دیار گذاشتہ اند البتہ از صدقات جاریات اند غفور رحیم بخشد آن مرحوم را بجاہ نبیہ صلی اللہ علیہ
و علی آلہ و سلم و اصحابہ اجمعین بست و دوم مزار حافظ مولانا شجاع الدین صاحب قدس سرہ است
قریب درگاہ برہنہ صاحب ست نہایت احاطہ و گنبد و بسیاری مکان آراستہ با نوار و فیضان
پیراستہ اند گویند گنبد غلام رسول عرف شمبھو پرشاد معتقد خاص ساختہ خود ہم مع معشوقہ خود
محاذی مزار شیخ خود جانب غرب در گنبد آسودہ است مولانا از بلدہ برہان پور اند خلیفہ مولانا
رفیع الدین صاحب قندھاری دکنی بودند درین بلدہ ہر چہ فیضان طہارت و تقوی و مسائل
دینیات و حفظ کلام اللہ رواج یافتہ محض ببرکت فیضان روح پر فتوح ایشانست در افعال
و اقوال ایشان کرامت بودہ ست از ثقات شنیدہ ام کہ از اوتاد اینجا بودہ اند از راہ باطن

خدمت اینجا میداشتند در سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری برحمت حق پیوستند مصرع
مادهٔ تاریخ که بر دروازه غربی گنبد کنده اند این است ع شجاع الدین مرشد قطب عالم ۱۲۶۵ھ الحال
از ابنائے ایشان دو کس را دیده ام نهایت مردم عمده از اهل ریاضت و محبت و صاحب ذوق
و شوق معلوم میشوند یکی را از ایشان نام ابوالفیض محمد دائم است و دیگری را ابوالخیر محمد قائم
از پسران حاجی عبدالله مرحوم اند که پسر مولانا مغفور بوده اند الله تعالی ایشان را دائم علی
الانقیاد و قائم علی الاختیار دارد و از بلیات دنیا مصون و از آفات زمانه مامون بهر دو بیشتر
بدرگاه و باغ حافظ صاحب مبرور که بر تالاب میر جمله متصل درگاه برهنه صاحب واقع است تشریف
میدارند البته آن مقام جهت اعتکاف خوب است و برای اعتزال مرغوب قندهار در ملک نظام
قصبه ایست مشهور واقع در ضلع ناندیر بعلاقه پچل خان رسالدار فقط بست و دوم مزار شریف
حضرت غوث ثانی سید میران الحسنی الحسینی القادری البغدادی قدس سره است که بر لنگر
حوض گلکنده واقع است سلسلهٔ ایشان با محبوب سبحانی سیدنا عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
باین تفصیل میرسد که جناب میران صاحب بن حضرت سید سلطان قادری و ایشان پسر حضرت سید
جلال الدین قادری و ایشان پسر حضرت سید علی قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالله القادری
و ایشان پسر حضرت سید مرشد قادری و ایشان پسر حضرت سید ابوالقاسم قادری و ایشان پسر
حضرت سید حسن قادری و ایشان پسر حضرت سید موسی قادری و ایشان پسر حضرت سید
محمد قادری و ایشان پسر حضرت سید حسین قادری و ایشان پسر حضرت سید احمد قادری
و ایشان پسر حضرت سید عماد الدین ابو صالح نصر قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالرزاق
قادری و ایشان پسر سیدنا و مولانا و مرشدنا حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
رحلت حضرت غوث ثانی سید میران صاحب در روز دوشنبه نهم ماه جمادی الاولی سال یکهزار
و چهل نه هجری است گویند عمر شریف حضرت ممدوح یکصد و هفتده سال بوده است الحال
صاحب سجاده اینجا سید سعدالدین صاحب عرف پیران صاحب قادری اند و ایشان پسر حضرت

سید بادشاه وایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف شاه حضرت قادری وایشان پسر حضرت
سید محی الدین بادشاه قادری وایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف حضرت صاحب قادری
وایشان پسر حضرت سید سعدالدین محمد قادری ایشان پسر حضرت سید محی الدین احمد قادری
وایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف بڑی حضرت صاحب قادری اند وایشان پسر حضرت سید میران حسینی
غوث ثانی بوده اند لقاعده مراسم عرس ایشان را پیران صاحب سجاده بجا می آرند و برای اصراف
عرس و اخراج عود و گل و فاتحه یازدهم و دوازدهم و خدمت وارد و صادر و نوبت وغیره
موضع واولیال و مقطعه جودهرکوڑه و لچھمن پٹی کوڑه عمله پرگنه تخیر و سرکار محمد نگر صوبه
فرخنده بنیاد نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن از پیشگاه نواب عالیجناب آصف جاه نظام الملک
و نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر مغفور فتح جنگ سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان
اقتدار کشورستان مظفر الممالک از سطوت زمان بطریق انعام التمغا بنام فرزندان و متعلقان
حقائق و معارف آگاه سید عبدالقادر القادری عرف شاه حضرت قادری مقرر شد بتاریخ
۲۹ ربیع الثانی سال بست و یکم جلوس مطابق سال یکهزار و یک صد و هشتاد و یک فصلی موافق
هشتم رجب المرجب سال یکهزار و یکصد و نود و سه هجری کرامت ایشان در وقت حیات تا انتقال ازین
عالم و بعد آن بیشتر متوسلان ایشان بیان میکنند رحمه الله سوم مزار شاه راجو وایشان
نبیره شاه راجو بیجاپوری بوده اند که برادر حقیقی حسین شاه ولی قدس سره بوده مزار ایشان
بیرون بلده جانب جنوب است و خدمت ایشان سلطان ابوالحسن تاناشاه را کمال عقیدت
بوده است گنبد عالی شان بر قبر ایشان بنا فرموده اما بسبب هنگامه عالمگیری ناتمام مانده و
بانجام نرسیده گویند چون تاناشاه را گرفتار کرده می بردند بنظر او گنبد حضرت مرشد در آمده بر خاسته
مراسم آداب بجا آورد این خبر بحضرت عالمگیر رسید از تاناشاه پرسید که هنگام سلطنت عقیده
شما بوده است که هر چه هست بدعای مرشد ما سید راجو ست حالا که نزع سلطنت شد باز آن
عقیدت چراست گفت هر چه بود از ایشان بود و هر چه سبکدوشی شد از بخشش ایشان است

گرامی هم باریکه گردنم می شکست برداشتند و بر سر دیگران گذاشتند الحمد لله علی ذلک وفات
حضرت موصوف در سال یک هزار و نود و شش هجری شد رحمه الله بست و چهارم مزار میران صاحب
کاررونی واین بطرف غرب مسجد پوره بموضع عبدالله پور واقع و گنبد گری مشهور صاحب این
میرانجی خدانما معروف از سادات حیدرآباد اند ملازم عبدالله قطب شاه بوده اند اول جماعه دار
سواران بودند آخر برسالت سلطان ممدوح به بیجاپور بخدمت سلطان عادل شاه رفتند و از آنجا بعد
درستی مقدمات سلطنت بازگردیدند در میان راه غلغله درویشی خواجه امین الدین اعلی شنیدند
که از حلی برآمده اند هم برای زیارت حضرت ایشان رفتند میران صاحب نیز عازم شرف لقای
ایشان شدند چون بدیدار مبارک شان فائز گردیدند آداب تسلیم بجا آوردند خواجه صاحب منظر
بسنگی کرده مستانه وار فرموده ارشاد کردند که این سنگ چه میگوید همه سامعین خاموش ماندند
میران صاحب عرض نمودند که سنگ میگوید که الا کل شیء ما خلا الله باطل خواجه صاحب متبسم بر خاسته
میران صاحب را بحجره خود برده بعد قدری توقف برآمدند میان شیخ و مرید هم موفق نبوده کس
ندانست که امین الدین کیست و فرق میان هر دو چیست مرخص فرمودند میرانجی بحیدرآباد رسیده بهدایت
خلق تا حیات مشغول گردیدند چون از علوم بهره کافی داشتند رساله در وحدة الوجود نگاشته اند وفات
ایشان بتاریخ بیستم شهر جمادی الاول سه شنبه سال یکهزار و هفتاد شد و در عبدالله پور آرمیدند
و فرزند ایشان که امین الدین ثانی نام داشت گنبد یکه حالا موجود است بنا فرمود رحمهما الله بست و نهم
مزار سید شاه میران بخاری اول در اورنگ آباد بودند قوی الحافظه گویند هر روز یک پاره کلام الله
شریف یاد کردند و هر شب بر مقتدیان خواندند که سامعان حیران ماندند و همیشه کلام الهی محفوظ
ایشان ماند بیجاپوری الاصل بوده اند در سلسله قادریه اخذ بیعت بر دست مبارک محمد مدرس صاحب
فرمودند و خرقه خلافت سلسله موصوفه از ایشان ربودند همراه رکاب عالمگیر بادشاه از بیجاپور
بحیدرآباد آمدند و دو پسر داشتند یکی را نام عبدالشکور بود و دیگر را اسم قطب عالم که بامور
مسجد شش در محله یوسف چوک متصل مسجد فتح دروازه نزد یک باره دری نواب امیر کبیر شمس الامرا بهادر

مغفور معروف و مشهور و مزار حافظ صاحب رحمة الله در صحن مسجد مذکورست تا هم گنبدگان خاندان
آنحضرت بارهی از زمین و سنگهای مکان و اماکنه فرو ریخته اند و میفروشند حال آنکه وقف ست و اوقاف
سلطان حاکم زمانه را دست انداختن نمیرسد کاش اگر محکمهٔ اوقاف مقرر شود بسیاری از اماکنه باز برای
چندی روز بقا پذیرند و روح واقفان مسرور و حاکم عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد بست و ششم
مزار او جیالی شاه صاحب است گویند کمال متقی بوده اند بدست خود مرغن پخته میخوردند بلکه التجا نخ بیح دند
و آنها گوشت مرغ با روغن بسیار بدست خود پخته میخوردند مردم اینجا و را انجا رفته مرغ ذبح کرده
با روغن بسیار بلا زر و جو به مرد و زن میزند میخورند و میخورانند و مجمع جامیان در سیخار روز پنجشنبه همیشه میشود
باقی از حال ایشان آگهی ندارم که از کجا بوده اند و بکدام بزرگ نسبت میدارند اما گویند که نسبت خود
با مراد شاه دهوتی درست کرده اند رحمه الله بست و هفتم مزار شاه جاروب عرف جهاڑو شاه چشتی
تکیه ایشان مشهورست نزدیک کمان شاه علی بنده و شارع عام واقع اگرچه حالا نشان از ان
کمان نمانده است زیرا که شامل حویلی نواب مغفرت منزل که معروف بیادلی دروه است گردیده است
مگر مزار ایشان هنوز باقی همه کس آن را شناسند گویند در عهد تانا شاه بوده اند از مجاذیب زمانه
او بارهی سواری سلطان میگذشت و ایشان بپادشاه دشنام دادند پادشاه ایشان را در قلعه
محمدنگر قید فرمود آنا روز دیگر ایشان را بر تکیه خود یافتند دستور ایشان بود هر کجا که مسجدی یافتند
و دران جاروب کشیده خانه خدا را از خس و خاشاک میروفتند و پاک می فرمودند ؎ چون بیاری
طهارت ظاهر ٭ باطنت نیز حق کند طاهر ٭ چون همیشه جاروب همراه خود نگاه می داشتند
لهذا مردم ایشان را جهاڑو شاه می گفتند تردد کنند که از مردم مکه معظمه از جاروب کشان
آنجاهی پاک بوده اند والله اعلم بالصواب رحمه الله بست و هشتم مزار بودله شاه است ایشان
از سادات بیجاپور از مریدان شاه امین الدین علی اعلا هستند در عهد عبد الله قطب شاه بوده اند
در ابتدای عمر سوداگری اسپان می کردند بعد وفات پدر بزرگوار خود ترک تجارت کرده
همه مال و متاع دنیا را صرف براه حق تبارک و تعالی نموده از خدمت شاه صاحب موصوف مستفید

شدند و نسبت بملاء اعلی رسانیدند که دو دو سه سه روز هیچ نمی خوردند بحالت جذب سر آشفته
میماندند باری فیلی مست بر ایشان گذشت و ایشان بدستور نشسته ماندند و از جای خود حرکت
نفرمودند تا آنکه مستی او فرو رفت و خرطوم در پای بوسی ایشان انداخت ایشان دست خود را
بر بینی او رسانیده فرمودند که برو بمقام خود که فیل بازگردید و بمقام خود رسید مزار شریف ایشان
در محله میرپوره بیرون دروازه شهر متصل بفصیل بلده است غفر الله له است نهم مزار حضرت مولانا شاه
سعد الله صاحب مجددی مظهری نقشبندی ست قدس سره ایشان از مرز و بوم افغانستان از
خلفای غوث اعظم مقتدی عالم حضرت مولانا عبد الله شاه عرف غلام علی شاه صاحب نقشبندی
مظهری مجددی قدس اسرارهم اند گویند در سال یک هزار و دو صد و چهل و هفت هجری در حیدرآباد
تشریف آورده خلائق را هدایت و ارشاد فرمودند و بسیاری را بنام خدای کریم آشنا نمودند و
بعد اتمام سلوک بخرقه خلافت نواختند از انجمله سید کریم الله صاحب بیرون دروازه علی آباد موجود
اند و حکیم میر آصف علی صاحب در مغلپوره دست بکار و دل بیار دارند و حضرت شاه مسکین بجوار
شیخ خود منزلت گزین و میر اشرف علی صاحب محرم اسرار شیوخ و مولانا نیاز محمد صاحب بدخشانی
خلیفه گرامی مرتبت لاثانی سلمهم الله تعالی حضرت شاه صاحب ممدوح در سال یکهزار و دو صد و
هفتاد و یک هجری برحمت حق پیوستند و در کولسه واری متصل فراشخانه حضوری دفن کردند حالا
در انجا بر مزار حضرت ممدوح گنبدی و خانقاهی و مسجدی و حوضی و دیگر ابنیه ساخته اند مردان حق گو
و حق خوان بیشتر در آنجا میمانند و بتفیض ظاهری و باطنی مستفید و مستفیض می شوند درین بلده
جای ذکر الله به از اینجا نیست بیشتر از یاران حضرت ممدوح گرد مزار ایشان همچو پروانه گرد شمع
آسوده اند رحمهم الله حضوریان اینجا را مبهم دنیا پروانه حال ساکنین اینجا گویا قال این شعر است
تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود ٭ سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود ٭ فقط الحمد لله که از
تاریخ دکن امروز که تاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سال یک هزار و دو صد و هشتاد و پنج هجری
روز جمعه است بر احوال بزرگواران طریقت ختم گردید رحمهم الله ٭ بس کن حدیث عشق بس کن

ای سوخته ترک این نفس کن

خاتمهٔ بیختهٔ خامهٔ عنبرین شمامهٔ شاعر عدیم النظیر دبیر سحر تحریر منشی محمد محسن علی متخلص بسباقی

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله وصحبه اجمعین ٭ نظم ٭ حمد شهنشاه جهان
آفرین ٭ اول هر نامه وهم آخرین ٭ ملک سخن تا که بگیرد نظام ٭ خاص شود شهرت این نظم عام ٭
او بگدا افسر شاهی دهد ٭ افسر شاهی بگدائی دهد ٭ هستی او راست ثبات و بقا ٭ بلکه بحکم است
بقا و فنا ٭ جن و ملک تابع فرمان اوست ٭ هفت فلک غاشیه گردان اوست ٭
بعد ازان باد درود و سلام ٭ هر دم و هر لحظه بخیر الانام ٭ باعث ایجاد جهان ذات اوست ٭
ممکن این کون و مکان ذات اوست ٭ یافت چو زو هستی انتظام ٭ از کرمش باد بخیر اختتام ٭
چون این کتاب فیض انتساب من تصنیف حضرت مولانا مقدس عالم باعمل فاضل عدیم البدل وحید العصر
فرید الدهر مجمع کمالات منبع تفضلات حقائق آگاه مقبول و مقتدای اهل الله سالک مسالک شریعت
ناسک مناسک طریقت روشن ضمیر خورشید تنویر مولوی عبد العلیم نصر الله خان صاحب
خورجوی ادام الله بقائه وافاض علی العالمین بره وفیضانه اگرچه بظاهر باخلق خدا آمیخته ناظم عدالت
فوجداری ملازم بسرکار ذوی الاقتدار حضرت نظام آصف جاه خلد الله ملکه اند لیکن بعض آرامش و آرام
ذوی الحقوق وعدل و انصاف گروه انام که بعض وجوه داخل عبادت و ریاضت گفته اند اینهمه مشقت شاق
و ریاضت و محنت مالایطاق اختیار و گوارا ساخته اند ورنه در حقیقت درویش با خدا بی ریا صاحب کشف
اهل باطن قدسی مواطن با پهنای همه عالم عامل عادل باذل در معزولی و مشغولی اجرای مصارف خیر بدستور و
سفرهٔ انعام ماحضر کشاده برای هر صادر و وارد و نزدیک و دور رباعی بظاهر شمولش بخلق خدا ٭
بباطن برنگ خودی هم جدا ٭ بوحدت گرائیده شد آنچنان ٭ حجاب دوئی رفته از درمیان ٭
حسب الارشاد فیض بنیادش چندی اجزا از نقل النقل قدری مسوده چکیدهٔ قلم کرامت رقم
خاص مصنف صاحب بفضل و کمال بخط شکسته بمط راقم اثم محمد محسن علی نگینوی المتخلص بسباقی الراجی الی
رحمة الله القوی الباقی امروز بتاریخ بست و یکم شهر ربیع الثانی سال یکهزار و دوصد و هشتاد [illegible]

خان قیصر رتبہ که چو عدلش نظر کرد از بهر داد و دل ز داد خواه شاد تصنیف کرد نسخهٔ کیفیت دکن	نوشیروان نشسته با ایوان عدل و داد بالله که در کمال بے الیوم از ازل کیخسرو ست جام جہان بین بنا نہاد از فرط آفتاب صفای ورق زیاد	تا ناظم او بحکمہ فوجداری آمدست مثلش کجا ز بطن مادر گیتی کجا نزاد از تف شعلہ گفت بہر جہ این کتاب

۱۲۸۵ھ

ایضاً

آن مولوی معنوی سعادت آثار جان آمده از سعد لتش در تن بیچار تاریخ دکن گفت پی خواندن عالم	فخر علما آمد و تاج سر ایمان از فتوی او خاطر هر داد طلب شاد احوال دکن ساخت چو آئینه نمایان گلدستهٔ عرفان که بود از گل و ریحان	نور خورشید شمع شبستان عدالت ذات صفا پرور او اشرف الناس تاریخ دکن شعله نظر کرد و ز سر گفت

۱۲۸۵ھ

ایضاً

مولوی معنوی مخدوم نصر اللہ خان	کز فضائل آمدش بر جملہ عالم برتری کے سکندر بحیرت ناظم کرده آئینه گری	کرد تصنیف کتاب و شعلہ سالش زد رقم

۱۲۸۵ھ

ایضاً

آن جا دو که ناظم و فوجدار ست	تاریخ گفت و حال دکن جلوه نمود آئینه خانه ان که سکندر بنا نمود	سال فراہم آمدنش شعله نظم کرد

۱۲۸۵ھ

ایضاً

مولوی صاحب مخدوم که نصر اللہ خان	ناظم بزم عدالت گل و ریحان چمن آئینه خانه حالات اہالی دکن	گفت تاریخ دکن شعلہ رقم زد سالش

۱۲۸۵ھ

ایضاً

حبذا تاریخ نصر اللہ خان عبد العلیم	مولوی احمد سے خیشگی خوب جو ہی نسخہ قانون کے آئین ملک آصفی	شعلہ سال ختم تاریخ دکن منظوم کرد

۱۲۸۵ھ

مثنوی طبع تاریخ دکن

منشی نولکشور چه مطبع بنا نمود
موصوف نام صدر بهر شهر آمده
هر یک رسا که صحیح از قلم نمود
منظور عالم آمده مقبول شیخ و شاب
گویم چو جمع گشته عطارد رقم روا
در دهر مطبع دگری نیست بیشتر از
مطبع کرد حال دکن خوشخط و صحیح
در فوجداری دکن او صدر ناظم است
در سیح خوش مطالب آن فایق آن کلام
آباد باد مطبع او با خدا مدام

صد علم و جوهر و هنر طرفه وا نمود
در علم و فضل و خوش قلمی بسکه کاملست
گوئی ز کلک صنع جواهر رقم نمود
از اهل مطبع آمده هر کس چو خوشنویس
سعدی دور خویش بجوهر یکی بجاست
قرطاس خوب عمده بداد و خوش قلم
تالیف خان نکته رس عالم فصیح
حاشا مفید خلق ندیدم چنین کتاب
تاریخ طبع آمده مقبول خاص و عام
ای مشعله سال طبع رقم کرد کلک من

ذات نکوی خش منتخب دهر آمده
ادراک ان فائق هر علم حاصلست
بالله طبع کرده او هر یکی کتاب
هم حاصلست منشی و دارد خط نفیس
در صحت همه کتب درس بالیقین
الحق کتب چنین بنظر آمده است کم
بس متقی و فاضل همچنین عالم است
شد هر کسی ز مطالعه نسخه فیضیاب
اشعار مثنوی بدعا یافت اختتام
مطبوع شد نوادر کیفیت دکن
۱۲۸۹

خاتمة الطبع

نتیجه فکر عالی سخنور بی سهیم و عدیل شاعر نازک خیال مولوی فدا علی متخلص بعیش

ثنا با همه لبریز پاک ٭ شربادهٔ طارم تاک را ٭ درین هنگام فرخنده فرجام مرآت عالم نما و صحیفه حیرت افزا یعنی کتاب مستطاب عدیم المثل لاجواب مشهور اکناف زمن مسمی بتاریخ دکن که هر لفظش مثنوی فصاحت و هر حرفش لخلخه مشام بلاغتست **نظم** حروفش چهره آرای گلستان ٭ سطورش رونمای سنبلستان ٭ سوادش چون سواد کاکل حور ٭ بیاضش چون بیاض صبح پر نور ٭ مشتمل بر سوانح حالات بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد من تصنیف عالم اکمل فاضل اجل مهر سپهر امارت و جلالت لعل بدخشان بسالت و نبالت منبع فضل و امتنان سرچشمه خلق و احسان خان والاشان ستوده مناقب ڈپٹی مولوی محمد سلیم نصر الله خان صاحب دام مجدهم حسب فرمایش تصنیف عظیم الشان مستغنی عن الحمد والبیان در مطبع جهان مرجع صاحب خلق موفور منشی نول کشور [illegible] بمطابقت اصل

باہتمام کارپردازان مطبع موصوف بشہر ذیقعدہ سنہ ١٢٩٦ ہجری مطابق ماہ فروری سنہ ١٨٧٩ع رونق طبع پذیرفت فقط

تاریخ طبع لراقمہ

از تصانیف جناب پاک نصر اللہ خان | طبع تاریخ دکن گردید با صد زیب و جاه
گفت سال انطباعش عقل اندر معجمہ | طبع گشتہ بیعدیل و نادر و بی مثل واه

خاتمة الطبع حال طبع از خوشنویس با کمال منشی شیخ نثار احمد صاحب لکھنوی سلمہ اللہ القوی شاگرد منشی پیارے لال صاحب

الحمد للہ ذو المنن کہ بعون آن نضارت بخش ریاحین چمن و بفضل آن خضارت افزای نسرین و نسترن غنچہ نسخہ تاریخ دکن در مطبع صاحب جاه و ذی قدر منشی نولکشور بماہ مارچ سنہ ١٨٧٩ع بنسیم اہتمام مہتمم با احتشام منشی ... حمیدہ خصال لالہ ... دیال شگفتگی پذیرفتہ عطر ... مشام مشتاقان و مشک بیز دماغ خریداران گردید

ایضاً تاریخ طبع از مقبول ... منشی نثار احمد

در گلشن طبع این رسالہ | ہر گاہ شگوفہ باز بشگفت
فکری بی سر نثار سید ... | تاریخ دکن بجو خرد گفت

قطعہ تاریخ طبع از نتائج افکار شاعر غرا انشا یکتا خواجہ محمد یحیی احیا خلف اشرف ... الشعرا الیف

توصیف چنین کتاب بشن | گردون بہ بیاض ماه بنوشت
احیا بزبان طبع تاریخ | تاریخ دکن بجاه بنوشت
١٢٩٦ھ

قطعہ تاریخ از تازہ خیال ستودہ مقال منشی مدن موہن لال مورخ با کمال

جہان خرم ز طبع این چنین نسخہ | زہے گلزار تاریخ دکن چھاپہ
اگر تاریخ طبع این ہمی خواہی | بگو سرشار تاریخ دکن چھاپہ
١٢٩٦ھ